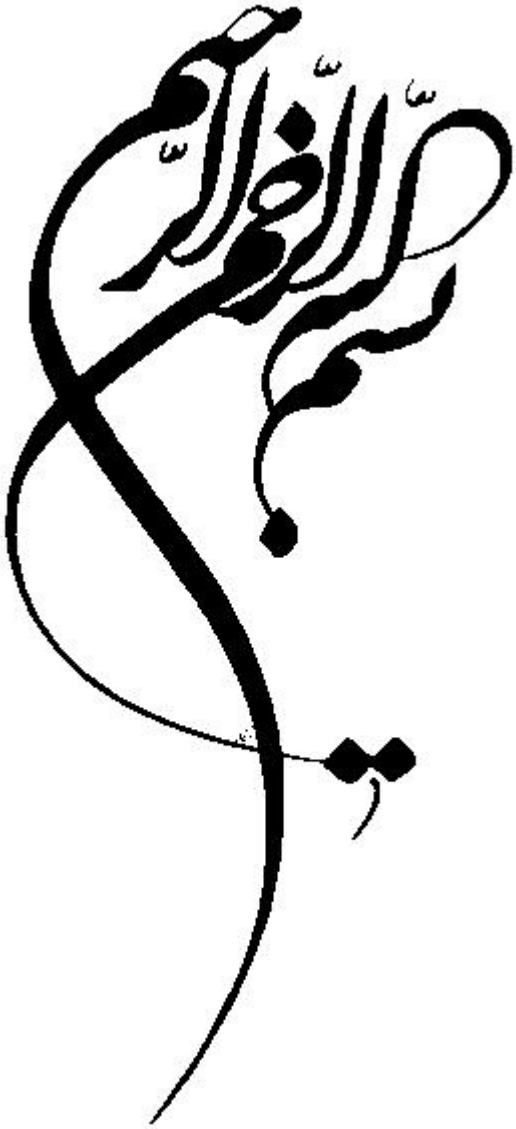
بسم الله الرحمن الرحیم

عقل: محرم راز ملکوت

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 1

یادداشت ناشر

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

در جهان پر تلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح‌بخش معصومین و زمزم لا یزال معارف شیعه مرهم جان‌های خسته و سیراب‌کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت‌های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت‌اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت، علیهم السلام، را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می‌نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده‌ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده‌اند، عباد اللّه را به مصداق کریمه «ادع الی سبل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنة»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده‌اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مد ظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث‌داران گوهرسخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می‌باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می‌شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق- که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است‌ساختار هنرمندانه مباحث و سبك استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان‌ساز آل اللّه، علیهم السلام، شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود دومین مجلد از این مجموعه سترگ، و دربر دارنده 22 گفتار در باب عقل است که مربوط به سخنرانی‌های استاد در ماه رجب سال 1381 (حسینیه سلیمی تهران)، دهه سوم محرم سال‌های 82-83 (مسجد حضرت معصومه شهرستان کرج)، و دهه دوم رجب سال 1385 در حسینیه عاشقان ثار اللّه شیراز است. این مکتوب، علاوه‌بر دربر داشتن متن سخنرانی که لا جرم سبك و سیاق متن را نیز گفتاری می‌سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان‌بندی مناسب و تفکیك مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی‌نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث.

- مجموعه متنوع فهرست‌ها و ...

در پایان، با امید به این‌که اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم السلام، و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم. هم‌چنین، از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و ویراستاران موسسه نگارش و ویرایش، به ویژه جناب آقای محسن باغبانی، که تولید و آماده‌سازی این اثر را بر عهده داشتند، و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند، کمال تشکر را داریم. و للّه الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دار العرفان

تهران، حسینیه سلیمی رجب 1381 بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

خداوند متعال، در همان هنگام که سرشت هر انسانی را در رحم مادر، جایگزین می کند، نعمت عقل را نیز مانند سایر نعمت‌ها (از جمله چشم، گوش، دهان، دست و پا و ...) به او مرحمت می‌فرماید. این ودیعه ارزشمند اهلی ابزار توانای انسان برای درك حقایق عالم و دستیابی به آن‌ها به شمار می‌آید. انسان از طریق عقل خود می‌تواند خدا را دریابد، انبیا و ائمه، علیهم السلام، را بفهمد، قیامت را درك کند، به انواع و اقسام نعمت‌های خدادادی پی‌ببرد، به خودشناسی برسد، راه زندگی را پیدا کند، و خیر و شر را بشناسد.

اگر پروردگار این نعمت عظیم را در اختیار انسان قرار نمی‌داد، انسان حیوانی از حیوانات به شمار می‌آمد و، در این صورت، صرفا از زندگی‌ای محدود و معیّن برخوردار می‌شد و به خور و خواب و شهوت و، در نهایت، به مرگ بسنده می کرد؛ ولی خداوند متعال چنین اراده نفرمود و نخواست انسان مانند سایر حیوانات زندگی کند. بنابراین،

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 4

نعمت عقل را در وجود وی به ودیعت نهاد تا این مخلوق بر همه مخلوقات هستی برتری یابد و به آنچه دیگر موجودات از آن دور نگه داشته شده‌اند دسترسی پیدا کند. آری، بازوی پرتوان عقل انسان را به حقایقی رهنمون می‌شود که حتی ملائکه مقرب الهی نیز به آن دست نیافته‌اند.

عقل: سودمندترین ثروت انسان

در قرآن کریم، در بیش از هزار آیه، به عقل و آثار بابرکت این نعمت الهی پرداخته شده است. [2] به‌علاوه، پیامبران و امامان معصوم در این‌باره فراوان سخن گفته‌اند، [3] اما به واقع، هیچ‌کدام از انسان‌هاحتی انبیای خدااز عهده شکر نعمت عظیم عقل برنیامده‌اند. [4] پیامبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، در جمله‌ای بی‌نظیر و پرارج درباره عقل، به امیر المؤمنین علی، علیه السلام، می‌فرمایند:

«یا علی، لا مال اعود من العقل». [5]

در این عالم، ثروتی سودمندتر از عقل وجود ندارد.

آری، به راستی که همه عبادات و خدمات انبیای خدا و ائمه طاهرین، علیهم السلام، از عقل کامل آنها سرچشمه گرفته و، در نهایت، ایشان را به بهشت برین رهنمون ساخته است.

خرد آن است که چون هدیه فرستاد به تو زو خداوند جهان با تو سخن گفت به راز [6]

تأثیر عقل در سعادت و شقاوت انسان

امام جعفر صادق، علیه السلام، می‌فرمایند:

«العقل ما عبد به الرحمن».

در این جمله، واژه «به» حائز اهمیت فراوان است. امام صادق، علیه السلام، عقل را حقیقتی قلمداد می‌فرماید که انسان به وسیله آن، به

طرف عبادت پروردگار هدایت می‌شود. باری، انسان عاقل درباره خدا، انسان، و جهان می‌اندیشد و به تحلیل و ارزیابی هریك از آنها می‌پردازد تا به این نتیجه می‌رسد که در این عالم، که سفره‌ای بی‌نقص از نعمت‌های شگفت‌انگیز خدا به شمار می‌آید، مخلوق و میهمان پروردگار است. بنابراین، لازم است عبد و بنده خدای متعال باشد. او به این نکته می‌اندیشد که برای چه باید در مقابل غیر خدا تعظیم کند؟ برای چه در مقابل هر شاهی، هر وزیری، هر وکیلی، هر اربابی، و هر ثروتمندی سر تعظیم فروبیاورد؟ مگر نه این است که آنها هم مانند دیگر انسانها وظیفه دارند در مقابل صاحب حقیقی عالم سر تعظیم فروآورند؟ بدین ترتیب، او نتیجه می‌گیرد که اگر به موجودی هم‌مرتبه یا کم‌مرتبه‌تر از خود تسلیم شود، دیگر کمال زیان را دیده است. آری، جماد و نبات، طلا و نقره، مال و ثروت، و مقام و شهرت همگی در مرتبه‌ای پایین‌تر از انسان قرار دارند و عاقل خود را بنده آنها قرار نمی‌دهد.

خداوند در قرآن، خطاب به پیامبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، می‌فرماید:

«قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى أنما إلهكم إله واحد فمن كان يوجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه أحدا». [7]

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما فقط خدای یکتاست. پس، کسی که دیدار پاداش و مقام قرب پروردگارش را امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ‌کس را در پرستش پروردگار شریك نکند.

همه انسان‌ها در مقامات انسانی یکی هستند. حال، این افراد هریك شغلی دارند: یکی شاه است، نفر بعدی رئیس جمهور است، یك نفر وکیل است، و دیگری وزیر. این‌که شغل مهم داشتن نمی‌تواند برای کسی امتیاز به حساب آید و همه موجودات مخلوق پروردگار و هم‌مرتبه هستند از طریق عقل فهمیده می‌شود:

خرد راهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای. [8]

در اثر به کار گرفتن عقل، انسان پی‌می‌برد که باید بسان تمام موجودات عالم یك خط سیر مستقیم را در پیش بگیرد. تنها در این صورت است که انسان عاشق بندگی آفریدگار می‌شود. پروردگار نیز، به واسطه انبیای خود، راه بندگی را به او نشان می‌دهد.

به راستی، وقتی انسان خدا را بندگی می‌کند، ارزشی افزون‌تر از همه ارزش‌ها می‌یابد و در روز قیامت مقام «فی عیشة راضیة» [9] را نصیب خود می‌کند. آری، انسان از طریق عقل و به کمك آن «عبد اللّه» می‌شود.

یادآور می‌شود امتیاز معنوی انبیا و ائمه طاهرین، علیهم السلام، به سبب همین عبد اللّه بودن آن‌ها بوده است. همه عشق انبیا و ائمه در بندگی خدا خلاصه می‌شده است. گاهی، حتی به سبب این عشق به بندگی پروردگار به شهادت می‌رسیده‌اند، ولی بندگی را رها نمی‌کرده‌اند؛ چون می‌دانستند پذیرش شهادت، به سبب بندگی خدا، یکی از بالاترین ارزش‌ها محسوب می‌شود.

عمل امام حسین، علیه السلام، گویای این حقیقت است

به حضرت سید الشهدا پیشنهاد شد در هر شهری که می‌خواهند سکونت کنند و هر مالی که می‌خواهند در اختیار بگیرند و در عوض از یزید اطاعت کنند. بدین ترتیب، از حضرت خواستند خدا را با یزید عوض کند، خدا را کنار بگذارد و یزید را در زندگی‌اش بگنجاند! چرا حضرت سید الشهدا، علیه السلام، در برابر این خواسته مقاومت کرد و تن به شهادت داد و فرمود:

«مثلی لا یبایع مثله». [10]

انسانی مثل من با فردی چون یزید بیعت نمی‌کند.

عقل کامل و جامع آن حضرت پذیرش این دادوستد را زیانبار

می‌دانست؛ زیرا عقل ایشان همه ارزش‌ها را در وجود پروردگار بزرگ عالم می‌دید.

در روایات آمده است: در کنار دروازه مکه، مردم برای حضرت سید الشهدا، علیه السلام، دلسوزی کردند و به ایشان گفتند: یابن رسول اللّه، این سفر بوی خون می‌دهد. شما از این سفر صرف‌نظر کنید! ولی حضرت جواب دادند: اشتیاق من به مرگ از اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف بیشتر است. [11] به راستی که من، در این مرگ، سرمایه بندگی را حفظ می‌کنم و این تجارت و کسب را از دست نمی‌دهم. پیامبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، در این‌باره می‌فرمایند:

«الکاسب حبیب اللّه». [12]

کاسب دوست و حبیب خداوند عالم است.

چنین کاسبی حبیب خدا به شمار می‌آید. او با پروردگار خویش معامله می‌کند و پروردگار نیز متاع او را به گران‌ترین قیمت می‌خرد. قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید:

«إن اللّه اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون فى سبيل اللّه فيقتلون و يقتلون وعدا عليه حقا فى التوراة و الانجيل و القرآن و من أوفى بعهده من اللّه فاستبشروا ببيعكم الذى بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم». [13]

يقينا، خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهاى آن‌كه بهشت براى آنان باشد خريده است. همان كسانى كه در راه خدا پيكار مى‌كنند، پس دشمن را مى‌كشند و خود در راه خدا كشته مى‌شوند. خدا آنان را بر عهده خود در تورات و انجيل و قرآن وعده بهشت داده است؛ وعده‌اى حق. و چه كسى به عهد و پيمانش از خدا وفادارتر است؟ پس اى مؤمنان، به اين داد و ستدى كه انجام داده‌ايد خوشحال باشيد؛ و اين است كاميابى بزرگ.

جهل: بدترين تنگدستى انسان

پيامبر بزرگوار اسلام، صلى اللّه عليه و آله، بعد از اين‌كه خطاب به حضرت

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 8

على، عليه السلام، از عقل به عنوان سودمندترين ثروت هستى ياد مى‌كند، ادامه مى‌دهد:

«و لا فقر اشد من الجهل».

هيچ‌يك از اقسام تهيدستى و فقر در اين عالم از نفهمى و جهل دشوارتر نيست.

جهل آن است كه آدم هفتاد سال در اين دنيا زندگى كند، اما نفهمد جهان يعنى چه؟ نعمت‌ها يعنى چه؟ انسان و خدا يعنى چه؟ به دنيا بيايد و از دنيا برود و، در طول اين به دنيا آمدن و از دنيا رفتن، در تاريكى مطلق به سر ببرد و هيچ‌چيز را نبيند. طبيعى است كه در تاريكى هيچ چيز ديده نمى‌شود. اگر شب‌هنگام، بدون اين‌كه چراغى روشن باشد، به اتاقى وارد شويم، هيچ‌چيز را در آن اتاق تشخيص نخواهيم داد. حتى اگر عامل خطرآفرينى در اتاق وجود داشته باشد، آن را تشخيص نخواهيم داد، اما اگر چراغى در اتاق روشن باشد، عامل احتمالى خطر را مى‌بينيم و از خود مواظبت مى‌كنيم.

عقل مسموع و اثر آن

عقل طبیعی و خدادادی انسان، به تدریج، از طریق دیده‌ها و شنیده‌ها رو به کمال می‌رود و به قول امیر المؤمنین علی، علیه السلام، انسان عقل مسموع پیدا می‌کند. کودك رفته‌رفته بزرگ‌تر و فهمیده‌تر، می‌شود و بسیاری از برنامه‌های بچگانه را کم‌کم کنار می‌گذارد و به طرف یك سلسله برنامه‌های مثبت سوق پیدا می‌کند که این مربوط به عقل اوست.

اگر عقل انسان رشد کند، انسان را در زمره انبیا و ائمه طاهرین، علیهم السلام، قرار می‌دهد؛ چراکه عقل انسان را به پیروی از انبیا و ائمه به عنوان رهبران واقعی بشر تشویق می‌کند. در نتیجه، انسان سعی می‌کند مانند ایشان زندگی کند: از حرام خدا گریزان بوده به حلال خدا عشق

بورزد، قناعت پیشه کند، اخلاق نیکو داشته باشد و ...

وجود مبارك امام موسی بن جعفر، علیه السلام، درباره ارزش‌های فراوان عقل مسموع و کمال‌یافته می‌فرمایند:

وقتی انسان از عقل کامل برخوردار شود، یکی از نتایج آن عقل کامل درخواست‌های بسیار شایسته از پروردگار عالم است. [14]

این‌گونه درخواست‌ها در قرآن مجید، روایات و دعاها به وفور یافت می‌شوند؛ ضمن این‌که وقتی انسان از خدا درخواستی می‌کند، پروردگار بزرگ زمینه دستیابی انسان به آن خواسته را فراهم می‌کند و جمله ذرات زمین و آسمان هماهنگ می‌شوند تا انسان به آنچه خواسته برسد. ازاین رو، کلید همه قفل‌ها در اختیار انسان قرار می‌گیرد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها إلا هو». [15]

وکلیه خزائن غیب نزد خداست، و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست.

پروردگار عالم، با توجه به رحمت و عنایت خاص الهی، می‌تواند به خواهندگان و دعاکنندگان لطف کند و خواسته‌های آن‌ها را پاسخ گوید.

خواسته‌های شایسته انسان از خدا

امام موسی کاظم، علیه السلام، به هشام بن حکم فرمودند: در یکی از آیه‌های سوره مبارکه فرقان، از خداوند متعال درخواستی ارزشمند شده است که به نظر می‌رسد این درخواست از سوی یکی از عقلای عالم مطرح شده باشد؛ زیرا درخواست‌کننده عقل کامل بوده و چیزی را خواسته است که سرمایه دنیا و آخرت او قرار بگیرد. این‌گونه درخواست‌ها به عاقلان واقعی اختصاص دارد:

«و الذین یقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذریاتنا قرة أعین و اجعلنا للمتقین إماما». [16]

و آنان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوشدلی و خوشحالی بخش، و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

امام کاظم، علیه السلام، ادامه دادند: ای هشام، عاقلان حقیقی براساس شهوت، ثروت مادّی، و زیبایی ظاهری به امر ازدواج اقدام نمی‌کنند؛ بلکه مصلحت خود را در این امر مقدس به خداوند متعال وامی‌گذارند:

«هب لنا من أزواجنا».

این گروه از عاقلان این‌گونه با خداوند نجوا می‌کنند: ما سازنده این نعمت‌ها نیستیم، این‌ها آفریده تو و در حوزه اختیار و شناخت تو هستند.

در نتیجه، خود تو باید وارد میدان زندگی بشوی و امر ازدواج را برای ما به انجام برسانی.

باری، انسان عاقل از خدا می‌خواهد همسر و نسلی از فرزندان به او عطا کند که در دنیا و آخرت موجب شادی قلب او باشند و قلب مؤمن را شاد کنند. به راستی که قلب مؤمن حرم خداست:

«قلب المؤمن حرم اللّه». [17]

خداوند متعال در سوره‌های رعد و مؤمن خاطرنشان فرموده است که در روز قیامت، این گروه از عقلا همراه با خاندان خود از طریق رحمت و عنایت ویژه پروردگار به راحتی وارد بهشت می‌شوند. خداوند در سوره مبارکه رعد می‌فرماید:

«جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب». [18]

بهشت‌های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و درستکارشان در آن وارد می‌شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند.

پی‌نوشت

[(1). در سوره بقره، آیات 31 و 32 می‌خوانیم: «و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال أنبئونی بأسماء هؤلاء إن کنتم صادقین* قالوا سبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك أنت العلیم الحکیم». نیز در روایتی در کتاب مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص 126 وجه دیگری از این معنا را بیان می‌کند: «عن ابی الربیع الشامی عن ابی جعفر (ع) قال: کنت معه جالسا فرأیت ان أبا جعفر، علیه السلام، قد نام فرفع رأسه و هو یقول: یا أبا الربیع، حدیث تمضغه الشیعة بالسنتها لا تدری ما کنهه. قلت: ما هو؟ جعلنی اللّه فداك! قال: قول ابی علی بن ابی طالب، علیه السلام، ان امرنا صعب مستعصب لا یحتمله الا ملك مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن اللّه قلبه للایمان. یا أبا الربیع الا تری انه یکون ملك و لا یکون مقربا و لا یحتمله الا مقرب و قد یکون نبی و لیس بمرسل و لا یحتمله الا مرسل و قد یکون مؤمن و لیس بممتحنین و لا یحتمله الا مؤمن قد امتحن اللّه قلبه للایمان».]

[(2). در جلد نخست تعداد آیات مربوط به این مطلب آمده است.]

[(3). برای نمونه، مراجعه کنید به کتاب‌های کافی و بحار الانوار باب عقل و جهل.]

[(4). احادیث درباره ممتنع بودن به‌جا آوردن حق شکر نعمت‌های الهی فراوان است. با این حال در روایات آمده است:

- مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص 71: «عن الباقر علیه السلام قال: قال اللّه عز و جل لموسی بن عمران علیه السلام: یا موسی، اشکرنی حق شکری. قال: یا رب کیف أشکرك حق شکرك و النعمة منك و الشکر علیها نعمة منك؟ فقال اللّه تبارك و تعالی: إذ عرفت أن ذلك منی فقد شکرتنی حق شکری».

- تفسیر قرطبی، ج 1، ص 398: «قال تعالی «اعملوا آل داود شکرا». فقال داود: کیف أشکرك یا رب و الشکر نعمة منك! قال: الآن قد عرفتنی و شکرتنی إذ قد عرفت أن الشکر منی نعمة. قال: یا رب فأرنی أخفی نعمتك علی! قال: یا داود تنفس! فتنقس داود فقال اللّه تعالی: من یحصی هذه النعمة اللیل و النهار.

و قال موسی علیه السلام: کیف أشکرك و أصغر نعمة وضعتها بیدی من نعمك لا]

[یجازی بها عملی کله! فأوحی اللّه إلیه: یا موسی الآن شکرتنی».

- میزان الحکمة، محمدی ری‌شهری، ج 2، ص 1487: «الإمام الصادق علیه السلام: أوحی اللّه تعالی إلی موسی علیه السلام: یا موسی اشکرنی حق شکری، فقال: یا رب کیف أشکرك حق شکرك، و لیس من شکر أشکرك به إلا و أنت أنعمت به علی؟! فقال: یا موسی شکرتنی حق شکری حین علمت أن ذلك منی».]

[(5). کافی، ج 1، ص 25؛ توحید صدوق، ص 376؛ تحف العقول، حرانی، ص 6: «عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: یا علی لا فقر أشد من الجهل، و لا مال أعود من العقل».]

[(6). از ناصر خسرو است.]

[(7). کهف، 110 و مضمون آن در سوره فصلت، آیه 6.]

[(8). از فردوسی است.]

[(9). حاقه، 19- 24: «فأما من أوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرءوا کتابیه* إنی ظننت أنی ملاق حسابیه* فهو فی عیشة راضیة* فی جنة عالیة* قطوفها دانیة* کلوا و اشربوا هنیئا بما أسلفتم فی الایام الخالیة».]

[(10). این عبارت را حضرت به حاکم مدینه فرموده است. بحار الأنوار، ج 44، ص 324:

«... فلما مات معاویة و ذلك لنصف من شهر رجب سنة ستین من الهجرة کتب یزید إلی الولید بن عتبة بن أبی سفیان و کان علی المدینة من قبل معاویة أن یأخذ الحسین علیه السلام بالبیعة له و لا یرخص له فی التأخیر عن ذلك، فأنفذ الولید إلی الحسین فی اللیل فاستدعاه فعرف الحسین علیه السلام الذی أراد، فدعا جماعة من مواله و أمرهم بحمل السلاح، و قال لهم: إن الولید قد استدعانی فی هذا الوقت، و لست آمن أن یکلفنی فیه أمرا لا اجیبه إلیه، و هو غیر مأمون، فکونوا معی

فإذا دخلت إليه فاجلسوا على الباب، فان سمعتم صوتى قد علا فادخلوا عليه لتمنعوه عنى. فصار الحسين عليه السلام إلى الوليد بن عتبة فوجد عنده مروان بن الحكم فنعى إليه الوليد معاوية فاسترجع الحسين ثم قرأ عليه كتاب يزيد و ما أمره فيه من أخذ البيعة منه له،]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 13

[فقال الحسين عليه السلام: إنى لا أراك تقنع ببيعتى ليزيد سرا حتى ابايعه جهرا فيعرف ذلك الناس، فقال له الوليد: أجل. فقال الحسين: فتصبح و ترى رأيك فى ذلك، فقال له الوليد: انصرف على اسم اللّه تعالى حتى تأتينا مع جماعة الناس. فقال له مروان: و اللّه لئن فارقك الحسين الساعة و لم يبايع لا قدرت منه على مثلها أبدا حتى تكثر القتلى بينكم و بينه احبس الرجل و لا يخرج من عندك حتى يبايع أو تضرب عنقه، فوثب الحسين عليه السلام عند ذلك و قال: أنت يا ابن الزرقاء تقتلنى أم هو؟ كذبت و اللّه و أثمت، و خرج يمشى و معه مواليه حتى أتى منزله (ارشاد المفيد ص 182 و 183 و هكذا ما بعده). قال السيد: كتب يزيد إلى الوليد يأمره بأخذ البيعة على أهلها (يعنى المدينة) و خاصة على الحسين عليه السلام و يقول: إن أبى عليك فاضرب عنقه، و ابعث إلى برأسه، فأحضر الوليد مروان و استشاره فى أمر الحسين، فقال: إنه لا يقبل، و لو كنت مكانك ضربت عنقه، فقال الوليد، ليتنى لم أك شيئا مذكورا. ثم بعث إلى الحسين عليه السلام فجاءه فى ثلاثين من أهل بيته و مواليهو ساق الكلام إلى أن قال-: فغضب الحسين عليه السلام ثم قال: ويلى عليك يا ابن الزرقاء أنت تأمر بضرب عنقى؟ كذبت و اللّه و أثمت. ثم أقبل على الوليد فقال: أيها الأمير! إنا أهل بيت النبوة، و معدن الرسالة، و مختلف الملائكة، و بنا فتح اللّه، و بنا ختم اللّه، و يزيد رجل فاسق شارب الخمر، قاتل النفس المحرمة، معلن بالفسق، و مثلى لا يبايع مثله، و لكن نصبح و تصبحون، و ننظر و تنظرون، أينا أحق بالبيعةو الخلافة، ثم خرج عليه السلام (كتاب الملهوف، ص 17 و 18). و قال ابن شهر آشوب: كتب إلى الوليد بأخذ البيعة من الحسين عليه السلام و عبد اللّه بن عمر، و عبد اللّه بن الزبير، و عبد الرحمان بن أبى بكر أخذا عنيفا ليست فيه رخصة، فمن يأبى عليك منهم فاضرب عنقه، و ابعث إلى برأسه. فشاور فى ذلك مروان فقال: الرأى أن تحضرهم و تأخذ منهم البيعة قبل أن يعلموا. فوجه فى طلبهم و كانوا عند التربة، فقال عبد الرحمان و عبد اللّه: ندخل دورنا و نغلق أبوابنا، و قال ابن الزبير: و اللّه ما ابايع يزيد أبدا و قال الحسين: أنا لا بد لى من الدخلول على الوليد و ذكر قريبا مما مر (مناقب آل أبى طالب، ج 4، ص 88). قال المفيد: فقال مروان للوليد: عصيتنى لا و اللّه لا يمكنك مثلها من نفسه أبدا فقال الوليد:]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 14

[ویح غیرك یا مروان إنك اخترت لی التی فیها هلاك دینی و دنیای و اللّه ما احب أن لی ما طلعت علیه الشمس و غربت عنه من مال الدنیا و ملکها و إنی قتلت حسینا، سبحان اللّه أقتل حسینا إن قال لا ابایع، و اللّه إنی لا ظن أن امرءا یحاسب بدم الحسین خفیف المیزان عند اللّه یوم القیامة. فقال له مروان: فإذا کان هذا رأیك فقد أصبت فیما صنعت، یقول هذا و هو غیر الحامد له علی رأیه ...».]

[(11). این روایت مضمون آن مطلب را می‌رساند: اللهوف، سید ابن طاووس، ص 38؛ نیز در کلمات امام حسین، شریفی، ص 323: «قال أبو محمد الواقدی و زرارة بن خلج:

لقینا الحسین بن علی علیهما السلام قبل أن یخرج الی العراق فأخبرناه ضعف الناس بالکوفة و إن قلوبهم معه، و سیوفهم علیه، فأومی بیده نحو السماء ففتحت أبواب السماء و نزلت الملائکة عددا لا یحصیهم إلا اللّه عز و جل».]

[(12). مصباح الفقاهة، آیت اللّه خوئی، ج 5، ص 477 (بدون اینکه به راوی ان اشاره کند)؛ شرح اسماء الحسنی، سبزواری، ج 1، ص 264 (به صورت ورد من الائمه).]

[(13). توبه، 111.]

[(14). اقتباس از فقرات متفاوتی از این حدیث است. کافی، ج 1، ص 16: «یا هشام، ما بعث اللّه أنبیائه و رسله إلی عباده إلا لیعقلوا عن اللّه، فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة، و أعلمهم بأمر اللّه أحسنهم عقلا، و أکملهم عقلا أرفعهم درجة فی الدنیا و الآخرة .... یا هشام، من سلط ثلاثا علی ثلاث فکأنما أعان علی هدم عقله: من أظلم نور تفکره بطول أمله، و محا طرائف حکمته بفضول کلامه، و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فکأنما أعان هواه علی هدم عقله، و من هدم عقله، أفسد علیه دینه و دنیاه. یا هشام کیف یزکو عند اللّه عملك، و أنت قد شغلت قلبك عن أمر ربك و أطعت هواك علی غلبة عقلك. یا هشام، الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل، فمن عقل عن اللّه اعتزل أهل الدنیا و الراغبین فیها، و رغب فیما عند اللّه، و کان اللّه انسه فی الوحشة، و صاحبه فی الوحدة، و غناه فی العیلة، و معزه من غیر عشیرة. یا هشام، نصب الحق لطاعة اللّه، و لا نجاة إلا بالطاعة، و الطاعة بالعلم و العلم بالتعلم، و التعلم بالعقل یعتقد، و لا علم إلا من عالم ربانی، و معرفة العلم بالعقل. یا هشام، قلیل العمل من]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 15

[العالم مقبول مضاعف، و کثیر العمل من أهل الهوی و الجهل مردود. یا هشام، إن العاقل رضی بالدون من الدنیا مع الحکمة، و لم یرض بالدون من الحکمة مع الدنیا، فلذلك ربحت تجارتهم. یا هشام، إن العقلاء ترکوا فضول الدنیا فکیف

الذنوب، و ترك الدنيا من الفضل، و ترك الذنوب من الفرض. يا هشام، إن العاقل نظر إلى الدنيا و إلى أهلها فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقة و نظر إلى الآخرة فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقة، فطلب بالمشقة أبقاهما. يا هشام، إن العقلاء زهدوا فى الدنيا و رغبوا فى الآخرة، لأنهم علموا أن الدنيا طالبة مطلوبة و الآخرة طالبة و مطلوبة، فمن طلب الآخرة طلبته الدنيا حتى يستوفى منها رزقة، و من طلب الدنيا طلبته الآخرة فيأتيه الموت، فيفسد عليه دنياه و آخرته. يا هشام، من أراد الغنى بلا مال، و راحة القب من الحسد، و السلامة فى الدين فليتضرع إلى اللّه عز و جل فى مسألته بأن يكمل عقله، فمن عقل قنع بما يكفيه، و من قنع بما يكفيه استغنى، و من لم يقنع بما يكفيه لم يدرك الغنى أبدا ...»]

[(15). انعام، 59: «و عند مفاتح الغيب لا يعلمها إلا هو و يعلم ما فى البر و البحر و ما تسقط من ورقة إلا يعلمها و لا حبة فى ظلمات الارض و لا رطب و لا يا بس إلا فى كتاب مبين».]

[(16). فرقان. 74.]

[(17). شرح الأسماء الحسنى، ملا هادى سبزوارى، ج 1، ص 34؛ بحار الانوار، ج 55، ص 39؛ تفسير سيد مصطفى خمينى، ج 2، ص 191: «فى الحديث قلب المؤمن عرش الرحمن». بحار الأنوار، ج 67، ص 25؛ ميزان الحكمه، ج 1، ص 502: «قال الصادق عليه السلام: القلب حرم اللّه فلا تسكن حرم اللّه غير اللّه».]

[(18). رعد، 23.]

تهران، حسينيه سليمى رجب 1381

2 خدامحورى در رفتار عاقلان

بسم اللّه الرحمن الرحيم. الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

در روایتی، وجود مبارك حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، برای شاگرد مدرسه علمی خود، هشام بن حکم، آثار مثبت و با ارزش عقل را، بیان فرموده‌اند. حضرت بخشی از این آثار را که در کتاب خدا نیز آمده یادآور شده و قسمتی از آن آیات را نیز قرائت فرموده‌اند که از جمله آن‌ها، یکی از آیات سوره مبارکه آل عمران است. حضرت درباره این آیه به هشام بن حکم فرموده‌اند: خداوند عالم در این آیه چند خواسته از آثار عقل عاقلان عالم را بیان فرموده است. این عده چون انسان‌های عاقلی هستند و عقل کاملی دارند و این تکامل را نیز از طریق معارف الهی به دست آورده‌اند، خواسته‌های با ارزش و با عظمتی از پروردگار عالم دارند. خداوند هم به فضل خود دعای این بزرگواران را در طول تاریخ اجابت کرده است. آن‌ها به پیشگاه پروردگار عرضه می‌دارند:

و الذین یقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذریاتنا قرة أعین و اجعلنا للمتقین إماما». [1]

از فعل «یقولون» برمی‌آید که این خواسته و دعای همیشگی عاقلان است و مرتب و پیوسته از پروردگار عزیز عالم درخواست می‌کنند که همسران و نسل آن‌ها را همسران و نسلی قرار دهد که مایه شادی قلب و دلخوشی‌شان، هم در این دنیا و هم در آخرت، باشد. این بزرگواران به این معنا واقف بودند که زن و فرزند شایسته، زن و فرزند صالح و پاك، از سرمایه‌های عظیم پروردگار هستند که خداوند از باب رحمت خود آن‌ها را به انسان عنایت می‌کند.

البته، انسانی که لیاقت و شایستگی از خود نشان دهد و قصدش این باشد که برای خاطر خدا، برای رسیدن به کرامت، برای نیل به ارزش‌ها، برای خاطر انسانیت، و برای ایجاد دنیایی آرام و آخرتی آباد ازدواج کند، دیگر منظورش از ازدواج فقط پاسخگویی به شهوات نیست، بلکه او به ازدواج به عنوان تجارتی الهی و واقعیتی ملکوتی نظر می‌کند؛ همان‌طور که در قرآن مجید به این معنا به شکل‌های مختلف اشاره شده است. [2]

توجه به زن و ازدواج از دیدگاه قرآن

قرآن کریم در سوره مبارکه بقره می‌فرماید:

«نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم أنی شئتم و قدموا لا نفسکم و اتقوا اللّه و اعلموا أنکم ملاقوه و بشر المؤمنین». [3]

زنان شما کشتزار شمایند، هر زمان و هر کجا خواستید به کشتزار خود در آیید و با رعایت حقوق یکدیگر و حفظ عفت و پاکی در سایه زناشویی و تولید نسلی پاك و شایسته و صالح، خیر و ثوابی برای خود پیش فرستید و از خدا پروا کنید، و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد. و مؤمنان را بشارت ده!

خداوند در این آیه به صراحت می‌فرماید: من زن را آفریدم و وجود او را برای شما بسان کشتزار و سرزمین و زراعت قرار دادم. سپس، در

آیه‌ای دیگرالبته بعد از این‌که سفارشات زیادی درباره یك ازدواج سالم می کند که مرد مؤمن با زن مشرك یا زناکار و زن مؤمن با مرد مشرك یا زناکار ازدواج نکند [54] و در مساله ازدواج به صالح بودن همسر توجه داشته باشدنتیجه ازدواج درست را بیان می کند که خود مصداق این آیه شریفه قرآن است:

«و البلد الطیب یخرج نباته بأذن ربه و الذی خبث لا یخرج إلا نکدا کذلك نصرف الآیات لقوم یشکرون». [6]

و زمین پاك است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می‌آید، و زمینی که ناپاك است، جز گیاهی اندك و بی‌سود از آن بیرون نمی‌آید؛ این‌گونه نشانه‌ها را، برای گروهی که سپاس گزارند، [به صورت‌های گوناگون] بیان می کنیم.

نکته قابل توجه در آیه این است که خداوند می‌فرماید: از زمین پاك نیز جز به اذن پروردگار چیزی نمی‌روید؛ یعنی سرزمین پاك هم اگر بخواهد گل بدهد یا درختی در آن رشد کند یا نهالی را در دل خود تربیت کند، باز نیازمند و وابسته به عنایت خداست و با تکیه بر رحمت خدا و اذن او این کار صورت می گیرد.

برآیند مفهوم دو آیه

خداوند در آیه پیش فرمود:

«نساؤکم حرث لکم».

زنان شما کشتزار شما هستند.

یعنی انسان باید مواظب باشد و دقت کند که چه زمینی را برای پرورش اولاد خود انتخاب می‌کند؛ باید مطمئن باشد که همسرش انسان پاکی است که اهل ایمان و عفت و پاکدامنی است. چنین زمینی است که «باذن ربه» فرزندانی پاك به وجود می‌آورد.

نکته دیگر موجود در آیه این است که قرآن می‌فرماید «باذن ربه»، نه

«باذن اللّه». دلیل این‌که از اسامی شریف پروردگار تنها کلمه «ربّ» در این آیه انتخاب شده این است که رب به معنای مالك و پرورش‌دهنده است؛ به معنای رشددهنده و مالکی است که با فرهنگ کامل و جامع رشد و نمو می‌دهد و تربیت می‌کند:

«و البلد الطیب یخرج نباته بإذن ربه و الذی خبث لا یخرج إلا نکدا».

به‌عکس، اگر این کشتزار خبیث یا بی‌دین و مشرك باشد، اگر این کشتزار ناصالح باشد، اگر این کشتزار بی‌عفت و بی‌عصمت باشد، اگر این کشتزار بی‌حجاب و بد حجاب باشد، و به قول آیه سوره احزاب گرفتار تبرّج جاهلیت [7] باشد، [8] جز گیاهی بی‌ریشه و به درد نخور و تلخ و بی‌خاصیت از این کشتزار بیرون نمی‌آید. آنچه هم که از آن بیرون می‌آید بر باد است، بر فناست و لب مرز نابودی قرار دارد. او نیز بمانند ریشه‌اش که همان زمین خبیث است‌به خباثت میل می‌کند و به طرف خباثت حرکت می‌کند.

عاقلان عالم این معنا را درك کرده بودند و می‌دانستند که خداوند متعال زن را کشتزار می‌داند و آن را شوره‌زار نمی‌پسندد. خداوند نمی‌خواهد این کشتزار بسان کویر خالی از ایمان و عواطف و مهرورزی و خالی از اخلاق و عمل صالح باشد. این است که عاقلان عالم برای ازدواج به خدای خود متوسل می‌شدند و حالت دعا به خود می‌گرفتند؛ زیرا آن را مساله مهمی می‌دانستند. حق هم داشتند، چون ازدواج مسأله‌ای است که اگر خدای نکرده به انحراف بیانجامد، دیگر جای جبران ندارد. اگر انسان خانه‌ای بسازد و یك گوشه آن خراب از آب در آید، ضرری را تحمل می‌کند تا آن را اصلاح کند و با صرف مقداری پول از معمار می‌خواهد که اشکال به وجود آمده را رفع کند؛ یا اگر پول آدم را دزد ببرد، بالاخره روزی این ضرر جبران می‌شود؛ اما اگر آدم از

سر شهوت همسری انتخاب کندکه به قول قرآن سرزمین خبیثی استو بعد از آن زن صاحب چندین اولاد بشود و بچه‌ها به سبب زندگی در کنار چنین مادری بی‌دین رشد کنند و حاضر به دیندار شدن هم نباشند، دیگر نه ضرر این زن قابل جبران است و نه ضرر آن بچه‌ها.

چنین ضرری تا قیامت هم قابل جبران نیست. اصولا، خیلی چیزها در این عالم قابل جبران نیست که اگر انسان از آن‌ها پشیمان هم بشود نمی‌تواند ضررشان را جبران و ناراحتی حاصل از این پشیمانی سخت را درمان کند؛ مانند درد بی‌درمان خواهد شد که روی قلب آدم می‌ماند و نمی‌توان برای درمان آن کاری انجام داد.

نمونه این پشیمانی

یکبار، پیاده در خیابانی راه می‌رفتم که مردی تقریبا شصت هفتاد ساله که موی سرورویش سفید شده بود با عجله نزدم آمد و با گریه گفت:

خودکشی در اسلام چه حکمی دارد؟ گفتم: جزو محرمات واقعی است و در قرآن مجید از آن نهی شده است:

«و لا تقتلوا أنفسکم». [9]

خودکشی نکنید!

کسی هم که خودکشی می کند، در توبه را به روی خود بسته است، زیرا جای توبه در دنیاست و انسانی که به عالم بعد منتقل شده راهی برای توبه و جبران مافات ندارد، چون دیگر زمان جبران گناه را در اختیار ندارد. درهرحال، در قرآن مجید و روایات آمده است که خودکشی از محرمات و از گناهان کبیره است و به فاعل آن وعده عذاب داده شده است ... گفت: پس من چه کنم؟ زیرا خیلی ناراحت و متأثر و متأسفم و در تنگنا هستم. وضع مالی‌ام هم خیلی خوب است و خانه‌ام در فلان جاست (که آن زمان از گران‌ترین مناطق تهران بود)؟

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 24

وقتی از سبب ناراحتی‌اش پرسیدم گفت: اشتباهی در جوانی کرده‌ام که الان به درد آن گرفتارم. با این‌که پدر و مادرم در آن روزگار مرا نهی کردند و گفتند: این کار را نکن، گوش ندادم. ماجرا این است که آن زمان، در مسیر دبیرستان دخترانه،

دختر بی‌حجابی را دیدم و به او علاقمند شدم. آدرسش را هم پیدا کردم و با او ازدواج کردم و به حرف و نصیحت‌های اطرافیانم گوش ندادم و تا الان هم این زن با حجاب نشده است. البته، او الان پنجاه و پنج سال دارد و از او چهار بچه دارم:

دو دختر و دو پسر، ولی حتی یکی از بچه‌هایم هم دین ندارد؛ حتی یکی از آن‌ها هم نماز نمی‌خواند و دخترهایم در بی‌حجابی نمره کامل می‌گیرند. حالا که پیر شده‌ام و فهمیده‌ام باید به پیشگاه خدا بروم، نمی‌دانم جواب خدا را با این بچه‌های بی‌دین چه بدهم؟

بدین ترتیب، معلوم می‌شود به این سادگی‌ها هم نیست که بنشینیم و بگوییم هر دختری که پسرم دید و او او خوشش آمد باید با او ازدواج کند، یا ازدواج با هر کسی که از او خوشم آمد مشکلی ندارد. تمام این ازدواج‌ها در قیامت محاسبه می‌شوند؛ تمام این انتخاب‌ها و تمام این اولادها در قیامت حساب دارند.

مساله آن اندازه مهم است که بزرگواران عاقل عالم را نیز دچار دغدغه خاطر می‌کند و از خدا راه چاره می‌طلبند. در قیاس با یان افراد، معلوم می‌شود آن‌ها که بدون تفکر و مشورت ازدواج می‌کنند اهل عقل نیستند، بلکه اهل شهوت‌اند. عاقلان عاقلانه ازدواج می‌کنند نه حیوان صفت، چون اهمیت مسأله را درك کرده‌اند و می‌دانند که ازدواج هم دنیا و هم آخرتشان را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

درخواست همسر از خدا روش بزرگان است

بزرگان از پروردگار عالم پیوسته تقاضا می‌کنند که «هب لنا من ازواجنا و

ذریاتنا قرة اعین». قرآن مجید نمونه هم در این‌باره معرفی می‌کند. یکی از عاقلان برجسته‌ای که در مسأله ازدواج پناه به خدا برد و همسر خود را از خدا خواست و بچه‌هایش را از خدا طلب کرد و پروردگار بزرگ عالم هم دعایش را مستجاب کرد همسر عمران و مادر حضرت مریم بود:

«اذ قالت امراة عمران».

قرآن در این‌جا هم از زن و هم از شوهر او نام می‌برد. با راهنمایی حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، معلوم می‌شود که عمران قبل از ازدواجش این زن را از پروردگار عالم درخواست کرده و دعا کرده بود که خدایا، همسری نصیب من کن و حاصل این ازدواج را برای ما مایه روشنی قلب و شادی دل قرار بده! خداوند هم این زن با کرامت و این خانم بزرگوار با عفت با ایمان پاکدامن اهل توحید را نصیب او فرمود.

چیزی از عروسی این دو نگذشته بود که این خانم حامله شد. خانمی که شاید سنش به بیست نرسیده و از عروسی‌اش شاید یك سال نگذشته بود، وقتی متوجه شد حامله است، با خدای خود کلماتی گفت که نشان می‌دهد این خانم جوان چقدر با معرفت و با کرامت و فهمیده و عقل بوده است:

«إذ قالت امرأة عمران رب إنی نذرت لك ما فی بطنی محررا فتقبل منی إنك أنت السمیع العلیم. فلما وضعتها قالت رب إنی وضعتها أنثی و اللّه أعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی و إنی سمیتها مریم و إنی أعیذها بك و ذریتها من الشیطان الرجیم». [10]

یاد کنید هنگامی که همسر عمران گفت: پروردگارا، برای تو نذر کردم که آنچه را در شکم خود دارم برای خدمت خانه تو از ولایت و سرپرستی من آزاد باشد. بنابراین، از من بپذیر؛ یقینا تو شنوا و دانایی. زمانی که او را زایید گفت: پروردگارا، من او را دختر زاییدم. و خدا به آنچه او زایید داناتر بود؛ و آن پسر که زاییدن او را آرزو داشت، در کرامت، عظمت،

ارزش و شخصیت مانند این دختر نیست؛ پس در مقام نامگذاری‌اش گفت: البته من نامش را «مریم» نهادم، و او و فرزندانش را از خطرات مهلك و وسوسه‌های بنیان برانداز شیطان رانده شده به پناه تو می‌آورم.

همین قسمت آیه چقدر مطلب در خود جای داده است! خداوند می‌گوید: این خانم به درگاه من دعا کرد و گفت: خدایا، عهد می‌کنم، نذر می‌کنم، تعهد می‌کنم که فرزندی را که در شکم خود دارم، از خدمت به خودم و خانواده‌ام آزاد کنم تا این فرزند فقط و فقط در راه خدمت به تو قرار بگیرد:

«رب إنی نذرت لك ما فی بطنی محررا».

خدایا، نذر کردم کاری به کار این بچه نداشته باشم و وقت او را در خدمت خانه و خانواده‌ام هدر نکنم، بلکه او را به تو واگذار کنم تا خدمتگزار دین تو باشد و خدمتگزار بیت المقدس شود؛ این نذر و عهد من است، اما خدایا، این کار من زمانی ارزش پیدا می کند که آن را از من بپذیری:

«فتقبل منی».

خدایا، این فرزند را به تو واگذار کردم. تو هم از من قبول فرما.

در این قسمت از آیه، توحید و عشق به عبادت خدا موج می‌زند. در حقیقت، او به خدا می گوید: من این کار را برای رضایت تو انجام می‌دهم، تو هم آن را از من بپذیر!

«فلما وضعتها قالت رب إنی وضعتها أنثی».

وقتی بچه به دنیا آمد و او دانست که فرزندش دختر است گفت:

خدایا، من همه آرزویم این بود که این بچه پسر باشد تا او را در راه تو قرار دهم، اما فرزندم دختر است، حال چه کنم؟ خداوند می‌فرماید:

«قالت رب إنی وضعتها أنثی و اللّه أعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی».

خودم این بچه را دختر قرار دادم. می‌دانستم این بچه دختر است و دختر

به دنیا می‌آید، اما این دختر به هیچ‌وجه قابل مقایسه با پسر نیست. این دختر وضع دیگری دارد و سرمایه دیگری است که میلیون‌ها پسر به گرد پای او نخواهند رسید:

«و إنی سمیتها مریم».

همسر عمران گفت: حالا که دختر زاییدم، نام او را مریم گذاشتم:

«و إنی أعیذها بك و ذریتها من الشیطان الرجیم».

خدایا، من که قدرت ندارم امانت تو را حفظ کنم. من در این دنیای فاسد و پر فتنه، این دختر و هرچه از نسل او تا قیامت به دنیا می‌آید را از شر شیطان رجیم در پناه تو قرار می‌دهم.

این نمونه یك مادر واقعی است. اگر چنین زنی نصیب انسان شود که این‌قدر بیدار و بینا باشد و فتنه‌های شیطان را بشناسد و فساد زمان را درك کند، دنیا و آخرت انسان و سعادت اولاد او تامین شده است. چنین زنی می‌فهمد چه خبر است و برای سلامت بچه‌اش چه باید بکند. او فرزندش را به خدا واگذار می کند و می گوید:

«أعیذها بك».

خدایا، فرزند خود را به تو سپردم، ای پناه پناه آوران! آیا می‌شود انسان چیزی را به پناه خدا بدهد و او روی برگرداند و بگوید: من نمی‌توانم او را در پناه خودم بگیرم؟ آن هم خدایی که قدرت بی‌نهایت است؟

درخواست همسر عمران از خدا

درخواست دیگر این خانم از حضرت حق پذیرش خواسته‌اش بود:

«فتقبل منی».

خدایا، این فرزند را از من قبول فرما! من او را به تو واگذار می کنم.

خداوند در آیه بعد در باب خواسته او می‌فرماید:

«فتقبلها ربها بقبول حسن».

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 28

خداوند متعال مریم را از این مادر به وجهی نیکو قبول کرد.

«و أنبتها نباتا حسنا».

چون این مادر فرزند خود را به من سپرده بود، من هم او را به نحوی نیکو و پسندیده پرورش دادم و خود تربیت او را به عهده گرفتم.

زمانی که خدا تربیت کسی را بر عهده بگیرد دل او را هدایت می‌کند؛ فکرش را هدایت می‌کند، در وجود او ایجاد رغبت می‌کند، و ازاین‌رو، هزار لطف و عنایت به جانب او سرازیر می‌شود.

«فتقبلها ربها بقبول حسن و أنبتها نباتا حسنا و کفلها زکریا».

می‌فرماید یکی از پیغمبران خود را سرپرست مریم قرار دادم و او را موظف کردم تا این دختر را پرورش و رشد دهد. نکته مساله در همین جاست که خداوند یك پیغمبر را که باید معلم همه انسان‌ها باشد، معلم یك نفر قرار می‌دهد. از برکت چنان پدر و مادر پاکدامن و چنین معلم شایسته‌ای این دختر به قدری رشد می‌کند که قرآن می‌فرماید:

«کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا».

هرگاه زکریا در محراب عبادت بر مریم وارد می‌شد، چیز شگفت‌آوری می‌دید. از خود می‌پرسید: مادر مریم که به این‌جا نیامده تا برایش غذا بیاورد، پدرش هم که نیامده، قوم‌وخویش‌هایش هم که نیامده‌اند، پس این غذا از کجا برای او آماده شده است:

«قال یا مریم أنی لك هذا؟».

این سفره از کجا برای تو پهن شده است؟

و مریم در پاسخ سوال حضرت می‌گفت:

«قالت هو من عند اللّه».

این سفره از جانب خدا برای من پهن شده است.

«إن اللّه یرزق من یشاء بغیر حساب».

ای پیغمبر، بدان خدا به هرکس که بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد.

آری، کار این فرزند به جایی رسیده است که به علم توحید پیغمبر خدا هم می‌افزاید:

«قالت هو من عند اللّه إن اللّه یرزق من یشاء بغیر حساب». [11]

من از زمره آن «من یشاء» هایی هستم که خداوند «بغیر حساب» به آن‌ها روزی می‌دهد.

این سیمای یك خانواده در قرآن است که مشمول این دعا بوده‌اند:

«ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین و اجعلنا للمتقین اماما».

درخواست دوم

«و اجعلنا للمتقین اماما».

این توقع و درخواست بسیار عجیبی است که عاقلان عالم از خدا دارند. چه خوب است انسان توقع و آرزو و درخواست و دعا را از ایشان یاد بگیرد و اگر قرار است توقعی داشته باشد، لااقل بداند چه توقعی داشته باشد بهتر است!

نمونه‌ای دیگر

قرآن مجید در سوره مبارکه کهف، به اجمال و اشاره، از زن و شوهر دیگری یاد می‌کند که روایتی از وجود مبارك حضرت صادق، علیه السلام، احوال آنان را بیان می‌کند. قرآن از این زن و شوهر به «صالحین» تعبیر کرده است؛ یعنی هم شوهر شایسته و پاك و هم همسر شایسته و پاك و صالح. این دو، پسر هشت نه ساله‌ای داشتند که در حادثه‌ای از دست رفت و در فقدان او بسیار اندوهناك شدند، ولی خداوند به فضل خود مصیبت آنان را جبران کرد.

مفهوم جباریت خداوند

می‌دانیم یکی از اسامی خداوند «جبّار» است. جبار صیغه مبالغه است،

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 30

یعنی خدایی که بسیار بسیار جبران‌کننده است: شکستگی‌ها و خلأها و از دست رفته‌ها را او جبران می‌کند. او بسیار جبران‌کننده است، کم هم نه؛ مثلا، اگر یك تومان از دست کسی برود، با یك میلیون تومان جبران می‌کند؛ اگر کسی در راه عبادت او چشم، گوش یا دست خود را از دست بدهد، او با اعطای بدنی بهشتی و ابدی این نقص را جبران می‌کند؛ اگر کسی پول خود را در راه خیر مصرف کند، فقط هفت صد برابر در دنیا برای او جبران می‌کند. حال، وضعش در قیامت بماند.

بنابراین، جبار یعنی خدایی که بسیار جبران‌کننده است.

به‌هرحال، این پدر و مادر به این پسر خیلی دل بسته بودند و همین یك فرزند را هم داشتند. قرآن می‌فرماید: این فرزند در حادثه‌ای از دست رفت و آن‌ها را داغدار کرد؛ آری:

بتوان ز جگر برید پیوند دیدن نتوان خراش فرزند. [12]

ولی چون آن‌ها بندگان خوب و صالح و شایسته‌ای بودند، بر این مصیبت صبر کردند. بعد از مدتی نیز، پروردگار عالم دختری به آن‌ها عنایت کرد که از مصادیق قول خداوند در سوره آل عمران: «و لیس الذکر کالانثی» بود.

به راستی، این دختر کجا و آن پسر کجا؟ اگر آن پسر بزرگ می‌شد، هیچ‌چیز نصیب والدین خود نمی‌کرد، لذا خداوند بر پرونده‌اش قلم کشید و او را از آنان گرفت تا در عوض به سبب فرزند بهتری این مصیبت را جبران کند.

در این‌جا ممکن است عده‌ای بگویند: خدا که می‌خواست فرزند ما را بگیرد، از اول او را به ما نمی‌داد بهتر نبود؟ درحالی‌که خداوند به ما فرزند می‌دهد و از ما می‌گیرد تا هم صبر و رضایت ما را بیازماید و هم در زندگی آن را به وجهی جبران کند که در عالم نمونه‌ای نداشته باشد.

به واقع، معلوم نیست این پدر و مادر چه دعای خالصانه‌ای کرده بودند

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 31

و با چه خلوصی به پروردگارشان گفته بودند: «ربنا هب لنا من ازدوجنا و ذریاتنا قرة اعین و اجعلنا للمتقین اماما». اما امام صادق، علیه السلام، می‌فرماید: از نسل این دختر هفتاد پیغمبر به وجود آمد. [13]

این معنا جباریت خداست. خداوند دعاب دعاکنندگان عاقل را مستجاب می کند؛ خلأ مردم با ایمان را جبران می کند؛ و اگر چیزی را از دست کسی به مصلحت بگیرد، بهتر از آن را به او عنایت می کند. [14]

«ما ننسخ من آیة أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها ألم تعلم أن اللّه علی کل شي قدیر». [15]

هر آیه‌ای را که [محتوی حکم یا احکامی است، وقتی بر پایه مصلحت یا اقتضای زمان] از میان برداریم یا به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم. آیا ندانسته‌ای که خدا بر هر کاری تواناست؟

علی (ع) هم این دعا را می‌خواند

در روایات آمده است یکی از کسانی که در ایام جوانی خود این دعا را فراوان می‌خواند و درخواستش مستجاب شد، وجود مبارك امیر المؤمنین، علیه السلام، بود. [16] حضرت خدا را وکیل ازدواج خود قرار داد، لذا روزی که به خانه پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله، آمد سرش را پایین انداخت و هیچ نگفت. پیغمبر فرمود: علی جان! برای کاری به خانه من آمده‌ای؟ عرض کرد: گمان می کنم وقت ازدواجم است! و دیگر هیچ نگفت. آن‌گاه، جبرئیل نازل شد و به پیامبر فرمود: خداوند می‌فرماید فاطمه را به عقد علی درآور، من نیز در عالم ملکوت عقد زهرا را برای علی می‌خوانم. [17]

این اثر دعای علی است. فاطمه زهرا، در حقیقت، اجابت دعای امیر المؤمنین، علیه السلام، از سوی پروردگار است. حال، این‌که در باطن عالم چه پیوندهایی و چه روابطی وجود داشته است را تنها خدا می‌داند.

ذریه‌ای که خدا به این زن و شوهر عنایت کرد مصداق «للمتقین اماما»

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 32

نیز شدند؛ هم مردانشان و هم زنانشان. یکی از افراد این ذریه وجود مبارك زینب کبری، علیها السلام، بود. در روایات آمده است که وقتی قنداقه ایشان را به پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله، دادند، پیامبر این جمله را فرمود که نشان‌دهنده عظمت این خانم است. ایشان به فاطمه زهرا، علیها السلام، فرمود:

ای پاره تنم و روشنی چشمانم! هرکس بر زینب و مصائب او بگرید، ثواب کسی را دارد که بر دو برادر او حسن و حسین، علیهما السلام، بگرید. [18]

زینب کبری (س) و رسالت بزرگ او

عصر عاشورا، زینب کبری، علیها السلام، از حضرت سید الشهدا، علیه السلام، سوال مهمی پرسید. عرض کرد: این‌بار که تشریف می‌برید دیگر برنمی‌گردید؟ فرمودند: درست است. دیگر نمی‌آیم! سؤال کرد: یابن رسول اللّه، اگر شما برنگشتید، تکلیف من با این زنها و بچه‌ها چیست؟

دقت شود! معنی سؤال زینب کبری، علیها السلام، این نبود که بعد از شما چه خواهد شد، بلکه از امام خود درباره وظیفه و تکلیف خود و دیگران که مجموعا هشتاد و چهار زن و دختر و بچه بودند سوال کرد.

حضرت در پاسخ فرمودند: بعد از من، همه به پروردگار عالم توکل کنید، زیرا کارساز و نگهبان ما اوست.

وکیل به معنی کارساز است. اگر کسی نتواند کار خودش را به جریان بیاندازد یا از خود دفاع کند و کارهایش را در مجرای صحیح قرار دهد، وکیل می‌گیرد. فرمود: خواهر، خدا را وکیل خود قرار بدهید، زیرا ما غیر از خدا کسی را نداریم: «و علی اللّه فلیتوکل المومنون». [19]

زینب کبری با این پاسخ آرام شد [20] و خداوند هم از عاشورا تا روز اربعین، و از کوفه و شام تا مدینه برای اهل بیت امام حسین،

علیه السلام، کارسازی کرد. در چند موضع، دشمن تصمیم قطعی گرفت زینب کبری، علیها السلام، را به قتل برساند، اما نتوانست؛ زیرا خداوند متعال دل دشمن را برگرداند، در نیت دشمن اخلال ایجاد کرد، و زبان دشمن را بست؛ مخصوصا وقتی که در سخنانش خطاب به یزید گفت:

«أمن العدل یابن الطلقاء». [21]

دهان دشمن در پاسخ این سخنان بسته و اراده او تعطیل بود و خواست دشمن با مانع روبه‌رو شد. و این معنای کارسازی و وکالت پروردگار است.

پی‌نوشت

[(1). فرقان، 74.]

[(2). از جمله این آیات سوره رعد 19- 25: «أفمن یعلم أنما أنزل إلیك من ربك الحق کمن هو أعمی إنما یتذکر أولو الالباب* الذین یوفون بعهد اللّه و لا ینقضون المیثاق* و الذین یصلون ما أمر اللّه به أن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب* و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و أقاموا الصلاة و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة و یدرءون بالحسنة السیئة أولئك لهم عقبی الدار* جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب* سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار* و الذین ینقضون عهد اللّه من بعد میثاقه و یقطعون ما أمر اللّه به أن یوصل و یفسدون فی الارض أولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار».]

[(3). بقره، 223.]

[(4). اشاره به این آیه است: بقره، 221: «و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة و لو أعجبتکم و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرك و لو أعجبکم أولئك یدعون إلی النار و اللّه یدعو إلی الجنة و المغفرة بإذنه و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون».]

[(5). نور، 3: «الزانی لا ینکح إلا زانیة أو مشرکة و الزانیة لا ینکحها إلا زان أو مشرك و حرم ذلك علی المؤمنین».]

[(6). اعراف، 58.]

[(7). کلمه تبرج که در این آیه ذکر شده خطاب به زنان پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله، است:

«و لا تبرجن تبرج الجاهلية»؛ یعنی آرایش کردن زن به قصد بیرون رفتن و خود را نشان همه دادن. این معنای تبرج است. (مولف)]

[(8). اشاره است به این آیه 32- 34 سوره احزاب: «یا نساء النبی لستن کأحد من النساء إن اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا* و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و أقمن الصلاة و آتین الزکاة و أطعن اللّه و رسوله إنما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا* و اذکرن ما]

[یتلی فی بیوتکن من آیات اللّه و الحکمة إن اللّه کان لطیفا خبیرا».]

[(9). نساء، 29: «یا أیها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تکون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا أنفسکم إن اللّه کان بکم رحیما».]

[(10). آل عمران، 35- 36. تفاسیر در ذیل این آیه نکات ارزشمندی را توضیح داده‌اند:

- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج 1، ص 170: «عن اسمعیل الجعفی عن أبی جعفر علیه السلام قال: ان امرأة عمران لما نذرت ما فی بطنها محررا قال: و المحرر للمسجد إذا وضعته [أو] دخل المسجد فلم یخرج [من المسجد] أبدا فلما ولدت مریم،" قالت رب انی وضعتها انثی و اللّه أعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی و انی سمیتها مریم و انی اعیذها بك و ذریتها من الشیطان الرجیم." فساهم علیها النبیون فاصاب القرعة زکریا، و هو زوج اختها و کفلها و ادخلها المسجد، فلما بلغت ما تبلغ النساء من الطمث و کانت أجمل النساء، فکانت تصلی و یضیئ المحراب لنورها، فدخل علیها زکریا فإذا عندها فاکهة الشتاء فی الصیف و فاکهة الصیف فی الشتاء فقال: انی لك هذا قالت هو من عند اللّه. فهناك دعا زکریا ربه قال انی خفت الموالی من ورائی إلی ما ذکره اللّه من قصة زکریا و یحیی».

- «عن حفص البختری عن أبی عبد اللّه علیه السلام فی قول اللّه" انی نذرت لك ما فی بطنی محررا،" المحرر یکون فی الکنیسة و لا یخرج منها فلما وضعتها انثی" قالت رب انی وضعتها انثی و اللّه أعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی" ان الانثی تحیض فتخرج من المسجد و المحرر لا یخرج من المسجد».

- «عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول: أوحی اللّه إلی عمران انی واهب لك ذکرا یبرئ الاکمة و الابرص و یحیی الموتی باذن اللّه، و رسولا إلی بنی اسرائیل قال: فأخبر بذلك امرأته حنة، فحملت فوضعت مریم، فقال رب انی

وضعتها انثى و الانثى لا تكون رسولا، و قال لها عمران: انه ذكر يكون منها نبيا فلما رأت ذلك قالت ما قالت، فقال اللّه و قوله الحق" و اللّه أعلم بما وضعت" فقال أبو جعفر عليه السلام: فكان ذلك عيسى بن مريم، فان قلنا لكم]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 36

[ان الامر يكون فى أحدنا فكان فى ابنه و ابن ابنه و ابن ابن ابنه، فقد كان فيه فلا تنكروا ذلك».]

[(11). آل عمران، 37:]

[(12). از مجنون و ليلى امير خسرو دهلوى است.]

[(13). كافى، ج 6، ص 6: «عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عدة من أصحابه، عن الحسن بن على بن يوسف، عن الحسين بن سعيد اللخمى قال: ولد لرجل من أصحابنا جارية فدخل على أبى عبد اللّه عليه السلام فرآه متسخطا فقال له أبو عبد اللّه عليه السلام: أرأيت لو أن اللّه تبارك و تعالى أوحى إليك أن أختار لك أو تختار لنفسك ما كنت تقول؟ قال: كنت أقول: يا رب تختار لى، قال: فإن اللّه قد اختار لك، قال: ثم قال: إن الغلام الذى قتله العالم الذى كان مع موسى عليه السلام و هو قول اللّه عز و جل:" فأردنا أن يبدلهما ربهما خيرا منه زكاة و أقرب رحما" أبدلهما اللّه به جارية ولدت سبعين نبيا».

- تفسير الميزان، ج 13، ص 357: «عن عثمان عن رجل عن ابى عبد اللّه عليه السلام فى قول اللّه: «فاردنا ان يبدلهما ربهما خيرا منه زكاة و اقرب رحما» قال: «إنه ولدت لهما جارية فولدت غلاما فكان نبيا. اقول: و فى اكثر الروايات انها ولد منها سبعون نبيا و المراد ثبوت الواسطة».]

[(14). در آيه 70 سوره فرقان جباريت خداوند را به نوع ديگرى مى‌بينيم: «إلا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فأولئك يبدل اللّه سيئاتهم حسنات و كان اللّه غفورا رحيما».]

[(15). بقره، 106.]

[(16). مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 152: «عن سعيد بن جبير فى قوله تعالى:

«و الذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذرياتنا الآية، قال نزلت هذه الآية و اللّه خاصة فى امير المؤمنين (ع)، قال كان اكثر دعائه يقول: «ربنا هب لنا من ازواجنا، يعنى فاطمة و ذرياتنا، يعنى الحسن و الحسين قرة اعين، قال امير المؤمنين: و اللّه

ما سألت ربی ولدا نضیر الوجه و لا سألت ولدا حسن القامة و لکن سألت ربی ولدا مطیعین اللّه خائفین و جلین منه حتی إذا نظرت إلیه و هو مطیع اللّه قرت به عینی، قال:]

[«و اجعلنا للمتقین اماما».، قال: نقتدی بمن قبلنا من المتقین فیقتدی المتقون بنا من بعدنا».]

[(17). امالی شیخ طوسی، ص 39: «عن الضحاك بن مزاحم، قال: سمعت علی بن أبی طالب (علیه السلام) یقول: أتانی أبو بکر و عمر فقالا: لو أتیت رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله) فذکرت له فاطمة، قال: فأتیته، فلما رآنی رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ضحك، ثم قال: ما جاء بك یا أبا الحسن و ما حاجتك؟ قال: فذکرت له قرابتی و قدمی فی الاسلام و نصرتی له و جهادی، فقال: یا علی، صدقت، فأنت أفضل مما تذکر. فقلت: یا رسول اللّه، فاطمة تزوجنیها؟ فقال: یا علی، إنه قد ذکرها قبلك رجال، فذکرت ذلك لها، فرأیت الکراهة فی وجهها، و لکن علی رسلك حتی أخرج إلیك، فدخل علیها فقامت إلیه، فأخذت رداءه و نزعت نعلیه، و أتته بالوضوء، فوضأته بیدها و غسلت رجلیه، ثم قعدت، فقال لها: یا فاطمة! فقالت: لبیك، حاجتك، یا رسول اللّه؟ قال: إن علی بن أبی طالب من قد عرفت قرابته و فضله و إسلامه، و إنی قد سألت ربی أن یزوجك خیر خلقه و أحبهم إلیه، و قد ذکر من أمرك شیئا فما ترین؟ فسکتت و لم تول وجهها و لم یر فیه رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله) کراهة، فقام و هو یقول: اللّه اکبر، سکوتها إقرارها، فأتاه جبرئیل (علیه السلام) فقال: یا محمد، زوجها علی بن أبی طالب، فإن اللّه قد رضیها له و رضیه لها». الاعتقادات، شیخ مفید، ص 86: «قوله صلی اللّه علیه و آله و سلم: «نزل علی جبرئیل فقال: «یا محمد إن اللّه تعالی قد زوج فاطمة علیا من فوق عرشه، و أشهد علی ذلك خیار ملائکته، فزوجها منه فی الارض، و أشهد علی ذلك خیار أمتك».]

[(18). طرز المذهب، ص 22 و 32. (مولف)]

[(19). آل عمران، 122 و 160؛ مائده، 11؛ توبه، 51؛ ابراهیم، 11؛ مجادله، 10؛ تغابن، 13.]

[(20). اللهوف، سید ابن طاووس، ص 49: «ثم إن الحسین علیه السلام قام و رکب و سار و کلما أراد المسیر یمنعونه تارة و یسا یرونه اخری حتی بلغ کربلاء و کان ذلك فی الیوم الثانی من المحرم فلما وصلها قال ما إسم هذه الأرض فقیل کربلاء فقال علیه السلام]

[اللهم إنى أعوذ بك من الكرب و البلاء ثم قال هذا موضع كرب و بلاء إنزلوا ها هنا محط رحالنا و مسفك دمائنا و هنا محل قبورنا بهذا حدثنى جدى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم فنزلوا جميعا و نزل الحر و أصحابه ناحية و جلس الحسين عليه السلام يصلح سيفه و يقول: يا دهر اف لك من خليل/ كم لك بالاشراق و الاصيل/ من طالب او صاحب قتيل/ و الدهر لا يقنع بالبديل/ و كل حى سالك سبيل* ما أقرب الوعد من الرحيل و إنما الأمر إلى الجليل قال الراوى: فسمعت زينب بنت فاطمة عليه السلام ذلك فقالت: يا أخى هذا كلام من أيقن بالقتل، فقال، عليه السلام نعم يا أختاه فقالت زينب و اثكلاه ينعى الحسين عليه السلام إلى نفسه قال: و بكى النسوة و لطمن الخدود و شققن الجيوب و جعلت أم كلثوم تناوى وا محمداه، وا علياه، و أماه، وا أخاه، وا حسيناه، واضيعتنا بعدك يا أبا عبد اللّه. قيل فعزاها الحسين و قال لها: يا أختاه تعزى بعز اللّه فإن سكان السموات يفنون و أهل الأرض كلهم يموتون و جميع البرية يهلكون ثم قال: يا أختاه يا أم كلثوم، و أنت يا زينب و أنت يا فاطمة و أنت يا رباب انظرن إذا أنا قتلت فلا تشققن على جيبا و لا تخمشن على وجها و لا تقلن هجرا. و روى من طريق آخر أن زينب لما سمعت مضمون الأبيات و كانت فى موضع آخر منفردة مع النساء و البنات خرجت حاسرة تجر ثوبها حتى وقفت عليه و قالت و اثكلاه ليت الموت أعد منى الحيات اليوم ماتت أمى فاطمة، و أبى على، و أخى الحسن، يا خليفة الماضين و ثمال الباقين فنظر إليها الحسين عليه السلام فقال يا أختاه. لا يذهبن بحلمك الشيطان، فقالت: بأبى و أمى أستقتل نفسى لك الفداء فردت غصته و ترقرقت عيناه بالدموع ثم قال لو ترك القطا ليلا لنام، فقالت: يا ويلتاه أفتغتصب نفسك إغتصابا، فذلك أقرح قلبى و أشد على نفسى ثم أهوت إلى جيبها فشقته و خرت مغشية عليها، فقام عليه السلام فصب عليها الماء حتى أفاقت ثم عزاما عليها السلام بجهده و ذكرها المصيبة بموت أبيه وجده صلوات اللّه عليهم أجمعين».]

[(21). اللهوف، سيد بن طاووس، ص 106؛ لواعج الاشجان، سيد محسن امين، ص 227.]

تهران، حسينيه سليمى رجب 1381

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 41

بسم اللّه الرحمن الرحیم. للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

کتاب با عظمت اصول کافی روایت بسیار مهمی را از وجود مبارك موسی بن جعفر، علیه السلام، نقل می کند که در آن امام، علیه السلام، محور مطلب خود را قعل قرار داده و به ارزش عقل، انسان عاقل، و آثار عقل اشاره فرموده‌اند.

عقل حقیقتی است که مانند سایر نعمت‌ها از جانب پروردگار به انسان عطا شده است. خداوند متعال برای عقل نیز غذایی معین فرموده و مردم وظیفه دارند این عضو را با آن تغذیه کنند، زیرا اگر عقل تغذیه نشود، مانند بدنی که بی غذا بماند، رو به ضعف و سستی و ناتوانی و در نهایت نابودی می گذارد [1] و در نتیجه، انسان گرفتار دیو خطرناك جهل خواهد شد که به فرموده رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله، سخت‌ترین تهیدستی و فقر و تاریکی محض است. آن‌ها که دچار این تاریکی هستند، آثار زشت و بدی از خود بروز می‌دهند و هم دچار اخلاق بهیمی و سبعی و شیطانی می‌شوند و هم دچار عمل فاسد می گردند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 42

کتاب‌های علم اخلاق، اخلاق بهیمی را به اخلاق چارپایان تعریف کرده‌اند، زیرا کار چارپایان در این دنیا به دنبال غذا رفتن و خوردن و شهوت راندن و، در نهایت، از بین رفتن است.

اخلاق سبعی به معنای اخلاق درندگی است. انسان جاهل، بعد از مدتی، تبدیل به موجودی درنده می‌شود که به همه چیز چنگ و دندان نشان می‌دهد. او تا جایی که قدرت داشته باشد به کشتن، غارت کردن، تجاوز به حقوق دیگران و بردن حق مردم دست می‌زند.

اخلاق شیطانی نیز به مکر و حیله و فریب و این قبیل حالات زشت تعریف شده است که مربوط به شیطان است [2] و برگرفته از همان وسوسه سنگینی است که شیطان نسبت به آدم و حوا داشت و به وسیله آن، آن دو را از بهشتی که پروردگار در آن قرارشان داده بود بیرون کرد.

فریبکاری شیطان در قرآن مجید این‌گونه توضیح داده شده است:

«و قاسمهما إنی لکما لمن الناصحین». [3]

و برای هر دو سوگند سخت و استوار یاد کرد که یقینا من برای شما از خیر خواهانم و قصد فریب شما را ندارم.

در آن وقت، یك قسم بیشتر وجود نداشت و آن فقط قسم به پروردگار بود، زیرا هنوز انبیا و ائمه طاهرین، علیهم السلام، به دنیا نیامده بودند و قسم به موجودات هم معهود نبود. تنها قسمی که وجود داشت قسم به وجود مقدس پروردگار عالم بود. بنابراین، انسان‌هایی مثل آدم و حوا که جز خدای متعال تکیه‌گاهی نداشتند و در حد خود نیز به پروردگار معرفت داشتند، قسم شیطان را راست پنداشتند و آن را باور کردند.

شیطان شش هزار سال با ملائکه همنشین بود و به فرموده امیر المؤمنین، علیه السلام، در خطبه قاصعه، در عبادت مقام بسیار بالایی داشت، [4] اما وقتی برای گمراه کردن این زن و شوهر ظاهر شد به خدا

قسم خورد و با این قسم زمینه اثبات حرف خود را برای آدم و حوا فراهم کرد. این قسم شیطان قسم مکارانه، فریب‌کارانه و دروغ بود.

اصولا، هیچ وقت افراد متقلب واقعیت قسم دروغ خود را برای انسان شرح نمی‌دهند، چون اگر چنین کاری انجام دهند و بگویند ما داریم قسم دروغ می‌خوریم و تقلب می‌کنیم، نقض غرض است و دیگر نامش دغل‌بازی و فریب‌کاری نیست. لذا، هیچ وقت متقلب فریبکار حقیقت کار خود را برای انسان بیان نمی‌کندو به همین سبب است که انسان فریب او را می‌خورد.

در قرآن مجید، به مردم فراوان سفارش شده است که سعی کنید بیدار و بینا باشید تا شما را گول نزنند و مغرور نکنند. [5] البته، غرور در این‌جا به معنای فریب است. شیاطین انسان را یا با پول فریب می‌دهند یا با مقام یا با قیافه زیبا یا با زبان‌بازی و یا ... بااین‌حال، انسان‌های عاقل فریب‌کاری را درك می‌کنند، زیرا وقتی در مقابل چنین دغل‌بازانی قرار می‌گیرد و می‌بینند آن‌ها به هر حیله و مکری متوسل می‌شوند درك می‌کنند که طرف مقابل می‌خواهد آن‌ها را از خدا دور کند و به کرامت و ارزش‌هایشان حمله کند. پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید:

«إن الشیطان کان للانسان عدوا مبینا». [6]

تنها انسان عاقل است که مفهوم «عدوّ مبین» بودن شیطان را می‌فهمد.

اما کدام انسان عاقل؟ مسلما، عاقلی که به قول امیر المؤمنین، علیه السلام، دارای عقل مسموع است، نه فقط دارای عقل طبیعی. کسی که تنها دارای عقل طبیعی است به سادگی گول می‌خورد، ولی کسی که عقل طبیعی خود را با معارف الهی تغذیه کرده و عمری با معارف و مسائل الهی سر و کار داشته می‌فهمد هدایت چیست و گمراهی کدام است؛ حق چیست و باطل کدام است؛ عملی که عامل رفتن به بهشت است چیست و کاری

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 44

که به جهنم منتهی می‌شود کدام است. آری، تنها چنین انسان‌هایی را نمی‌توان فریفت.

فریب‌های دنیا و رسم عاقلان

معاویه بن ابی سفیان همواره تلاش می‌کرد به شیوه‌های گوناگون (با نامه، پیك، ترغیب، تشویق و ...) اولیای خدا و شیعیان ناب امیر المؤمنین، علیه السلام، را محاصره کرده و این بزرگواران را به نحوی فریب دهد، بلکه مردم نیز به تأسی از آنان از وجود مبارك امیر المؤمنین، علیه السلام، دست بردارند و خدا را رها کنند و به طرف شیطان بیایند، اما تاریخ شیعه گواه است که این بزرگواران نه با نامه‌های فدایت شوم و پرعاطفه معاویه گول خوردند، نه با پول فریب خوردند، نه با تشویق و ترغیب، و نه حتی با تهدید. حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، این فریفته نشدن را از آثار عقل کامل می‌داند.

در مقابل آنان، انسان‌های معمولی که عقل درستی نداشتند و در پول و شهوت و مادیات غوطه می‌خوردند، با اولین نامه یا ترغیب و تهدید معاویه به دام او می‌افتادند.

در تاریخ شیعه، شخصیت‌های با عظمتی مانند حجر بن عدی وجود دارند که نشانه عقل کامل‌اند. معاویه برای به دام انداختن این انسان والا و یارانش شاید تمام توان خویش را به کار گرفت، ولی کمتر موفقیتی در این راه نصیبش نشد. در نهایت نیز دستور داد همه را دستگیر کنند.

سربازان معاویه آنان را در کوفه دستگیر کردند و دست و پایشان را با زنجیر بستند و به شام بردند و در آنجا زندانی کردند. در زندان، پیغام‌ها و پیشنهادهای فراوانی هم به این بزرگواران داده شد، اما زیر بار هیچ یك از آن‌ها نرفتند.

کسی که خدا را درك کرده و حقانیت نبوت انبیا و ولایت والیان امر را

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 45

دانسته و حق را از باطل و نور را از ظلمت شناخته است به خود اجازه نمی‌دهد برای این چند روز زندگی دنیایی وارد چنین دادوستد خسارت‌باری شود. او به سبب عقلی که در وجودش موج می‌زند به زندگی خیلی روشن نگاه می‌کند و در چنین شرایطی با خود می‌اندیشد که گیرم در سن شصت سالگی با معاویه بسازم و امیر المؤمنین، علیه السلام، را کنار بگذارم؛ فرض که رسالت پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله، را هم نادیده بگیرم و با این مجسمه ظلم و این شیطان خطرناك بسازم.

مگر قرار است پس از این چند سال زنده بمانم: ده سال یا بیست سال؟

مگر در این بیست سال باقی مانده از عمر بدنم چند متر پارچه برای پوشیدن لازم دارد و شکمم چقدر می‌خواهد در سایه حکومت معاویه آب و غذا بخورد؟ وانگهی، بعد از این چند سال، وقتی مرگم فرا برسد، به خاطر پشت کردن به خدا و روی کردن به معاویه باید الی الابد در آتش جهنم بسوزم ...

با چنین نگاه عاقلانه‌ای است که انسان عاقل وارد چنین دادوستدهایی نمی‌شود. برعکس، انسان جاهل مانند گوسفندی که علف جلوی دهانش گرفته باشند می‌دود و به خوردن مشغول می‌شود، [7] چون اخلاقش بهیمی و سبعی است.

انتهای کار حجر و یارانش

در احوالات این بزرگواران آمده است که معاویه هر کاری کرد که آنان را به سازش دعوت کند نپذیرفتند و گفتند: محال است از حق دست برداریم. در نتیجه، یك روز با همان زنجیرهایی که به گردن و دست و پایشان بود، آن‌ها را از زندان بیرون آوردند و از دمشق به منطقه مرج عذراء بردند. در آن‌جا، از پیش شش قبر آماده کرده بودند. حجر و پنج تن از همراهانش را آوردند و کنار این قبرها قرار دادند و به آن‌ها گفتند:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 46

یا دست از علی بردارید یا با همین زنجیرهایی که به بدنتان است سرتان را از بدن جدا می‌کنیم و بی غسل و کفن و بی‌نماز دفنتان می‌کنیم!

این آخرین سخن سربازان معاویه بود، ولی انسان عاقل از این تهدیدها هم وحشتی ندارد:

«یجاهدون فی سبیل اللّه و لا یخافون لومة لائم». [8]

حجر و یارانش با آرامش خیال به سربازان معاویه گفتند: ما از علی دست برنمی‌داریم. شما هم کاری را که به آن مامور شده‌اید انجام دهید! آن‌گاه، سربازان معاویه سر این مردان بزرگ را از بدن جدا کردند و با لگد بدن آنان را در قبرهایشان انداختند و روی قبرها را پوشاندند و رفتند. [9]

بیداری در انسان عاقل این‌قدر قوی است که شهادت را با خشنودی می‌پذیرد، برای این‌که، از برکت شهادت، حق یافته را نگاه می‌دارد و آن را از دست نمی‌دهد.

فریب دنیا و رسم جاهلان

معاویه برای شکار یاران امیر المؤمنین، علیه السلام، به تمام مناطق دست‌اندازی کرده بود. از جمله، توسط مأمورینش برای یکی از اهالی بصره، به نام ابو الاسود دؤلی، عسل زعفرانی فرستاده بود؛ چون شام منطقه کشاورزی خوبی بود و باغات فراوان و آب و هوای خوبی داشت، عسل خوبی هم در آن تولید می‌شد و زنبورداران برای معاویه عسل فراوانی تولید می‌کردند.

وقتی ابو الاسود وارد منزل شد، دید دختر هفت هشت ساله‌اش دارد چیزی را مزمزه می‌کند:

- دخترم، چه در دهان داری؟

- عسل

- من برای خانه عسل نخریده بودم، عسل از کجا آوردی؟

دختر ظرف عسل را نشان داد. ابو الاسود نگاهی به ظرف کرد و گفت:

- دخترم، می‌دانی این عسل را چه کسی برای ما فرستاده؟

- نه!

- معاویه بن ابی سفیان.

- برای چه؟

- می‌خواهد کام ما را با این عسل شیرین کند تا برای أبد به سبب بریدن از علی، علیه السلام، کاممان را تلخ کند.

دخترك بلافاصله عسل را از دهان خود خارج کرد. این دختر عاقل، دختری که پدر و مادر عاقلی داشت و در خانه‌ای رشد کرده بود که چراغ عقل در آن روشن بود، روی خود را به طرف شام کرد و گفت:

أبا الشهد المزعفر یا ابن هند نبیع إلیك إسلاما و دینا

فلا و اللّه لیس یکون هذا و مولانا أمیر المؤمنینا. [10]

با قدری عسل زعفرانی، ای پسر هند، می‌خواهی ما را بفریبی تا دین و اسلام خود را به تو بفروشیم؟ به خدا هرگز چنین نخواهد شد درحالی که مولای ما امیر المومنین علی است.

این سخن بزرگ و صعبی است و در آن دشمن‌شناسی و آگاهی موج می‌زند. آن‌ها که با عرف زبان عرب آشنایند می‌دانند که عرب‌ها نام شخص را به نام پدرش اضافه می‌کنند و مثلا می‌گویند: حسین بن علی.

اما وقتی نام کسی را به مادرش نسبت می‌دهند اغلب منظورشان تحقیر آن شخص به جهت ناپاك بودن مادرش است (مثل ابن مرجانه، ابن سمیه، ابن هند و ...) در حقیقت، این دختر می‌خواست بگوید ای کسی که معلوم نیست پدر واقعی‌ات کیست، تو می‌خواهی ما را با ظرف عسل از علی جدا کنی؟ منظورش از یابن هند نیز این بوده که به معاویه بگوید مادر تو فرد ناپاکی بوده و با مردهای مختلفی در مکه سروکار داشته

است. این اطلاعات را در خانه به این دختر داده بودند که او چنین فهمیده و آگاه بوده و می‌دانسته کسی که مملکت اسلامی در دست اوست، معلوم نیست پدرش چه کسی است. [11]

«أبشهد المزعفر یابن هند»؟

با ظرف از عسل، می‌خواهی ما را وادار کنی دین خود را به تو بفروشیم؟

عاقلی که فهمیده دین چه گوهری است و امیر المؤمنین، علیه السلام، چه تکیه‌گاهی برای دنیا و آخرت انسان است و فهمیده که قرآن چیست، مگر امکان دارد این سرمایه‌های الهی را با باطل معامله کند؟ هرچند که این فهم سبب شهادت او شود:

«نبیع الیك إسلاما و دینا».

معاذ اللّه؟ چنین معامله و خرید و فروشی برای خانواده ما غیر ممکن است. مگر نمی‌دانی سرپرست ما در دنیا و آخرت علی، علیه السلام، است؟ در این میان، تو چه کاره‌ای؟ چه داری؟ و اصلا که هستی؟

این ارزش عقل است. البته، عقل کامل و عقلی که تغذیه شده باشد.

چون اگر عقل را تغذیه نکنند، مثل بدنی بی غذا ضعیف می‌شود و می‌میرد. جهل کرسی خود را در کشور وجود آدم بنا می‌کند و حکمران آن می‌شود. عقل ارزشی ذاتی دارد، اما عقل کامل مافوق ارزش است.

انسان عاقل با فضیلت‌ترین موجود در عالم وجود است و یکی از آثار عقلش همین است که حق را از باطل معامله نمی‌کند و فریب نمی‌خورد.

چون به همه راه‌وچاه‌ها واقف است و از آن‌ها تا اندازه‌ای اطلاع دارد.

اگر آدم فریب ابلیس را خورد، علتش معلوم است، زیرا در آن زمان هیچ قسمی جز قسم به خدا وجود نداشت و آدم باور نمی‌کرد کسی به دروغ به ذات احدیت قسم یاد کند. شیطان از این نکته استفاده کرد و نزد آدم و حوا آمد و قسم خورد که به خدا قسم من خیرخواه شما هستم:

«انی لکما لمن الناصحین».

آدم و حوا باور نمی‌کردند کسی پیدا شود که به خدا قسم دروغ بخورد، چون هنوز این زمینه‌ها وجود نداشت. در روزگار ما، شاید این مساله تا حدودی حل شده باشد و هزاران نفر بتوانند به سادگی قسم دروغ بخورند، ولی در زمان آدم و حوا نه آدمیزادی نبود و نه این رفتارها از کسی دیده شده بود. لذا، هنوز آن عقل تکامل لازم را نیافته بود و چشم و گوش و وجدان آن‌ها خیلی چیزها را درك نکرده بود. ازاین رو، باورشان نمی‌آمد که یکی بیاید و به خدا قسم دروغ بخورد. به‌هر حال، شیطان گفت: به خدا من خیرخواه شما هستم! سبب این‌که به شما گفته شده از این درخت نخورید آن است که هرکس از میوه این درخت بخورد، در این‌جا ابدی شده یا تبدیل به فرشته خواهد شد:

«فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما و وری عنهما من سوآتهما و قال ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة إلا أن تکونا ملکین أو تکونا من الخالدین». [12]

شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از شرمگاه بدنشان بر آنان پوشیده بود نمایان کند، (وسوسه‌اش این بود که به هر دو) گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر از این جهت که مبادا دو فرشته گردید یا از جاودانان شوید. و برای هر دو سوگند سخت و استوار یاد کرد که یقینا من برای شما از خیرخواهانم و قصد فریب شما را ندارم.

مگر آدم دوست نداشت فرشته شود؟ ظریف شود؟ لطیف شود؟ نور محض بشود؟ از این جسم تبدیل به ملائکه شود؟ هنوز هم دروغ سابقه‌ای نداشت تا آدم متوجه شود که شیطان دارد با او مکر می‌کند و قصد خیانت به او را دارد. پس، هر دو از آن درخت می‌خوردند و هر دو را نیز فورا از بهشت بیرون کردند.

وقتی آدم و حوا از بهشت بیرون رانده شدند، عقل مطبوع خود را به کار گرفتند و گفتند: ما مقام خود را بر اثر فریب شیطان از دست دادیم،

اما آیا پروردگار ما قدرت ندارد این مقام از دست رفته را به ما برگرداند؟ خدای ما تواناست و قدرت او بی‌نهایت است. حال، چه کنیم که حال از دست رفته برگردد؟ قرآن در پاسخ می‌فرماید:

«فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم». [13]

پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسّل به اهل بیت علیهم السلام که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار] توبه‌اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

پروردگار می‌فرماید: آدم توبه‌ای واقعی کرد و من دوباره به او رو کردم و عنایات خود را به جانب او سرازیر ساختم.

توبه از آثار عقل است. یعنی وقتی انسان پی به اشتباه خود برد باید عذر بخواهد و جبران خسارت نماید و به مسیر و راه اصلی خود، که همان هدایت و سعادت است، برگردد.

واقعا چه بدبختی بزرگی است که انسان از سر سفره خدا بلند شود و سر سفره شیطان بنشیند و نفهمد چه سرنوشتی را برای خود رقم زده است! چه فاجعه سهمگینی است که انسان به جای کار کردن برای خدا برای معاویه و امثال او کار کند! به راستی، اگر کسی به جای خدا خود را برای فرعون هزینه کند و به جای خرج شدن برای حق برای باطل خرج شود، در عوض چه‌چیز مهم و درخور شانی نصیبش می‌شود؟

حکایتی از مرحوم شهید مدرس

سال‌ها پیش، کسی را ملاقات کردم که، در حقیقت، آخرین فردی بود که مرحوم شهید مدرس را در شب رحلتشان در کاشمر خراسان دیده بود.

ایشان نقل می‌کرد که یك شب عده‌ای دنبال من آمدند و مرا بردند که مرد غریبی در این حوالی مرده، بیا و او را دفن کن! من هم خبر نداشتم ایشان کیست، لذا قبری کندم و او را دفن کردم. بعدها، وقتی فهمیدم این فرد مرحوم مدرس بوده علاقمند شدم پرونده مدرس را دنبال کنم.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 51

مدرس که بود؟

ایشان عالمی مجتهد بود که در نجف درس خوانده بود و درس‌های مرحوم آیت اللّه آخوند خراسانی، ملا محمد کاظم یزدی و چهره‌های برجسته دیگر را دیده بود. این عده از علما به هیچ‌وجه حاضر نبودند به کسی اجازه اجتهاد بدهند، مگر این‌که شرایطش را به واقع می‌داشت، ولی به مرحوم مدرس اجازه اجتهاد داده بودند. مقام علمی ایشان به حدی بود که

اگر به دستور مراجع تقلید آن روزگار از نجف بیرون نیامده بود یا زمانی که در اصفهان بود، به تهران نیامده بود، قطعا از مراجع مسلم شیعه می‌شد، اما علمای بزرك بر ایشان تکلیف کردند که در شورای نگهبانی که در مجلس شورای ملی آن زمان به زحمت مرحوم آیت اللّه حاج شیخ فضل اللّه نوری تاسیس شده بود شرکت کند. ایشان اصرار زیادی داشت که در کنار مجلس، باید پنج مجتهد واجد شرایط حضور داشته باشد تا اگر وکلای مجلس بی‌دینی کردند و خواستند قانونی بر ضد قرآن و اسلام در مجلس تصویب کنند، این پنج مجتهد آن قانون را باطل اعلام کنند. البته، این شورا یکی دو دوره بیشتر در مجلس نبود و فراماسون‌ها و غرب‌زده‌ها و خودفروخته‌های به انگلیس آن پنج مجتهد را از مجلس شورای ملی آن زمان حذف کردند و بعد از آن هر قانونی را که خواستند به نفع انگلیس و روس و آمریکا و علیه دین خدا تصویب کردند. اوج این بی‌قانونی و بد دینی نیز متعلق به زمان رضا خان و پسرش بود. در زمان ما هم اگر می‌بینید عده‌ای با اصل وجود شورای نگهبان مخالفت می‌کنند بر همین اساس است. عقل کامل می‌فهمد که این حملات و مخالفت‌ها مربوط به شیطان است. قرآن می‌فرماید:

«بل یرید الانسان لیفجر أمامه». [14]

انسان می‌خواهد [با دست‌وپازدن در شك و تردید] فراروی را [از

اعتقاد به قیامت که بازدارنده‌ای قوی است] باز کند تا برای ارتکاب هر گناهی آزاد باشد.

آری، انسان دوست دارد در گناه مداومت داشته باشد و هر کاری دلش خواست انجام دهد. برای همین نه از قرآن، نه نبوت، نه امامت، نه فقه، نه فقیه، و نه هیچ‌چیز دیگری خشنود نمی‌شود. این نشانه کامل نبودن عقل است.

انتهای کار مرحوم مدرس

وقتی مرحوم مدرس از طرف مردم تهران وکیل اول مجلس شد، به تنهایی در مقابل قوانین ضد خدا و قوانینی که به نفع دولت‌های انگلیس و روس بود ایستادگی کرد. ایشان یك دوره هم در زمان قدرت رضا خان وکیل مجلس بود. بعد هم که رضا خان شاه شد، باز مرحوم مدرس رأی اول را در تهران به دست آورد، ولی صندوق‌ها را که باز کردند گفتند:

مردم به مدرس یك رای هم نداده‌اند. ایشان در مقابل این جریان ایستاد و گفت:

دورغگوها! شما می گویید هیچ کس به رأی به من نداده است. من خودم که به خودم رأی داده‌ام، پس رأی خودم کجا رفت؟

وقتی این مجتهد والا مقام از جریانات سیاسی‌اجتماعی ایران حذف شد، به کاشمر تبعیدش کردند. اما باز رضا خان، با همه قدرت و شوکتی که برای خود ساخته بود، از بودن این پیرمرد هفتاد و پنج ساله که با یك لباس کرباسی ساده در یك اتاق کاهگلی نشسته بود می‌ترسید.

نقل است که یك‌بار، در سر سه‌راهی مجلس شورا واقع در میدان بهارستان تهران، رضا خان که برای خودش فرعونی بود، گریبان مدرس را گرفت و او را به دیوار کوبید و گفت، سید! از جان من چه می‌خواهی؟

مرحوم مدرس گفت: می‌خواهم تو نباشی!

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 53

عاقل این‌طور در راه حق و در مبارزه با امور باطل سرسخت است.

کسی که واقعیت و حقیقت را فهمیده و می‌فهمد، کسی است که دارای عقل کامل است و عقل مسموع دارد وگرنه اگر مدرس با رضا خان متحد می‌شد، یك کاخ هم برای مدرس در سعد آباد درست می کردند و حقوق او را هم از بقیه بیشتر قرار می‌دادند و حاضر بودند با آن همه خوی فرعونی در مقابل مدرس تعظیم کنند، اما مدرس اهل این نبود که خدا را با فرعون در زندگی‌اش معامله کند. این بود که رضا خان از ایشان می‌ترسید و نمی‌توانست حضور ایشان را در روستایی دورافتاده نیز تحمل کند. لذا، برای مهیا کردن زمینه قتل ایشان، ابتدا رئیس شهربانی کاشمر را عوض کردند و یکی از هواداران حزب خود را بر سر کار گماشتند. بعد هم به او مأموریت دادند دو نفر پاسبان را بفرستد تا به مرحوم مدرس زهر بخورانند.

روز بیست و هفتم ماه مبارك رمضان، نیم ساعت مانده به افطار، این دو پاسبان به نزد این عالم واجد شرایط، این فقیه بزرگوار، و این اولاد فاطمه زهرا، علیها السلام، رفتند و به ایشان چای مسموم تعارف کردند.

فرمود: نیم ساعت به اذان مانده و هنوز افطار نشده، صبر کنید افطار بشود، می‌خورم. اما آن‌ها اجازه ندادند و به زور چای را در حلق ایشان ریختند. پس از مدتی، وقتی دیدند سم بر بدن ایشان اثر نکرده، نزدیك افطار، عمامه‌شان را از روی طاقچه برداشتند و به دور گردنش پیچیدند و او را خفه کردند و شبانه هم به خاکش سپردند.

بعد از این‌که گزارش این عمل به رضا خان رسید، پنجاه تومان به کاشمر فرستاد و گفت: سی تومان آن را به رئیس شهربانی بدهند و نفری ده تومان هم به آن پاسبان‌ها که مدرس را کشته‌اند.

این معامله حق با باطل است. ده تا یك تومانی گرفتند و یك مجتهد

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 54

سید واجد شرائط روزه‌دار را روز بیست و هفت ماه رمضان به شهادت رساندند. برای ده تومان خدا را رها کردند. این اثر جهل و نفهمی است.

جهالت مقدمه تمامی گناهان

جالب این است که قرآن سخن حضرت لوط به قوم خود را چنین بیان می‌کند: «بل أنتم قوم تجهلون». [15]

می‌دانید درد شما چیست که به این گناه بزرگ دچار شده‌اید؟ مشکلتان این است که انسان‌های نفهمی هستید و جهل در شما لانه کرده است. از این‌رو، در تاریکی به سر می‌برید. این درحالی است که عاقل به فرموده موسی بن جعفر، علیه السلام، در روشنایی محض زندگی می‌کند.

وقتی عقل که از ارزش‌های عرشی و ملکوتی است، با علم دین تغذیه شود، بدل به فوق ارزش می‌شود. این عقل عرشی که با معرفت دینی تغذیه شده دارنده خود را به «خیر البریه» [16] تبدیل می‌کند. حال، در این روشنایی، چه کسی می‌تواند چنین انسانی را فریب دهد؟ آری، عاقل است که فریب‌کاری‌ها و دغل‌بازی‌ها را می‌فهمد، درحالی‌که انسان‌های نفهم نمی‌فهمند.

توبه از اشتباهات، نشانه عقل

توبه از آثار عقل است. کسانی که مرتکب گناه می‌شوند و توبه نمی‌کنند، انسان‌های نادانی هستند. زیرا توبه نکردن از آثار جهل و نادانی است.

تعجبی ندارد که چرا از سی هزار جمعیت حاضر در کربلا تنها یك نفر توبه کرد؟ چون تنها همان یك نفر عاقل بود و بقیه همگی نفهم و جاهل و نادان بودند. تنها یك نفر بود که صبح روز عاشورا عقل را به کار گرفت و از خود پرسید: من برای چه باید امام حسین را بکشم؟ به چه هدف؟ فلسفه این کار چیست؟

بعد، با خود اندیشید که گیرم در این جنگ شرکت کردم و پیروز هم

شدیم. یزید بعد از کشتن امام حسین چه چیزی می‌خواهد به من بدهد که چنین ظلمی را جبران کند؟ خانه می‌خواهد بدهد؟ که من خانه دارم.

لباس می‌خواهد بدهد؟ که حقوق من در حدی هست که لباس بخرم.

می‌خواهد فروشگاهی را به من معرفی کند که ماه به ماه قند و شکر و چای و برنج به من بدهند؟ که اگر به من کوپن هم ندهند، آن‌قدر مال دارم که آزاد خرید کنم. بعد از کشتن امام حسین چه چیز نصیب من خواهد شد، جز این‌که در ظلم یزید دست داشته‌ام و بعد از شصت سال زندگی خود را با دست خود گرفتار دوزخ کرده‌ام؟ سپس، یادش آمد که در روز خروجش از کوفه صدایی شنیده که بشارت به بهشتش می‌داده. [17]

اندیشید که این بشارت کجا تحقق پیدا می‌کند؟ در لشکر یزید یا سپاه امام حسین؟ آن وقت پیش پسرش آمد و گفت: برخیز دست مرا بگیر تا با خجالت و شرمندگی نزد پسر فاطمه برویم و او عذرخواهی کنیم! [18]

این رفتار از آثار عقل است. عقل و توفیق الهی دست به دست هم دادند و این انسان عاقل را از چاه جهنم نجات دادند و به فردوس اعلی رساندند.

در انتها

ای کاش این روایت موسی بن جعفر، علیه السلام، که حدود ده صفحه از کتاب شریف کافی است، در همه عالم تبدیل به کتاب درسی می شد تا همه مردم جهان با بهره‌گیری از آن به عقل رو می‌کردند! چون عقل رو به خدا و نبوت و امامت و نور دارد، درحالی‌که جهل به همه این‌ها پشت کرده و رو به دوزخ دارد. هرکه در این عالم جاهل بماند، سرانجام راهی

دوزخ خواهد شد، حال آن‌که هرکه عاقل باشد به بهشت می‌رود، زیرا طبع عقل، طبع صعود به جانب پروردگار عزیز عالم است.

پی‌نوشت

[(1). بحار الأنوار، ج 1، ص 218: «قال الحسن بن على (عليهما السلام): عجب لمن يتفكر فى مأكوله كيف لا يتفكر فى معقوله!؟ فيجنب بطنه ما يؤذيه و يودع صدره ما يرديه».]

[(2) .. جواهر الكلام، شيخ جواهرى، ج 9، ص 170: «إن للقلب جنودا، و ذلك لانه لما كان اكتساب الكمالات الانسانية موقوفا على البدن فلا بد من حفظه بجلب ما يوافقه و دفع ما يناقيه، فأنعم اللّه تعالى على القلب بجندين: باطن و هو الشهوة، و ظاهر و هو آلتها، و لما توقف الشهوة للشئ و النفرة عنه على معرفة ذلك أنعم اللّه عليه فى المعرفة بجندين باطنين أحدهما الادراكات الخمس، و منازلها الحواس الخمس الظاهرة، و ثانيهما القوى الخمس، و منازلها تجويف الدماغ، فإذا علم الموافق اشتهاه و انبعث على جلبه، و إذا علم المنافر نفر عنه و انبعث على دفعه، والباعث يسمى إرادة، و هى المعبر عنها عند الاصحاب بالداعى، لانها هى التى تدعو لوقوع الفعل و وجوده فى الخارج، بل ربما كانت العلة التامة فيه باعتبار أنها جزء أخير، و المحرك للاعضاء قدرة، فجميع جنود القلب ثلاثة: الارادة و القدرة و القوى الدراكة الظاهرة و الباطنة، و لما اصطحبت فى الانسان هذه الجنود اجتمعت فيه أربعة أوصاف: سبعية تحمله على العداوة، و بهيمية تحمله على الشره و الحرص، و ربانية تحمله على الاستبداد و الانسلال من القيود السفلانية و الاطلاق عن ربقة العبودية، و شيطانية تحمله على المكر والخديعة، ...».]

[(3). اعراف، 21.]

[(4). نهج البلاغة، خطبه 192، ج 2، ص 138: «فاعتبروا بما كان من فعل اللّه بإبليس إذا أحبط عمله الطويل و جهده الجهيد، و كان قد عبد اللّه ستة آلاف سنة لا يدرى أمن سنى الدنيا أم سنى الآخرة عن كبر ساعة واحدة».]

[(5). لقمان، 33: «یا أیها الناس اتقوا ربکم و اخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده و لا مولود هو جاز عن والده شیئا إن وعد اللّه حق فلا تغرنکم الحیاة الدنیا و لا یغرنکم باللّه الغرور».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 57

[(6). إسراء، 53: «و قل لعبادی یقولوا التی هی أحسن إن الشیطان ینزغ بینهم إن الشیطان کان للانسان عدوا مبینا».]

[(7). لردبایرون شاعر معروف انگلیسی می‌گوید: دنیا کومه‌ای علف خشك است و انسانها الاغهایی هستند که هرکس آنها را به طرفی می‌کشاند.]

[(8). مائده، 54: «یا أیها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی اللّه بقوم یحبهم و یحبونه أذلة علی المؤمنین أعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل اللّه و لا یخافون لومة لائم ذلك فضل اللّه یؤتیه من یشاء و اللّه واسع علیم».]

[(9). الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، ج 2، ص 809: «فلما قدم زیاد بن أبی سفیان والیا علی الکوفة دعا بحجر بن عدی فقال: تعلم أنی أعرفك، و قد کنت أنا و إیاك علی ما قد علمت، یعنی من حب علی بن أبی طالب، و أنه قد جاء غیر ذلك و انی انشدك اللّه أن نقطر لی من دمك قطرة فأستفرغه کله املك علیك لسانك و لیسعك منزلك، و هذا سریری فهو مجلسك و حوائجك مقضیة لدی فاکفنی نفسك فانی أعرف عجلتك فأنشدك اللّه یا أبا عبد الرحمن فی نفسك، و إیاك و هذه السفلة هؤلاء أن یستزلوك عن رأیك فانك لو هنت علی أو استخففت بحقك لم أخصك بهذا من نفسی. فقال حجر: قد فهمت ثم انصرف إلی منزله فأتاه اخوانه من الشیعة فقالوا: ما قال لك الامیر؟ قال: قال لی: کذا و کذا. قالوا: ما نصح لك، فأقام و فیه بعض الاعتراض، و کانت الشیعة یختلفون إلیه و یقولون: إنك شیخنا و أحق الناس بانکار هذا الامر، و کان إذا جاء إلی المسجد مشوا معه، فأرسل إلیه عمرو بن حریث و هو یومئذ خلیفة زیاد علی الکوفة و زیاد بالبصرة: أبا عبد الرحمن ما هذه الجماعة و قد أعطیت الامیر من نفسك ما قد علمت؟ فقال للرسول: تنکرون ما أنتم فیه؟! إلیك، وراءك أوسع لك. فکتب عمرو بن حریث بذلك إلی زیاد و کتب إلیه: إن کانت لك حاجة بالکوفة فالعجل، فأغذ زیاد السیر حتی قدم الکوفة، فأرسل إلی عدی بن حاتم و جریر بن عبد اللّه البجلی، و خالد بن عرفطة العذری حلیف بنی زهرة، و إلی عدة من أشرف أهل الکوفة فأرسلهم إلی حجر بن عدی لیعذر إلیه و ینهاه عن هذه الجماعة و أن یکف لسانه عما یتکلم به، فأتوه فلم یجبهم إلی شئ و لم یکلم أحدا منهم، و جعل]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 58

[يقول: يا غلام اعلف البكر. قال و بكر فى ناحية الدار فقال له عدى بن حاتم: أمجنون أنت؟ أكلمك بما أكلمك به و أنت تقول: يا غلام اعلف البكر؟ فقال عدى لا صحابه: ما كنت أظن هذا البائس بلغ به الضعف كل ما أرى، فنهض القوم عنه و أتوا زيادا فأخبروه ببعض و خزنوا بعضا و حسنوا أمره، و سألوا زيادا الرفق به، فقال: لست إذا لابى سفيان، فأرسل إليه الشرط و البخارية فقاتلهم بمن معه ثم انفضوا عنه و أتى به زياد و بأصحابه فقال له: ويلك مالك؟ فقال: إنى على بيعتى لمعاوية لا أقيلها و لا أستقيلها، فجمع زياد سبعين من وجوه أهل الكوفة فقال: اكتبوا شهادتكم على حجر و أصحابه، ففعلوا. ثم و فدهم على معاوية و بعث بحجر و أصحابه إليه، و بلغ عائشة الخبر فبعثت عبد الرحمن بن الحارث بن هشام المخزومى إلى معاوية تسأله أن يخلى سبيلهم، فقال عبد الرحمن بن عثمان الثقفى: يا أمير المؤمنين جدادها حدادها لا تعن بعد العام أبرا. فقال معاوية: لا أحب أن أراهم و لكن اعرضوا على كتاب زياد فقرئ عليه الكتاب و جاء الشهود فشهدوا، فقال معاوية بن أبى سفيان: أخرجوهم إلى عذرى فاقتلوهم هنالك، قال: فحملوا إليها، فقال حجر: ما هذه القرية؟ قالوا: عذراء، قال:

الحمد للّه، أما و اللّه إنى لاول مسلم نبح كلابها فى سبيل اللّه ثم أتى بى اليوم إليها مصفودا، و دفع كل رجل منهم إلى رجل من أهل الشام ليقتله، و دفع حجر إلى رجل من حمير فقدمه ليقتله ...»، بحار الأنوار، ج 18، ص 124: «عن عبد اللّه بن زرير الغافقى قال: سمعت عليا (عليه السلام) يقول: «يا أهل العراق سيقتل سبعة نفر بعذراء مثلهم كمثل أصحاب الاخدود، فقتل حجر بن عدى و أصحابه».]

[(10). الأربعون حديثا، منتجب الدين بن بابويه، ص 81: «عن على بن محمد قال: رأيت ابنة أبى الاسود الدؤلى و بين يدى أبيها خبيص فقالت: يا أبه أطعمنى فقال: افتحى فاك. [قال:] ففتحت فوضع فيه مثل اللوزة، ثم قال لها: عليك بالتمر فهو أنفع و أشبع.

فقالت: هذا أنفع و أنجع؟ فقال: هذا الطعام بعث به إلينا معاوية يخدعنا به عن حب على بن أبى طالب عليه السلام. فقالت: قبحه اللّه، يخدعنا عن السيد المطهر بالشهد المزعفر، تبا لمرسله و آكله، ثم عالجت نفسها و قاءت ما أكلت منه، و أنشأت تقول باكية: أبالشهد المزعفر يا ابن هند* نبيع إليك إسلاما و دينا/ فلا و اللّه ليس يكون]

[هذا* و مولانا أمير المؤمنينا».]

[(11). چون مادر معاویه زناکاری حرفه‌ای بوده است. در نسب معاویه می‌گویند معاویة بن ابو سفیان، ولی این مطلب ثابت نیست. معاویه موجودی است زنا در زنا و معلوم نیست نطفه او متعلق به کیست. (مولف)]

[(12). اعراف، 20.]

[(13). بقره، 37.]

[(14). قیامت، 5.]

[(15). نمل، 55: «أئنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم تجهلون».]

[(16). بینه، 6- 7: «إن الذين كفروا من أهل الكتاب و المشركين فى نار جهنم خالدين فيها أولئك هم شر البرية* إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات أولئك هم خير البرية».]

[(17). بحار الأنوار، ج 45، ص 15: «و رويت باسنادى أنه قال للحسين عليه السلام: لما وجهنى عبيد اللّه إليك خرجت من القصر فنوديت من خلفى: أبشر يا حر بخير، فالتفت فلم أر أحدا فقلت و اللّه ما هذه بشارة و أنا أسير إلى الحسين، و ما احدث نفسى باتباعك، فقال عليه السلام: لقد أصبحت أجرا و خيرا ثم قالوا: و كان كل من أراد الخروج ودع الحسين عليه السلام و قال: السلام عليك يا ابن رسول اللّه! فيجيبه و عليك السلام و نحن خلفك، و يقرأ عليه السلام" فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا."]

[(18). اللهوف، سيد بن طاووس، ص 61: «قال الراوى: ثم صاح عليه السلام أما من مغيث يغيثنا لوجه اللّه أما من ذاب يذب عن حرم رسول اللّه، قال فإذا الحر بن يزيد قد أقبل الى عمر بن سعد فقال أمقاتل أنت هذا الرجل! قال: أى و اللّه قتالا أيسره أن تطير الرؤوس و تطيح الايدى، قال: فمضى الحر و وقف موقفا من أصحاب و أخذه مثل الافكل، فقال له المهاجر بن أوس: و اللّه إن أمرك لمريب و لو قيل لى من أشجع أهل الكوفة لما عدوتك فما هذا الذى أرى منك فقال و اللّه إنى أخير نفسى بين الجنة و النار فو اللّه لا اختار على الجنة شيئا و لو قطعت و احرقت، ثم ضرب فرسه قاصدا إلى الحسين عليه السلام و يده على رأسه و هو يقول اللهم إليك أنبت فتب على فقد]

[أرعبت قلوب أوليائك و أولاد بنت نبيك، فقال للحسين عليه السلام: جعلت فداك أنا صاحبك الذى حسبك عن الرجوع و جعجع بك و ما ظننت أن القوم يبلغون منك ما أرى و أنا تائب الى اللّه تعالى فهل ترى لى من توبة؟ فقال الحسين عليه

السلام نعم يتوب اللّه عليك. فنزل و قال: أنا لك فارسا خير منى لك راجلا و إلى النزول يصير آخر أمرى. ثم قال فإذا كنت أول من خرج عليك فأذن لى أن أكون أول قتيل بين يديك لعلى أكون ممن يصافح جدك محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم غدا فى القيامة».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 61

4 هماهنگی قرآن مجید با عقل انسان

کرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 63

بسم اللّه الرحمن الرحيم. الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

خداوند، در آیات 19 تا 24 سوره مبارکه رعد، نه مساله مهم را طرح فرموده که هم خود آن مسائل و هم محصول و نتیجه آنها بسیار مهم است. گستردگی آیات کتاب خدا و فرصت کم اجازه پرداختن به مجموعه آیات شریفه الهی را نمی‌دهد. بااین‌حال، در این گفتار، اگر توفیق الهی رفیق باشد، این آیات را بخش‌به‌بخش و قسمت‌به‌قسمت با مدد جستن از روایات توضیح خواهیم داد.

خداوند در آیه 19 سوره رعد می‌فرماید:

«أفمن يعلم أنما أنزل إليك من ربك الحق كمن هو أعمى إنما يتذكر أولو الالباب».

آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که [از نظر باطن] نابیناست؟ فقط خردمندان [بینادل] متذکّر [حق] می‌شوند.

آیا مردمی که به حقانیت آنچه از جانب پروردگار آمده یقین دارند با مردمی که در تاریکی باطن به سر می‌برند و به یقین نرسیده‌اند مساوی و

همردیف هستند؟ مگر می‌شود انسان نادان با انسان دانا یکی باشد؟

اخلاق و منش نادان هم برای خودش و هم برای دیگران زیانبار است، اما کسی که داناست و تمام رفتار و کردارش مطابق آیات الهی است، وجودش در دنیا و آخرت مایه سود همگان است؛ مانند وجود گرامی پیامبر اسلام، صلی اللّه علیه و آله، که روش و منش‌اش براساس قرآن بود.

در بخشی از این آیه، پروردگار عالم می‌فرماید مجموعه قرآنی که بر پیغمبر نازل کردم حق است (حق در برابر باطل)؛ یعنی واقعیتی است که با عقل و فطرت و طبیعت زندگی مردم هماهنگ است. ازاین‌رو، انسان عاقل کلمه در قرآن کریم چیزی برخلاف عقل و فطرت و طبیعت زندگی نمی‌بیند.

در این گفتار، در صدد بیان هماهنگی قرآن مجید با عقل سالم و با فطرت و طبیعت زندگی نیستیم، زیرا این بحثی است که زمان موسعی می‌طلبد. بااین‌حال، برای نمونه آیه‌ای را در ضمن داستانی می‌آوریم:

این شهر طبیب نمی‌خواهد

نقل است که حاکمی، به سبب عشق و علاقه‌ای که به وجود مبارك رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله، پیدا کرده بود و آیات شریفه و نورانی قرآن مجید را شنیده بود، می‌خواست خدمتی به منطقه و شهری که پیامبر در آن زندگی می‌کرد بنماید. ازاین‌رو، طبیب حاذقی را دعوت کرد و به او گفت: از جانب من به مدینه بروید و هرقدر امکان دارد در مدینه بمانید و مردم مسلمان را معالجه کنید. وجهی هم بابت طبابت خود از آن‌ها نگیرید، چون خرج رفت‌وآمد و زندگی‌تان را من تأمین می‌کنم.

وقتی طبیب به مدینه رسید، به خدمت پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، فلان حاکم مرا به این‌جا فرستاده تا به درمان مردم بپردازم. در ازای این کار نیز وجهی دریافت نخواهم کرد. پیغمبر نیز موافقت کردند و

فرمودند: مطب را بنا کن! پس از مدتی، آن طبیب نزد رسول خدا آمد و گفت: مردم خیلی کم به من مراجعه می‌کنند، درحالی‌که من توقع داشتم در روز چندین بیمار به نزدم بیایند، مگر اینان مریض نمی‌شوند؟

پیغمبر فرمود: من در باب خوردن به این مردم توصیه‌ای کرده‌ام که دستور قرآن کریم است [1]: این‌که تا کاملا گرسنه نشده‌اند سر سفره ننشینند، و پیش از آن‌که سیر شوند از سر سفره کنار بروند:

«کلوا و اشربوا و لا تسرفوا».

بدن ساختمان خداست

این خیلی عجیب است که قرآن مجید می‌گوید خداوند انسان‌های شکم‌چران و پرخور را دوست ندارد، چون پرخوری به بدن لطمه می‌زند: «ان اللّه لا یحب المسرفین».

این نشان می‌دهد پروردگار عالم برای سلامت بدن ارزش بسیاری قائل است. اهل دل می‌گویند: ساختمان بدن از آن خدا و ساختمان خداست.

درست هم می‌گویند و از عبارات «خلقناکم» و «خلقنا الانسان» در آیات قرآن برمی‌آید که تمام مصالح این ساختمان و طرح و نقشه‌اش متعلق به پروردگار است. پروردگار هم این ساختمان را دوست دارد، مثل هر صنعتکاری که مصنوع خود را دوست دارد. [2] ازاین‌رو، انسان باید در حفظ و سلامت این ساختمان بکوشد تا زمان مرگ واقعی (نه اجل معلق) فرا برسد. لذا، تخریب این ساختمان جسمانی (بدن) از نظر شرع صحیح نیست و جنبه عقلانی هم ندارد. حفظ سلامت این ساختمان امری عقلی است و قرآن مجید به زیبایی با عقل در این‌باره هماهنگ است؛ یعنی از هر عاقلی بپرسید ضرر زدن به بدن خوب است؟ پاسخش منفی است و اگر از وی سؤال شود: بیماری بهتر است یا سلامت؟

می‌گوید: سلامت.

زندگی و مرگ در نگاه سید الشهدا (ع)

حضرت سید الشهداء، علیه السلام، به یقین از مرگ نمی‌ترسید. نقل می کنند وقتی امام، علیه السلام، از مکه بیرون می‌آمد یکی از اقوام با کمال احترام به ایشان گفت: این سفر بوی مرگ و خون می‌دهد. گمان نمی کنم قافله شما به سلامت به منزل برسد. لطف کنید و تشریف نبرید! امام، علیه السلام، در پاسخ فرمود: اشتیاق من به مرگ از اشتیاق یعقوب به یوسف بیشتر است. من از مرگ ترسی ندارم. مرگ برای من مانند پلی است که با گذر از آن پدرانم، انبیای خدا، اولیای خدا، و فرشتگان پروردگار را ملاقات می کنم. [3] مگر لقای خدا ترس دارد؟ کسی از مرگ باید بترسد که گناهی کرده باشد و مرگ را نابودی بداند.

بااین‌حال، نکته در این است که همین امام بزرگوار وقتی عصر تاسوعا زینب کبری، علیها السلام، صدایش می‌زند که یابن رسول اللّه، فرمانده دشمن فرمان حمله داده است! [4] به قمر بنی هاشم می‌فرماید: برو و اگر توانستی جنگ را به فردا موکول کن تا امشب را زنده بمانم؛ چون خدا می‌داند که من به نماز و قرآن و استغفار و دعا علاقه فراوان دارم. [5]

چنین انسانی اگر یك شب بیشتر زنده بماند، سود بیشتری می‌برد. پس، حیات در نظر امام حسین، علیه السلام، از مرگ بهتر است.

نه افراط و نه تفریط

حال، به اندازه خوردن بهتر است یا پرخوری؟ عاقل می گوید: به اندازه خوردن. او به کم‌خوری نظر ندارد، چون کم‌خوری تفریط است.

کم‌خوری از نیاز بدن کم گذاشتن یا به سخن قرآن مجید حلال را بر خود حرام کردن است؛ مثل این‌که انسان پنج سال گوشت نخورد و یا سه سال نوشیدن آب را حرام بداند یا چهار سال از شهوت حلال دوری گزیند.

قرآن درباره این تفریطکاری‌ها می گوید:

«قل من حرم زینة اللّه التی أخرج لعباده و الطیبات من الرزق». [6]

بگو: زینت‌های خدا و روزی‌های پاکیزه‌ای را که برای بندگانش پدید آورده، چه کسی حرام کرده؟

از نظر قرآن، نه تفریط درست است و نه افراط. سعدی حق این معنا را در بیتی به خوبی ادا کرده است:

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت درآید.

موسی (ع) و درخواست نان

وقتی موسی بن عمران، علیه السلام، از مصر گریخت و راه مدین را در پیش گرفت، مبتلا به گرسنگی شدیدی شد، اما نگفت: آن‌قدر صبر می‌کنم تا از گرسنگی بمیرم! قرآن مجید می‌گوید: وقتی او از مصر بیرون آمد، چند روزی نانی برای خوردن نداشت و علف سبز بیابان را می‌خورد، آن هم به اندازه‌ای که سدّ جوع شود، اما هنگامی که نزدیك شهری شد، با وجود علف سبز بیابان دست به دعا برداشت و گفت:

«رب إنی لما أنزلت إلی من خیر فقیر». [7]

پروردگارا! به آنچه از خیر بر من نازل می‌کنی نیازمندم.

پیغمبر می‌فرماید: منظور از کلمه «خیر» در این آیه نان است؛ [8] یعنی موسی به آن عظمت دست به آسمان برداشت و گفت: خدایا، نانی رزق و روزی من کن! همان شب، پروردگار او را به خانه شعیب راهنمایی کرد و بر سفره‌ای نشاند که پر از نعمت بود و حضرت نیز به اندازه از آن خورد. [9] پس، موسی، علیه السلام، هم با این‌که پیغمبر بود نگفت گرسنه می‌مانم تا بمیرم.

انسان عاقل می‌گوید: داشتن غذا بهتر از بی‌غذایی، زیبایی بهتر از نازیبایی و صدای دلنشین بهتر از صدای ناپسند است و اگر کسی دراین باره تردید داشته باشد، بایستی در عقل او شك کرد.

بگو خرش پیدا شد!

آورده‌اند که مدرسی در باب عقلی بودن زیبایی دوستی برای شاگردانش سخن می‌گفت. پای درس هم 50- 60 نفر نشسته بودند که یك مرتبه فردی از بیرون مدرس داد کشید: ایها الناس، من الاغم را گم کرده‌ام. هر کس آن را پیدا کند حاضرم مژدگانی به او بدهم!

مدرس، هم‌چنان‌که موضوع را تعقیب می‌کرد، رو به شاگردانش گفت:

چه کسی از صدای خوب یا چهره خوب بدش می‌آید؟ از قضا، یکی از شاگردانش انگشتش را بلند کرد و گفت: من! مدرس رو به یکی دیگر از شاگردانش کرد و گفت: برو و به آن مرد بگو: بیا الاغت پیدا شد!

نگاه قرآن به انسان نادان

قرآن مجید انسان نادان را به «کمثل الحمار» [10] وصف می‌کند و از آدم‌های نفهم به «لهم قلوب لا یفقهون بها» [11] یاد می‌نماید یا ایشان را «اولئك کالانعام» می‌نامد، زیرا آنان افرادی هستند که رابطه‌شان با عقل قطع شده است. از این‌روست که از پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله، پیروی نمی‌کنند، اما از ابو جهل‌ها اطاعت می‌کنند.

آری، پیامبر به آن مرد حکیم فرمود: من چنین دستوری به مردم داده‌ام:

«کلو و اشربوا»؛ بخورید و بیاشامید، منتهی «و لا تسرفوا». البته، این آیه معانی گوناگونی دارد: یك معنی‌اش این است که تا گرسنه نشدید سر سفره حاضر نشوید؛ معنای دیگری که می‌توان از آن استنباط کرد این است که ضرورتی ندارد سفره پرتجمل بیندازید. وقتی با صرف چند هزار تومان می‌شود اعضای خانواده و مهمان‌ها را سیر کرد، درست نیست خرج بیشتری کرد و بیش از این میزان اسراف است. در عوض، می‌توان با این صرفه‌جویی‌ها دست چند یتیم یا چند دختر بی جهاز را گرفت یا از آن در راه رواج دین استفاده کرد.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 69

دکتر به پیغمبر گفت: شما تمام علم بهداشت بدن (حفظ الصحه [12]) و دستگاه گوارش را به مسلمان‌ها یاد داده‌اید. اگر آن‌ها همواره به این دستور عمل کنند، بیمار نمی‌شوند. [13] آن‌گاه، از پیامبر اجازه گرفت تا مدینه را ترك کند.

نتیجه

پس، قرآن با طبیعت زندگی موافق است. قرآن کتاب بهداشت نیست، اما به تناسب مسائل بهداشتی را نیز طرح کرده است. خدا خوردن بعضی گوشت‌ها را برای انسان‌ها حرام کرده و دستور داده گوشت حیوانی که خفه شده یا از بلندی پرت شده یا مرده را نخورند و به گوشت خوك و سگ لب نزنند. [14] این دستورات از آن روست که خوردن این گوشت‌ها با طبیعت و فطرت انسانی موافق نیست و برای انسان مضر است. حتی در خوردن گوشت حلال هم سفارش کرده که حد تعادل را نگه دارند، مبادا خلق‌وخوی حیوانات را پیدا کنند.

همین سازگاری و توافق قرآن با طبیعت و عقل انسانی است که بزرگانی چون علی، علیه السلام، و فاطمه زهرا، علیها السلام، که از همه ملائکه و جن و انس عاقل‌ترند، در برابر فرامین آن سکوت می کنند و بی چون‌وچرا آن را می‌پذیرند. به سبب همین سازگاری است که سخن و کلام بسیاری از دانشمندان علمی با فرمایشات قرآن سازگار است؛ مثلا، در قرآن می‌بینیم که خداوند به حضرت ایوب، علیه السلام، می‌فرماید:

«فاغتسل فی الماء البارد».

و امروزه دانشمندان به هزار تجربه و آزمایش به این حقیقت رسیده‌اند که آب سرد تب را فرو می کاهد و آرامش اعصاب به همراه می‌آورد.

این مقدمه کوتاهی بود برای تبیین سازگاری قرآن با عقل و طبیعت که در گفتارهای بعدی به تفصیل بدان خواهیم پرداخت.

پی‌نوشت

[(1). اعراف، 31: «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا إنه لا یحب المسرفین».]

[(2). تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج 2، ص 107: «عن الصادق علیه السلام الأجل المقضی: هو المحتوم الذی قضاه اللّه و حتمه، و المسمی و هو الذی فیه البداء یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء و المحتوم لیس فیه تقدیم و لا تأخیر ثم أنتم تمترون»؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 249: «عن حمران بن أعین، عن أبی جعفر محمد بن علی علیهما السلام فی قوله تعالی: «فقضی أجلا و أجل مسمی عنده» قال: إنهما أجلان: أجل محتوم، و أجل موقوف، قال له حمران: ما المحتوم؟ قال: الذی لا یکون غیره، قال: و ما الموقوف؟ قال:

هو الذی للّه فیه المشیة»؛ کافی، ج 1، ص 147: «عن زرارة عن حمران، عن أبی جعفر علیه السلام قال: سألته عن قول اللّه عز و جل: «قضی أجلا و أجل مسمی عنده» قال:

هما أجلان: أجل محتوم و أجل موقوف».]

[(3). روایتی که به این مطلب اشاره داشته باشد این است: معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص 288: «و قال علی بن الحسین علیهما السلام: لما اشتد الامر بالحسین بن علی بن أبی طالب علیهما السلام، نظر إلیه من کان معه فإذا هو بخلافهم لانهم کلما اشتد الامر تغیرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجات قلوبهم و کان الحسین علیه السلام و بعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم و تهدئ جوارحهم و تسکن نفوسهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا لا یبالی بالموت! فقال لهم الحسین علیه السلام: صبرا بنی الکرام، فما الموت إلا قنطرة تعبربکم عن البؤس و الضراء إلی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة فأیکم یکره أن ینتقل من سجن إلی قصر و ما هو لا عدائکم إلا کمن ینتقل من قصر إلی سجن و عذاب. إن أبی حدثنی عن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله أن الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و الموت جسر هؤلاء إلی جناتهم و جسر هؤلاء إلی جحیمهم، ما کذبت و لا کذبت».]

[(4). اللهوف، سید بن طاووس، ص 53: «و ورد کتاب عبید اللّه بن زیاد علی عمر بن سعد یحثه علی تعجیل القتال و یحذره من التأخیر و الاهمال فرکبوا نحو الحسین علیه]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 71

[السلام».]

[(5). اللهوف، سید ابن طاووس، ص 54: «و لما رأی الحسین علیه السلام حرص القوم علی تعجیل القتال و قلة انتفاعهم بمواعظ الفعال و المقال قال لأخیه العباس علیه السلام إن إستطعت أن تصرفهم عنا فی هذا الیوم فافعل لعلنا نصلی لربنا فی هذه اللیلة فإنه یعلم إنی أحب الصلاة له و تلاوة کتابه».]

[(6). اعراف، 32.]

[(7). قصص، 23- 24: «و لما ورد ماء مدين وجد عليه أمة من الناس يسقون و وجد من دونهم امرأتين تذودان قال ما خطبكما قالتا لا نسقى حتى يصدر الرعاء و أبونا شيخ كبير* فسقى لهما ثم تولى إلى الظل فقال رب إنى لما أنزلت إلى من خير فقير».]

[(8). كافى، ج 6، ص 287؛ تفسير الميزان، ج 16، ص 28: «عن أبى عبد اللّه عليه السلام فى قول اللّه عز و جل حكاية عن موسى عليه السلام: «رب انى لما أنزلت إلى من خير فقير» قال: سأل الطعام»؛ نهج البلاغة، خطبه 160: «و إن شئت ثنيت بموسى كليم اللّه صلى اللّه عليه و سلم إذ يقول «رب إنى لما أنزلت إلى من خير فقير» و اللّه ما سأله إلا خبزا يأكله لانه كان يأكل بقلة الارض. و لقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه، لهزاله و تشذب لحمه».]

[(9). تفسير الميزان، ج 16، ص 28: «... فانتهى إلى أصل شجرة فنزل فإذا تحتها بئر و إذا عندها أمة من الناس يسقون و إذا جاريتان ضعيفتان و إذا معهما غنيمة لهما قال ما خطبكما قالتا أبونا شيخ كبير و نحن جاريتان ضعيفتان و لا نقدر أن نزاحم الرجال فإذا سقى الناس سقينا فرحمهما فأخذ دلوهما فقال لهما: قدما غنمكما فسقى لهما ثم رجعتا تكرة قبل الناس. ثم تولى موسى إلى شجرة فجلس تحتها و قال: «رب انى لما أنزلت إلى من خير فقير». فروى أنه قال ذلك و هو محتاج إلى شق تمرة فلما رجعتا إلى أبيهما قال: ما أعجلكما فى هذه الساعة؟ قالتا: وجدنا رجلا صالحا رحمنا فسقى لنا. فقال لاحداهما اذهبى فادعيه لى فجاءته احداهما تمشى على استحياء قالت: ان أبى يدعوك ليجزيك أجر ما سقيت لنا ...».]

[(10). جمعه، 5: «مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا بئس]

[مثل القوم الذين كذبوا بآيات اللّه و اللّه لا يهدى القوم الظالمين».]

[(11). اعراف، 179: «و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الانس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم أعين لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالانعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون».]

[(12). كتب و رسائل بر جاى مانده از حكما و اطباى قديم در پنج بخش بنيادين تدوين شده‌اند: كليات دانش پزشكى؛ بيماريهاى عام؛ بيماريهاى خاص؛ داروهاى مفرد؛ داروهاى تركيبى.

یکی از بخش‌های مهم اصول پزشکی کهن مسئله بهداشت یا به تعبیر قدما «حفظ الصحّة بالاسباب الستّة» یعنی حفظ تندرستی بدن به کمك اسباب ششگانه است.

خوشبختانه، درباره دانش حفظ الصحه، که بخش عمده‌ای از کلیات و مبانی طب سنتی را دربر گرفته است، رساله‌های کوچك و بزرگ فراوانی به زبان عربی و فارسی نگاشته شده و، از دیرباز، پزشکان بزرگی چون بقراط و جالینوس و رازی و ابو علی سینا و ... رساله‌هایی در این‌باره تدوین کرده‌اند.

دانشمندان ایرانی به بهداشت عمومی، جهت پیشگیری از بیماریهای جسمی و روحی، توجه خاص داشته‌اند و برنامه مدونی برای آن تنظیم کرده‌اند. با ورود اسلام به ایران و تأکید اسلام بر بهداشت عمومی و حفظ صحت، این مقوله رواج بیشتری پیدا کرده است. تأکید اسلام بر حفظ سلامتی به حدی است که پیامبر خدا (ص) می‌فرمایند:

«لا خیر فی الحیوة الّا مع الصحة»؛ در زندگی خیری نیست مگر با سلامتی.

ابن سینا در آغاز کتاب الارجوزة فی الطّبّ که مورد توجّه دانشمندان شرق و غرب قرار گرفت‌ابن رشد اندلسی آن را با عبارت «المیسّر للحفظ و المنشّط للنّفس» توصیف می کنددر تعریف و تقسیم طب می‌نویسد:

الطبّ حفظ صحّة برء مرض من سبب فی بدن عنه عرض

قسمته الأولی لعلم و عمل و العلم فی ثلاثة قد اکتمل

یعنی پزشکی عبارت است از نگهداری تندرستی و بهبود بخشیدن بیماری که از سبب و عرضی بر بدن وارد آمده است. تقسیم آغازین آن به دو بخش علمی و عملی است و]

[بخش علمی آن در سه فصل کامل می‌شود.

امروزه، زمانه تغییر کرده و انسان به دستاوردهای جدیدی دست یافته و ابزار و ادوات زیادی برای راحت‌تر زندگی کردن ساخته است. اما، هنوز انسان همان انسان است و بدن آدمی، که موضوع علم طب است، تغییری نکرده است. هنوز برای جلوگیری از بیماری ناگریز به رعایت مسائلی هستیم؛ از جمله، استفاده از هوای سالم، مواظبت در استفاده از انواع نوشیدنی‌ها و خوراکی‌ها، استراحت و ورزش و ... در نتیجه، اگر هزاران سال دیگر نیز بگذرد و انسان آسمانها را نیز

فتح کند یا در تکنولوژی به پیشرفت‌های محیر العقول دیگری دست یابد، باز برنامه‌اش در حفظ سلامتی با برنامه‌هایی که نیاکان ما بدان سفارش کرده‌اند تفاوت چشمگیری نخواهد داشت.

آری، ممکن است تغییراتی در نحوه اجرا و عمل به آن‌ها پیدا شود، اما اصول و مبانی آن هرگز کهنه نخواهد شد و تغییر نخواهد کرد. (نوشته حکیم اسماعیل ناظم)]

[(13). روایاتی در این باب: الدعوات، قطب الدین راوندی، ص 74: «قال النبی صلی اللّه علیه و آله: ایاکم و البطنة فانها مفسدة للبدن، و مورثة للقسم و مکسلة للعبادة». نیز در همین صفحه آمده: «و قال الاصبغ بن نباتة: سمعت أمیر المؤمنین علیه السلام یقول لابنه الحسن علیه السلام: یا بنی الا أعلمك أربع کلمات تستغنی بها عن الطب؟ فقال:

بلی یا أبت. قال علیه السلام: لا تجلس علی الطعام الا و أنت جائع، و لا تقم عن الطعام الا و أنت تشتهیه، وجود المضغ، و إذا نمت فأعرض نفسك علی الخلاء، و إذا استعملت هذا استغنیت عن الطب»، در همین کتاب صفحه 75: «و سئل (امیر المومنین علیه السلام) فقیل: ان فی قرآن کل علم الا الطب؟ فقال علیه السلام: أما ان فی القرآن لایة تجمع الطب کله «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا».]

[(14). مائده، 3: «حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل لغیر اللّه به و المنخنقة و الموقوذة و المتردیة و النطیحة و ما أکل السبع إلا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و أن تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فإن اللّه غفور رحیم».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 74

[- نیز بقره، 173، و نظیرش در سوره نحل آیه 115: «إنما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل به لغیر اللّه فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا إثم علیه إن اللّه غفور رحیم».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 75

کرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 77

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

سخن درباره آیات 19- 24 سوره رعد بود. پروردگار مهربان عالم در آیه 19 مردم را با معیار آگاهی و ناآگاهی به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه دانا و به تعبیر خود قرآن صاحبان خرد و مغز؛ و گروه اعمی.

گروه اول با مطالعه و شنیدن و فکر و تحصیل علم آنچه را که بر پیغمبر نازل شده است حق می‌یابند و از آن پیروی می‌کنند، اما گروه اعمی که در قرآن مجید وصف آنان در آیات مختلفی آمده است [1]- اعمی به معنای کوردل، جاهل، نادان، و نفهم است کسانی هستند که می‌توانستند بیماری جهل و نادانی و نفهمی خود را با گوش دادن و مطالعه و تحصیل علم علاج کنند، اما خودشان چنین نخواستند. کوردلان قرآن را حق نمی‌بینند و صحیح و درست نمی‌انگارند و در هر دوره‌ای تعابیری درباره قرآن دارند که در قرآن کریم نیز نقل شده است.

عاقلان خردمند و دانایان بینا در همه شئون زندگی به کتاب خدا اقتدا می‌کنند و از این منبع عظیم خیر بهره می‌برند و خودشان را با تمسك به

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 78

قرآن کریم تبدیل به عبد اللّه می‌کنند و از طریق بندگی توفیق جلب رضایت پروردگار را پیدا می‌کنند و نعمت ابدی الهی را در قیامت نصیب خویش می‌نمایند، چون همه خیرات از طریق قرآن مجید به دست می‌آید؛ اما انسانهای کوردل محروم از هر خیری هستند. نکته عجیب این است که به فرموده پروردگار همه همّت کوردلان صرف شکم و لذّتشان می‌شود. قرآن مجید درباره این دسته از انسانها می‌فرماید:

«فالنار مثوی لهم». [2]

جایگاه اینان برای همیشه آتش دوزخ است، چون خیری کسب نکرده‌اند. پیغمبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، در روایتی می‌فرماید:

شرّ العمی عمی القلب». [3]

بدترین کوری و نابینایی کوری دل است.

زیرا اگر انسان بیدار و بینا باشد و بصیرت و نورانیت داشته باشد، قرآن را حق می‌داند و از آن پیروی می‌کند. قرآن از مردم سوال می‌کند:

«أفمن یعلم أنما انزل الیك من ربّك الحق؟». [4]

این آیه از مردم سؤال می‌کند، اما چه کسانی جز عاقلان، خردمندان، دانایان، و بینایان می‌توانند به آن جواب مثبت بدهند؟ آنان که حق را از باطل، نور را از ظلمت، زشتی را از خوبی، و درستی را از نادرستی تمییز می‌دهند به حقانیت قرآن یقیین دارند و هیمن یقیین وادارشان می‌کند از حق پیروی نمایند.

خداوند در قرآن خطاب به پیامبر خود می‌فرماید:

«و اتبع ما یوحی الیك». [5]

یعنی به شخص پیامبر امر می‌کند که از آنچه بر او نازل شده پیروی کند، زیرا خیر پیامبر در این است و به طور کلی خوشبختی و سعادت و کمال در پیروی از قرآن است.

تمام عظمت پیغمبر اسلام به همین مطیع بودن و عبد اللّه بودنش است.

اگر به آیاتی که در رابطه با پیغمبر است دقت کنیم، می‌بینیم قسمت عمده‌ای از این آیات از پیغمبر اکرم تعبیر به «عبد» کرده‌اند. [6] بنده و عبد کسی است که پیرو قرآن و مطیع محض پروردگار است و ازاین‌رو این بالاترین مقام یك انسان در پیشگاه خدا نیز هست. به سبب داشتن چنین مقامی است که در هر نمازی بر ما واجب کرده‌اند که به این مقام بندگی توجه کنیم. این مقام نردبانی بود برای رسیدن به مقام رسالت:

«عبده و رسوله».

در واقع، اگر پرسیده شود که خداوند چه کسانی را به پیغمبری انتخاب کرده است؟ در پاسخ باید بگوییم: آن کسانی که تابع محض حق بودند.

ویژگی مهم حضرت ابراهیم (ع)

پروردگار عالم در چندین سوره از حضرت ابراهیم، علیه السلام، یاد می کند و ویژگی‌های وی را بیان می‌دارد [7] که از جمله آن‌ها متابعت حضرت ابراهیم، علیه السلام، است.

«انّ من شیعته لابراهیم». [8]

نکته در این است که پیش از آن که ابراهیم پیغمبر اولو العزم و صاحب صحف باشد و فرزندی مثل اسماعیل داشته باشد و پدر همه انبیای بعد از خود قرار بگیرد، مطابق نص قرآن کریم پیرو حضرت نوح، علیه السلام، بوده است؛ یعنی ابراهیم بودن را از این تابع بودن به دست آورده است. درحالی که کسی که تابع و مأموم شیطان و اقتداکننده به اوست، هیچ‌چیز گیرش نمی‌آید. این نکته مهم و قابل دقتی است که می‌تواند برای ما بالاترین درس‌ها باشد.

وقتی قرآن می‌خواهد از پیغمبر اسلام، صلی اللّه علیه و آله، تعریف کند، غیر از مساله عبد بودن می‌فرماید:

«انّ اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه». [9]

نزدیك‌ترین مردم از نظر شخصیت و معنویت به ابراهیم کسانی هستند که از ابراهیم پیروی کرده و مثل پیغمبر من تابع ابراهیم‌اند:

«و هذا النبی و الذین آمنوا».

مساله اقتدا این اندازه مهم و جدی است، آن هم به شخصی که خدا او را برگزیده تا انسان‌ها به او اقتدا کنند.

اهمیت مساله اقتدا

در نماز جماعت هم بحث اقتدا وجود دارد. فرق‌هایی اساسی میان نماز فرادی و نماز جماعت هست که اهمیت اقتدا را نشان می‌دهد. چیزهایی در نماز فرادی باطل است که گزاردن آن‌ها در نماز جماعت واجب است. برای مثال، در هر رکعت نماز یك رکوع واجب است و اگر دو رکوع انجام شود، نماز باطل است، چون به رکن اضافه شده است؛ یا نمازگزار عادتش بر آن بوده که یك بار «سبحان ربی العظیم و بحمده» بگوید؛ اما وقتی به امام جماعتی مثل مرحوم آیت اللّه العظمی بروجردی اقتدا کردیم که تا آخر عمر ذکر رکوع و سجود را حتی در جماعت هفت مرتبه می‌گفت، واجب است در رکوع و سجود به ایشان تأسی کنیم. به همین لحاظ، اگر سر از رکوع یا سجود برداشتیم و امام همچنان در حال سجود و رکوع بود، باید فورا به رکوع و سجود برگردیم و این بازگشت نماز را باطل نمی‌کند.

پیامبر هم پیرو بود

برطبق تعالم اسلامی، عاقل‌تر از وجود مبارك رسول خدا در عالم وجود ندارد. ایشان از همه فرشتگان، از همه جنیان، و از همه انسان‌ها بالاتر است، [10] ولی نص صریح آیه قرآن است که ایشان با همه عظمتش پیرو

حضرت ابراهیم، علیه السلام، بوده است. معنی حقیقی این سخن آن است که پیغمبر به تمام خوبی‌هایی که در ابراهیم بود آراسته بود. این کمال پیغمبر است که به ابراهیم اقتدا می‌کند، نه این‌که ایشان جد حضرت رسول محسوب گردند، بلکه از آن رو که ابراهیم از جانب پروردگار مقتدای مردم انتخاب شده است:

«انّی جاعلك للناس اماما». [11]

و این‌که تا قیامت به تمام این خوبی‌ها باید اقتدا کرد.

مبدأ تشیع

یکبار، در مقاله‌ای علمی نکته نوی را درباره تشیع دیدم. [12]. نویسنده مقاله راجع به شیعه سوالاتی طرح کرده بود. از جمله این‌که شیعه چه گروهی است؟ تابع چه مسلکی است؟ اعتقاداتشان چیست؟ و ... بعد پیگیری کرده بود که مبدأ تشیع کجاست و اولین شیعه در امت اسلام چه کسی بوده است؟ اولین شیعه به معنی اولین پیرو و نخستین اقتداکننده. در

نتیجه، پس از موشکافی و دقت فراوان به این‌جا رسیده بود که اولین شیعه در امت اسلامی وجود مبارك علی بن ابی طالب، علیه السلام، بوده است که شیعه محمد بن عبد اللّه محسوب می‌شده است. بعد، نوشته بود:

کجا به دنبال ریشه شیعه می گردید؟ ریشه شیعه علی، علیه السلام، است.

چرا انحراف می‌روید و از خودتان حرف در می‌آورید؟ چرا می گویید شیعه یك حزب سیاسی و یك گروه خاص و بافتی جدای از امت است؟ مبدأ تشیع امیر المؤمنین است. امیر المؤمنین بهترین و بالاترین و اولین شیعه در امت اسلام بوده که از تمام برنامه‌های پیغمبر پیروی کرده و در همه زندگی قدم جای قدم پیغمبر گذاشته است:

«... یحذو حذو الرسول صلی اللّه علیه و آله». [13]

سخن علی (ع) پس از جنگ جمل

از مروان حکم نقل شده است که گفت:

«عن مروان بن الحکم قال: لما هزمنا علی (علیه السلام) بالبصرة ردّ علی الناس أموالهم، من أقام بینة أعطاه، و من لم یقم بینة أحلفه، قال: فقال له قائل:

یا أمیر المؤمنین اقسم الفئ بیننا و السبی، قال: فلما أکثروا علیه قال: أیکم یأخذ أم المؤمنین فی سهمه؟ فکفوا». [14]

هنگامی که علی (علیه السلام) ما را در بصره شکست داد و به فرار واداشت، اموال مردم بصره را به آنان پس داد. هرکس دلیلی بر مالکیت خود آورد مالش را به او داد و هرکس دلیلی نداشت او را سوگند داد و، پس از سوگند، مالش را پس داد. در این میان، کسی به ایشان گفت: غنائم و اسیران را میان ما قسمت کن! هنگامی که شماری از یارانش از او چنین درخواستی کردند فرمود: کدام یك از شما غنیمت جنگی از ام المومنین عایشه می گیرید؟ چون پاسخی نداشتند از اصرار خود دست برداشتند.

از این سخنان معلوم می‌شود که این عده به قدر کافی به امام خود معرفت نداشته‌اند. امام جلوه علم و عدل و حکمت و مظهر کمال و عبادت است و عمل او براساس عقل و علم و دانایی است. بااین‌حال، آن عده در امر تقسیم غنائم به حضرت ایراد کردند. امام صادق، علیه السلام، درباره رفتار حضرت در آن جنگ فرموده‌اند:

«عن عبد اللّه بن سليمان قال: قلت لابی عبد اللّه (علیه السلام) إن الناس يروون أن عليا قتل أهل البصرة و ترك أموالهم، فقال: إن دار الشرك يحل ما فيها، و إن دار الاسلام لا يحل ما فيها، فقال: إن عليا (علیه السلام) إنما من عليهم كما من رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله) على أهل مكة، و إنما ترك على لانه كان يعلم أنه سيكون له شيعة، و إن دولة الباطل ستظهر عليهم، فأراد أن يقتدى به فی شيعته، و قد رأيتم آثار ذلك، هو ذا يسار فی الناس بسيرة على (علیه السلام)، و لو قتل على أهل البصرة جميعا و اتخذ أموالهم لكان ذلك له حلالا، لكنه من عليهم ليمن على شيعته من بعده». [15]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 83

رفتار علی، علیه السلام، در جنگ جمل مانند رفتار پیامبر، صلی اللّه علیه و آله، در فتح مکه بود. پیامبر خدا در آن جنگ بر کسانی که آن‌طور با ایشان جنگیده بودند منت گذاشت و اجازه نداد اموالشان به غنیمت گرفته یا زنانشان به اسارت برده شود. علی، علیه السلام، نیز بر مردم بصره منت نهاد و اموال آنان را بدیشان بازگرداند.

در سایر موارد نیز، از جمله قبول خلافت یا تقسیم بیت المال، سیره حضرت مطابق سیره پیامبر اکرم بود و از آن عدول نمی‌کردند. [16] این معنای واقعی شیعه است.

فهم همراه با عمل

سوال این است که صرف داشتن این معنا که قرآن یا پیامبر خدا حق‌اند کافی است؟ یا این‌که فهم تنها نقطه آغاز راه است و صرف فهمیدن به درد نمی‌خورد؟

پاسخ واضح است. من دانشمندان بسیاری را در اروپا و آمریکا می‌شناسم که باور دارند قرآن حق است و پیغمبر انسان کامل بوده است، ولی متاسفانه همان کسی که گفته قرآن عجب کتاب صحیح و سالمی است، تا آخر عمرش حتی به یك آیه قرآن هم عمل نکرده است! کارلایل که در انگلستان کتاب زندگی پیغمبر را نوشت و واقعا از پیغمبر تعریف کرد، تا آخر عمر مسیحی ماند و بر همان دین از دنیا رفت! پس مساله این نیست که من حق را یافته‌ام یا خیر. نکته در این است که باید تلاش کنم خودم هم حق بشوم. حق شدن هم به این است که به کتاب خدا در همه زمینه‌ها اقتدا کنم.

آیات 20 تا 24 سوره رعد در مقام تبیین نحوه اقتدای اهل خرد به قرآن مجید است و مواردی هم که برمی‌شمارد همه مسائلی عقلی و اخلاقی و عملی است. در انتها نیز، نتیجه اقتدای ایشان به قرآن را بیان می‌کند که سرانجام کسانی که به حق اقتدا کردند

چه خواهد بود. ازاین‌رو، این آیات بسیار جالب و قابل تامل است.

پس، صرف حق یافتن قرآن کارساز نیست. باید قرآنی شد. و این به دست نمی‌آید، مگر در سایه عمل به قرآن. آری، با سلوك در طریق قرآن است که کوردل از بینا تمیز داده می‌شود:

«افمن یعلم انما انزل من ربك الحق کمن هو اعمی».

آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که از نظر باطن نابیناست؟

آیا این دو گروه با هم یکی هستند؟ ابدا. اهل بهشت کجا و اهل جهنم کجا؟ حق بودن قرآن را تنها صاحبان خرد می‌یابند. تنها صاحبان مغز و عقل و علم و درایت درمی‌یابند که قرآن حق است؛ کتابی که با عقل، با طبیعت، با فطرت، و با دنیا و آخرت انسان هماهنگ است.

نکته‌ای درباره آیه 90 سوره نحل

یکی از دانشمندانی که مطالعات عمیقی درباره قرآن داشته درباره این کتاب آسمانی گفته است:

در آیه 90 از سوره نحل خداوند متعال برای زندگی بشر زمینه‌ای را فراهم آورده است که اگر مسلمانان به همین آیه عمل می‌کردند، فرهنگشان در سراسر کره زمین حاکم می‌شد.

آیه موردنظر چنین است:

«ان اللّه یأمر بالعدل و الاحسان و إیتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون».

به راستی، چقدر این آیه با عقل پخته، با فطرت انسان، و با طبیعت زندگی او تناسب دارد! آیه شریفه شامل دو بخش است: در یك بخش آیه، سه مساله مطرح است که واجب است مردم آنها را انجام دهند و در بخش دوم سه مساله دیگر مطرح است که واجب است مردم تا آخر

عمرشان این سه مساله را ترك کنند؛ یعنی اجازه ندهند این سه مساله در زندگی‌شان راه پیدا کند. حال، شایسته است این آیه را با عقل، با فطرت و با طبیعت زندگی بسنجیم تا حق بودن قرآن بیشتر برایمان آشکار شود.

آیه شریفه با عبارت «ان اللّه» آغاز می‌شود، نه با «ان الرحیم» و «ان الرحمن». زیرا اللّه وجودی است که مستجمع جمیع صفات کمال است. [17]

چنین وجودی به انسان امر می‌کند که به عدل و احسان رفتار کند و جویای احوال نزدیکان خویش باشد:

«یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی».

نیز انسان را از فحشا و زشتی و تجاوز نهی می‌نماید:

«و ینهی عن الفحشا و المنکر و البغی».

خدا با این شش برنامه انسانها را موعظه می‌کند، بلکه پند بگیرند و عبرت بپذیرند:

«یعظکم لعلّکم تذکّرون».

سخنی درباره این آیه

اولین امر پروردگار مربوط به عدل است. عدالت چیست؟ در پاسخ باید گفت عدالت حقیقتی است که معصوم، علیه السلام، درباره آن فرموده است:

«بالعدل قامت السماوات و الارض». [18]

عدالت سنگ بنای برپایی آسمان‌ها و زمین است.

زیرا اگر ظلمی در این بساط بود، همه ارکان آن به هم می‌ریخت و فاسد و نابود می‌شد. پس، وقتی خداوند فرمان می‌دهد که در زندگی عدالت داشته باشید، مفهومش این است که وجودتان را با تمام جریانات هستی هماهنگ سازید. به راستی، چقدر ارزشمند است که پروردگار عالم انسان را با تمام جریانات عادلانه هستی هماهنگ قرار دهد؟!

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 86

مفهوم عدالت در گفتار

قرآن دستور می‌دهد که در سخن گفتن نیز عدالت را رعایت کنیم:

«اذا قلتم فاعدلوا». [19]

یعنی در گفتارهایتان عدالت داشته باشید، نه افراط کنید و نه تفریط.

عدالت در گفتار. این است که وقتی انسان سخن می‌گوید بجا سخن بگوید و فقط حرف درست و مطابق با حق را بزند و شنیده‌های خود از مردم را تکرار نکند.

قرآن مجید هرجا می‌خواهد توصیفی از خدا ارائه دهد آن را با دو صفت همراه می‌کند: «علیم خبیر»، «غفور ودود»، «غنی حمید»، «سمیع بصیر». [20]

از صفت سمیع بصیر می‌آموزیم که فقط نباید گوش داد، بلکه باید دید.

اگر انسان چیزی را خودش دید درست است، ولی اگر تنها برای او گفتند نباید باور کند تا این‌که آن چیز را با چشم خود ببیند. البته، اگر کسی بخواهد در گفتن عدالت داشته باشد، باید خیلی وقت‌ها ساکت باشد، زیرا اگر کسی بخواهد همواره براساس عدالت حرف بزند، یا باید برای مردم قرآن بخواهد یا به نقل روایت بپردازد یا تنها آنچه را که دیده و حق بودنش برایش روشن است بگوید. ضمن این‌که در برخی از دیده‌ها را نیز نباید گفت، زیرا آبروی مردم را می‌برد. [21]

تهمت ناروا

یادم هست یکبار کسی به من گفت: من دیگر میل ندارم پای سخن شما بشینم! علت را پرسیدم. گفت: برای این‌که به من گفته‌اند شما دو دستگاه ماشین ضد گلوله در خانه دارید! گفتم: بیا با هم برویم منزل.

شما ابتدا داخل خانه را ببین که مطمئن شوی چیزی در منزل ما نیست.

بعد، به اتفاق می‌رویم اداره راهنمایی. اگر در کامپیوتر آن‌جا ماشینی به نام من بود، می‌رویم محضر آن را به نام شما می‌کنم. گفت: آخر این‌طور

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 87

می‌گویند! گفتم: خدا هم چشم به ما داده و هم گوش. خودش هم سمیع و بصیر است. پس، هم ببین و هم بشنو تا به عدالت و از سر حق سخن گفته باشی.

این هم نمونه‌ای دیگر

زمانی در شهری منبر می‌رفتم و از قضا کسی بغل دستم نشسته بود.

صاحب مجلس آمد و گفت: می‌خوایهم این‌جا را تعمیر کنیم. حدود 30- 40 میلیون تومان برآورد هزینه کرده‌ایم. شما محبت کنید روی منبر این مطلب را بگویید! گفتم: می‌گویم. اما او درحالی‌که به بغل دستی‌ام اشاره می‌کرد گفت: البته، اگر ایشان بخواهد، پرداخت این مبلغ برایش سنگین نیست و به هیچ‌جای زندگی‌اش برنمی‌خورد.

پس از پایان مجلس، وقتی بیرون آمدم، دیدم این بنده خدا یك پیکان قراضه بیشتر ندارد. به من هم تعارف کرد که بفرمایید. من هم در را باز کردم و سوار شدم. گفت: کجا بروم؟ گفتم: برویم منزل شما! با تعجب گفت: می‌آیید منزل ما؟ گفتم: بله. خلاصه، آن شب به منزل ایشان رفتیم و خیلی با هم قاطی شدیم. گفت: پس من هر روز شما را می‌برم و بر می‌گردانم. نتیجه آن‌که بعد متوجه شدم ایشان کارمند بازنشسته اداره‌ای است و با وجود داشتن سه فرزند ماهی 95 هزار تومان بیشتر نمی‌گیرد.

این است که شنیده‌ها را باید کنار گذاشت. انسان ابتدا باید به چشم خود چیزی را ببیند و بعد بگوید تا به عدالت حرف زده باشد. به‌واقع، کدام یك را عقل می‌پسندد: سنجیده سخن گفتن را یا این‌که هرچه از دهانمان درآمد بگوییم؟ مسلم است که عقل عدالت را می‌پسندد.

عدالت در کسب‌وکار

عدالت در همه‌جا و در همه کارها باید رعایت شود. این توصیه و امر

قرآن است. وقتی کاسب یا بازاری پشت ترازو می‌ایستد باید به یاد این آیه باشد که می‌فرماید:

«اوفوا الکیل و المیزان بالقسط». [22]

پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید.

و مواظب باشد که ترازو را با چشم عدل بنگرد؛ کم‌فروشی نکند؛ سنگ را سبك نگیرد یا تنظیم دستگاه را دست نزند «خیانت نکند و ... این رفتار را عقل می‌پسندد نه جز این را.

عدالت در برخورد با دشمن

قران می‌فرماید:

«یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین اللّه شهداء بالقسط و لا یجر منکم شنآن قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی و اتقوا اللّه إن اللّه خبیر بما تعملون* وعد اللّه الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و أجر عظیم». [23]

ای اهل ایمان، همواره و در همه امور قیام‌کننده برای خدا و گواهان به عدل‌وداد باشید. و نباید دشمنی با گروهی شما را برآن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیك‌تر است. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام

می‌دهید آگاه است. خدا به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده داده است که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است.

قرآن این‌قدر به مساله عدالت نظر دارد که اجازه نمی‌دهد مسلمانان با دشمن نیز به غیر عدل رفتار کنند.

فرامین دیگر آیه 90 سوره نحل

«ان اللّه یأمر بالعدل و الاحسان».

فرمان دیگر خداوند به مسلمانان نیکی کردن و احسان ورزیدن به پدر و مادر، به خواهر و برادر، به مردم کوچه و بازار، به یتیم و ... است.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 89

حتی باید به پروردگار هم نیکی کرد و معنی احسان به پروردگار این است که خدا را به طور صحیح بندگی کرد.

«و ایتاء ذی القربی».

فرمان بعدی درباره اقوام و آشنایان است. خداوند دستور می‌دهد که به اقوام فقیرمان رسیدگی کنیم و اگر مشکلی دارند حل نماییم. خوب است آن‌ها که با وجود استطاعت از این کار سر باز می‌زنند بدانند که اگر بتوانند مشکل آشنایی را حل کنند ولی به آن اقدام نکنند، خداوند هم در قیامت هزار مشکل برای آنان ایجاد می‌کند که قابل حل نباشد. به واقع، عقل کدام را می‌پسندد: این‌که خیر انسان به دیگران برسد یا این‌که انسان بیچاره پول باشد را؟

دوری از زشتی‌ها و گناهان

«ینهی عن الفحشا».

از همه زشتی‌های ظاهری بپرهیزید.

«و المنکر»

و از زشتی‌های نهانی و در خلوت دور باشید.

«و البغی».

و به حق هیچ‌کس تجاوز نکنید.

همه نسبت به ما حق دارند، درست همان‌گونه که ما نسبت به همه حقوقی داریم. پس، همان‌طور که دلمان نمی‌خواهد کسی حق ما را پایمال کند، حق هیچ‌کس را نباید پایمال کنیم.

«یعظکم لعلّکم تذکرون».

خداوند شما را موعظه می‌کند بلکه پند بپذیرید.

وقتی به محتوای این آیه دقت می‌کنیم می‌بینیم حق با آن دانشمند بوده است و اگر مسلمانان به مضمون همین آیه عمل کنند فرهنگشان عالم‌گیر

خواهد شد. توجه به همین نکات در قرآن است که به هر انسان عاقلی حق بودن آن را ثابت می‌کند، زیرا ایات این کتاب بزرگ آسمانی با عقل، با فطرت، و با طبیعت زندگی انسان هماهنگ است. ازاین‌رو، انسان عاقل بدان اقتدا می‌کند.

پی‌نوشت

[(1). از جمله این آیات: إسراء، 72: «و من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی و أضل سبیلا»؛ طه، 124-125: «و من أعرض عن ذکری فإن له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیامة أعمی* قال رب لم حشرتنی أعمی و قد کنت بصیرا».]

[(2). فصلت، 24: «فإن یصبروا فالنار مثوی لهم و إن یستعتبوا فما هم من المعتبین».]

[(3). کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، ص 14: عن الصباح بن سیابه قال: سمعت کلاما یروی عن النبی (ص) انه قال: «السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من وعظ بغیره و اکیس الکیس التقی و أحمق الحمق الفجور و اشر الروایة روایة الکذب و أشر الامور محدثاتها و اشر العمی عمی القلب ...»؛ الذکری، شهید أول، ص 271: «واف و قال أبو جعفر (ع) انما العمی عمی القلب لانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور».]

[(4). رعد، 19.]

[(5). انعام، 106: «اتبع ما أوحی إلیک من ربک لا إله إلا هو و أعرض عن المشرکین».

احزاب، 2: «و اتبع ما یوحی إلیک من ربک إن اللّه کان بما تعملون خبیرا». یونس، 109: «و اتبع ما یوحی إلیک و اصبر حتی یحکم اللّه و هو خیر الحاکمین».]

[(6). دو مورد از شش مورد «عبدنا» های قرآن درباره پیامبر است: بقره، 23: «و إن کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون اللّه إن کنتم صادقین». انفال، 41: «و اعلموا أنما غنمتم من شئ فأن اللّه خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل إن کنتم آمنتم باللّه و ما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان و اللّه علی کل شئ قدیر». ص، 17: «اصبر علی ما یقولون و اذکر عبدنا داود ذا الاید إنه أواب». ص، 41: «و اذکر عبدنا أیوب إذ نادی ربه أنی مسنی الشیطان بنصب و عذاب». قمر، 9: «کذبت قبلهم قوم نوح فکذبوا عبدنا و قالوا مجنون و ازدجر». ص، 45 «و اذکر عبادنا إبراهیم و إسحاق و یعقوب أولی الایدی و الابصار».]

[(7). بقره، 124: «و إذا ابتلی إبراهیم ربه بکلمات فأتمهن قال إنی جاعلک للناس إماما]

[قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین». بقره، 127: «و إذ یرفع إبراهیم القواعد من البیت و إسماعیل ربنا تقبل منا إنك أنت السمیع العلیم». نساء، 54: «أم یحسدون الناس علی ما آتاهم اللّه من فضله فقد آتینا آل إبراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما». نساء، 125: «و من أحسن دینا ممن أسلم وجهه للّه و هو محسن و اتبع ملة إبراهیم حنیفا و اتخذ اللّه إبراهیم خلیلا». انعام، 75: «و کذلك نری إبراهیم ملکوت السماوات و الارض و لیکون من الموقنین». هود، 75: «إن إبراهیم لحلیم أواه منیب». مریم، 41: «و اذکر فی الکتاب إبراهیم إنه کان صدیقا نبیا». أنبیاء، 51: «و لقد آتینا إبراهیم رشده من قبل و کنا به عالمین». صافات، 101- 109: «فبشرناه بغلام حلیم* فلما بلغ معه السعی قال یا بنی إنی أری فی المنام أنی أذبحك فانظر ماذا تری قال یا أبت افعل ما تؤمر ستجدنی إن شاء اللّه من الصابرین* فلما أسلما و تله للجبین* و نادیناه أن یا إبراهیم* قد صدقت الرؤیا إنا کذلك نجزی المحسنین* إن هذا لهو البلاء المبین* و فدیناه بذبح عظیم* و ترکنا علیه فی الآخرین* سلام علی إبراهیم». ممتحنه، 4: «قد کانت لکم أسوة حسنة فی إبراهیم و الذین معه إذ قالوا لقومهم إنا براءاء منکم و مما تعبدون من دون اللّه کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء أبدا حتی تؤمنوا باللّه وحده إلا قول إبراهیم لابیه لا ستغفرن لك و ما أملك لك من اللّه من شئ ربنا علیك توکلنا و إلیك أنبنا و إلیك المصیر».]

[(8). صافات، 83.]

[(9). آل عمران، 68: «إن أولی الناس بإبراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و اللّه ولی المؤمنین».]

[(10). إعانة الطالبین، بکری دمیاطی، ج 1، ص 13؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 71: «قال ذو العزة و الجلال: «لولاك لما خلقت الافلاك»؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 20: «یا محمد و عزتی و جلالی لولاك لما خلقت آدم، و لولا علی ما خلقت الجنة، لانی بکم اجزی العباد یوم المعاد بالثواب و العقاب».]

[(11). بقره، 124.]

[(12). خدا رحمت کند صاحب این مقاله را!. در دنیای عرب نویسنده‌ای معروف و انسان]

[بسیار بزرگواری بود. چند سالی هم در ایران بود و من با او آشنا بودم. گاهی به خانه یا به محل کارش می‌رفتم و سخن می‌گفتیم. واقعا نویسنده ظریف و دقیقی بود و خودش آن مقاله را به من نشان داد. (مولف)]

[(13). جمله‌ای است از زیارت امام زمان (ع). رك: بحار الانوار، ج 99، ص 106 (دعای ندبه)؛ نیز: الأمالی، شیخ صدوق، ص 604: «أنا من أحمد كالضوء من الضوء».]

[(14). وسائل الشیعة (آل البیت)، حر عاملی، ج 15، ص 78.]

[(15). وسائل الشیعة (آل البیت)، حر عاملی، ج 15، ص 78. و نیز: «عن زرارة، عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: لولا أن علیا (علیه السلام) سار فی أهل حربه بالكف عن السبی و الغنیمة للقیت شیعته من الناس بلاء عظیما، ثم قال: و اللّه لسیرته كانت خیرا لكم مما طلعت علیه الشمس».]

[(16). شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج 12، ص 263: «و فی روایه الطبری ان عبد الرحمن دعا علیا علیه السلام، فقال: علیك عهد اللّه و میثاقه لتعملن بكتاب اللّه و سنة رسوله و سیرة الخلیفتین؟ فقال: ارجو ان افعل و اعمل بمبلغ علمی و طاقتی. و فی خبر آخر عن ابی الطفیل، ان عبد الرحمن قال لعلی علیه السلام: هلم یدك خذها بما فیها، علی ان تسیر فینا بسیرة ابی بكر و عمر، فقال: آخذها بما فیها، علی ان اسیر فیكم بكتاب اللّه و سنة نبیه جهدی، فترك یده و قال: هلم یدك یا عثمان، أتأخذها بما فیها علی ان تسیر فینا بسیرة ابی بكر و عمر؟ قال: نعم، قال: هی لك یا عثمان. و فی روایة الطبری انه قال لعثمان مثل قوله لعلی، فقال: نعم، فبایعه».]

[(17). اگر می‌خواهید بدانید این خدا کیست به هزار وصف او در دعای جوشن کبیر مراجعه کنید. (مولف)]

[(18). عوالی اللئالی، أحسائی، ج 4، ص 103؛ تفسیر صافی، فیض كاشانی، ج 5، ص 107؛ كافی، ج 5، ص 266: (ولی به جای «بالعدل»، «بهذا» آمده است): «قال النبی صلی اللّه علیه و آله: «بالعدل قامت السماوات و الارض».]

[(19). انعام، 152: «و لا تقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده و أوفوا الكیل و المیزان بالقسط لا نكلف إلا وسعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو كان ذا قربی]

[و بعهد اللّه أوفوا ذلكم وصاكم به لعلكم تذكرون».]

[(20). حج، 75؛ لقمان، 28؛ مجادله 1.]

[(21). من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج 2، ص 626؛ بحار الانوار، ج 66، ص 51؛ نهج البلاغه، حكمت 382 (با اين اختلاف كه در نهج البلاغه وصيت نيامده است):

«قال أمير المؤمنين عليه السلام فى وصيته لابنه محمد بن الحنفية رضى اللّه عنه: يا بنى لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل كل ما تعلم».]

[(22). انعام، 152: «و لا تقربوا مال اليتيم إلا بالتى هى أحسن حتى يبلغ أشده و أوفوا الكيل و الميزان بالقسط لا نكلف نفسا إلا وسعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو كان ذا قربى و بعهد اللّه أوفوا ذلكم وصاكم به لعلكم تذكرون»؛ اعراف، 85: «و إلى مدين أخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا اللّه ما لكم من إله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم فأوفوا الكيل و الميزان و لا تبخسوا الناس أشياءهم و لا تفسدوا فى الارض بعد إصلاحها ذلكم خير لكم إن كنتم مؤمنين»؛ مطففين، 1: «ويل للمطففين»؛ إسراء، 35- 36:

«و أوفوا الكيل إذا كلتم وزنوا بالقسطاس المستقيم ذلك خير و أحسن تأويلا* و لا تقف ما ليس لك به علم إن السمع و البصر و الفؤاد كل أولئك كان عنه مسئولا».]

[(23). مائده، 8- 9.]

6 مطابقت قرآن با عقل

كرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

بسم اللّه الرحمن الرحيم. الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

خداوند در آیه 19 سوره رعد می‌فرماید: صاحبان خرد یقین دارند سراسر کتابی که بر پیامبر نازل شده، حق است. پیامبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، نیز وقتی در مکه بودند، درباره قرآن کریم به مردم فرمودند:

«انّی قد جئتکم بخیر الدنیا و الاخرة». [1]

یعنی از قرآن کریم به خیر دنیا و آخرت تعبیر نمودند. این حق بودن قرآن و خیر دنیا و آخرت بودن آن با تعقل در آیات قرآن نمود می‌یابد و فهم می‌شود. ازاین‌رو، هیچ عاقلی با کتاب خدا روبه‌رو نمی‌شود مگر آن که آن را با قلبش می‌پذیرد و تسلیم آن می گردد.

مروری بر آیات 151 و 152 سوره انعام

تامل در این آیات بر موضوع حقانیت قرآن بیش از پیش صحه می گذارد.

زیرا خداوند در این آیات به نه برنامه اشاره فرموده است که از دقت در آن‌ها جز حق بودن قرآن چیز دیگری به دست نمی‌آید:

«قل تعالوا أتل ما حرم ربکم علیکم ألا تشرکوا به شیئا و بالوالدین إحسانا

و لا تقتلوا أولادکم من إملاق نحن نرزقکم و إیاهم و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التی حرم اللّه إلا بالحق ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون* و لا تقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده و أوفوا الکیل و المیزان بالقسط لا نکلف نفسا إلا وسعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذا قربی و بعهد اللّه أوفوا ذلکم وصاکم به لعلکم تذکرون».

بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: این‌که چیزی را شریك او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانتان را از ترس تنگدستی نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیك نشوید، و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید؛ خدا این‌گونه به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

و به مال یتیم کز به روشی که نیکوتر است نزدیك نشوید تا به حدّ بلوغ بدنی و عقلی خود برسد، و پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید؛ هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم؛ و هنگامی که سخن گویید، عدالت ورزید هرچند درباره خویشان باشد، و به پیمان خدا وفا کنید؛ خدا این گونه به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

آیه نخست با عبارت «قل تعالوا ما حرّم ربّکم علیکم» آغاز می شود.

یعنی حبیب من، به مردم بگو بیایند. البته، نه آمدنی از نوع آمدن با پا- زیرا وقتی آن‌ها با پا می‌آمدند، به گفته قرآن در جلسات شبانه‌شان علیه پیغمبر توطئه می کردند [2] و می گفتند این فرد انسان دروغ‌پردازی است و هنر دروغ‌پردازی قوی‌ای دارد [3]- بلکه آمدنی با دل و با عقل. کسی که با دل و عقل به جانب قرآن می‌آید به یقین دلداده قرآن می‌شود و عقلش تسلیم کتاب خدا می گردد؛ مثل امیر المؤمنین، فاطمه زهرا، سلمان، مقداد، عمار، سمیه، یاسر، ابو رافع، حمزه سید الشهداء و ... این عده عاقلانی بودند که با گوش عقل به آیات قرآن گوش می‌سپردند و با قدرت قلب

آیات را دریافت می کردند. برای همین، تسلیم کتاب خدا بودند و به هر قیمتی شده به دستورات قرآن عمل می کردند و از عمل به کتاب خدا لذت هم می‌بردند.

«ارحنا یا بلال»

مردمی که از کار و تلاش روزانه خسته می‌شوند، برای رفع خستگی چه می کنند؟ بسیاری از مردم‌حداقل در کشور ماعادت به نوشیدن چای دارند؛ عده‌ای دیگر برای رفع خستگی می‌خوابند و با خواب خستگی را فراموش می کنند؛ عده‌ای دیگر با خوردن دوا رفع خستگی می کنند و می گویند آرام‌بخش است و ... به یقین، یکی از پرکارترین انسان‌های تاریخ وجود مبارك پیغمبر اسلام بوده است. در روایات آمده است که هر وقت ایشان خسته می‌شد و بدن مبارکش در فشار قرار می گرفت، برای رفع خستگی نه چای می‌خورد، نه میوه میل می کرد، و نه می‌خوابید؛ بلکه وقتی خیلی خسته می‌شد بلال حبشی [4] را صدا می کرد و اگر بلال در مجلس نبود به دنبالش می‌فرستاد و به او می‌فرمود:

«ارحنا یا بلال». [5]

بلال آن‌طور که در تواریخ نوشته‌اند مردی لاغراندام، سیاه چرده، با موی مجعد، قیافه‌ای زشت و از اهالی حبشه بود که لکنتی هم در سخن گفتن داشت و مثلا به جای «شین»، «سین» می گفت و نمی‌توانست فصیح حرف بزند، بااین‌حال، حنجره‌ای داشت که به خدا و به حق متصل بود. چنین خاصیتی خیلی با ارزش است و در هر انسانی یافت نمی‌شود. خیلی از افراد هستند که قرآن را با فصاحت و قرائت عالی می‌خوانند، اما مشکلشان این است که وصل به پروردگار نیستند. ازاین روست که درباره بلال گفته‌اند:

از «اشهد» فصیح به است «اسهد» بلال. [6]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 100

به‌هرحال، وقتی بلال می‌آمد پیغمبر اکرم به او می‌فرمودند: خسته و کوبیده‌ام، به من قدری راحتی و آسودگی ببخش! بلال هم می‌دانست پیغمبر اسلام چه می گوید:

آشنا داند زبان آشنا جان من بادا فدای آشنا

لذا با همان گلوی ملکوتی شروع به خواندن قرآن یا گفتن اذان می کرد و پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله، با شنیدن صدای او دوباره نشاط و سرزندگی می‌یافت. [7]

به چنین آمدن و شنیدن و خواندنی می گویند با دل آمدن، با دل شنیدن، و با دل خواندن. پس، مراد قرآن از فعل «تعالوا» این است که با دل و عقل بیایید تا آنچه ارزشمند است را برایتان بیان کنم.

فرمان اول: «ان لا تشرکوا به شیئا»

از این جمله این ارزش‌ها که آیه شریفه بدان اشاره دارد «أن لا تشرکوا به شیئا» است؛ یعنی انسان‌ها نباید قدرت و علم و حکمت و غفران و رزاقیت بی‌نهایت را راها کنند و به پرستش بت‌های چوبین و سنگین بپردازند یا فردی مثل خودشان را بپرستند. آیا اگر در زندگی کسی گرهی بیفتد، آن‌ها قادر به گشودن آن هستند؟ پرستش غیر خدا دلیل بر معطل بودن عقل، حبس عقل، و بی‌حرکت بودن عقل است که سبب می‌شود انسان منبع خیر بی‌نهایت را بگذارد و در مقابل موجودات جاندار و بی‌جان عالم طبیعت به بندگی بایستد.

فرمان دوم: «و بالوالدین احسانا»

دومین ارزش احسان به والدین است: «و بالوالدین احسانا». یعنی انسان باید با احسان کردن به ایشان زحمات پدر و مادر را راج بنهد، نه به صرف دیدار از آنان. برخی افراد می‌پندارند اگر هفته‌ای یکبار به خانه پدر یا مادرشان سری بزنند و چای بخورند و بعد پی کارشان بروند حق

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 101

ایشان را ادا کرده‌اند. این درحالی است که قرآن نمی‌گوید به زیارت پدر و مادر خود بشتابید، می‌گوید به پدر و مادر احسان و نیکی کنید.

ممکن است فردی نیز بگوید پدر و مادرم به نیکی من نیازی ندارند و وضع مالی مناسبی دارند؟ پاسخ این است که خداوند در آیه شریفه نفرموده به پدر و مادر فقیر احسان کنید. لباس‌های ایشان را شستن، آنان را به سفرهای زیارتی بردن و ... از نمونه‌های احسان به پدر و مادر است و در مقابل همین احسان است که خداوند در سوره الرحمن می‌فرماید:

«هل جزاء الاحسان الا الاحسان». [8]

آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟

چگونه ممکن است تو به والدینت احسان کنی و من به تو نیکی نکنم؟

همسایه حضرت موسی در بهشت

حضرت موسی، علیه السلام، که در پیشگاه خداوند ارزش والایی دارد، روزی به پروردگار عالم عرض کرد: خدایا، همسایه من در بهشت کیست؟ خداوند نشانی فردی را به او داد. حضرت طبق نشانی به مغازه قصابی رسید و با خود گفت: این مرد در بهشت همسایه من است؟ او که شغلی معمولی دارد و شب و روز سروکارش با ساطور و چاقو و استخوان و گوشت است؟! مدتی کنار آن مغازه نشست تا سرّ آن سخن را فهم کند. دید این مرد قصاب به فقیر همان گوشتی را

می‌دهد که به غنی می‌دهد. پس از پایان کار روزانه، حضرت به او گفت: ای مرد، می‌خواهم امشب میهمانت باشم! با خوشرویی گفت: در خدمت شما هستم! تشریف بیاورید! این مرد تا آن روز موسی را ندیده بود و او را نمی‌شناخت، بااین‌حال، او را به خانه برد و برایش شام تهیه کرد و موسی، علیه السلام، میل فرمود.

مدتی بعد، حضرت به این فکر افتاد که وی شب را چگونه سر می‌کند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 102

اما هرچه توجه کرد صدای مناجات و گریه‌ای از مرد نشنید. فقط دید او مرتب به اتاق مجاور می‌رود و برمی‌گردد. موسی، علیه السلام، که زمینه سؤال را مناسب می‌دید، فرمود: در آن اتاق به چه کاری مشغول هستید؟

مرد قصاب در اتاق را باز کرد و پرده را کنار زد. موسی دید گهواره‌ای از سقف آویزان است. مرد گفت: بیا درون گهواره را ببین! موسی، علیه السلام، پیرزنی خمیده و کم‌وزن و صد واندی ساله را درون آن دید. مرد گفت: این خانم مادر من است. خودم غذا در دهانش می‌گذارم؛ خودم او را تمیز می‌کنم؛ لباس‌هایش را می‌شویم؛ او را به حمام می‌برم و دائم هم به او می‌گویم: من نوکر تو هستم و هر کاری از دستم بربیاید برایت انجام می‌دهم!

موسی فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: نه، ولی پیداست انسان محترم و با ادبی هستی. فرمود: به دین چه کسی هستی؟ گفت: به دین موسی بن عمران که وجودم فدای او! گفت: ای مرد، من موسی بن عمران هستم.

دیروز از خداوند پرسیدم: همسایه من در بهشت چه کسی است؟ خدا نشانی تو را داد. تو بالاترین عبادت‌ها را انجام می‌دهی که به این مادر نیکی می‌کنی و مادر مادرت شده‌ای. [9]

به راستی، عقل درباره این حکم قرآن چه می‌اندیشد؟ غیر از این است که عقل و حقیقت انسانی این حکم را می‌پسندد؟ عقل می‌گوید: پدر و مادر همه عمرشان را صرف فرزندشان کرده‌اند و از هیچ تلاشی دریغ نکرده‌اند. پس، سزاوار هر نوع احسان و نیکی‌ای هستند؛ درحالی‌که مردمان دور از عقل و حقیقت انسانی احسان و نیکی‌ای به آنان نمی‌کنند و اگر بین منافع مادی و احترام به پدر و مادرشان تداخلی پیش بیاید نفع مادی را برمی‌گزینند و چشم از این دو منبع لطف و محبت برمی‌گیرند.

***

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 103

فرمان سوم: «و لا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایّاهم»

فرمان سوم درباره فرزندان است. خداوند می‌فرماید عده‌ای در زمان پیغمبر بودند که فرزندانشان (نه فقط دخترها) را می‌کشتند. مثل همین کاری که بعضی از مردم در هند انجام می‌دهند. علتش هم این است که نمی‌توانند خرجشان را بدهند. درحالی که علت اصلی قتل اولاد دوری از خداست. زیرا تنها انسان بریده از خدا می‌تواند چنین بی‌رحم باشد.

قرآن دستور می‌دهد که فرزندانتان را نکشید. البته، در گذشته، مردم تنها بدن بچه‌هایشان را می‌کشتند، اما در زمان ما، دین و عقل و تربیت بچه‌هاست که کشته می‌شود. ازاین‌رو، پیغمبر فرمودند:

اگر زنان و شوهران آخر الزمان عقرب بزایند بهتر است تا آدمیزاد. [10]

پدران و مادران آخر الزمان کسانی هستند که با تربیت نادرست خود فرزندانشان را می‌کشند. اگر انسانی را که کشته شده است دفن نکنند، جسد او بوی تعفّن می‌گیرد. اولاد بی‌تربیت و بی‌دین هم این‌گونه‌اند، یعنی چون از نظر جان و دل مرده‌اند و در پی همان تربیت غلطاند، تعفن زندگیشان را فرامی‌گیرد. ازاین‌روست که آمار زنا و طلاق و فساد و جرم و جنایت در جامعه فزونی می‌گیرد.

قرآن گوشزد می‌کند که بچه‌هایتان را نکشید و در ادامه می‌فرماید:

«و ما یتذکّروا الّا اولو الالباب».

جز صاحبان خرد کسی این سخنان را نمی‌شوند.

فرمان چهارم

: «و لا تقربوا الفواحش».

چقدر این قسمت آیه عالی و زیباست. فواحش جمع فاحشه است. در قرآن، فاحشه به معنای زن و مرد نیست؛ به معنای زنا نیست؛ زیرا واژه زنا در عبارت قرآنی «و لا تقربوا الزنا» آمده است. در ادامه نیز آمده است:

«انّه کان فاحشة» [11]، یعنی زنا عمل زشتی است. پس، لغت فاحشه طبق این

آیه به معنای عمل زشت است. حال، این سوال مطرح است که عمل زشت به چه نوع عملی می‌گویند؟ پاسخ این است: عملی که برای خود انسان، خانواده او، و جامعه‌اش ضرر داشته باشد.

خداوند می‌فرماید:

«و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن».

یعنی به هیچ نوع زشتی (چه زشتی آشکار و چه زشتی پنهان) نزدیك نشوید، دقت شود! نمی‌فرماید مرتکب کارهای زشت نشوید، می‌گوید از آن‌ها فراری باشید.

فرمان پنجم: «و لا تقتلوا النفس التی حرّمَ اللّه الّا بالحق»

به جان کسی تعرّض نکنید؛ دست روی مردم بلند نکنید؛ خنجر نکشید؛ گلوله شلیك نکنید؛ زیرا این‌جان‌ها در نزد خدا ارزش دارد. هیچ‌کس را نکشید، مگر این‌که این کشتن بر پایه حق و حقیقت باشد.

نتیجه: «ذلك وصیّکم به لعلّکم تذکّرون»

این فرامین خدا به شماست تا بیدار شوید و متذکر گردید و به حق بودن قرآن پی‌ببرید. وقتی انسان این سخنان را با گوش دل می‌شنود، می‌فهمد که سخنان خداوند حق است. آن وقت است که مفهوم کلام پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله، را درك می‌کند که فرمود: من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. زیرا اگر انسان بر اثر پیروی از این سخنان در دنیا زندگی پاك و بی دردسر و زیبایی داشته باشد، در آخرت نیز چنین زندگی‌ای خواهد داشت.

مکن کاری که پا بر سنگت آیو جهان با این فراخی تنگت آیو

چو فردا نامه‌خوانان نامه خوانند چو نام خود ببینی ننگت آیو.

پی‌نوشت

[(1). الامالی، شیخ طوسی، ص 583؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13؛ ص 211، بحار الانوار، ج 38؛ ص 224: «... ثم تكلم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله فقال: «يا بنى عبد المطلب إنى و اللّه ما أعلم شابا فى العرب جاء قومه بأفضل مما جئتكم به، إنى قد جئتكم بخير الدنيا و الآخرة، و قد أمرنى اللّه تبارك و تعالى أن أدعوكم، فأيكم يؤازرنى على أمرى على أن يكون أخى و وصيى و خليفتى فيكم؟ فأحجم القوم عنها جميعا».]

[(2). نساء، 81: «و يقولون طاعة فإذا برزوا من عندك بيت طائفة منهم غير الذى تقول و اللّه يكتب ما يبيتون فأعرض عنهم و توكل على اللّه و كفى باللّه وكيلا».]

[(3). البته، همه این آیات درباره پیامبر نیست). نحل، 101: «و إذا بدلنا آية مكان آية و اللّه أعلم بما ينزل قالوا إنما أنت مفتر بل أكثرهم لا يعلمون»؛ ص، 4: «و عجبوا أن جاءهم منذر منهم و قال الكافرون هذا ساحر كذاب»؛ قمر، 9: «كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا عبدنا و قالوا مجنون و ازدجر».]

[(4). بلال حبشی، از نخستین گروندگان به اسلام، اولین مؤذن، خادم و صحابی پیامبر (ص) است. از زندگی او پیش از گرویدن به اسلام اطلاعی در دست نیست، جز آن که برخی از منابع او را، بی آن که از پدرش یاد کنند، از زادگان مولدان بنی جمح، و مادرش حمامه جمامه‌باید تصحیف حمامه باشدرا کنیز یکی از اینان دانسته‌اند.

در منابع دیگر، او را بلال ابن رباح، و پدرش را از اسیران حبشی خوانده‌اند. بلال را گاه به مادرش نیز نسبت داده، و او را بلال بن حمامه نامیده‌اند. کنیه بلال را هم به اختلاف، ابو عبد اللّه، ابو عبد الکریم و ابو عمر آورده‌اند. از آنجا که گفته‌اند بلال همسن ابو بکر بوده، باید در سالزاد او، یعنی سال سوم عام الفیل، به دنیا آمده باشد.

بلال مقارن بعثت پیامبر (ص) از بردگان امیة بن خلف بود و آن‌گاه که اسلام آورد و آن را آشکار کرد، چون مردی فرودست بود و قبیله و خاندانی نداشت تا از او حمایت کنند، آزار و شکنجه‌های سخت دید، تا حدی که دل ورقة بن نوفل به رقت آمد و امیه را سرزنش و حتی تهدید کرد. سرانجام، ابو بکر بن ابی قحافه او را خرید، یا با]

[یکی دو غلام جوان و چابك معاوضه کرد و آزادش ساخت؛ درحالی که پیامبر (ص) نیز در همان اندیشه بود. او خود در روایتی به این امر تصریح کرده است و گزارش‌های دیگر درباره سفر او به شام نیز مؤید این ماجراست.

ابن حجر آورده است که مادر او را نیز مشرکان عذاب می‌دادند و این نشان می‌دهد که او نیز مسلمان شده بود. ابو بکر او را هم خرید و آزاد کرد. بلال را در زمره نخستین گروندگان به اسلام یا نخستین کسانی که اسلام خود را ظاهر کردند، دانسته‌اند. اما این‌که گفته‌اند وی نخستین برده‌ای بود که اسلام آورد، محل تردید است، چه، زید بن حارثه بی‌گمان در اسلام آوردن بر بلال سبقت داشت. بلال پس از آزادی بی‌درنگ به پیامبر (ص) پیوست و خادم و خازن و کارپرداز او شد.

بلال نخستین مؤذن در تاریخ اسلام به شمار می‌رود. البته به نظر می‌رسد که چندی بعد، ابن ام مکتوم و کسانی دیگر هم در این کار با او انباز شدند. چنان‌که گفته‌اند: بلال به روز اذان می‌گفت و ابن ام مکتوم به شب.

پیامبر اکرم علاقه و عنایت خاصی به بلال داشت و او را به تعبیر جبرئیل، سید و سرور حبشیان می‌شمرد. در ذکر واقعه «اسراء» نیز، حضرت از او به عنوان سابق مسلمانان در برخورداری از نعیم آخرت یاد می‌کرد و پایگاهی بلند برایش قائل بود.

در مدینه، میان او و ابو رویحة خثعمی عقد اخوت برقرار شد و بلال همواره به این برادری وفادار بود. امام اینکه گفته‌اند: میان او و عبیدة بن حارث بن مطلب یا ابوذر عقد برادری بسته شد، نباید درست باشد؛ زیرا این اخوت میان مهاجر و انصار برقرار می‌شد. بلال را در زمره اهل صفه و از صوفیان راستین و اولیه شمرده‌اند.

بلال در تمام غزوات همراه پیامبر بود. در غزوه بدر، امیة بن خلف را به تحریك و اشاره بلال به قتل رساندند، و به روایتی خود، او را کشت. در روز فتح مکه وی همراه پیامبر وارد کعبه شد و نخستین کس بود که در آنجا اذان گفت.

پس از رحلت پیامبر، بلال دیگر اذان نگفت و به اصرار اجازه یافت تا برای جهاد به شام رود. در این‌باره دو روایت هست: برخی آورده‌اند که ابو بکر می‌خواست بلال را در مدینه و نزد خود نگاه دارد. پس، او را اجازه سفر نداد. چون ابو بکر درگذشت،]

[بلال سرانجام عمر را با اصرار راضی کرد و روی به شام نهاد. مطابق روایتی دیگر، بلال در همان روزگار خلافت ابو بکر وارد شام شد. او پس از رحلت پیامبر، به‌رغم خواست ابو بکر، هیچ اذان نگفت، مگر دو یا سه بار. یك بار به درخواست حضرت فاطمه زهرا (س)، و بار دیگر وقتی عمر به جابیه شام آمده بود، به درخواست مسلمانان و دعوت او اذان گفت. به روایتی، بلال پیامبر را در خواب دید که او را به زیارت خود می‌خواند. پس بی‌درنگ برنشست و به مدینه رفت و در آنجا اذان گفت. نیز آورده‌اند که این کار به درخواست امام حسن و امام حسین (ع) صورت گرفت و اذان بلال در مسجد النبی، شهر را به لرزه افکند.

بلال در برخی جنگها و فتوحات شام هم شرکت داشت. در فتح بیت المقدس، او از فرماندهان سپاه به عمر شکایت برد که از لذایذ دنیوی بیش از بقیه مسلمانان بهره می‌جویند، و عمر فرمان داد که به عامه جنگجویان غذای خوب دهند و غنایم به طور مساوی تقسیم گردد. ظاهرا بلال معتقد بود که همه غنایم و آنچه به فتح حاصل می‌شود، باید پس از کسر خمس آن، میان جنگجویان تقسیم شود؛ درحالی‌که عمر همه مسلمانان را در آن انباز می‌دانست و بر آن بود که قسمتی از آن نیز باید وقف مسلمانان شود و گویا این باعث نقاری در میانه شده بود. در همین جا وقتی عمر دیوان شام را بنیاد نهاد، به درخواست بلال نام او و ابو رویحة خثعمی را در یك دفتر قرار داد و به یك اندازه از عطایا برخوردار گردانید.

درباره سال مرگ، محل و علت درگذشت بلال میان منابع اختلاف است. مرگ او را در سالهای 18، 20، و 21 ق در شصت و اند سالگی، به مرگ طبیعی یا بر اثر طاعون دانسته، و مرقدش را غالبا در دمشق باب الصغیر یا باب کیسان و بعضی در داریا یا عمواس، و حتی حلب نشان داده‌اند.

بلال نزد امامان شیعه و اصحاب ایشان از پایگاهی بلند برخوردار است. امام علی (ع) او را از جمله برگزیدگان اصحاب پیامبر و از جمله سابقان در اسلام دانسته‌اند و در دیوان منسوب به امام، در ابیاتی از بلال و اذان گویی او یاد شده است. گفته‌اند: با آنکه بلال آزاد شده ابو بکر بود، ولی امام علی (ع) را بسیار دوست می‌داشت و گویا]

[در این‌باره سرزنش‌هایی هم شنیده است. در برخی منابع ادب نیز از صداقت و صراحت و برخی اقوال و رفتارهایش یاد شده است و اشعاری هم از او نقل کرده‌اند.

با آن که برخی نویسندگان بلال را فاقد فرزند دانسته‌اند، ولی برخی دیگر از پسرش، عمر، به عنوان یکی از راویان او یاد کرده‌اند. نوادگان او نیز تا قرن‌ها بعد شناخته شده بودند؛ چنان‌که ابن اثیر در حوادث سال 19 ق/ 125 م از مرگ هلال بن عبد الرحمان، از قاریان مشهور ساکن در سمرقند، به عنوان یکی از نوادگان بلال یاد کرده است.

از بلال احادیثی که ذهبی شمار آن‌ها را 44 دانسته نقل شده است. برخی از این احادیث را صاحبان صحاح و سنن نیز از او روایت کرده‌اند. برخی از مهم‌ترین کسانی که از او روایت کرده‌اند، عبارتند از: جابر بن عبد اللّه، ابو بکر، عمر، براء بن عازب، عبد الرحمان بن ابی لیلی و عبد اللّه بن رواحه. در منابع شیعی نیز احادیثی از او آمده است و کسانی چون هشام بن حکم با اسناد از عبد اللّه بن علی، از بلال روایت کرده‌اند.

مآخذ: ابشیهی، محمد، المستطرف فی کل فن مستظرف، به کوشش مفید محمد قمیحه، بیروت، 986 م؛ ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغة، قم، 404 ق/ 984 م؛ ابن ابی عاصم، احمد، الاوائل به کوشش محمد بن ناصر عجمی، کویت، دار الخلفاء للکتاب الاسلامی؛ ابن اثیر، علی، الکامل، به کوشش عبد اللّه قاضی، بیروت، 415 ق/ 995 م؛ ابن اسحاق، محمد، سیرة النبی، به کوشش محمد حمید اللّه، قونیه، 401 ق/ 981 م؛ ابن بابویه، محمد، الامالی، قم، 362 ش؛ همو، الخصال، قم، 403 ق/ 983 م؛ همو، من لا یحضره الفقیه، قم، 363 ش؛ ابن جوزی، عبد الرحمان، صفة الصفوة، به کوشش محمود فاخوری و محمد رواس قلعه‌جی، بیروت، 399 ق/ 979 م؛ همو، المنتظم، به کوشش محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، 412 ق/ 992 م؛ ابن حبان، محمد، الثقات، به کوشش شرف الدین احمد، بیروت، 395 ق/ 975 م؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، الاصابة، به کوشش علی محمد بجاوی، بیروت، 412 ق/ 992 م؛ ابن سعد، محمد الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ابن]

[عبد البر، یوسف، الاستیعاب، به کوشش علی محمد بجاوی، قاهره، 380 ق/ 960 م؛ ابن عبدربه، احمد، العقد الفرید، به کوشش احمد امین و دیگران، قاهره، 365 ق/ 946 م؛ ابن قانع، عبد الباقی، معجم الصحابة، به کوشش صلاح بن سالم مصراتی، مدینه 418 ق/ 997؛ ابو نعیم اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، بیروت 405 ق/ 985 م، همو، دلائل النبوة، به کوشش محمد محمد حداد، ریاض، 409 ق/ 989 م؛ احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، به کوشش وصی اللّه محمد عباس، بیروت، 403 ق/ 983 م؛ ترمذی، محمد، سنن، به کوشش احمد محمد شاکر و دیگران، بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ تفسیر، منسوب به امام حسن عسکری ع، قم، 409 ق؛ خلیفة بن خیاط، تاریخ، به کوشش اکرم ضیاء عمری، دمشق/ بیروت، 397 ق؛ همو، الطبقات، به کوشش اکرم ضیاء عمری، ریاض 402 ق/ 982 م؛ دیوان امام علی ع، قم، 369 ش؛ ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و محمد نعیم عرقسوسی، بیروت، 413 ق/ 993 م؛ همو، العبر، به کوشش صلاح الدین منجد، کویت، 948 م؛ سخاوی، محمد، التحفة اللطیفة، بیروت، 993 م؛ سیوطی، الخصائص الکبری، بیروت، 405 ق/ 985 م؛ شیخ طوسی، محمد، رجال، نجف، 381 ق/ 961 م؛ طبری، تاریخ؛ طبری، احمد، الریاض النضرة، به کوشش عیسی عبد اللّه محمد مانع حمیری، بیروت، 996 م؛ فاکهی، محمد، اخبار مکة، به کوشش عبد الملك عبد اللّه دهیش، بیروت، 414 ق/ 993 م؛ کشی، محمد، معرفة الرجال، اختیار شیخ طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، 348 ش؛ کلینی، محمد، الکافی، تهران، 365 ش؛ مسلم بن حجاج، صحیح، به کوشش محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ یعقوبی، احمد، تاریخ، بیروت، دار صادر.

منبع اصلی: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 12. نویسنده مقاله: صادق سجادی. با ویرایش و تلخیص.]

[(5). سنن النبی، سید طباطبائی، ص 304: «فی أسرار الصلاة للشهید الثانی: کان النبی صلی اللّه علیه و آله ینتظر وقت الصلاة و یشتد شوقه و یترقب دخوله و یقول لبلال مؤذنه: أرحنا یا بلال»، تفسیر الصافی، فیض کاشانی، ج 1، ص 126: «قال نبینا]

[صلی اللّه علیه و آله و سلم جعلت قرة عینی فی الصلاة و کان یقول روحنا أو ارحنا یا بلال».]

[(6). شعر از قاآنی شیرازی است. امثال و حکم دهخدا. ج 1، ص 100.]

[(7). ظاهر روایات این است که منظور پیامبر از ارحنا یا بلال اذان بلال بوده نه خواندن قرآن.]

[(8). الرحمن، 60.]

[(9). حدیث دیگری که با این موضوع ارتباط دارد: کافی، ج 2، ص 160: «عن معاویة ابن وهب، عن زکریا بن إبراهیم قال: کنت نصرانیا فأسلمت و حججت فدخلت. علی أبی عبد اللّه (علیه السلام) فقلت: إنی کنت علی النصرانیة و إنی أسلمت، فقال: و أی شئ رأیت فی الاسلام؟ قلت: قول اللّه عز و جل: «ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء». فقال: لقد هداك اللّه، ثم قال: اللهم اهده- ثلاثاسل عما شئت یا بنی فقلت: إن أبی و امی علی النصرانیة و أهل بیتی، و امی مکوفة البصر فأکون معهم و آکل فی آنیتهم؟ فقال: یأکلون لحم الخنزیر؟ فقلت: لا و لا یمسونه، فقال: لا بأس فانظر امك فبرها، فإذا ماتت فلا تکلها إلی غیرك، کن أنت الذی تقوم بشأنها و لا تخبرن أحدا أنك أتیتنی حتی تأتینی بمنی إن شاء اللّه قال:

فأتیته بمنی و الناس حوله کأنه معلم صبیان، هذا یسأله و هذا یسأله، فلما قدمت الکوفة ألطفت لامی و کنت اطعمها و افلی ثوبها و رأسها و أخدمها فقالت لی: یا بنی ما کنت تصنع بی هذا و أنت علی دینی فما الذی أری عنك منذ هاجرت فدخلت فی الحنیفیة؟ فقلت: رجل من ولد نبینا أمرنی بهذا، فقالت: هذا الرجل هو نبی؟ فقلت: لا و لکنه ابن نبی، فقالت: یا بنی إن هذا نبی إن هذه وصایا الانبیاء، فقلت: یا امه إنه لیس یکون بعد نبینا نبی و لکنه ابنه فقالت: یا بنی دینك خیر دین، اعرضه علی فعرضته علیها فدخلت فی الاسلام و علمتها، فصلت الظهر و العصر و المغرب و العشاء الآخرة، ثم عرض لها عارض فی اللیل، فقالت: یا بنی أعد علی ما علمتنی فأعدته علیها، فأقرت به و ماتت، فلما أصبحت کان المسلمون الذین غسلوها و کنت أنا الذی صلیت علیها و نزلت فی قبرها».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 111

[(10). درباره داشتن فرزند صالح روایات فراوانی وارد شده است. از جمله:

- کافی، ج 6، ص 2: «علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: الولد الصالح ریحانة من اللّه قسمها بین عباده و إن ریحانتی من الدنیا الحسن و الحسین، سمیتهما باسم سبطین من بنی إسرائیل شبرا و شبیرا».

- «عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عثمان بن عیسی، عن ابن مسکان، عن بعض أصحابه أنه قال: قال علی بن الحسین علیهما السلام: من سعادة الرجل أن یکون له ولد یستعین بهم».

- «عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن شريف بن سابق، عن الفضل ابن أبي قرة، عن أبي عبد اللّه عليه السلام قال: قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله: مر عيسى بن مريم عليه السلام بقبر يعذب صاحبه ثم مر به من قابل فإذا هو لا يعذب، فقال: يا رب مررت بهذا القبر عام أول فكان يعذب و مررت به العام فإذا هو ليس يعذب؟ فأوحى اللّه إليه أنه أدرك له ولد صالح فأصلح طريقا و آوى يتيما فلهذا غفرت له بما فعل ابنه، ثم قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله: ميراث اللّه عز و جل من عبده المؤمن ولد يعبده من بعده، ثم تلا أبو عبد اللّه عليه السلام آية زكريا عليه السلام" (رب) هب لي من لدنك وليا* يرثني و يرث من آل يعقوب و اجعله رب رضيا"».]

[(11). اسراء، 32: «و لا تقربوا الزنا انّه كان فاحشة و ساء سبيلا» و نزديك زنا نشويد كه كارى بسيار زشت و راهى بد است.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 113

7 علل روگردانى از حق

كرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 115

بسم اللّه الرحمن الرحيم. الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

خداوند در سراسر قرآن كريم از مردم دعوت مى‌كند درباره حقايقى كه در دسترس آنها قرار دارد تعقل كنند و انديشه نمايند. زيرا وقتى انسان در دنياى پرقيمت باطن خويش قرار مى‌گيرد و درباره حقايقى كه در دسترسش قرار دارد فكر مى‌كند، درستى آن حقايق را درك كرده و فهم.

مى‌نمايد.

حقيقت اول: وجود رسول خدا (ص)

یکی از حقایقی که در دسترس مردم عصر بعثت قرار داشت، وجود مبارك رسول خدا بود. پروردگار عالم برای این‌که مردم را از دید باطل و غلطشان نسبت به پیغمبر نجات دهد تا وجود مقدس ایشان را ساحر و مجنون و کذاب [1] نخوانند، می‌فرماید: درباره این انسان والا که همنشین شماست اندیشه و دقت کنید:

«ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنّة». [2]

سپس درباره رفیقتان محمّد که عمری با پاکی، امانت، صدق و درستی در

میان شما زندگی کرده است بیندیشید که هیچ‌گونه جنونی ندارد.

زیرا وقتی مردم اندیشه کنند و ببینند که حالات دیوانگان و جن‌زدگان در وجود مقدس ایشان نیست و هر کاری که می‌کند صحیح و حق و با منفعت است، حق بودنش را درك می‌کنند و وقتی حق بودن ایشان را درك کردند، درمی‌یابند که باید به او اقتدا کنند و از او پیروی نمایند. [3]

حقیقت دوم: قرآن

حقیقت دیگری که در دسترس مردم بودو اکنون نیز هست‌قرآن است. پروردگار خطاب به مردم می‌فرماید: چرا در آیات الهی، در این وحی منزل، و در مجموعه کلماتی که بر پیغمبر نازل شده، تدبر و تفکر نمی‌کنید؟

«أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب اقفالها». [4]

آیا در قرآن نمی‌اندیشند تا حقایق را بفهمند یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی قرار دارد؟

مگر بر دل‌های شما قیدوبندها و قفل‌هایی زده شده است که نمی‌توانید فکر کنید؟ قرآن در پاسخ به سخن آن عده که راجع به پیغمبر می‌گفتند قلب و فکر ما نسبت به ایشان بسته است، می‌گوید: آن‌ها دروغ می‌گویند. فکر یا دلشان در این‌باره بسته نیست، بلکه از سر عناد و لجبازی و کبر و حسادت این سخن را می‌گویند. قرآن می‌فرماید آن‌ها نمی‌خواهند حق را قبول کنند، لذا این‌که می‌گویند:

«قلوبنا غلف». [5]

دل‌های ما در پوشش است و قدرت ندارد که حقیقت را بفهمد.

دروغ است. قرآن در یکی از آیات سوره مبارکه بقره می‌فرماید: این گروه از بت پرستان دانای به توحید بوده و جاهل به آن نیستند. آن‌ها آگاهند که تمام چرخ‌های عالم به اراده یك نفر می‌چرخد و او خداست.

بااین‌حال، در برابر پروردگار مشتی بت جاندار یا بیجان را علم کرده‌اند و در امور زندگی به آن‌ها متوسل می‌شوند؛ درحالی‌که می‌دانند هیچ کاری از آن‌ها برنمی‌آید. در این میان، عده‌ای به مجسمه‌های مختلف متوسل می‌شوند؛ گروهی به چوب و آهن و ...، و عده‌ای به به پول.

قرآن در این‌باره می‌فرماید:

«أم کان ذا مال و بنین». [6]

(سرکشی و یاغی‌گری این افراد) برای آن است که دارای ثروت و فرزندان فراوان‌اند.

همه دلخوشی آنان این است که پولدار هستند و چون فکر می‌کنند که پول همه جا و همه وقت کلید حلّ مشکلات است، تکیه‌شان به پول است. در قرآن مجید، سرنوشت تعدادی از این پولدارها آمده است که پروردگار عالم تا نابود شدن و مرگشان، از بندی که درونش افتاده بودند نجاتشان نداد.

ابو لهب عموی پیامبر

یکی از کسانی که پروردگار در قرآن از او نام برده ابو لهب [7]، عموی پیغمبر، است که وصف او در سوره مسد آمده است. خداوند در پایان این سوره درباره او می‌فرماید:

«ما أغنی عنه ماله و ما کسب». [8]

ثروتش و آنچه از امکانات به دست آورد چیزی از عذاب خدا راکه در دنیا عذاب استیصال استاز او دفع نکرد.

یعنی ثروتش نتوانست ذره‌ای از گرفتاری‌هایی که پروردگار برایش درست کرده بود را حل کند و جریمه خدا را از او دفع نماید. زیرا ثروت ابزار است؛ انسان‌ها ابزار هستند؛ اشیاء ابزار هستند، و هیچ‌چیز در این عالم از خود استقلالی ندارد تا کاری بتواند انجام دهد. اگر پروردگار

اجازه بدهد، آتش می‌سوزاند، در غیر این صورت، کوهی از آتش نیز ابراهیم را نمی‌سوزاند. [9] ماجرای حضرت یونس نمونه‌ای دیگر است. زیرا اگر انسان را در مکانی قرار دهند که هوای مناسب نداشته باشد، می‌میرد؛ ولی خداوند یونس را در شکم ماهی حفظ می‌کند و او نه از نبود هوا می‌میرد و نه در معده نهنگ همراه غذاهای دیگر هضم می‌شود، بلکه از آن‌جا زنده بیرون می‌آید. [10]

آری، هیچ‌کس و هیچ‌چیز در این عالم به استقلال قدرتی ندارد و همه قدرت‌ها و تاثیرها در دست باکفایت اوست. ازاین‌رو، گاهی به فردی مریض گران‌ترین و مفیدترین داروها را می‌دهند و او می‌میرد، و گاه به‌کسی که مرضش سخت‌تر از اوست ارزان‌ترین دوا را می‌خورانند و او خوب می‌شود. زیرا درمان واقعی متعلق به دارو نیست، متاثر از اجازه پروردگار است. اگر او اجازه بدهد، دوا اثرش را در بدن شخص می‌گذارد، ولی اگر اجازه ندهد، بدن فرد دوا را دفع می‌کند و اثری از آن نمی‌پذیرد.

نکته‌ای در سوره مبارکه حشر

گاه فردی که خاطرش خیلی عزیز است در بستر مرگ افتاده و همه دوستدارانش دورش را گرفته‌اند و حاضرند هر کاری برایش بکنند تا نمیرد. خداوند در سوره مبارکه واقعه در این‌باره می‌فرماید:

«فلولا اذا بلغت الحلقوم. و انتم حینئذ تنظرون. و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون. فلولا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها ان کنتم صادقین». [11]

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می‌رسد و شما در آن وقت نظاره‌گر هستید و هیچ کاری از شما ساخته نیست! و ما به او از شما نزدیك‌تریم، ولی نمی‌بینید. آری، پس چرا اگر شما پاداش داده نمی‌شوید و به گمان خود قیامتی در کار نیست و شما را قدرتی بزرگ و فراتر است؟ آن روح

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 119

به گلوگاه رسیده را به بدن محتضر برنمی گردانید، اگر در ادعای خود راستگویید؟

این سخن قرآن به همه کسانی است که زروزیور فریبشان داده و اراده مطلق خداوند را بر جهان به سهل گرفته‌اند. خطاب آیه به آنان این است که اگر کاری از دستتان برمی‌آید چرا روح فرد محتضر را به او بر نمی گردانید و می گذارید او بمیرد؟

به راستی، مگر اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها کم دارو دارند یا کم در علم پزشکی پیشرفت کرده‌اند؟ پس، چرا آن‌ها نیز، مانند مردم مشرق زمین یا کشورهای جهان سوم یا کشورهای عقب‌افتاده، مردمانشان می‌میرند و هیچ کاری هم از دست کسی در این‌باره برنمی‌آید؟ آری:

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد بقا بقای خدایست و ملك ملك خدا. [12]

توصیه قرآن به تفکر

قرآن مجید به همه انسان‌ها توصیه می کند که فکر کنند و بعد با اشیاء عالم رابطه برقرار کنند. دستور قرآن این است که بی فکر و تعقل با چیزی پیوند برقرار نکنید.

نکته عجیب و مهم دیگر این است که قرآن مجید می گوید: این‌که عده‌ای ادعا می کنند حقیقت را نمی‌دانند یا دلشان در پوشش است مقبول نیست. قرآن قبول ندارد که عقل این انسان‌ها حرکت نداشته باشد، لذا به صراحت سخن آنان را دروغ می‌شمارد. یعنی هم می‌دانند و هم می‌توانند تعقل کنند. ازاین‌رو، آیه‌ای در قرآن مجید پیدا نمی‌شود که آنان را فاقد نیروی تعقل بداند. برعکس، معتقد است که:

«لهم قلوب لا یفقهون بها». [13]

یعنی ابزار تعقل و فهم را دارند، ولی خودشان دنبال فهم نیستند. چراکه اگر دنبال کشف حقیقت باشند و درباره آن تفکر کنند، حق بودن

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 120

پیغمبر و قرآنی که بر او نازل شده رادرك می کنند و در پیروی از آنها کوتاهی نمی‌ورزند.

مساله عجیب دیگر این است که بعضی آیات قرآن معتقدند عده‌اي از مردم حقیقت را درك کرده‌اند، اما چیزی که نمی گذارد به آن اقرار کنند و خود را با آن هماهنگ سازند «تعصب» و «لجبازی» و «تکبر» و «حسادت» است. این چند علت به صراحت در آیات قرآن آمده است.

علت‌های اعراض از حق

الف. حسد

«أم یحسدون الناس علی ما آتاهم اللّه من فضله». [14]

بلکه آنان به مردم به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده حسد می‌ورزند.

پروردگار عالم اراده کرده از فضل خود خانواده‌ای را بهره‌مند سازد و یکی از این خاندان پیغمبر باشد، یکی انسانی چون فاطمه زهرا، یکی علی بن ابی طالب، و دیگری حسن یا حسین، علیهم السلام. عده‌ای از مردم هم می‌دانند این فضل خدا بر آن‌هاست، بااین‌حال، حسادت می‌ورزند و بر اثر حسادت علیه آنها موضع می گیرند و در مقابلشان می‌ایستند. این بدان سبب نیست که انسان‌های حسود حق را نمی‌فهمند، ازآن‌روست که بیماری حسادت اجازه نمی‌دهد در مقابل حق ایستادگی نکنند و بر ضدّ آن حرکت ننمایند.

سبب دشمنی با علی (ع) حسادت بود

روزی، هشام بن حکم از حضرت صادق پرسید یابن رسول اللّه، مگر مردم بعد از مرگ پیغمبر، امیر المؤمنین را نمی‌شناختند؟ راست هم می‌گفت. زیرا ما که 1500 سال با حضرت فاصله داریم او را می‌شناسیم، آنها که حضرت را دیده بودند چگونه نمی‌شناختند؟

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 121

حضرت فرمود: آنها هم کاملا حضرت را می‌شناختند و می‌دانستند ایشان، بعد از پیغمبر، اعلم و اعدل امت است و مجاهدت‌هایش سبب رشد اسلام بوده است و ...

- پس چرا آنها بعد از مرگ پیغمبر این‌طور با ایشان درگیر شدند و حتی هیزم به در خانه حضرت آوردند و اعلام کردند که اگر بیرون نیایید خانه را با هر کسی که در آن است می‌سوزانیم؟ یعنی نه تنها در را آتش می‌زنیم، زهرا و حسن و حسین، علیهم السلام، را هم می‌سوزانیم. [15] چرا آنها این‌گونه در مقابل اهل بیت موضع‌گیری کردند؟

حضرت در پاسخ هشام حتی یك جمله هم نفرمودند؛ در این‌باره سخنرانی نکردند و دلیل هم نیاوردند؛ فقط یك کلمه به هشام بن حکم- این عالم دانشمند که به واسطه علمش بسیار مورد احترام حضرت صادق، علیه السلام، بودفرمودند و او نیز با همان یك کلمه مجاب شد:

«الحسد». [16]

یعنی آنها چشم نداشتند این همه نعمت معنوی خدا به این خاندان را ببینند. تحمل نداشتند علی را علی ببینند، زیرا گمان می‌کردند او هم مثل خودشان است. اگر حضرت مثل آنان بیسواد بود یا در جنگ‌ها برنده نبود یا این همه اهل عبادت نبود، کسی کاری به کار او نداشت. آنها مریض بودند و بیماری‌شان هم حسد بود. حسد این‌قدر بیماری خطرناکی است که حسود را وادار می‌کند زنده‌زنده اهل بیت پیغمبر را یك روز پس از مرگ پیغمبر بسوزاند! آیا گمان می‌کنید آنها حق را نمی‌دانستند؟- البته که می‌دانستند.

ب. کبر

علت دیگر اعراض از حق کبر است. آیا ابلیس نمی‌دانست امر به سجده بر آدم از جانب پروردگار است؟ آیا نمی‌دانست آدم به سبب «نفخت فیه

من روحی» [17] موجود ممتاز است؟ پس چرا امر خدا را اجابت نکرد؟

قرآن علت این نافرمانی را کبر می‌داند و می‌فرماید:

«أبی و استکبر». [18]

او خود بزرگ‌بین بود، لذا خلقت خود را با آدم مقایسه کرد و گفت:

«انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین». [19]

جنس وجود من گرانتر از جنس وجود اوست. جنس وجود او خاك و جنس وجود من از آتش [10] من خیلی بالاتر از او هستم. برای همین، من هرگز بر او سجده نمی‌کنم، حتی اگر تو امر کرده باشی!

فکر می‌کنید انسان‌های بی‌نماز چرا نماز نمی‌خوانند؟ برای این‌که می‌گویند ما برای خودمان کسی هستیم و این حق خدا نیست که به من بگوید صبح بیدار شوید بروید وضو بگیرید و رو به قبله بایستید پیشانی خود را روی خاك بگذارید.

این درحالی است که وقتی خدا به پیغمبر می‌گوید نماز بخوان! ایشان پیشانی‌اش را بهتر از همه مردم روی خاك می‌گذارد، بیشتر از همه اشك می‌ریزد، و با این‌که عبادتش از نظر ارزش از عبادت ملائکه و جن و انس برتر است، وقتی روبه‌روی حضرت حق می‌ایستد، با گریه می‌گوید:

«ما عبدناك حقّ عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك». [21]

آن‌گونه که سزاوار توست تو را بندگی نکردم.

او خودش را نمی‌بیند، نمازش را نمی‌بیند، هدایتگری‌اش را نمی‌بیند، نبوتش را نمی‌بیند، عظمتش را نمی‌بیند، زیرا هرچه می‌بیند جلوه خداست. می‌گوید: من تنها یك ظرف خالی هستم. نبوت جلوه او و عبادت جلوه اراده اللّه است. فضائلم نیز جلوه اسماء اوست. چنین کسی نمی‌تواند خودش را ببیند، چون خودی از خودش خبر ندارد. کسانی که از خودیت خود خبر دارند، انسان‌های بی‌شعوری هستند. زیرا خودیتی

برای کسی وجود ندارد. کسی که گمان می کند خودیتی دارد و براساس آن خود را «من» می‌خواند موجود بی‌شعوری است. [22]

تا با خودی، ای خواجه، خدا چون گردی بیگانه سرشتی آشنا چون گردی

جز سایه خویشتن نمی‌بینی تو ای سایه، ز خورشید جدا چون گردی؟ [23]

قصه آن کس که در یاری بکوفت [24]

نقل است که روزی کسی در خانه پیامبر را زد. پیغمبر فرمود: کیست؟

گفت: منم! پیغمبر فرمود: این‌بار که در خانه را زدی و پرسیدم کیستی، تنها بگو: در را باز کنید! نگو: منم! چون منی غیر از خدا در عالم وجود ندارد. «أنا» را کسی باید بگوید که خودیتی دارد. و در عالم تنها اوست که می‌تواند بگوید هستم. ما انسان‌ها از خودمان چیزی نداریم تا بخواهیم آن را به حساب بودنمان بگذاریم و مثلا بگوییم: علم من، پول من، بدن من، پهلوانی من، قدرت من، وکالت من، وزارت من، منبر من، مرجعیت من. همه این من‌ها دروغ و پوچ است.

پس، یکی از علت‌هایی که سبب می‌شود کسی در مقابل حق و قرآن و پیامبر خدا و اولیای او بایستد کبر است. چنین کسی از میان این همه احکام قرآن به هیچ یك عمل نمی کند و دقیقا برعکس آن رفتار می کند؛ مثلا، قرآن دستور می‌دهد که نماز بخوانید، روزه بگیرید، ربا نخورید و ...؛

اما او هم نماز نمی‌خواند، هم روزه نمی گیرد و هم ربا می‌خورد. حال این فرد از دو امر خارج نیست: یا انسانی متکبر است یا مقلّدی نفهم است که از سر لجاجت و تعصب با حق می‌ستیزد.

ج. تعصب و لجاجت

پیغمبر اسلام از مردم می‌خواست دست از بت‌ها بردارند، اما آنها می گفتند: پدران و اسلاف ما همگی این بت‌ها را می‌پرستیدند، مگر می‌شود ما از آنها دست برداریم و از دین آباء و اجدادمان بازگردیم؟ [25]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 124

قرآن می‌فرماید: ای پیامبر، به آنها بگو اگر آباء و اجداد شما انسان‌های نفهمی بوده‌اند و خود را به آتش جهنم افکنده‌اند، شما هم باید همان کار را انجام دهید؟

«و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل اللّه قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أو لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون». [26]

و هنگامی که به آنان که مشرك و کافرند گویند: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می گویند: نه، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم. آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و راه حق را به سبب کوردلی نمی‌یافتند باز هم کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟

ازاین‌روست که این اندازه قرآن کریم به تفکر و اندیشه و تعقل اهتمام می‌ورزد:

«أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوبهم اقفال». [27]

بااین‌همه، باز عده‌ای بدون دلیل و به قول معروف «چوب‌انداز» می گویند: امروز عصر علم و قرن تسخیر فضاست و دیگر جایی برای قرآن وجود ندارد! درحالی که همه آفرینش جای قرآن است. این عده می‌خواهند با ژست‌های علمی خود قرآن را از زندگی انسان‌ها بیرون بگذارند. مگر قرآن کریم چه می گوید؟

ادامه سخن گفتار پیشین درباره آیات سوره انعام

در گفتار پیش دیدیم که پنج مساله مهم در این آیه مطرح شد:

«قل تعالوا أتل ما حرم ربکم علیکم ألا تشرکوا به شیئا و بالوالدین إحسانا و لا تقتلوا أولادکم من إملاق نحن نرزقکم و إیاهم و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التی حرم اللّه إلا بالحق ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون». [28]

بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: این‌که چیزی را شریك او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانتان را از

ترس تنگدستی نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیك نشوید، و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید؛ خدا این‌گونه به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

خداوند در ادامه این آیات می‌فرماید:

«و لا تقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده و أوفوا الکیل و المیزان بالقسط لا نکلف نفسا إلا وسعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذا قربی و بعهد اللّه أوفوا ذلکم وصاکم به لعلکم تذکرون». [29]

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیك نشوید تا به حدّ بلوغ بدنی و عقلی خود برسد، و پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید؛ هیچ‌کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم؛ و هنگامی که سخن گویید، عدالت ورزید هرچند درباره خویشان باشد، و به پیمان خدا وفا کنید؛ خدا این‌گونه به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

آن‌ها که معتقدند قرآن در زندگی جا ندارد برای سخن خود در برابر این آیات قرآن چه مدرکی دارند؟ قرآن در این آیه می‌فرماید: ابدا به مال یتیم نزدیك نشوید، مگر این‌که بخواهید به وجه احسن این مال را حفظ کنید که از بین نرود. آن هم تا زمانی که یتیم به بلوغ عقلی و جسمی برسد که در آن زمان باید مال حفظ شده‌اش را به او برگردانید.

خداوند در قرآن نزدیك به 25 بار به رعایت حال یتیمان دعوت کرده است. در حقیقت، قرآن در این آیات به انسان‌ها دستور می‌دهد که ضعیف‌کش نباشید و بی‌پناه را بی‌پناه‌تر نکنید. حق انسانی مظلومی را نابود نکنید، مالش را بپردازید، مال یتیمان را حفظ کنید و سالم به آن‌ها برگردانید. مگر دو یا سه کودك صغیر چه تقصیری کرده‌اند که پدرشان را از دست داده‌اند که دایی یا عمو یا سرپرستشان بخواهد ارث آنان را به نام خودش کند و چیزی برای آن‌ها باقی نگذارد؟ و بعد هم که این بچه‌های یتیم بزرگ شدند و اموال پدرشان را مطالبه کردند بگوید: کدام

اموال؟ پدر شما چیزی برایتان به جا نگذاشته‌بود. در ثانی، خودش هم آن‌قدر محتاج بود که در ایام حیاتش هم ما به او کمك می کردیم.

در طول تاریخ، کم نبودند کسانی که به همین ترتیب میلیون‌ها تومان مال از افراد یتیم را غارت کردند و بعد به پدر آن‌ها نیز تهمت فقر زدند.

قرآن درباره مال یتیم فراوان سفارش کرده و گفته است: آن‌ها که مال یتیم را می‌خورند، در حقیقت، آتش می‌خورند و از همه زودتر وارد جهنم می‌شوند:

«إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا». [30]

بی‌تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، فقط در شکم‌های خود آتش می‌خورند، و به زودی در آتش فروزان درآیند.

«سیصلون سعیرا» یعنی از همه زودتر و با شتاب وارد دوزخ می‌شوند، زیرا خدا در مجازات کسی که مال یتیم را بخورد معطل نمی کند و از همه زودتر آن‌ها را به جهنم می‌فرستد. دلیلش این است که جنایت آن‌ها جنایت بزرگ و سنگینی است. خوردن مال انسانی که پدر از دست داده و نه قدرت دفاع از خودش یا مالش را دارد و نه آن‌قدر قدرت عقلی دارد که بفهمد چه بلایی دارد به سرش می‌آید جنایت کوچکی است؟

به بازوان توانا و قدرت سر دست — خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست

ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده — و گر تو می‌ندهی داد، روز دادی هست. [31]

انسان باید به میدان کسی برود که هماورد او باشد و با فردی پنجه بیازماید که مانند خودش باشد، نه با چند دختر و پسر داغدیده پدر از دست داده دو سه ساله یا شیرخوار. آن‌ها که توانی برای مقابله ندارند تا انسان به جنگشان برود و اموالشان را به یغما ببرد. بااین‌حال، برخی با یتیمان به گونه‌ای رفتار می کنند که انگار کافر حربی را به اسارت گرفته‌اند و غارت مال آنان مثل مال کافر حربی حلال است!

وصی خیانتکار

چندی پیش، یکی از همین بچه‌های یتیم را دیدم که البته دیگر بزرگ شده و ازدواج کرده است. می‌گفت: ما دو برادر و سه خواهر هستیم.

مالی که وصی پدر ما از ما به یغما برده و به نام خودش کرده را اگر بخواهد به ما برگرداند، حدود 600 میلیون تومان می‌شود. این‌درحالی است که ما همه در شرایط زیر متوسط و با سختی داریم زندگی می‌کنیم.

شکایت هم نمی‌توانیم از او بکنیم، زیرا همه اسناد را به نام خودش کرده و مال ما را در ردیف مال خودش قرار داده است! اگر اسم این کار خیانت و جنایت نیست چیست؟

روش رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله، درباره یتیمان

روزی رسول خدا دیدند در کوچه‌ای تعدادی از بچه‌ها مشغول بازی هستند، ولی بچه‌ای در گوشه‌ای ایستاده و با حسرت به بازی آن‌ها نگاه می‌کند. این را هم بگوییم که در عربستان و قبل از بعثت پیامبر یتیم را خیلی تحقیر می‌کردند و کوچکش می‌دانستند و چون عضوی زائد از اجتماع با او رفتار می‌کردند. خود رسول خدا هم که یتیم بود، لذا وقتی ایشان به رسالت مبعوث شد، گروهی از مردم از جمله عمویش ابو لهب و افرادی چون ابو جهل می‌گفتند: کار ما به جایی رسیده که از یك یتیم باید فرمان ببریم؟ مگر او کیست؟

پیامبر با دیدن این صحنه جلو آمد و گفت: پسرم چرا وارد بازی نمی‌شوی؟ گفت: راهم نمی‌دهند.

- چرا؟

- برای این‌که من یتیم هستم.

(از این سخن معلوم می‌شود که هنوز آن فکر شیطانی در میان عرب‌ها ریشه‌کن نشده بوده).

- پسر چه کسی هستی؟

- پدرم رفاعه انصاری است.

- مادرت کجاست؟

- شوهر کرد و مرا گذاشت و رفت!

پیغمبر عظیم الشأن اسلام او را در آغوش گرفت و به خانه حضرت زهرا برد: [32]

- فاطمه جان این برادر توست. بدنش را بشوی، موهایش را شانه کن، لباس نو بر او بپوشان تا او را با خود ببرم.

بعد، آن یتیم را نزد بچه‌ها برد و آن‌ها را صدا کرد و فرمود: کدام یك از شما گفته‌اید که این پسر یتیم است؟ یکی دو نفر گفتند: ما این حرف را زدیم. فرمود: ولی او پدر دارد! گفتند: پدرش کجاست؟ فرمود: من هستم.

بچه‌ها تا شنیدند پیامبر پدر آن پسر است در آغوشش گرفتند و در بازی راهش دادند. [33]

پیامبر می‌دانست که اگر از کنار ناراحتی این یتیم بی‌تفاوت بگذرد، در قیامت باید پاسخگو باشد. چه رسد به این‌که کسی بخواهد مال یتیم را بخورد. قرآن به انسان‌ها دستور می‌دهد که در حق کسی ظلم نکنید، بخصوص به یتیم و به مالش. این آئین زندگی در همه عصرها و در میان همه نسل‌هاست. آیا باز می‌توان گفت که در این روزگار قرآن‌جایی ندارد؟ با این وصف، چه باید کرد؟ سر یتیم را برید و مالش را به غارت برد؟ آیا به راستی حفظ حرمت یتیم قدیمی شده و دیگر به درد امروز نمی‌خورد؟ با این حساب، پس چه چیزی به درد امروز می‌خورد؟ این فسادها، آلودگی‌ها، زناکاری‌ها، ورق‌ها، عرق‌ها، کثرت طلاق‌ها، مال مردم خوری‌ها؟ آیا این‌ها به درد بشر امروز می‌خورد؟ می‌دانید منشأ این‌که

می‌گویند قرآن به درد امروز نمی‌خورد چیست؟ پاسخ ساده است:

اندیشه نکردن، بی‌فکری، و بی‌عقلی.

از یك مسیحی كمتر نباشیم!

هر وقت می‌خواهم این مطلب را بگویم یا بنویسم به‌واقع دلم می‌سوزد.

وقتی مشغول نوشتن یکی از کتاب‌هایم بودم که در رابطه با قرآن کریم بود، به کتاب یك دانشمند قرآن‌شناس فرانسوی به نام «انتین دینه» برخوردم. ایشان در انتهای مجلد دوم کتابی که درباره پیامبر نوشته [34] می‌نویسد:

یا رسول اللّه، خودت و قرآنت در میان امت خودت (دقت شود! نمی‌گوید در میان مسیحیان و ارمنی‌ها و یهودیان)، در کمال غربت قرار داری. من هم که با خانواده‌ام در پاریس زندگی می‌کنم و هیچ کمکی از دستم بر نمی‌آید. تنها چیزی که به نظرم می‌رسد این است که با نیت پاك خودم و زن و بچه‌ام مسلمان شویم و به تمام برنامه‌هایت عمل کنیم. من به این اندازه می‌توانم غربت تو را جبران کنم.

این را یك مسیحی نوشته است. خوب است فردای قیامت پیامبر این مسیحی را به ما نشان دهد و بگوید این مسیحی این‌طور به من کمك کرد، ولی شما، با وجود آشنا بودن با من و با قرآن من، از من و قرآنم عدول کردید؛ نه به حرفم گوش دادید و نه به قرآنم عمل کردید؟! [35]

نمی‌دانم! شاید عده‌ای فکر می‌کنند این خانم‌های بد حجابی که در تهران و کرج و شیراز و اصفهان و جاهای دیگر می‌بینیم مسیحی یا یهودی یا شاید از کمونیست‌های مسکو هستند؟ شاید صبح به صبح با هواپیما این‌ها را از آمریکا و اروپا به این‌جا می‌آورند و نصف شب دوباره برشان می‌گردانند! آیا ایشان از امت اسلام و امت قرآن‌اند؟ آن هم قرآنی که بارها به صراحت و کنایه درباره حجاب سخن گفته است؟

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 130

چقدر مسلمان حرام‌خور در جامعه داریم که وقتی به آن‌ها می‌گویند حرام نخورید، می‌گویند: همه دارند می‌خورند ما چرا نخوریم؛ همه دارند می‌دزدند، ما چرا ندزدیم؟ این رفتارها با کدام قسمت از اسلام و قرآن هماهنگی دارد؟ پس، بیهوده نیست اگر می‌گوییم خود مسلمان قرآن را مهجور کرده و غریب گذارده‌اند. [36]

ماجرای پول نفت!

یکبار، کارمند یکی از ادارات را دیدم که با این‌که ماهی صد هزار تومان حقوق می‌گرفت، ماشین گران‌قیمت و خانه مجللی داشت که آن روزها 70- 80 میلیون تومان می‌ارزید. در اثنای صحبت، کسی از او پرسید:

شما چطور با این حقوق این چیزها را خریده‌اید؟ گفت: این‌ها از حقوقم نیست، از حق نفتم است! بعد هم توضیح داد که چون اداره حق واقعی ما را نمی‌داد، ما حقمان را خودمان از بار اداره بلند کردیم و برداشتیم. از او پرسیدم: شما نماز هم در این خانه می‌خوانید؟ گفت: آری! گفتم:

چطور؟ گفت: چطور ندارد. می‌خوانیم دیگر!

به راستی، چقدر آن‌ها که اهل فکر و تعقل هستند ارزش دارند! یکبار روایتی دیدم که خیلی برایم جالب بود و آرزو کردم ای کاش یك ذره از آن حقیقتی که برای دیگران اتفاق افتاده برای من هم اتفاق می‌افتاد!

ماجرای میثم تمار

میثم تمار [37] یك خرمافروش بود. در اصلّ هم ایرانی بود نه عرب. غلام هم بود تا این‌که امیر المؤمنین او را خرید و آزاد کرد. بعد، به او فرمود:

تو وقتی در کشور خودت (ایران) متولد شدی، پدر و مادرت اسمت را سالم گذاشتند.

میثم بعد از رحلت پیغمبر به دنیا آمده بود و در زمان امیر المؤمنین جوانی

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 131

بیست و اندی ساله بود، اما نقل است که وقتی در سال 60 هجری قبل از این‌که مراسم حج شروع شود، به در خانه حضرت حسین در مکه رفت تا ایشان را ببیند، با ام سلمه همسر پیغمبر گفتگویی کرد که به واقع عجیب است. آن روز، وقتی میثم به منزل امام حسین رفت، ام سلمه از پشت در به او گفت: ابی عبد اللّه از شهر بیرون رفته‌اند و فکر نمی‌کنم تا غروب هم برگردند. میثم گفت: من عجله دارم و به عراق برمی‌گردم.

اگر ابی عبد اللّه آمدند، به ایشان بگویید مردی به نام میثم تمار آمده بود شما را ببیند ...

ام سلمه نام میثم را که شنید گفت: تو میثم تماری؟ گفت: آری. فرمود:

بارها دیده‌ام که نیمه شب امام حسین، علیه السلام، سر بر سجده نهاده و اشك می‌ریزد و در همان حال تو را دعا می‌کند. [38]

آری، انسان عاقل، انسانی که حق را یافته و با حق یکی شده، به حق اقتدا می‌کند و از این رهگذر ارزشی می‌یابد که حضرات معصومین در نماز شب خود او را دعا می‌کنند.

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل؟ مطیع نفس و شیطانی چه حاصل؟

بود قدر تو افزون از ملائك تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل؟ [39]

پی‌نوشت

[(1). اشاره به این آیات قرآن کریم است:

- «الر تلك آیات الکتاب الحکیم* أکان للناس عجبا أن أوحینا إلی رجل منهم أن أنذر الناس و بشر الذین آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون إن هذا لساحر مبین». یونس، 1 و 2.

- «و قالوا یا أیها الذی نزل علیه الذکر إنك لمجنون». حجر، 6.

- «قال ربکم و رب آبائکم الاولین* قال إن رسولکم الذی أرسل إلیکم لمجنون».

شعراء، 26- 27.

- «و إذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا ما هذا إلا رجل يريد أن يصدكم عما كان يعبد آباؤكم و قالوا ما هذا إلا إفك مفترى و قال الذين كفروا للحق لما جاءهم إن هذا إلا سحر مبين* و ما آتيناهم من كتب يدرسونها و ما أرسلنا إليهم قبلك من نذير* و كذب الذين من قبلهم و ما بلغوا معشار ما آتيناهم فكذبوا رسلى فكيف كان نكير* قل إنما أعظكم بواحدة أن تقوموا للّه مثنى و فرادى ثم تتفكروا ما بصاحبكم من جنة إن هو إلا نذير لكم بين يدى عذاب شديد». سبإ، 43- 46.

- «إنهم كانوا إذا قيل لهم لا إله إلا اللّه يستكبرون* و يقولون أئنا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون* بل جاء بالحق و صدق المرسلين». صافات، 35- 37.

- «ص و القرآن ذى الذكر* بل الذين كفروا فى عزة و شقاق* كم أهلكنا من قبلهم من قرن فنادوا و لات حين مناص* و عجبوا أن جاءهم منذر منهم و قال الكافرون هذا ساحر كذاب». ص، 1- 4.

- «أنى لهم الذكرى و قد جاءهم رسول مبين* ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون».

دخان، 13- 14.

- «كذلك ما أتى الذين من قبلهم من رسول إلا قالوا ساحر أو مجنون». ذاريات، 52.

- «فذكر فما أنت بنعمة ربك بكاهن و لا مجنون* أم يقولون شاعر نتربص به ريب المنون* قل تربصوا فإنى معكم من المتربصين». طور، 29- 31.

- «ن و القلم و ما يسطرون* ما أنت بنعمة ربك بمجنون* و إن لك لاجرا غير ممنون* و انك لعلى خلق عظيم». قلم، 1- 4.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 133

[- «و إن يكاد الذين كفروا ليز لقونك بأبصارهم لما سمعوا الذكر و يقولون إنه لمجنون* و ما هو إلا ذكر للعالمين». قلم، 51- 52.

- «إنه لقول رسول كريم* و ما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون* و لا بقول كاهن قليلا ما تذكرون* تنزيل من رب العالمين». حاقه، 40- 43.

- «و ما صاحبکم بمجنون* و لقد رآه بالافق المبین* و ما هو علی الغیب بضنین* و ما هو بقول شیطان رجیم* فأین تذهبون* إن هو إلا ذکر للعالمین». تکویر، 22- 27.]

[(2). سبأ، 46.]

[(3). امیر مومنان به کمیل بن زیاد می‌فرماید: «یا کمیل، ما من حرکة الا و انت فیه محتاج الی المعرفة». همه حرکات انسان و انتخاب‌های او در زندگی به شناخت و معرفت نیاز دارد و شناخت و معرفت از راه تفکر و اندیشه حاصل می‌شود. پیروی و اقتدا به دیگران نیز امری است مبتنی بر اندیشه، زیرا تا شخصی را شایسته پیروی ندانیم از او پیروی نخواهیم کرد.]

[(4). - «أفلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر اللّه لوجدوا فیه اختلافا کثیرا»؛ آیا به قرآن عمیقا نمی‌اندیشند؟ چنانچه از سوی غیر خدا بود، همانا در آن اختلاف و ناهمگونی بسیاری می‌یافتند. نساء، 82.

- «أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أقفالها* إن الذین ارتدوا علی أدبارهم من بعد ما تبیین لهم الهدی الشیطان سول لهم و أملی لهم* ذلک بأنهم قالوا للذین کرهوا ما نزل اللّه سنطیعکم فی بعض الامر و اللّه یعلم إسرارهم»؛ آیا در قرآن نمی‌اندیشند تا حقایق را بفهمند یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی قرار دارد؟ بی‌تردید کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنان به همان عقاید باطل و کردار ناپسندشان برگشتند و دست از قرآن و پیامبر برداشتند شیطان زشتی‌هایشان را در نظرشان آراست و آنان را در آرزوهای دورودراز انداخت. این به سبب آن است که آنان به کسانی چون مشرکان و کافران که نازل شدن وحی را خوش نداشتند، گفتند: ما در بعضی از امور که بر ضد مؤمنان است از شما اطاعت خواهیم کرد. درحالی که خدا اسرارشان را می‌داند.

محمد، 24- 27.]

[(5). «و لقد آتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل و آتینا عیسی ابن مریم البینات و أیدناه بروح القدس أفکما جاءکم رسول بما لا تهوی أنفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون* و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم اللّه بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون* و لما جاءهم کتاب من عند اللّه مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة اللّه علی الکافرین* بئسما اشتروا به أنفسهم أن یکفروا بما أنزل اللّه بغیا أن ینزل اللّه من فضله علی من یشاء من عباده فباءوا بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین»؛ و یقینا ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی

به دنبال هم فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلایل روشن و آشکار عطا نمودیم، و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم؛ پس چرا هرگاه پیامبری آیین و احکامی که مطابق هوا و هوستان نبود برای شما آورد، سرکشی کردید؟ پس نبوّت گروهی را تکذیب نمودید و گروهی را می‌کشتید. و گفتند: دل‌های ما در غلاف و پوشش است به این علت کلام تو را نمی‌فهمیم، ولی چنین نیست که می‌گویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش دور کرده در نتیجه از پذیرفتن اسلام خودداری می‌کنند. پس تنها اندکی ایمان می‌آورند. بقره، 87- 90.

- «و رفعنا فوقهم الطور بمیثاقهم و قلنا لهم ادخلوا الباب سجدا و قلنا لهم تعدوا فی السبت و أخذنا منهم میثاقا غلیظا* فبما نقضهم میثاقهم و کفرهم بآیات اللّه و قتلهم الانبیاء بغیر حق و قولهم قلوبنا غلف بل طبع اللّه علیها بکفرهم فلا یؤمنون إلا قلیلا». نساء، 154- 155.]

[(6). قلم، 14.]

[(7). ابو لهب، عبد العزّی بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، عموی پیامبر (ص) و یکی از سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت. ابو لهب در اصل، به ابو عتبه کنیه داشت، ولی پدرش عبد المطلب او را به سبب زیبایی و گلگونی چهره، «ابو لهب» می‌خواند.

مادرش لبنی، دختر هاجر بن عبد مناف از قبیله خزاعه بود.

از زندگی ابو لهب پیش از ظهور اسلام، آگاهی دقیقی در دست نیست. اما احتمالا همچون بیشتر قریشیان به بازرگانی اشتغال داشته و چنان‌که از آیه 2 سوره مسد بر]

[می‌آید، ثروتی نیز اندوخته بوده است. ابو لهب به سرقت گنجینه کعبه متهم شد و گفته‌اند بدین سبب قریشیان خواستند دست او را قطع کنند، ولی منسوبان مادری او مانع شدند و برادر او، ابو طالب، از این ماجرا سخت برآشفته بود.

روابط پیامبر (ص) و ابو لهب ظاهرا تا پیش از بعثت، عادی و حسنه بوده است، چون پیامبر (ص) دو دختر خود رقیّه و ام کلثوم را به ازدواج عتبه عتیبه، پسران ابو لهب درآورده بود و همچنین کنیز ابو لهب، ثویبه، مدتی پیش از حلیمه سعدیه، پیامبر (ص) را در کودکی شیر داده بود. پس از بعثت پیامبر اکرم، ابو لهب در زمره سرسخت‌ترین دشمنان حضرت درآمد و شهرت او در تاریخ صدر اسلام به این سبب است. علت دشمنی ابو لهب با پیامبر به روشنی معلوم نیست، اما در این

کار، رقابت با ابو طالب که پس از عبد المطلب بر بنی هاشم ریاست یافته بود و جدا از پیامبر (ص) حمایت می کرد، بی‌تأثیر نبوده است. روایتی هم نشان می‌دهد که ابو لهب و ابو طالب با یکدیگر روابط خوبی نداشته‌اند. تعصب ابو لهب در کیش نیاکانش نیز در مخالفت با پیامبر (ص) تأثیر داشته است و گفته‌اند که او بر عهده گرفته بود از بت «عزّی»، در برابر آیین جدید، حمایت کند.

ابو لهب همسایه پیامبر بود و با همسرش امّ جمیل بر سر راه پیامبر خار و خاشاك و زباله می‌ریختند و او را گونه‌گونه می‌آزردند. با این همه، با توجه به برخی از روایات، به نظر می‌رسد که او گاه نیز به حمایت از ابو طالب و پیامبر (ص) بر می‌خواسته است.

پس از این‌که پیامبر (ص) به دستور خداوند دعوت خود را میان خویشان خود آشکار کرد، ابو لهب از همان جا بنای مخالفت و عداوت را نهاد و به آنان گفت که برای حفظ کیش آباء و اجدادی، در برابر این آیین جدید بایستند و پیامبر (ص) را به استهزاء گرفت. گفته‌اند که سوره «مسد» پس از این بود که در ذمّ او و همسرش بر پیامبر (ص) نازل شد و به همین سبب ابو لهب ظاهرا بیشتر به تحریك همسرش، پسران خود را وادار کرد تا دختران پیامبر (ص) را رها سازند. هنگامی که قریشیان هرگونه رابطه را با پیامبر (ص) و مسلمانان و بنی هاشم تحریم کردند و ایشان ناچار]

[به شعب ابو طالب رفتند، ابو لهب از قریشیان پشتیبانی کرد. گفته شده است که وی در میان آن دسته از سران مشرکان بود که تصمیم گرفتند که پیامبر را شبانه و پنهانی در بستر خویش به قتل رسانند. پس از فوت ابو طالب و خدیجه، ابو لهب که اینك بر بنی هاشم ریاست یافته بود، نخست تصمیم گرفت، به ظاهر برای مدتی از پیامبر (ص) در برابر تعرض قریشیان حمایت کند، ولی بعدا چون نظر پیامبر (ص) در مورد ایمان عبد المطلب دانست، از آن رأی بازگشت و همچنان به ناسزاگویی و تکذیب پیامبر (ص) ادامه داد.

پس از هجرت پیامبر (ص)، او به سبب بیماری نتوانست در جنگ بدر شرکت کند، ولی به جای خود، عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد که از ابو لهب دینی به گردن داشت و ابو لهب به همین سبب بدهکاری او را بخشید. روایاتی از رفتار شگفت او پس از شنیدن خبر شکست قریشیان نقل شده است، اما وی که به بیماری پوستی سختی مبتلا بود، 7 روز پس از واقعه بدر درگذشت. قریشیان جسد او را، شاید از بیم سرایت بیماری، به بیرون مکه بردند و بر آن سنگ انباشتند. ابن بطوطه در بیرون مکه، قبر منسوب به او را دیده بوده است.

تصریح به نام ابو لهب در قرآن کریم و ذم شدید او، بعدها گاه موجب برخی نزاع‌ها و اظهارنظر شد.

پسران ابو لهب نیز، بعدها در فتح مکه مسلمان شدند و در پیکارهای طائف و حنین شرکت کردند و نسل او از طریق پسرانش ادامه یافت.

منبع: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 6، مدخل ابو لهب. با اندکی تصرف و تلخیص.]

[(8). مسد، 2؛ آیات 76- 81 سوره قصص هم سرنوشت قارون را در این‌باره بیان می‌کند.]

[(9). أنبیاء 69: «قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی إبراهیم».]

[(10). أنبیاء، 87- 88: «و ذا النون إذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات أن لا إله إلا أنت سبحانك إنی کنت من الظالمین* فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلك ننجی المؤمنین»؛ صافات، 139- 146: «و إن یونس لمن المرسلین* إذ]

[أبق إلی الفلك المشحون* فساهم فکان من المدحضین* فالتقمه الحوت و هو ملیم* فلولا أنه کان من المسبحین* للبث فی بطنه إلی یوم یبعثون* فنبذناه بالعراء و هو سقیم* و أنبتنا علیه شجرة من یقطین».]

[(11). واقعه، 83- 87.]

[(12). شعر از سنجر سلجوقی است.]

[(13). اعراف، 179: «و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها أولئك کالانعام بل هو أضل أولئك هم الغافلون».]

[(14). نساء، 54.]

[(15). این مطلب را خود اهل تسنن هم نوشته‌اند و من در نوار «بانوی نمونه» که توسط صدا و سیما تهیه شد، تمام گرفتاری‌های حضرت امیر و حضرت زهرا و همه رنجهایشان و حتی هیزم آوردن، آتش روشن کردن، لگد زدن به حضرت زهرا و ...

را از مهم‌ترین کتاب‌های اهل سنت نقل کردم و آدرس دادم. (مولف)]

[(16). علامه مجلسی در بحار الانوار درباره ماجرای شورای شش نفره‌ای که عمر ترتیب داده بود مطالب زیبایی نقل می‌کند. از جمله: بحار الأنوار، ج 31، ص 61: «...

و حكى عن شيخه أبي على، أنه قال: إن ما روى عن عمر أنه قال: إن بايع ثلاثة و خالف اثنان فاقتلوا الاثنين. من أخبار الاحاد، و لا شئ يقتضى صحته، فلا يجوز أن يطعن به فى الاجماع. فكلامهم صريح فى أن الامامة بالاختيار [انه] لا يكون بأقل من خمسة، و قد ثبت عن عمر خلافه. و منها: إنه وصف كل واحد منهم بوصف زعم أنه يمنع من الامامة، ثم جعل الامر فيمن له هذه الاوصاف. و قد روى السيد فى الشافى، عن الواقدى بإسناده عن ابن عباس، قال: قال عمر: لا أدرى ما أصنع بأمة محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم؟- و ذلك قبل أن يطعن-، فقلت: و لم تهتم و أنت تجد من تستخلفه عليهم؟ قال: أصاحبكم‌يعنى عليا؟-. قلت: نعم و اللّه. هو لها أهل فى قرابته من رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و صهره و سابقته و بائه؟ قال: إن فيه بطالة و فكاهة! قلت: عن طلحة؟ قال: فابن الزهو و النخوة. قلت: عبد الرحمن؟ قال:]

[هو رجل صالح على ضعف فيه. قلت: فسعد؟ قال: صاحب مقنب و قتال لا يقوم بقرية لو حمل أمرها. قلت: فالزبير؟ قال: و عقة لقس، مؤمن الرضا كافر الغضب، شحيح، و إن هذا الامر لا يصلح إلا لقوى فى غير عنف، رفيق فى غير ضعف، جواد فى غير سرف.

قلت: فأين أنت عن عثمان؟ قال: لو وليها لحمل بنى أبى معيط على رقاب الناس، و لو فعلها لقتلوه. قال السيد رحمه اللّه: و قد روى من غير هذا الطريق أن عمر قال لا صحاب الشورى: روحوا إلى، فلما نظر إليهم قال: قد جاءنى كل واحد منهم يهز عقيرته يرجو أن يكون خليفة، أما أنت يا طلحة أفلست القائل: إن قبض النبى (ص) أنكح أزواجه من بعده؟ فما جعل اللّه محمدا بأحق ببنات أعمامنا، فأنزل اللّه تعالى فيك: (و ما كان لكم أن تؤذوا رسول اللّه و لا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبدا). و أما أنت يا زبير! فو اللّه ما لان قلبك يوما و لا ليلة، و مازلت جلفا جافيا، و أما أنت يا عثمان فو اللّه الروثة خير منك، و أما أنت يا عبد الرحمن فإنك رجل عاجز تحب قومك جميعا، و أما أنت يا سعد فصاحب عصبية و فتنة، و أما أنت يا على فو اللّه لو وزن إيمانك بإيمان أهل الارض لرجحهم، فقام على عليه السلام موليا يخرج، فقال عمر: و اللّه إنى لا علم مكان الرجل لو وليتموه أمركم لحملكم على المحجة البيضاء، قالوا: من هو. قال: هذا المولى من بينكم. قالوا: فما يمنعك

من ذلك؟ قال: ليس إلى ذلك سبيل. و فى خبر آخررواه البلاذرى فى تاريخه-: أن عمر لما خرج أهل الشورىمن عنده، قال: إن و لوها الاجلح سلك بهم الطريق. فقال عبد اللّه بن عمر:

فما يمنعك منه يا أمير المؤمنين؟ قال: «أكره أن أتحملها حيا و ميتا».

فوصف كما ترى كل واحد من القوم بوصف قبيح يمنع من الامامة، ثم جعلها فى جملتهم حتى كأن تلك الاوصاف تزول فى حال الاجتماع، و نحن نعلم أن الذى ذكره إن كان مانعا من الامامة فى كل واحد على الانفراد فهو مانع مع الاجتماع، مع أنه وصف عليا عليه السلام بوصف لا يليق به ولا ادعاه عدو قط عليه، بل هو معروف بضده من الركانة و البعد عن المزاح و الدعابة، و هذا معلوم ضرورة لمن سمع أخباره عليه السلام، و كيف يظن به ذلك، و قد روى عن ابن عباس أنه قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام إذا أطرق هبنا أن نبتدئه بالكلام، و هذا لا يكون إلا من شدة التزمت]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 139

[و التوقر و ما يخالف الدعابة و الفكاهة. و منها: أنه قال: لا أتحملها حاى و ميتا. و هذا إن كان على عدوله عن النص على واحد بعينه فهو قول متملس متخلص لا يفتات على الناس فى آرائهم، ثم نقض هذا بأن نص على ستة من بين العالم كله، ثم رتب العدد ترتيبا مخصوصا يؤول إلى أن اختيار عبد الرحمن هو المقدم، و أى شئ يكون من التحمل أكبر من هذا؟ و أى فرق بين أن يتحملها بأن ينص على واحد بعينه و بين أن يفعل ما فعله من الحصر و الترتيب؟!».

در حديث ديگرى آمده است: كافى، ج 1، ص 240: «عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن على بن الحكم، عن الحسين ابن أبى العلاء قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السلام يقول: إن عندى الجفر الابيض، قال: قلت: فأى شئ فيه؟ قال: زبور داود، و توراة موسى، و إنجيل عيسى، و صحف ابراهيم عليهم السلام و الحلال و الحرام، و مصحف فاطمة، ما أزعم أن فيه قرآنا، و فيه ما يحتاج الناس إلينا و لا نحتاج إلى أحد حتى فيه الجلدة، و نصف الجلدة، و ربع الجلدة و أرش الخدش. و عندى الجفر الاحمر، قال: قلت: و أى شئ فى الجفر الاحمر؟ قال: السلاح و ذلك إنما يفتح للدم يفتحه صاحب السيف للقتل، فقال له عبد اللّه ابن أبى يعفور: أصلحك اللّه أيعرف هذا بنو الحسن؟ فقال: إى و اللّه كما يعرفون الليل أنه ليل و النهار أنه نهار و لكنهم يحملهم الحسد و طلب الدنيا على الجحود و الانكار، و لو طلبوا الحق بالحق لكان خيرا لهم».]

[(17). «و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حمإ مسنون* و الجان خلقناه من قبل من نار السموم* و إذ قال ربك للملائكة إنى خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون* فإذا سويته و نفخت فيه من روحى فقعوا له ساجدين* فسجد الملائكة كلهم أجمعون* إلا إبليس أبى أن يكون مع الساجدين* قال يا إبليس ما لك ألا تكون مع الساجدين* قال لم أكن

لا سجد لبشر خلقته من صلصال من حمإ مسنون* قال فاخرج منها فإنك رجيم* و إن عليك اللعنة إلى يوم الدين»؛ و ما انسان را از گلی خشك، كه برگرفته از لجنی متعفّن و تيره رنگ است، آفريديم. و جن را پيش از آن از آتشی سوزان و بی‌دود پديد آورديم. و ياد كن هنگامی را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خشك كه برگرفته از لجنی متعفّن و تيره رنگ]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 140

[است، می‌آفرينم. پس چون او را درست و نيكو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده‌كنان بيفتيد. پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده كردند. مگر ابليس كه از اين‌كه با سجده‌كنندگان باشد امتناع كرد. خدا گفت: ای ابليس! تو را چه شده كه با سجده‌كنندگان نيستی؟ گفت: من آن نيستم كه برای بشری كه او را از گلی خشك و برگرفته از لجنی متعفّن و تيره رنگ آفريدی، سجده كنم! خدا گفت: از اين‌جايگاه والا كه مقام مقربان است بيرون رو كه رانده شده‌ای، و بی‌ترديد تا روز قيامت لعنت بر تو خواهد بود. حجر، 26- 35.

- «إذ قال ربك للملائكة إنی خالق بشرا من طين* فإذا سويته و نفخت فيه من روحی فقعوا له ساجدين* فسجد الملائكة كلهم أجمعون* إلا إبليس استكبر و كان من الكافرين* قال يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدی أستكبرت أم كنت من العالين* قال أنا خير منه خلقتنی من نار و خلقته من طين* قال فاخرج منها فإنك رجيم* و إن عليك لعنتی إلى يوم الدين»؛ ياد كن هنگامی را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری از گل خواهم آفريد. پس زمانی كه اندامش را درست و نيكو نمودم و از روح خود در او دميدم، برای او سجده كنيد. پس فرشتگان همه با هم سجده كردند؛ مگر ابليس كه تكبّر ورزيد و از كافران شد. خدا فرمود: ای ابليس! تو را چه چيزی از سجده كردن بر آنچه كه با دستان قدرت خود آفريدم، بازداشت؟ آيا تكبّر كردی يا از بلند مرتبگانی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفريدی و او را از گل ساختی. خدا گفت: از آن‌جايگاه بيرون رو كه بی‌ترديد تو رانده شده‌ای؛ و حتما لعنت من تا روز قيامت بر تو باد. ص، 71- 78.]

[(18). بقره، 34: «و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس أبى و استكبر و كان من الكافرين».]

[(19). اين آيات نيز در اين‌باره است: اعراف، 12: «قال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك قال أنا خير منه خلقتنی من نار و خلقته من طين»؛ ص، 76: «قال أنا خير منه خلقتنی من نار و خلقته من طين»؛ حجر، 32- 33: «قال يا إبليس ما لك ألا تكون مع الساجدين* قال لم أكن لا سجد لبشر خلقته من صلصال من حمإ مسنون»؛]

[حجر، 33: «قال لم أكن لا سجد لبشر خلقته من صلصال من حمإ مسنون».

- نیز در نهج البلاغه، خطبه 192؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 471: «أما إبليس فتعصب على آدم عليه السلام لا صله، و طعن عليه فی خلقته فقال: أنا ناری و أنت طينی».]

[(20). البته مراد این اتش معمولی نیست. معلوم نیست ماده اول خلقت ابلیس چه بوده است (مولف). زیرا در روایات آمده است که خدا آتش‌های متفاوتی با کیفیت‌های متفاوت خلق کرده است.]

[(21). کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، ص 74: «النبوی المعروف: الهی ما عبدناك حق عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك»؛ صحیفه سجادیه، ص 35 (دعای امام برای حمله عرش و ملائك مقرب): «سبحانك ما عبدناك حق عبادتك».]

[(22). سعدی در مقدمع گلستان خود می‌گوید: «عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناك حق عبادتك، و واصفان حلیه جمالش به تحیّر منسوب که: ما عرفناك حق معرفتك.

گر کسی وصف او ز من پرسد بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز

عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحبدلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده. حالی که از این معامله باز آمد، یکی از اصحاب گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کآن سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند کآن را که خبر شد خبرش باز نیامد

[

[(23). از اوحدی مراغه‌ای است.]

[(24). مولانا در دفتر اول مثنوی مشابه حکایت زیر را با همین عنوان آورده است: «از درون گفت: کیست آن؟ گفت: منم! گفت: چون تو توپی، در نمی‌گشایم. هیچ‌کس را از یاران نمی‌شناسم که او من باشد. برو!».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 142

]

آن یکی آمد در یاری بزد — گفت یارش: کیستی ای معتمد؟

گفت: من. گفتش برو هنگام نیست — بر چنین خانی مقام خام نیست

خام را از آتش هجر و فراق — کی پزد کی وارهاند از نفاق؟

رفت آن مسکین و سالی در سفر — در فراق دوست سوزید از شرر

پخته گشت آن سوخته پس بازگشت — باز گرد خانه همباز گشت

حلقه زد بر در به صد ترس و ادب — تا بنجهد بی‌ادب لفظی ز لب

بانگ زد یارش که: بر در کیست آن؟ — گفت: بر در هم توپی ای دلستان

گفت: اکنون چون منی ای من درآ — نیست گنجایی دو من را در سرا

نیست سوزن را سر رشته دو تا — چون که یکتایی در این سوزن درآ

رشته را با سوزن آمد ارتباط — نیست درخور با جمل سمّ الخیاط

کی شود باریك هستی جمل — جز به مقراض ریاضات و عمل؟

دست حق باید مر آن را ای فلان — کو بود بر هر محالی کن فکان

هر محال از دست او ممکن شود | هر حرون از بیم او ساکن شود
این سخن پایان ندارد، هین، بتاز | سوی آن دو یار پاك پاکباز
گفت یارش: کاندرآ ای جمله من | نی مخالف چون گل خار و چمن
رشته یکتا شد، غلط کم شو کنون | گر دو تا بینی حروف کاف و نون
هر نبی و هر ولی را مسلکی است | لیك تا حق می‌برد، جمله یکی است.

[

[(25). هود، 87: «قالوا یا شعیب أصلاتك تأمرك أن نترك ما یعبد آباؤنا أو أن نفعل فی أموالنا ما نشاء إنك لانت الحلیم الرشید»؛ اعراف، 70: «قالوا أجئتنا لنعبد اللّه وحده و نذر ما کان یعبد آباؤنا فأتنا بما تعدنا إن کنت من الصادقین»؛ هود، 62: «قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا أتنهانا أن نعبد ما یعبد آباؤنا و إننا لفی شك مما تدعونا إلیه مریب»؛ ابراهیم، 10: «قالت رسلهم أفی اللّه شك فاطر السماوات و الارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و یؤخرکم إلی أجل مسمی قالوا إن أنتم إلا بشر مثلنا تریدون أن تصدونا عما کان یعبد آباؤنا فأتونا بسلطان مبین»؛ بقره، 170؛ و]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 143

[با اختلاف اندکی در مائده، 104: «و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل اللّه قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أو لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون».]

[(26). بقره، 170. نیز این آیات:

- «و إذا قیل لهم تعالوا إلی ما أنزل اللّه و إلی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا أو لو کان آباءهم لا یعلمون شیئا و لا یهتدون». مائده، 104.

- «فلاتك فی مریة مما یعبد هؤلاء ما یعبدون إلا کما یعبد آباؤهم من قبل و إنا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص». هود، 109.]

[(27). محمد، 24.]

[(28). انعام، 151.]

[(29). انعام، 152.]

[(30). نساء، 10.]

[(31). از سعدی است.]

[(32). پیامبر این کودك را به خانه خودش نبرد، زیرا می‌دانست زنان خودشان آن‌طور که باید و شاید نیستند. (مولف)]

[(33). کشف الاسرار میبدی، ص 129. درباره یتیم این روایات قابل تامل است: فقه الرضا، علی بن بابویه، ص 172: «روی عن النبی صلی اللّه علیه و آله، أنه قال: «من مسح یده علی رأس یتیم ترحما له کتب اللّه له بکل شعرة مرت علیه یده حسنة». در همین صفحه آمده که أروی عن العالم علیه السلام، أنه قال: «إذ بکی الیتیم اهتز له العرش، فیقول اللّه تبارك و تعالی: من هذا الذی بکی عبدی الذی سلبته أبویه فی صغره و عزتی و جلالی، و ارتفاعی فی مکانی، لا أسکته عبد مؤمن إلا أوجبت له الجنة».]

[(34). این مرد انسانی باسواد و عالم بود و خیلی هم درباره قرآن و زندگی پیغمبر مطالعه کرده بود. خدا رحمتش کند! از دنیا رفته، ولی دو جلد کتاب نوشته که نزدیك به 2000 صفحه و نامش «پیامبر اسلام» است. (مولف)]

[(35). فرقان، 30: «و قال الرسول یا رب إن قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا».]

[(36). روایت عجیبی از رسول خدا (ص) و امیر مومنان وجود دارد که در آن تهی شدن اسلام را از روش پیامبر و ائمه نشان می‌دهد. حضرت می‌فرماید: «قال أمیر المؤمنین علیه السلام: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: سیأتی علی الناس زمان لا یبقی من القرآن إلا رسمه و من الاسلام إلا اسمه، یسمعون به و هم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة و هی خراب من الهدی، فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و إلیهم تعود». الکافی، ج 8، ص 308.

- كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق، ص 66: «فى الاثر: أنه يأتى على الناس زمان لا يبقى فيهم من الاسلام إلا اسمه و من القرآن إلا رسمه. و قال النبى صلى اللّه عليه و آله: إن الاسلام بدأ غريبا و سيعود غريبا فطوبى للغرباء».]

[(37). معجم رجال الحديث، سيد خوئى، ج 20، ص 103: ميثم بن يحيى التمار: عده الشيخ (تارة) فى أصحاب على عليه السلام. و (أخرى) فى أصحاب الحسن عليه السلام، قائلا: ميثم التمار. و (ثالثة) فى أصحاب الحسين عليه السلام. وعده البرقى من أصحاب على عليه السلام من شرطة الخميس، قائلا: ميثم بن يحيى التمار، مولى.

و تقدم عن الشيخ فى ترجمة على بن إسماعيل بن ميثم التمار: أن ميثما من أجلة أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام. وعده الشيخ المفيدقدس سرهفى الاختصاص: من أصفياء أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام فى شرطة الخميس.

وعده ابن شهر آشوب من أبواب الحسن بن على عليهما السلام. و قال الكشى:

حمدويه و إبراهيم، قالا: حدثنا أيوب بن نوح، عن صفوان، عن عاصم ابن حميد، عن ثابت الثقفى قال: لما مر بميثم ليصلب قال رجل: يا ميثم لقد كنت عن هذا غنيا، قال:

فالتفت إليه ميثم ثم قال: و اللّه ما نبتت هذه النخلة إلى لى، و لا اغتذيت إلا لها. محمد بن مسعود قال: حدثنى على بن محمد، عن محمد بن أحمد النهدى، عن العباس بن معروف، عن صفوان، عن يعقوب بن شعيب، عن صالح بن ميثم، قال: أخبرنى أبو خالد التمار قال: كنت مع ميثم التمار بالفرات يوم الجمعة، فهبت ريح و هو فى سفينة من سفن الرمان، قال: فخرج، فنظر إلى الريح فقال: شدوا برأس سفينتكم إن هذه ريح عاصف، مات معاوية الساعة، قال: فلما كانت الجمعة المقبلة قدم بريد من الشام،]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 145

[فلقيته فاستخبرته، فقلت له: يا بعد اللّه ما الخبر؟ قال: الناس على أحسن حال، توفى أمير المؤمنين و بايع الناس يزيد، قال: قلت أى يوم توفى؟ قال: يوم الجمعة. محمد بن مسعود قال: حدثنى أبو محمد عبد اللّه بن محمد بن خالد الطيالسى قال: حدثنى الحسن بن على بن بنت إلياس الوشا، عن عبد اللّه بن خداش المنقرى، عن على بن إسماعيل، عن فضيل الرسان، عن حمزة بن ميثم، قال: خرج أبى إلى العمرة، فحدثنى، قال: إستأذنت على أم سلمة (رحمة اللّه عليها)، فضربت بينى و بينها خدرا، فقالت لى:

أنت ميثم؟ فقلت: أنا ميثم، فقالت: كثيرا ما رأيت على بن الحسين بن فاطمة صلوات اللّه عليهم ذكرك، قلت: فأين هو؟ قالت: خرج فى غنم له آنفا، قلت: أنا و اللّه أكثر ذكره، فاقرئيه السلام فإنى مبادر، فقالت: يا جارية أخرجى فادهنيه، فخرجت فدهنت لحيتى ببان، فقلت: أما و اللّه لئن دهنتيها لتخضبن فيكم بالدماء، فخرجت فإذا ابن عباس (رحمة اللّه عليهما) جالس، فقلت: يا ابن عباس سلنى ما شئت من تفسير القرآن، فإنى قرأت تنزيله على أمير المؤمنين عليه السلام و علمنى تأويله، فقال: يا جارية هاتى الدواة و القرطاس، فأقبل يكتب. فقلت: يا أبن عباس كيف بك إذا رأيتنى مصلوبا تاسع تسعة، أقصرهم خشبة، و أقربهم بالمطهرة؟ فقال لى: أتكهن أيضا، خرق الكتاب، فقلت: مه احتفظ بما سمعت منى فإن يك ما أقول لك حقا أمسكته، و إن يك باطلا خرقته. قال: هو ذلك. فقدم أبى علينا. فما لبث يومين حتى أرسل عبيد اللّه بن زياد، فصلبه تاسع تسعة أقصرهم، خشبة، و أقربهم من المطهرة. فرأيت الرجل الذى جاء إليه ليقتله و قد أشار إليه بالحربة و هو يقول: أما و اللّه لقد كنت ما علمتك إلا قواما، ثم طعنه فى خاصرته فأجافه، فاحتقن الدم فمكث يومين، ثم إنه فى اليوم الثالث بعد العصر قبل المغرب انبعث منخراه دما، فخضبت لحيته بالدماء. قال أبو النصر محمد بن مسعود: وحدثنى أيضا بهذا الحديث، على بن الحسن بن فضال، عن أحمد بن محمد الاقرع، عن داود بن مهزيار، عن على بن إسماعيل، عن فضيل، عن عمران بن ميثم. قال على بن الحسن: هو حمزة بن ميثم خطأ. و قال على: أخبرنى به الوشا باسناده مصله سواء، غير أنه ذكر عمران ابن ميثم. حمدويه و إبراهيم قالا: حدثنا أيوب، عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن جده قال: قال لى ميثم التمار ذات يوم: يا أبا حكيم]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 146

[إنى أخبرك بحديث و هو حق. قال: فقلت يا أبا صالح بأى شئ تحدثنى؟ قال: إنى أخرج العام إلى مكة، فإذا قدمت القادسية راجعا أرسل إلى هذا الداعى ابن زياد رجلا فى مائة فارس، حتى يجيئ بى إليه، فيقول لى: أنت من هذه السبائية الخبيثة المحترقة التى قد يبست عليها جلودها؟ و أيم اللّه لا قطعن يدك و رجلك، فأقول: لا رحمك اللّه، فو اللّه لعلى كان أعرف بك من حسن عليه السلام حين ضرب رأسك بالدرة، فقال له الحسن عليه السلام: يا أبة لا تضربه إنه يحبنا، و يبغض عدونا. فقال له على عليه السلام مجيبا له: أسكت يا بنى فو اللّه لانا أعلم به منك، فو الذى فلق الحبة، و برأ النسمة، إنه لولى عدوك و عدو وليك. قال: فيأمر بى عند ذلك فأصلب، فأكون أول هذه الامة ألجم بالشريط فى الاسلام، فإذا كان يوم الثالث فقد غابت الشمس أو لم تغب، ابتدر منخراى دما على صدرى و لحيتى. قال: فرصدناه فلما كان اليوم الثالث غابت الشمس أو لم تغب، ابتدر منخراه على صدره و الحيته دما، فاجتمعنا سبعة (من التمارين) فاتفقنا بحمله فجئنا إليه ليلا، و الحراس يحرسونه و قد أوقدوا النار، فحالت النار بيننا و بينهم، فاحتملناه بخشبته حتى انتهينا به إلى فيض من ماء فى مراد، فدفناه فيه و رمينا بخشبته فى مراد فى الخراب، و أصبح فبعث الخيل فلم يجد شيئا. قال:

و قال يوما: يا أبا حكيم، ترى هذا المكان ليس يؤدى فيه طسقو الطسق أداء الاجر-، و لئن طالت بك الحياة لتؤدى طسق هذا المكان إلى رجل فى دار الوليد بن عقبة اسمه زرارة. قال سدير: فأديته على خزى إلى رجل فى دار الوليد بن عقبة، يقال له زرارة. جبرئيل بن أحمد قال: حدثنى محمد بن عبد اللّه بن مهران قال: حدثنى محمد بن على الصيرفى، عن على بن محمد، عن يوسف بن عمران الميثمى قال:

سمعت ميثما النهروانى يقول: دعانى أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه و قال لى: كيف أنت يا ميثم إذا دعاك دعى بنى أمية عبيد اللّه بن زياد إلى البراءة منى؟ فقلت: يا أمير المؤمنين، أنا و اللّه لا أبرأ منك. قال: إذا و اللّه يقتلك و يصلبك. قلت: أصبر فذاك فى اللّه قليل. فقال: يا ميثم إذا تكون معى فى درجتى. قال: و كان ميثم يمر بعريف قومه و يقول: يا فلان كأنى بك وقد دعاك دعى بنى أمية و ابن دعيها، فيطلبنى منك أياما، فإذا قدمت عليك، ذهبت بى إليه حتى يقتلنى على باب دار عمرو بن حريث، فإذا]

[كان اليوم الرابع ابتدر منخراى دما عبيطا، و كان ميثم يمر بنخلة فى سبخة، فيضرب بيده عليها و يقول: يا نخلة ما غذيت إلا لى، و ما غذيت إلا لك، و كان يمر بعمرو بن حريث و يقول: يا عمرو إذا جاورتك فأحسن جوارى، و كان عمرو يرى أنه يشترى دارا، أو ضيعة لزيق ضيعته، فكان يقول له عمرو: ليتك قد فعلت. ثم خرج ميثم النهروانى إلى مكة، فأرسل الطاغية عدو اللّه ابن زياد إلى عريف ميثم فطلبه منه، فأخبره أنه بمكة، فقال له: لئن لم تأتنى به لاقتلنك، فأجله أجلا، و خرج العريف إلى القادسية ينتظر ميثما، فلما قدم ميثم، قال له: أنت ميثم؟ قال: نعم، أنا ميثم، قال: تبرأ من أبى تراب، قال: لا أعرف أبا تراب. قال: تبرأ من على بن أبى طالب. فقال له: فإن أنا لم أفعل؟ قال: إذا و اللّه لا قتلنك. قال: أما لقد كان يقول لى إنك ستقتلنى و تصلبنى على باب دار عمرو بن حريث، فإذا كان يوم الرابع ابتدر منخراى دما عبيطا، فأمر به فصلب على باب دار عمرو ابن حريث، فقال للناس: سلونى و هو مصلوب قبل أن أقتل، فو اللّه لا خبرنكم بعلم ما يكون إلى أن تقوم الساعة، و ما تكون من الفتن، فلما سأله الناس حدثهم حديثا واحدا إذ أتاه رسول من قبل ابن زياد، فألجمه بلجام من شرايط، و هو أول من ألجم بلجام و هو مصلوب. و روى عن أبى الحسن الرضا عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه صلوات اللّه عليهم قال: أتى ميثم التمار دار أمير المؤمنين عليه السلام فقيل له: إنه نائم، فنادى بأعلى صوته انتبه أيها النائم فو اللّه لتخضبن لحيتك من رأسك، فانتبه أمير المؤمنين عليه السلام فقال: أدخلوا ميثما. فقال:

صدقت، و أنت و اللّه لتقطعن يداك و رجلاك و لسانك و ليقطعن من النخلة التى بالكناسة فتشق أربع قطع، فتصلب أنت على ربعها، و حجر بن عدى على ربعها، و محمد بن أكثم على ربعها، و خالد بن مسعود على ربعها، قال ميثم: فشككت فى نفسى و قلت إن عليا ليخبرنا بالغيب. فقلت له: أو كائن ذلك يا أمير المؤمنين؟ فقال: إى و رب الكعبة، كذا عهده إلى النبى صلى اللّه عليه و آله. قال: فقلت: و من يفعل ذلك بى يا أمير المؤمنين؟

فقال: ليأخذنك العتل الزنيم ابن الامة الفاجرة عبيد اللّه بن زياد. قال: و كان يخرج إلى الجبانة و أنا معه، فيمر بالنخلة فيقول لى: يا ميثم إن لك و لها شأنا من الشأن. قال:

فلما ولى عبيد اللّه بن زياد الكوفة و دخلها نعلق علمه بالنخلة التى بالكناسة، فتخرق]

[فتطير من ذلك فأمر بقطعها، فاشتراها رجل من النجارين فشقها أربع قطع. قال ميثم:

فقلت لصالح ابنى فخذ مسمارا من حديد فانقش عليه اسمى و اسم أبى، و دقه فى بعض تلك الاجذاع. قال: فلما مضى بعد ذلك أيام، أتى قوم من أهل السوق فقالوا: يا ميثم انهض معنا إلى الامير، نشكو إليه عامل السوق و نسأله أن يعزله عنا و يولى علينا غيره، و قال: و كنت خطيب القوم فنصت لى، أعجبه منطقى، فقال له عمرو بن حريث:

أصلح اللّه الامير تعرف هذا المتكلم؟ قال: و من هو؟ قال: هذا ميثم التمار الكذاب، مولى الكذاب على بن أبى طالب. قال: فاستوى جالسا فقال لى: ما يقول؟ فقلت:

كذب أصلح اللّه الامير، بل أنا الصادق مولى الصادق على بن أبى طالب أمير المؤمنين حقا، فقال لى: لتبرأن من على و لتذكرن مساويه و تتولى عثمان، و تذكر محاسنه، أو لا قطعن يديك و رجليك، و لا صلبنك، فبكيت، فقال لى: بكيت من القول دون الفعل؟

فقلت: و اللّه ما بكيت من القول و لا من الفعل، و لكنى بكيت من شك كان دخلنى يوم خبرنى سيدى و مولاى، فقال لى: و ما قال لك (مولاك)؟ قال: فقلت: أتيت الباب فقيل لى إنه نائم، فناديت: انتبه أيها النائم فو اللّه لتخضبن لحيتك من رأسك، فقال:

صدقت، و أنت و اللّه لتقطعن يداك و رجلاك و لسانك و لتصلبن. فقلت: و من يفعل ذلك بى يا أمير المؤمنين، فقال: يأخذك العتل الزنيم ابن الامة الفاجرة، عبيد اللّه بن زياد.

قال: فامتلا غيظا ثم قال لى: و اللّه لا قطعن يديك و رجليك و لا دعن لسانك حتى أكذبك، و أكذب مولاك، فأمر به فقطعت يداه و رجلاه، ثم أخرج و أمر به أن يصلب، فنادى بأعلى صوته: أيها الناس، من أراد أن يسمع الحديث المكنون عن على بن أبى طالب عليه السلام؟ قال: فاجتمع الناس و أقبل يحدثهم بالعجائب. قال: و خرج عمرو بن حريث و هو يريد منزله، فقال: ما هذه الجماعة؟ فقالوا: ميثم التمار يحدث الناس عن على بن أبى طالب. قال: فانصرف مسرعا فقال: أصلح اللّه الامير، بادر و ابعث إلى هذا من يقطع لسانه، فإنى لست آمن أن تتغير قلوب أهل كوفة فيخرجوا عليك، قال، فالتفت إلى حرسى فوق رأسه، فقال: إذهب فاقطع لسانه. قال، فأتاه الحرسى فقال له: يا ميثم. قال: ما تشاء؟ قال: أخرج لسانك فقد أمرنى الامير بقطعه. قال ميثم:

ألا زغم ابن الامة الفاجرة أنه يكذبنى، و يكذب مولاى، هاك لسانى، قال: فقطع لسانه]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 149

[فتشحط ساعة فى دمه. ثم مات، و أمر به فصلب، قال صالح: فمضيت بعد ذلك بأيام فإذا هو صلب على الربع الذى كنت دققت فيه المسمار. و تقدم عنه فى ترجمة سلمان عده من حوارى على بن أبى طالب عليه السلام. و تقدم عنه أيضا فى ترجمة حبيب بن مظاهر قوله لميثم: لكأنى بشيخ أصلع، ضخم البطن، يبيع البطيخ عند دار الرزق قند صلب فى حب أهل بيت نبيه عليه السلام. و قال الشيخ المفيدقدس سره-: و ذكر جعفر بن الحسين، عن محمد بن جعفر المودب، أن ميثما التمار من الاركان التابعين.

ختصاص: (فى ذكر الاركان الاربعة). و روى فى الارشاد (فى كيفية قتل ميثم):

ان ميثم التمار كان عبد الامرأة من بنى أسد، فاشتراه أمير المؤمنين عليه السلام منها، فأعتقه، فقال له: ما اسمك؟ فقال: سالم. فقال: أخبرنى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله أن اسمك الذى سماك به أبواك فى العجم، ميثم، قال: صدق اللّه و رسوله، و صدقت يا أمير المؤمنين، و اللّه إنه لاسمى، قال: فارجع إلى اسمك الذى سماك به رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله ودع سالما، فرجع إلى ميثم و اكتنى بأبى سالم، فقال له على عليه السلام ذات يوم: إنك تؤخذ بعدى فتصلب، و تطعن بحربة، فإذا كان اليوم الثالث ابتدر منخراك و فمك دما، يخضب لحيتك، فانتظر ذلك الخضاب فتصلب على باب‌دار عمرو بن حريث عاشر عشرة، أنت أقصرهم خشبة، و أقربهم من المطهرة، و امض حتى أريك النخلة التى تصلب على جذعها، فأراه إياها، و كان ميثم يأتيها فيصلى عندها، و يقول: بوركت من نخلة لك خلقت، ولى غذيت، ولم يزل يتعاهدها حتى قطعت، و حتى عرف الموضع الذى يصلب عليها بالكوفة، قال: و كان يلقى عمرو بن حريث فيقول له: إنى مجاورك فأحسن جوارى، فيقول له عمرو: أتريد أن تشترى دار ابن مسعود، أو دار ابن حكيم؟ و هو لا يعلم ما يريد. و حج فى السنة التى

قتل فيها فدخل على أم سلمة (رضى اللّه عنها)، فقالت: من أنت؟ قال: أنا ميثم، قالت: و اللّه لربما سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله يذكرك و يوصى بك عليا جوف الليل، فسألها عن الحسين عليه السلام، فقالت له: هو فى حائط له، قال أخبريه إننى قد أحببت السلام عليه، و نحن ملتقون عند رب العالمين إن شاء اللّه تعالى، فدعت أم سلمة بطيب و طيبت لحيته، و قالت له: أما إنها ستخضب بدم. فقدم الكوفة فأخذه عبيد اللّه بن زياد]

[لعنة اللّه عليه، فأدخل عليه، فقيل له: هذا كان من آثر الناس عند على عليه السلام.

قال: و يحكم هذا الاعجمى؟ قيل له: نعم، قال له عبيد اللّه: أين ربك؟ قال: لبالمرصاد لكل ظالم، و أنت أحد الظلمة، قال: إنك على عجمتك لتبلغ الذى تريد، ما أخبرك صاحبك إنى فاعل بك. قال: أخبرنى أنك تصلبنى عاشر عشرة، أنا أقصرهم خشبة، و أقربهم إلى المطهرة، قال: لنخالفنه، قال: كيف تخالفه؟ فو اللّه ما أخبرنى إلا عن النبى صلى اللّه عليه و آله، عن جبرئيل، عن اللّه تعالى، فكيف تخالف هؤلاء، و لقد عرفت الموضع الذى أصلب عليه أين هو من الكوفة، و أنا أول خلق اللّه ألجم فى الاسلام، فحبسه و حبس معه المختار بن أبى عبيدة، قال له ميثم: إنك تفلت و تخرج ثائرا بدم الحسين عليه السلام، فتقتل هذا الذى يقتلنا، فلما دعا عبيد اللّه بالمختار ليقتله طلع بريد بكتاب يزيد إلى عبيد اللّه يأمره بتخلية سبيله، فخلى و أمر بيمثم أن يصلب، فأخرج، فقال له رجل لقيه: ما كان أغناك عن هذا يا ميثم، فتبسم و قال و هو يومى إلى النخلة: لها خلقت، ولى غذيت. فلما رفع على الخشبة اجتمع الناس حوله على باب عمرو بن حريث، قال عمرو: و لقد كان و اللّه يقول إنى مجاورك، فلما صلب، أمر جاريته بكنس تحت خشبته، ورشه و تجميره، فجعل ميثم يحدث بفضائل بنى هاشم، فقيل لابن زياد: قد فضحكم هذا العبد، فقال: ألجموه، و كان أول خلق اللّه ألجم فى الاسلام. و كان قتل ميثم (رحمه اللّه) قبل قدوم الحسين بن على عليهما السلام العراق بعشرة أيام، فلما كان اليوم الثالث من صلبه طعن ميثم بالحربة، فكبر، ثم انبعث فى آخر النهار فمه و أنفه دما (إنتهى).

بقى هنا شئ، و هو أن الذى يظهر من هذه الروايات، و من غيرها، أن جماعة من أصحاب أمير المؤمنين، و أصحاب الحسين عليهما السلام كانوا مجاهرين فى حب أهل البيت، و بيان فضائلهم، و البراءة من أعدائهم، و سبب ذلك انتهاء أمرهم إلى الحبس و القتل، و لا شك فى أن ما ارتكبوه من ترك التقية كان وظيفة خاصة لهم، و بذلك تمكنوا من إتما الحجة على الاعداء، من نشر فضائل الائمة سلام اللّه عليهم، و إن عملهم هذا يشابه عمل سيدهم و مولاهم الحسين بن على عليهما السلام، حيث فدى بنفسه فى سبيل الدين و نشر أحكام سيد المرسلين، هذا. و يظهر مما رواه محمد]

[بن یعقوب، أن التقیة کانت جائزة علی میثم و أنه لم یکن ممنوعا منها. فقد روی بسنده عن محمد بن مروان، قال: قال لی أبو عبد اللّه علیه السلام: ما منع میثم‌رحمه اللّه- من التقیة؟ فو اللّه لقد علم أن هذه الآیة نزلت فی عمار و أصحابه (إلا من أکره و قلبه مطمئن بالایمان). الکافی: الجزء 2، کتاب الایمان و الکفر 1، باب التقیة 97، الحدیث 15. و علیه، فاختیاره ترک التقیة کانت تضحیة منه فی سبیل الدین، و إیثاره منه الآخرة علی الاولی، علی ما دلت علیه الروایات المتقدمة. و قال العلامة: میثم مشکور.

ثم قال: و قال الکشی: و روی العقیقی أن أبا جعفر علیه السلام کان یحبه حبا شدیدا، و أنه کان مؤمنا شاکرا فی الرخاء، و صابرا فی البلاء. (إنتهی).]

[(38). اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج 1، ص 294؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 128:

«عن فضیل الرسان، عن حمزة بن میثم قال: خرج أبی إلی العمرة فحدثنی قال:

استأذنت علی أم سلمة رحمة اللّه علیها، فضربت بینی و بینها خدرا، فقالت لی: أنت میثم؟ فقلت: أنا میثم، فقالت: کثیرا ما رأیت الحسین بن علی ابن فاطمة یذکرک، قلت:

فأین هو؟ قالت: خرج فی غنم له آنفا، قلت: أنا و اللّه اکثر ذکره فاقرأه فإنی مبادر.

فقالت یا جاریة، اخرجی فأدهنیه. فخرجت فدهنت لحیتی ببان، فقلت: أما و اللّه لئن دهنتها لتخضبن فیکم بالدماء».]

[(39). از بابا طاهر است.]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 153

8 عقل: آری یا خیر؟

کرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 155

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

در گفتارهای پیش، به بررسی آیات 19- 24 سوره مبارکه رعد پرداختیم.

خداوند در آیه 19 از این سوره می‌فرماید:

ای پیامبر، آیا کسانی که یقین دارند قرآنی که بر تو نازل شده حق است، با کسانی که کوردل هستند و دنبال این نیستند که حق بودن قرآن کریم را بفهمند در یك درجه قرار دارند و مانند هم هستند؟

آن‌ها که حق بودن قرآن را درك می کنند پیرو قرآن هستند و به سبب پیروی‌شان از این کتاب آسمانی دنیای پاك و آخرت آبادی دارند؛ اما کوردلان که یقینا پیرو هوای نفس خود یا هوای نفس دیگران هستند- نه دنیای پاکی دارند و نه آخرت آبادی. البته، آن‌ها که اهل عبادت و علم‌اند و با دین خدا آشنایی دارند می‌دانند که آخرت آباد، لاجرم، محصول دنیای پاك است. زیرا بین دنیا و آخرت ماهیتا و ذاتا جدایی نیست. یعنی این‌طور نیست که دنیا جایی و آخرت جایی دیگر باشد.

زیباترین سخنی هم که درباره ارتباط دنیا و آخرت داریم کلام نورانی پیغمبر عظیم الشأن اسلام، صلی اللّه علیه و آله، است که فرمودند:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 156

«الدنیا مزرعة الاخرة». [1]

محصول یك زمین از خود آن زمین جدایی ندارد. درختان باغ‌ها، صیفی‌جات جالیزارها، و حبوبات مزارع، در حقیقت، نتیجه زمین‌هایی هستند که در آن‌ها رشد کرده‌اند و حاصل همان خاکند. قرآن مجید آیه‌ای دارد که در این‌جا ذکرش خیلی بجاست. می‌فرماید:

«و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه». [2]

و زمین پاك است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می‌آید.

محصول سرزمینی که پاك و سالم و خوبد است گیاهی الهی و محصولی خدایی است. محصول درست و سالمی است. این همان زمینی است که به فرموده پروردگار یك دانه گندم را به 700 دانه مثل خودش تبدیل می‌کند. در اواخر سوره مبارکه بقره می‌خوانیم:

«کمثل حبّة أنبتت سبع سنابل فی کلّ سنبلة مئة حبّة». [3]

مانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند، در هر خوشه صد دانه باشد.

یك دانه سیب را در سرزمینی پاك و مستعدّ و آماده می‌کارند و پس از چندی تبدیل به یك درخت می‌شود و سالی چند صد سیب می‌دهد. در حالی که این درخت روزی همان دانه سیاه کم‌وزن بوده است، ولی به سبب استعداد و سلامت و پاکی زمین تبدیل به درخت پر محصولی شده است که مردم با رغبت و شوق محصول آن را می‌خرند و وقتی از آن می‌خورند، هم لذت می‌برند و هم برای بدنشان مفید است.

این آیه، به‌واقع، خیلی زیباست! نکته مهم موجود در آن نیز این است که می‌فرماید: چیزی که زمین پاك و مستعد و آماده می‌رویاند تنها به اذن و اجازه پروردگار است؛ یعنی محصول به دست آمده گیاهی الهی و خدایی، درختی سالم، و بونه به درد بخوری است که سراسر منفعت است. در عوض، زمین ناپاك:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 157

«و الذی خبث لا یخرج الّا نکدا».

جز گیاهی اندك و بی‌سود از آن بیرون نمی‌آید.

زمینی که استعداد و آمادگی لازم را ندارد و مثلا نمکش زیاد است، زمینی است که به قول قرآن مجید خبیث و آلوده و ناپاك است. آنچه در چنین زمینی می‌روید و از آن بیرون می‌آید هم خیلی کم است و هم محصول به درد نخوری است. محصولی است پوسیده و پوك که هم صاحبش از کاشتن و داشتن آن ضرر کرده و هم مردم رغبتی به خریدن آن ندارند. زیرا مردم از حاصل آن خوششان نمی‌آید و به دردشان نمی‌خورد.

مفهوم «نکدا»

«نکدا» بدین معنی است که این محصول آنقدر فایده ندارد که بشود چند حیوان را برای چرا به آنجا برد. یعنی ثمره این زمین به درد حیواناتی مثل گاو و گوسفند هم نمی‌خورد. به قول قدیمی‌ها «خیلی تنك» است؛ یعنی هرازگاهی در گوشه‌ای از آن گیاهی بی‌خاصیت سر از خاك درآورده که نه سبز است، نه زیباست، نه توپر است، و نه به درد خوردن می‌آید. یا باید ولش کرد یا باید آن را سوزاند.

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را. [4]

دنیا مزرعه‌ای بیش نیست

قرآن مجید در سوره مبارکه شوری [5] و پیغمبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، در این روایت می‌فرمایند که دنیا مزرعه‌ای بیش نیست. یعنی اگر انسان دنیایش را پاك پرورش دهد و پاك نگه دارد یا، به عبارت روشن‌تر، اگر انسان در این دنیا اهل ایمان، اهل اخلاق حسنه، و اهل عمل صالح باشد، دنیایش به مثابه همان سرزمین پاکی است که خدا بدان اشاره فرموده است. لذا، در روز قیامت، از این کشتزار که خاکش همان ایمان و اخلاق

و عمل صالح است، بهشت را درو می‌کند. اما اگر دنیایش را آلوده و نجس کند و زمین زندگی‌اش را خبیث قرار دهد، وقتی وارد قیامت می‌شود، می‌بینید دست خیلی‌ها پر است، درحالی که دست او خالی است؛ خیلی از مردم سزاوار شفاعت هستند، ولی او نیست؛ انسان‌های زیادی مشمول نظر رحمت حق هستند، اما او نیست. تنها چیزی که با خود دارد حاصل زمین نجسی است که جز «نکد» چیزی از آن بیرون نیامده است و به فرموده قرآن مجید حاصلش «ضریع» است. خداوند در سوره غاشیه می‌فرماید که خوراك اهل جهنم همانی است که در دنیا خودشان کاشتند:

«لیس لهم طعام الّا من ضریع». [6]

برای آنان طعامی جز خار خشك و زهرآگین وجود ندارد.

مفهوم «ضریع»

«ضریع» در اصطلاح قرآن کریم به گیاهی گفته می‌شود که شتر نیز، با آن قدرت دندان و آرواره‌اش، نمی‌تواند آن را بخورد. درحالی که قرآن می‌فرماید اهل جهنم باید علفی را که خودشان در دنیا کاشتند و در آخرت درو کرده‌اند بخورند. در خوردن یا نخوردن آن نیز مختار نیستند و چنین نیست که بتوانند دهانشان را ببندند و بگویند ما میل نداریم و نمی‌خوریم! زیرا ماموران دوزخ به زور آن را در دهانشان می گذارند و می گویند باید بخوری!

مساله دیگر درباره این گیاه این است که رافع گرسنگی آدمی نیست.

قرآن می گوید:

«لا یسمن و لا یغنی من جوع». [7]

نه فربه می کند و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌نماید.

آری، این گیاه را شب و روز به خورد اهل دوزخ می‌دهند، درحالی که

نه چاق و نیرومندشان می کند و نه از گرسنگی نجاتشان می‌بخشد. تنها شکمشان از این علف «ضریع» و «نکد» پر می‌شود، اما نه چاق می‌شوند و نه سیر. این غذای کسانی است که زمین زندگی‌شان را در دنیا خبیث و شوره‌زار قرار دادند. اما آبی که در دوزخ خواهند نوشید.

آب اهل دوزخ

پروردگار درباره آبی که اهل دوزخ خواهند نوشید می‌فرماید:

«تسقی من عین آنیة». [8]

آنان را از چشمه‌ای بسیار داغ می‌نوشانند.

آب آنان از چشمه‌ای است که از شدت حرارت در حال جوشیدن است. اهل دوزخ این آب را هم نمی‌خواهند بنوشند، ولی ماموران جهنم به زور آن را در حلقشان می‌ریزند. این آب محصول همان اشکی است که از دیدگان مردم درآوردند و آه همان دل‌هایی است که سوزاندند و ثمره آن حق‌هایی است که ضایع کردند. این سخن پروردگار است.

سرانجام زمین‌های پاك

آیات قرآن همدیگر را معنی می‌کنند و با هم ارتباط دارند. در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم، سرانجام کسانی که در دنیا پاك زیستند و دنیای پاکی داشتند، این‌گونه تصویر شده است:

«من عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون». [9]

از مرد و زن، هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی‌که مؤمن است، مسلما او را به زندگی پاك و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم.

به تعبیر آیه پیشین، هرچه در سرزمین پاك کاشته شود، محصول نیکو و زیبایی خواهد داد. این است که باید توجه داشت دنیا از آخرت ماهیتا

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 160

جدایی ندارد و هر دو یك حقیقت هستند. این سوی پرده به این شکل است که ما می‌بینیم و پرده ملکوتی‌اش به آن شکلی است که قرآن کریم بیان کرده است. مردم در دنیا بهشت و جهنم خود را می‌سازند و وقتی به دنیا دیگر رفتند محصول خود را برداشت می‌کنند.

مومنان: وارثان بهشت

خداوند در آیه دهم و یازدهم سوره مؤمنون درباره اهل ایمان می‌فرماید:

«اولئك هم الوارثون».

اینانند که وارثان‌اند.

سوال نخست این است که آنان چه چیز را به ارث می‌برند؟ قرآن پاسخ می‌دهد:

«الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون».

آنان از روی شایستگی بهست فردوس را به میراث می‌برند و در آن جاودانه‌اند.

پرسش بعد این است که آن‌ها از چه کسی بهشت را به ارث می‌برند؟

پاسخ این است: از ایمان، از دین، و از کارهایی که انجام دادند و در آیات پیش از این مطرح است. [10] اهل ایمان چون با دین نسبت دارند، بهشت را از دین به ارث می‌برند.

آیا پاك نگه داشتن دنیا مشکل است؟

به‌واقع، مشکل نیست که انسان دنیایش را پاك نگه دارد، البته به شرط این‌که مقداری «نه» گفتن را یاد بگیرد. [11] به این معنا که وقتی در مقابل دعوت ضدّ خدا قرار گرفت‌حال این دعوت از طرف هرکسی که می‌خواهد باشدبگوید: نه!

مثلا اگر کسی به جوانی گفت: با دختری دوست شو و با او رابطه نامشروع برقرار کن! بگوید: نه! اگر به کاسب یا تاجری گفت: برنج

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 161

معمولی را با برنج اعلا مخلوط کن تا چند برابر بیشتر درآمد داشته باشی! بگوید: نه، پیغمبر اکرم فرموده است:

«لیس منا من غشّ مسلما». [12]

کسی که در جنس مردم مسلمان تقلّب می‌کند از ما نیست.

آری، پاك نگاه داشتن زندگی فقط با نه گفتن به ناپاکی‌ها امکان دارد.

این کار هم هیچ هزینه یا مشقتی ندارد.

در طول تاریخ زیاد بودند کسانی که در مقابل دعوت هواهای نفسانی، چه خوای نفس خودشان و چه خوای نفس دیگران، نه گفتند. بعضی از آنها در این راه آزار فراوان هم کشیدند، ولی از هدفشان و اعتقادشان دست برنداشتند. آسیه به فرعون جواب منفی داد و برای همین به چهارمیخ کشیده شد و در آفتاب سوزان رها گردید. بعد هم سنگ سنگینی را روی او انداختند که بر اثر آن استخوان‌های بدنش خرد شد و از دنیا رفت، ولی بر عقیده خود ثابت قدم ماند. یوسف صدیق را 9 سال به زندان انداختند، تنها برای این‌که به خواهش دل زلیخا جواب منفی داده بود. اما ما نه قرار است زندان برویم و نه به چهارمیخ کشیده شویم.

اگر امروز دختر بد حجابی سر راه جوان خوش قیافه‌ای قرار بگیرد که با من تماس بگیر تا قراری بگذاریم و شبی با هم باشیم، و این جوان بگوید:

نه، نمی توانم! نه کلانتری و نه دادگستری‌هیچ کس به او کاری ندارد.

اگر مردم هم بفهمند این جوان به چنین خواهشی جواب منفی داده، همه از طریق فطرت او را تحسین می کنند و می گویند: در این دوره پر از لجن، عجب گوهرهایی در دریای خدا پیدا می‌شوند! تازه از او تعریف هم می کنند و التماس دعا هم دارند.

در روزگار ما، نه گفتن جرم نیست، ولی روزگاری نه گفتن زندان و به چهارمیخ کشیده شدن‌ها داشت. در زمان شاه، تعداد انگشت‌شماری در

کشور به خواسته‌های او و اطرافیان و حامیانش نه می گفتند و در نتیجه به زندان هم می‌افتادند.

یادم هست در زمان شاه در اداره ساواك از من پرسیدند: درآمدت در ماه محرم و صفر چقدر است؟ مثلا گفتم دو ماهه 7- 8 هزار تومان.

گفتند: ما شغل مناسبی در دادگستری با ماهی چهار هزار تومان به تو می‌دهیم؛ منبرت را هم برو، ولی حرفی از ما نزن و نگو مملکت فاسد است و دین دارد از بین می‌رود. منبرت را هم برو و پول محرم و صفرت را هم بگیر. ما هم ماهی چهار هزار تومان می‌دهیم! گفتم: نه! گفتند: پس باید بروی زندان! گفتم: باشد.

اتفاقا، زندان خوب هم بود. چون من تك و تنها بودم و هیچ‌كس پیشم نبود. از صبح تا شب یا نماز قضا می‌خواندم، یا در اتاق راه می‌رفتم و قرآن می‌خواندم، یا به تعداد مرده‌هایی كه می‌شناختم یك حمد و دوازده قل هو اللّه می‌خواندم یا روز تمام می‌شد.

نمی‌دانم چرا بعضی از مردم یا جوان‌ها این‌قدر در گفتن نه به خودشان سخت می‌گیرند. به خدا قسم، بهشت رفتن هیچ خرجی ندارد، جهنم رفتن خرجش خیلی سنگین‌تر است و فقط با نه گفتن كسی اهل جهنم نمی‌شود. از آن طرف، كسی كه آری گفته دائم باید دلهره و اضطراب داشته باشد: نكند وقتی با این دختر راه می‌روم، پدرم ببیند! نكند كسی بفهمد برنجم مخلوط است و آبرویم در محله برود! نكند نیروی انتظامی یا اداره تعزیرات در دكانم را به علت تخلف ببندند! جهنم رفتن دردسر زیاد دارد، اما بهشت رفتن خیلی راحت است: نه ترس دارد، نه لرز دارد، و نه مشكلی دارد.

نگاهی به آیات ابتدایی سوره بروج

چه خوب است كه همه ما یاد بگیریم با قرآن مانوسباشیم و آن را

بخوانیم یا حتی به آن نگاه كنیم! زیرا نگاه كردن به قرآن عبادت است. [13]

همین كه چشم انسان به این جمال بی‌مثال و به آیاتی كه در زیبایی در عالم نمونه ندارند بیفتد عبادت است. اما آیات سوره بروج:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم* و السماء ذات البروج* و الیوم الموعود* و شاهد و مشهود* قتل أصحاب الاخدود* النار ذات الوقود* إذ هم علیها قعود* و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود* و ما نقموا منهم إلا أن یؤمنوا باللّه العزیز الحمید».

به نام خدا كه رحمتش بی‌اندازه است و مهربانی‌اش همیشگی. سوگند به آسمان كه دارای برج‌هاست. و سوگند به روزی كه برپا شدنش را برای داوری میان مردم وعده داده‌اند. و سوگند به شاهد (كه پیامبر هر امت است) و مورد مشاهده (كه اعمال هر امت است). مرده باد صاحبان آن خندق كه مؤمنان را در آن سوزاندند. آن آتشی كه آتش‌گیرانه‌اش فراوان و بسیار بود. هنگامی كه آنان پیرامونش به تماشا نشسته بودند. و آنچه را از شكنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می‌دادند

تماشاگر و ناظر بودند. و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی‌داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست‌ناپذیر و ستوده.

روی سخن به این آیه است:

«قتل اصحاب الاخدود. النار ذات الوقود».

«النار» یعنی آتش و «ذات الوقود» یعنی با آتش‌گیره‌های قوی.

«و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود و ما نقموا منهم الّا أن یؤمنوا باللّه العزیز الحمید».

حکایت ذونواس

در زمان حضرت عیسی، علیه السلام، پادشاهی زندگی می‌کرد به نام ذونواس که یهود متعصبی بود. وقتی حضرت عیسی به رسالت مبعوث شد، دین حضرت موسی تحریف شده بود، لذا حضرت دین واقعی را به مردم ابلاغ می‌کرد [14] و آنان که در پی حقیقت بودند به او می‌گرویدند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 164

ذانواس که از این مساله ناراحت بود دستور داد در شهر نجران عده‌ای از مردم با ایمان را که به حضرت مسیح پیوسته بودند دستگیر کنند. عمّال حکومت نیز عده‌ای زن و مرد و کودك و جوان را بازداشت کردند (قرآن درباره تعداد این افراد سخنی نمی‌گوید). سپس، ذونواس دستور داد در یك گودال بزرگ مواد آتش‌زا بریزند، و این همان است که قرآن در وصفش می‌گوید:

«النار ذات الوقود».

وقتی شعله‌های آتش زبانه کشید، ذونواس به این گروه مومن گفت: یا از دین مسیح برگردید و یهودی شوید، یا زنده‌زنده در آتش بسوزید! وقتی همه آنها به او پاسخ منفی دادند، دستور داد آنها را در آتش بیاندازند. [15]

این نص صریح قرآن است. روایت و قصه و داستان نیست. خداوند می‌فرماید که همه آن مردم مومن را در آتش انداختند و خودشان دور آتش نشستند و سوختن آن‌ها را تماشا کردند:

«و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود».

یعنی با چشم‌های ناپاك خود نگاه می‌کردند و می‌دیدند که چه بلایی بر سر این بندگان خوب خدا می‌آید. آن هم به جرم این‌که خدا را پذیرفته بودند:

«ما نقموا منهم إلا أن یؤمنوا باللّه العزیز الحمید».

نه گفتن برای آنان به قیمت زنده‌زنده سوزانده شدنشان تمام شد. و این در حالی است که ما وقتی نه می‌گوییم، هم آبرویمان بیشتر می‌شود و هم احترامان! مردم هم می‌گویند: این جوان عجب جوان پاکی است، یا این‌کاسب از اولیای خداست، یا آن کارمند چه آدم مؤمنی است! نه زنده‌زنده آتشمان می‌زنند و نه خانه‌مان را سرمان خراب می‌کنند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 165

امام صادق، علیه السلام، در روایتی می‌فرمایند: این عده را که زنده‌زنده در آتش سوزاندند. عده‌ای از مؤمنین را در روزگاری دیگر گرفتند و گفتند: از دین برگردید! و آن‌ها را زنده‌زنده با ارّه دوسر ارّه کردند. [16]

در قیامت، ما جواب این انسان‌ها را چه می‌توانیم بدهیم؟ خدا اصحاب اخدود و این اره شده‌ها را حاضر می‌کند و می‌گوید: چطور این‌ها توانستند نه بگویند، اما شما برای دو روز زندگی کثیف و رسیدن به شهوتی حیوانی، و مقداری پول که از تقلب در می‌آورید، نتوانستید نه بگویید؟ عذرتان قابل قبول نیست!

سید الشهدا هم نه گفت

در حادثه کربلا هم چنین معنایی را می‌یابیم. در عربی، به نه «لا» می‌گویند و حضرت سید الشهداء در حادثه کربلا این کلمه را با کلمه اللّه ترکیب کرده‌اند.

نقل است که عمر سعد، خولی، و سران دیگر لشکر، چندبار با حضرت در چادری میان دو لشکر ملاقات کردند و به ایشان گفتند: اگر بخواهید مقاومت کنید، جنگ سختی درمی‌گیرد و خودتان، برادرانتان، فرزندانتان، و خلاصه هرکس که درگیر این جنگ باشد کشته می‌شود.

جلوی این همه داغ و کشته شدن را با بیعت با یزید بگیرید! لازم هم نیست به شام بیایید، کافی است با ما که نماینده یزید هستیم بیعت کنید و بروید مدینه زندگی کنید و کاری به کار یزید نداشته باشید. هرقدر هم پول خواستید به مدینه می‌فرستیم! اما امام در پاسخ فرمودند:

«لا و اللّه». [17]

برای همین است که 1500 سال است مردم دیوارها را سیاه‌پوش می‌کنند و نسل‌به‌نسل برای حضرت اشك می‌ریزند و عزاداری می‌کنند و پس از این هم خواهند کرد:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 166

گویند: مگو سعدی چندین سخن از عشقش می‌گویم و، بعد از من، گویند به دوران‌ها.

نه گفتن ابی عبد اللّه به قیمت قطعه‌قطعه شدن خودش، اصحابش، و حتی کشته شدن بچه شیرخوارش تمام شد، اما ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که اگر نه بگوییم، کسی کاری به کارمان ندارد و تازه می‌گویند:

عجب باتقواست! عجب آدم باعفتی است! عجب آدم باادبی است! عجب بزرگوار است!

ماجرای شیخ جمال ساوه‌ای

ابن بطوطه [18] جهانگرد معروف مسلمانی است که سفرهای زیادی انجام داده و یادداشت‌های باارزشی از جغرافیای بلاد و آداب و رسوم مردمان آن‌ها برداشته است. کتابی هم در این‌باره نوشته است که نامش سفرنامه ابن بطوطه است و

در کتابخانه‌های مهم جهان نسخه‌هایی از آن وجود دارد. او به ایران هم سفر کرده و از جمله از شهر ساوه دیدن کرده است.

او در کتاب خود درباره مشاهداتش از این شهر نوشته است:

در منطقه ساوه عده‌ای از مردم را دیدم با ریخت و قیافه‌ای خاص که چهره‌هاشان جلب‌نظر می‌کرد. از یکی از معتمدان شهر شرح حال ایشان پرسیدم، گفت: این‌ها مسلمانند و از طایفه جمالیه که مرید و تربیت یافته شیخ جمال ساوه‌ای هستند.

ابن بطوطه شرح حال شیخ جمال را همان‌گونه که از زبان مردم شنیده بود چنین نقل کرده است: شیخ جمال آخوند جوانی بود درس خوانده و باسواد که هر روز صبح برای درس دادن به طلبه‌ها به مدرسه می‌رفت.

کاری هم به کار کسی نداشت و سرش به کار خودش بود. از قضا، خانه‌ای در مسیر رفتن شیخ به مدرسه بود که زن جوانی در آن زندگی می‌کرد. این زن شوهر داشت، ولی شوهرش برای تجارت به سفر می‌رفت و هر سفرش نیز یکی دو ماه طول می‌کشید.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 167

یکی از روزها که این زن دم در منزل یا کنار پنجره اتاق ایستاده بود، چشمش به شیخ جمال افتاد و از بس این شیخ زیبا بود عاشق او شد، ولی هرچه فکر کرد که این شیخ را چطور به دوستی با خود متمایل کند چیزی به نظرش نیامد. از آن طرف، فکر هم می‌کرد که اگر یك روز برود جلوی شیخ را بگیرد و خواسته‌اش را به او بگوید، شیخ با آن تدینی که دارد او را از خود می‌راند. لذا به فکر چاره افتاد و نقشه‌ای کشید. قرآن درباره مکر زنان می‌فرماید:

«ان کیدکن عظیم». [19]

بی تردید نیرنگ زنان بزرگ است.

وای از آن روزی که مرد و زنی فکرشان فکر شیطانی باشد و بخواهند علیه یك انسان دیگر طرح یا نقشه‌ای بریزند!

*** او هم نشست و فکر کرد و پیرزنی از ساکنین محله را صدا کرد و مقداری پول به او داد و گفت: من این کاغذ را به دستت می‌دهم. تو دم در منزل بنشین و هر وقت شیخ جمال آمد، با صدایی محزون به شیخ بگو: پسر من دو سال است به سفر رفته و تا به حال از او خبری نداشتم.

تا این‌که دیروز نامه‌ای از او رسید، ولی من سواد ندارم آن را بخوانم و شاید حرف‌هایی در نامه نوشته باشد که نباید کسی آن‌ها را بفهمد. شما تشریف بیاورید داخل دالان خانه و این نامه را برای من بخوانید.

موی سفید: واعظ شیب بر بناگوش

به‌واقع، چطور برخی افراد که پایشان لب گور است، شریك گناهانی از این دست می‌شوند! اگر جوانان به این کارها دست بزنند می‌گویند از سر خامی و جوانی است، ولی کسی که چندی بیش نمانده در خانه آخرت مأوا کند، چرا؟ راستی که حیا گوهر گرانقدری است!

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 168

یادم هست که روز در زمان شاه با عبا و عمامه وارد کاباره‌ای شدم که نزدیك به دویست متر بود. مطابق معمول، سر همه میزها مشروب بود و عده‌ای مشغول خوردن بودند: عده‌ای مست و عده‌ای دیگر تازه به شراب نشسته. وقتی من با این لباس وارد آن‌جا شدم، صاحب کافه با دستپاچگی گفت: آقا، شما اشتباه آمده‌اید! گفتم: اشتباه نیامده‌ام. مگر این جا فلان کافه نیست؟ گفت: چرا! گفتم: پس من درست آمده‌ام. گفت:

فرمایشی دارید؟ گفتم: فقط یك کلمه!

از آن طرف، تا چشم مشروب‌خورها به من افتاد، غیر از آن عده‌ای که چشمشان گرم بود و مست بودند، چهار پنج نفر دیگر از سر میز بلند شدند که حاج آقا، خوش آمدید! بفرمایید برایتان بریزیم و از این نوع تعارفات که به قول خودشان در عالم مستی و راستی می‌کنند. گفتم:

خدمت شما هم می‌آیم، ولی فعلا با رئیس کافه کار دارم.

آن وقت‌ها، 33- 34 سال بیشتر نداشتم و جوان بودم. کافه‌چی همان طور که مضطرب نگاهم می کرد گفت: حاج آقا، بفرمایید! گفتم: من فقط یك کلمه می‌خواهم به تو بگویم. اما اول باید از تو بپرسم که یهودی هستی یا مسیحی؟ گفت: هیچ کدام. مسلمانم! گفتم: عمری که نیستی؟

گفت: نه، شیعه‌ام. گفتم: جزو منکرین پروردگار هم که نیستی؟ گفت نه! گفتم: پس می‌توانم آن یك کلمه را به تو بگویم. گفت: بگو! گفتم:

پروردگار فرموده اولین موی سفیدی که بعد از 40 سالگی در صورت یا سر بنده من پیدا می‌شود، من از او حیا می کنم. تو که 60 سال به بالا داری و کاملا سفید کرده‌ای چه داری می کنی؟

از این حرف تکان عجیبی خورد و گفت: چه کار باید بکنم؟ گفتم:

دیروز چقدر مشروب خالی کردی؟ به قیمت آن زمان گفت: هفت هزار تومان. هفت هزار تومان شمردم و گفتم: این پول مشروب‌هایت! بعد، به

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 169

بقیه گفتم دیگر مشروب نخورید و از آن‌جا بروند.

وقتی همه را بیرون کردیم، با هم رفتیم و هرچه مشروب بود در چاه ریختیم. بعد هم عده‌ای از دوستان آمدند و پولی روی هم گذاشتند و در عرض 24 ساعت دیگ و بشقاب و قاشق و چاقو تهیه کردند و آن کافه از آن روز شد چلوکبابی. روز اول هم، یکی از متدینین گفت: دویست پرس اول را من می‌خرم.

این ارزش حیاست. چقدر خوب است انسان، به ویژه کسی که سنی از او گذشته، از خدا و از موی سفیدش حیا کند!

ادامه ماجرای شیخ جمال

به‌هرحال، آن پیرزن با گردن کج و صدای محزون جلوی شیخ را گرفت و به او گفت: از پسرم برای من نامه‌ای آمده. برای خاطر خدا آن را برای من بخوان!

وقتی شیخ جمال وارد دالان خانه شد، زن جوان از گوشه‌ای درآمد و قفل بزرگی به در زد و به شیخ جمال گفت: اگر صدایت در بیاید، می‌روم روی پشت‌بام فریاد می‌کشم و به مردم می‌گویم شیخ جمال آمده با زن شوهردار زنای محصنه کند. شیخ گفت: چشم خانم! زن گفت: من مدتی است عاشقت شده‌ام و باید آنچه می‌گویم انجام بگیرد! شیخ گفت:

من هم وقتی شما را یك نظر دیدم از شما خوشم آمد. من هم حرفی ندارم، اما می‌شود اول راه دستشویی را به من نشان دهید؟ (کسی که اهل خداست، هر کاری می‌کند برای خدا می‌کند). گفت: دستشویی بالای پله‌هاست.

شیخ داخل دستشویی شد و در دل گفت: خدایا، تو می‌دانی که من فقط می‌خواهم از دام این شیطان فرار کنم. برای همین، این ظاهر زیبا را به خاطر تو نازیبا می‌کنم! بعد، قلم تراشش را درآورد و آب آفتابه را

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 170

روی سرش ریخت و شروع کرد به تراشیدن موهای سر و ریش و ابرویش. سلمانی هم بلد نبود، لذا سر و صورتش با تیغ بریده می‌شد و خون می‌افتاد. خلاصه، با آن قیافه زشتی که برای خودش درست کرده بود و با آن بوی بد و سرووضع خون‌آلود، کنار اتاق آمد و گفت: من آماده‌ام!

وقتی ون در اتاق را باز کرد و چشمش به او افتاد، به قدری ناراحت شد که در را باز کرد و او را از خانه بیرون انداخت.

از آن روز به بعد، خدا زبان شیخ، گلوی شیخ، و صدای شیخ را عوض کرد، مردم عاشقش شدند، و جوان‌ها آمدند دست به دامنش شدند و مرید او گشتند.

این گوشه‌ای از ارزش‌های نه گفتن به هوای نفس خود و هوای نفس دیگران است. تنها با نه گفتن زمین زندگی پاك می‌شود و از این زمین پاك است که بهشت نصیب آدمی می‌شود.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 171

پی‌نوشت

[(1). عوالی اللئالی، احسائی، ج 1، ص 67.]

[(2). اعراف، 58: «و البلد الطیب یخرج نباته بإذن ربه و الذی خبث لا یخرج إلا نکدا کذلك نصرف الآیات لقوم یشکرون»؛ و زمین پاك است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می‌آید، و زمینی که ناپاك است، جز گیاهی اندك و بی‌سود از آن بیرون نمی‌آید؛ این‌گونه نشانه‌ها را برای گروهی که سپاس گزارند به صورت‌های گوناگون بیان می‌کنیم.]

[(3). بقره، 261: «مثل الذین ینفقون أموالهم فی سبیل اللّه کمثل حبة أنبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مئة حبة و اللّه یضاعف لمن یشاء و اللّه واسع علیم»؛ مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند، در هر خوشه صد دانه باشد؛ و خدا برای هرکه بخواهد چند برابر می‌کند و خدا بسیار عطاکننده و داناست.]

[(4). این شعر یکی از قصاید بسیار معروف و پر محتوای ناصر خسروست که در آن پندهای گرانی داده است. بعضی از ابیات آن این است:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را — برون کن ز سر باد و خیره‌سری را

بری دان از افعال چرخ برین را — نشاید ز دانا نکوهش بری را

همی تا کند پیشه، عادت همی کن — جهان مر جفا را، تو مر صابری را

هم امروز از پشت بارت بیفگن — میفگن به فردا مر این داوری را

چو خود می‌کنی اختر خویش را بد — مدار از فلك چشم نیك اختری را

تو باهوش و رای از نکو محضران چون — همی برنگیری نکو منظری را

سپیدار مانده است و بی هیچ‌چیزی — ازیرا که بگزید او کم بری را

اگر تو از آموختن سر بتابی — نجوید سر تو همی سروری را

بسوزند چوب درختان بی‌بر — سزا خود همین است مر بی‌بری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را.

[

[(5). منظور این آیات است: «من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب». شوری، 20. و «فما أوتیتم من شئ فمتاع الحیاة الدنیا و ما عند اللّه خیر و أبقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون».

شوری، 36.]

[(6). غاشیه، 6.]

[(7). غاشیه، 7.]

[(8). غاشیه، 5.]

[(9). نحل، 97. و نیز این آیات:

- «فاستجاب لهم ربهم أنی لا أضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا و أخرجوا من دیارهم و أوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لا کفرن عنهم سیئاتهم و لا دخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند اللّه و اللّه عنده حسن الثواب». آل عمران، 195.

- «و من یعمل من الصالحات من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فأولئك یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیرا». نساء، 124.

- «یا قوم إنما هذه الحیاة الدنیا متاع و إن الآخرة هی دار القرار* من عمل سیئة فلا یجزی إلا مثلها و من عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فأولئك یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب». غافر، 39- 40.]

[(10). در این سوره نیز مفهوم زمین پاك و محصول پاك را می‌توان دید: «قد أفلح المؤمنون* الذین هم فی صلاتهم خاشعون* و الذین هم عن اللغو معرضون* و الذین هم للزّكاة فاعلون* و الذین هم لفروجهم حافظون* إلا علی أزواجهم أو ما ملكت أیمانهم فإنهم غیر ملومین* فمن ابتغی وراء ذلك فأولئك هم العادون* و الذین هم لا ماناتهم و عهدهم راعون* و الذین هم علی صلواتهم یحافظون* أولئك هم الوارثون* الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون». مؤمنون، 1- 11.]

[(11). نیچه در كتاب غروب بتها می‌نویسد: «فرمول من برای شادكامی: یك آری، یك نه، یك خط راست، یك هدف». ر ك: غروب بتها. فردریش نیچه، ترجمه داریوش]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 173

[آشوری، ص 32.]

[(12). امالی، صدوق، ص 344؛ نیز در بحار الأنوار، ج 72، ص 284: «قال صلی اللّه علیه و آله: «لیس منا من غشّ مسلما و لیس منا من خان مسلما»؛ تحف العقول، حرانی، ص 42؛ نیز در بحار الانوار، ج 72، ص 285؛ نیز در عوالی اللئانی، احسائی، ج 2، ص 245: «و قال صلی اللّه علیه و آله: لیس منا من غش مسلما أو ضره أو ماكره».]

[(13). در این‌باره روایات زیادی وارد شده است. ر ك: مستدرك سفینة البحار، شیخ علی نمازی، ج 10، ص 86: «نبوی: النظر إلی وجه علی بن أبی طالب عبادة. و النبوی:

النظر إلی العالم عبادة، و النظر إلی الإمام المقسط عبادة، و النظر إلی الوالدین بر أفة و رحمة عبادة، و النظر إلی الأخ توده فی اللّه عز و جل عبادة، و كذا النظر إلی القرآن و إلی الكعبة عبادة، و ... و سائر الروایات فی ذلك».]

[(14). قرآن درباره حضرت عیسی می‌فرماید: «و إذ قال عیسی بن مریم یا بنی إسرائیل إنی رسول اللّه إلیكم مصدقا لما بین یدی من التوراة و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین»؛ و یاد كن هنگامی را كه عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را كه پیش از من بوده تصدیق می‌كنم، و به پیامبری كه بعد از من می‌آید و نامش احمد است مژده می‌دهم. پس هنگامی كه احمد دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این‌جادویی است آشكار. صف، 6.]

[(15). بحار الأنوار، ج 14، ص 438: قال: كان سببهم أن الذی هیج الحبشة علی غزوة الیمن ذانوس و هو آخر من ملك من حمیر تهود و اجتمعت معه حمیر علی الیهودیة، و سمی نفسه یوسف و أقام علی ذلك حینا من الدهر، ثم أخبر أن بنجران بقایا قوم علی دین النصرانیة، و كانوا علی دین عیسی علیه السلام و علی حكم الانجیل، و رأس ذلك الدین عبد

اللّه بن بریامن، حمله أهل دینه علی أن یسیر إلیهم و یحملهم علی الیهودیة و یدخلهم فیها، فسار حتی قدم نجران، فجمع من کان بها علی دین النصرانیة ثم عرض علیهم دین الیهودیة و الدخول فیها فأبوا علیه فجادلهم و عرض علیهم و حرص الحرص کله فأبوا علیه و امتنعوا من الیهودیة و الدخول فیها، و اختاروا القتل،]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 174

[فخد لهم خدودا و جمع فیها الحطب و أشعل فیه النار، فمنهم من أحرق بالنار، و منهم من قتل بالسیف و مثل بهم کل مثلة، فبلغ عدد من قتل و أحرق بالنار عشرین ألفا، و أفلت رجل منهم یدعی دوس علی فرس له ورکضه و اتبعوه حتی أعجزهم فی الرمل، و رجع ذونواس إلی ضیعة فی جنوده، فقال اللّه: قتل أصحاب الاخدود، إلی قوله: العزیز الحمید.

- بحار الأنوار، ج 14، ص 439: «بالاسناد إلی الصدوق، عن ماجیلویه، عن عمه، عن الکوفی، عن أبی جمیلة، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إن أسقف نجران دخل علی أمیر المؤمنین علیه السلام فجری ذکر أصحاب الاخدود، فقال علیه السلام:

بعث اللّه تعالی نبیا حبشیا إلی قومه و هم حبشیة فدعاهم إلی اللّه تعالی، فکذبوه و حاربوه و ظفروا به و خدوا الخدود و جعلوا فیها الحطب و النار، فلما کان حرا قالوا لمن کان علی دین ذلک النبی: اعتزلوا و إلا طرحناکم فیها، فاعتزل قوم کثیر، و قذف فیها خلق کثیر حتی وقعت امرأة و معها ابن لها من شهرین، فقیل لها: إما أن ترجعی و إما أن تقذفی فی النار، فهمت تطرح نفسها فلما رأت ابنها رحمته، فأنطق اللّه تعالی الصبی و قال: یا أماه ألقی نفسک و إیای فی النار، فإن هذا فی اللّه قلیل». و تلا عند الصادق علیه السلام رجل: قتل أصحاب الاخدود. فقال: قتل أصحاب الاخدود.

و سئل أمیر المؤمنین علیه السلام عن المجوس أی أحکام تجری فیهم؟ قال: هم أهل الکتاب، کان لهم کتاب و کان لهم ملک سکر یوما فوقع علی أخته و أمه، فلما أفاق ندم و شق ذلک علیه، فقال للناس: هذا حلال، فامتنعوا علیه فجعل یقتلهم و حفر لهم الاخدود و یلقیهم فیها. بیان: لعل الصادق علیه السلام قرأ" قتل" علی بناء المعلوم، فالمراد بأصحاب الاخدود الکفار کما هو أحد احتمالی القراءة المشهورة و لم ینقل فی الشواذ».]

[(16). عوالی اللئالی، أحسائی، ج 1، ص 98؛ نیز مسند ابو یعلی، ج 13، ص 174: «و فی حدیث خباب بن الارت قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: «لقد کان من قبلکم یؤخذ الرجل منهم، فیحفر له فی الارض، ثم یجاء بالمنشار، فیجعل علی رأسه، فیجعل فرقتین و ما یصرفه ذلک عن دینه، و اللّه لیتمن هذا الامر حتی یسیر الراکب من]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 175

[صنعاء اليمن إلى حضرموت لا يخاف الا اللّه و الذئب على غنمه، و لكنكم تعجلون»؛ مشكاة الأنوار، على الطبرسى، ص 497: «عن ابى عبد اللّه على السلام قال: «إن من كان قبلكم ممن هو على ما أنتم عليه ليؤخذ الرجل منهم فتقطع يداه و رجلاه و يصلب على جذوع النخل و يشق بالمنشار فلا يعدو ذلك نفسه، ثم تلى قوله عز و جل: «أم حسبتم أن تدخلوا الجنة و لما يأتكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء و الضراء».]

[(17). تاريخ طبرى، ج 4، ص 323: «... و اللّه لا أعطيهم بيدى إعطاء الذليل و لا أقر اقرار العبيد».]

[(18). ابن بطّوطه، ابو عبد اللّه محمد بن عبد اللّه بن محمد بن ابراهيم لواتى طنجى، جهانگرد معروف (703- 779 ق/ 1304- 1377 م). حرف «ط» در نام ابن بطوطه گاه مشدد و گاه مخفف ذكر شده است، اما صورت مشدد آن درست‌تر به نظر می‌رسد. به نوشته كراچكوفسكى اصل ابن بطوطه از قبيله بربرهاى لواته است كه در زبان بربرى آن را الواتن می‌ناميدند. گروه‌هايى از اين قبيله در سراسر شمال افريقا از جمله مصر پراكنده بودند. نسبت لواتى نشانه تبار غير عرب و طنجى بيانگر رابطه ابن بطوطه با زادگاهش طنجه است.

ابن جزى می‌نويسد: «ابو عبد اللّه در شهر غرناطه به من گفت كه ولادتش دوشنبه 17 رجب 703 ق [24 فوريه 1304 م] در طنجه روى داده است». درباره نخستين سال‌هاى زندگى و شرح احوال ابن بطوطه جز آنچه در سفرنامه وى آمده است، چيزى نمی‌دانيم. چنين به نظر می‌رسد كه وى در زادگاه خويش به تحصيل پرداخته.

تحصيل او در علوم دينى براساس تعاليم فرقه مالكى بوده كه آن زمان در شمال افريقا صورتى گسترده و پيروانى بسيار داشته و بى گمان او در فقه مالكى داراى معلوماتى بوده است. زيرا از روزگار جوانى و حتى در سفرهاى خود نيز به امر قضا می‌پرداخته است.

ابن بطوطه هنگامى كه 22 ساله بود، راه سفر پيش گرفت و در پنجشنبه 2 رجب 725 ق/ 14 ژوئن 1325 م زادگاه خود طنجه را ترك گفت. قصد او از اين سفر به جا]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 176

[آوردن مراسم حج و زيارت تربت پيامبر (ص) بود و چه بسا گمان نمی‌كرد كه سفرش سالیان دراز به طول انجامد و پس از يك ربع قرن به موطن خود بازگردد.

سفر ابن بطوطه مصادف با روزگار فرمانروایی ناصر الدین ابو سعید عثمان دوم فرزند یعقوب ابو یوسف بن عبد الحق از سلاطین مرینی فاس بود. مسیر وی از زمان حرکت معلوم و مشخص است. او از طنجه به راه افتاد و نخست به شهر تلمسان در الجزیره رسید. در این شهر با دو سفیر اعزامی از جانب سلطان ابو یحیی پادشاه افریقیه به نامهای ابو عبد اللّه محمد بن ابی بکر بن علی بن ابراهیم نفزاوی و شیخ ابو عبد اللّه محمد بن حسین بن عبد اللّه قرشی زبیدی که هر دو از قضات تونس بودند، آشنا شد و پس از چند روز در شهر ملیاته به آنان ملحق گردید و با آنان از شهر خارج شد.

چند روز بعد قاضی محمد بن ابی بکر نفزاوی در راه وفات یافت و همراهان او ناگزیر به ملیانه بازگشتند. ابن بطوطه که تنها مانده بود، همراه گروهی از بازرگانان تونسی به شهر الجزیره رفت. در آنجا زبیدی و فرزند قاضی متوفی به او ملحق شدند. وی پس از عبور از قسنطینه به تونس رفت و مدتی بعد با قافلهای به سوسه و سپس به شهر صفاقس رسید و در آنجا با دختر یکی از امنای آن سرزمین ازدواج کرد و سرانجام پس از گذر از طرابلس و دیگر نواحی شمال افریقا به اسکندریه و دمیاط رفت و از طریق شط نیل به قاهره رسید.

شهر قاهره ه درآن زمان تحت فرمانروایی ممالیك بود، روزگار شکوفایی خود را می گذرانید. مصر عهد ممالیك چندان اثری در او بر جای نهاد که مصر عهد فاطمیان در ناصر خسرو قبادیانی. وی از قاهره در مسیر نیل به راه افتاد و به آسوان رسید و از آنجا از طریق صحرا راه مشرق و بندر عیذاب‌در کنار دریای سرخرا در پیش گرفت و خواست از آنجا با کشتی عازم جده شود، ولی معلوم شد که به سبب جنگ میان قبایل بجساه و ممالیك، ناوهای مصری در دریا رفت‌وآمد نمی کنند. در نتیجه، ابن بطوطه ناگزیر به قاهره بازگشت. ازاین‌رو در صدد برآمد راه شام را در پیش گیرد و به کاروانیانی که همه ساله از دمشق به مکه می‌رفتند، ملحق شود. او با استفاده از فرصت به فلسطین رفت و از راه بیت المقدس به بیروت،]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 177

[طرابلس، حلب، انطاکیه، لاذقیه، بعلبك و دمشق گام نهاد و مدتی در این شهر اقامت گزید و از آنجا با کاروان حجاج عازم مدینه و مکه شد و از این دو شهر مطالب مبسوطی نیز در سفرنامه خویش آورده است. پس از ترك مکه، آهنگ عراق کرد و از راه قادسیه به نجف اشرف رفت و به حرم حضرت علی بن ابی طالب (ص) مشرف گردید و پس از آن از راه بغداد و بصره با قافله عازم ایران شد و از آبادان، ماهشهر (معشور) و شوشتر دیدن کرد و در این شهر بیمار شد.

ابن بطوطه به اصفهان و شیراز نیز سفر کرد و در این شهر با قاضی مجد الدین شیرازی ملاقات نمود و به زیارت آرامگاه شیخ سعدی رفت. وی پس از آنگاه از راه کازرون به عراق بازگشت و پس از گذر از کربلا بار دیگر به بغداد رفت و

مدتی بعد در ملازمت امیر علاء الدین محمد از امیران سلطان ابو سعید بهادر خان عازم تبریز شد و از آنجا دوباره به بغداد بازگشت و بار دیگر عزم سفر حج و زیارت حرمین کرد. این‌بار ابن بطوطه، میان سال‌های 729- 730 ق/ 1328- 1329 م، در مکه اقامت گزید. در آنجا سخت بیمار شد و پس از بازیافتن سلامت خویش، با دانشمندان محل آشنا شد و سپس از طریق جده به سواحل شرقی افریقا و از آنجا به یمن، عدن و مگادیشو (مقدیشو) رفت و از آنجا راه ظفار، سواحل شرقی عربستان، عمان و خلیج فارس را در پیش گرفت تا به جزیره هرمز رسید و با سلطان قطب الدین تهتن (تهمتن) پادشاه هرمز ملاقات کرد. آن‌گاه به لارستان فارس، جزیره کیش و بحرین عزیمت نمود و در 732 ق به مکه بازگشت و پس از گزاردن حج از راه دریای سرخ و عیذاب به غزه و از آنجا به آسیای صغیر رفت و در قونیه به زیارت تربت مولانا جلال الدین محمد بلخی شتافت.

سفر به سوی شمال را دومین مرحله سفر ابن بطوطه نوشته‌اند که خط سیر آن تا اندازه‌ای مبهم و آشفته به نظر می‌رسد. در این سفر ابن بطوطه از آسیای صغیر گذشت و از طریق سینوپ به دریای سیاه رسید و با گذر از شبه جزیره کریمه به شهر کفا رفت که همان فئودوسیای کنونی است. در این شهر که یکی از مراکز عمده بازرگانی میان شرق و غرب و در اختیار جنوایی‌ها بود، ابن بطوطه نخستین‌بار]

[صدای ناقوس کلیساها را شنید، چندانکه به هراس افتاد. در آن زمان سوداك (سرداق، سوداق) بندر عمده کریمه به شمار می‌رفت. ابن بطوطه این شهر را پنجمین بندر مهم جهان و در ردیف اسکندریه مصر، کولم (کیلون) و کالکوت (کالیکوت) در هند و زیتون (تسوئن‌جئوفو) در چین دانسته است. او سپس سراسر شبه جزیره کریمه را درنوردید و از آنجا به جنوب روسیه رفت. چنین به نظر می‌رسد که وی تا سرزمین بلغارها در کنار رود ولگا نیز سفر کرده باشد.

بروکلمان ضمن تأیید این نکته که ابن بطوطه به سرزمین‌هایی که وصف کرده، رفته است. استثنا قایل شده و چنین اظهارنظر کرده که وی ظاهرا در سرزمین بلغارها نبوده است، زیرا سفر به آن دیار دشوار بوده و دست کم 60 روز وقت می‌گرفته است، و بنابراین وصفی را که از ارض ظلمات به دست می‌دهد، چنانکه نخستین‌بار مارکوارت بدان توجه کرده، از یك اثر ادبی گرفته است. ابن بطوطه سپس از حاجی ترخان (آستار خان) با کاروانی که متعلق به خاتون پیلون دختر فرمانروای یونان (روم) و همسر خان ازبك بود به قسطنطنیه رفت و مدتی بعد به منطقه اردوی زرین (قزل اوردا) بازگشت و در منطقة خان اردوی زرین در شهر سرا، که احتمالا سرای نو باشد، اقامت گزید و بعد از طریق ولگا به خوارزم، بخارا، نخشب، سمرقند، بلخ، هرات، طوس، مشهد، سرخس، تربت حیدریه، نیشابور، بسطام، غزنه و کابل رفت.

در اول محرم 734 ق/ 12 سپتامبر 1333 م ابن بطوطه به دره سند رسید که معروف به پنجاب است. بخش دیگر سفرنامه وی از همین جا آغاز می‌گردد. وی ضمن سفر تا رسیدن به دهلی از شگفتی‌های آن سرزمین و زنده سوزانیدن زنان یاد کرده است.

ابن بطوطه در راه سفر از مولتان به دهلی، گرفتار حمله گروهی از هندیان شد و در این ماجرا تیری به او اصابت کرد، اما جان به سلامت برد. در دهلی با ابو المجاهد محمد شاه فرمانروای آن سرزمین دیدار کرد. یك ماه و نیم پس از ورود او به دهلی دختر ابن بطوطه که کمتر از یك سال داشت درگذشت. شخصیت وی چنان در سلطان مؤثر افتاد که مدت چند سال سمت قضای آن ناحیه را به او واگذاشت.]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 179

[بخش بزرگی از سفرنامه ابن بطوطه درباره هند و مشاهدات او در این کشور است.

هنگامی که محمد شاه سفیرانی با هدایا به چین فرستاد، ابن بطوطه نیز از زمره نمایندگان وی بود. کوشش این هیأت برای گذر از خشکی و سفر از طریق قندهار با توفیق همراه نشد. وی در این سفر با دشواری‌هایی چون جنگ با هندوان، اسارت در دست کفار و خطر دربه‌دری و گرسنگی مواجه گردید. ناچار راه دریا در پیش گرفت و از راه کالیکوت به جزایر مالدیو رفت. در آنجا ازدواج کرد و سمت قضا یافت و بعد به جزیره ملوك رفت و طی 70 روز اقامت در آن جزیره دوبار ازدواج کرد و در نیمه ربیع الثانی 745 آن جزیره را به مقصد سیلان ترك گفت. ابن بطوطه دوباره به جزایر مالدیو بازگشت و از آنجا به بنگاله، شمال هند و طوالسی رفت و در مسیر چین به راه افتاد و 17 روز پس از ترك طوالسی به ساحل چین رسید و به چین کلان (کانتون) رفت. در بازگشت از طریق جاوه به هندوستان و بندر کالیکوت رفت. در کالیکوت سوار کشتی شد و پس از 28 روز در محرم 748 به ظفار رسید. از ظفار به مسقط و از آنجا به جزیره هرمز و بعد به فسا، شیراز، اصفهان، شوشتر، بصره و نجف رفت و بار دیگر مرقد علی بن ابی طالب (ع) را زیارت کرد و از آنجا عازم کوفه، بغداد و شام شد و اوایل ربیع الاول 749 به حلب رسید. از آنجا به دمشق، بیت المقدس، اسکندریه، قاهره و عیذاب رفت و در آن جا سوار کشتی شد تا به جده رسید و آنگاه راه مکه را در پیش گرفت و در 22 شعبان 749 برای چهارمین بار به زیارت بیت اللّه الحرام شتافت.

وی پس از گزاردن مراسم حج به فلسطین رفت و شاهد شیوع بیماری دهشتناك وبا (749 ق) در آن سرزمین شد. اندکی بعد آرزوی بازگشت به میهن در او قوت گرفت و در صفر 750/ آوریل 1349 با کشتی کوچکی ابتدا عازم تونس شد. در تونس اشتیاق سفر به جزیره ساردنی در او پدید آمد. وی در این سفر دو بار در معرض هجوم دزدان دریایی قرار

گرفت، ولی توانست جان به در برد و از شهرهای تنیس و تلمسان بگذرد. هنگامی که به شهر تازی رسید، به او خبر دادند که مادرش از ابتلا به بیماری وبا درگذشته است. ابن بطوطه روز جمعه اواخر شعبان 750 وارد]

[فاس شد و به دربار امیر ابو عنان (749- 759 ق/ 1348- 1358 م) رفت و در آن جا استقرار یافت و مورد احترام وی قرار گرفت. دوران آوارگی و سرگردانی ابن بطوطه بدین جا پایان نپذیرفت. زیرا هنوز دو سرزمین دیگر اسلامی را ندیده بود.

وی برای زیارت قبر مادر به زادگاه خود شهر طنجه رفت و از آن‌جا عازم سبته شد. در سبته مرضی گریبانگیر وی گشت که 3 ماه به درازا کشید و او ناگزیر چند ماه در آن شهر بماند. سپس عازم اندلس شد. ابن بطوطه به جبل الفتح یا جبل الطارق رفت و در آن‌جا با ابو زکریا یحیی بن سراج الرندی دیدار کرد. از آن‌جا به شهر رنده و سپس به مالقه (مالاگا) رفت و سرانجام به غرناطه پایتخت اندلس رسید.

گمان می‌رود وی در این شهر با کاتب سفرنامه خود محمد ابن جزی آشنا شده باشد. در بازگشت بار دیگر به جبل الطارق رفت. در اول محرم 753 به فرمان ابو عنان عازم سفری دشوار و طولانی به افریقای مرکزی شد. وی از طریق سجلماسه به تمبوکتو و مالی رفت که هنوز مدت درازی از نفوذ اسلام در این دیار نمی‌گذشت.

ابن بطوطه در بازگشت به تکدّا (تگدا) رفت و از معادن مس آن سرزمین دیدن کرد و در 11 شعبان 754 با کاروانی از برده‌فروشان راه دشواری را تا هکار طی کرد و سرانجام اواخر همان سال به فاس بازگشت. ابن بطوطه از آن پس دیگر به سیر و سفر نپرداخت و حدود بیست و اندی سال از اواخر عمر خود را در آن‌جا به سر برد و در 779 ق/ 1377 م درگذشت.

عصر مرینیان، به ویژه دوران فرمانروایی ابو الحسن علی بن عثمان (732- 749 ق/ 1332- 1348 م) و امیر ابو عنان فارس المتوکل بن علی، دوران شکوفایی فرهنگ اسلامی در مغرب بود. بسیاری از بزرگان علم و ادب در دستگاه این دو سلطان گرد آمده بودند که از آن جمله‌اند ابن خلدون و ابن خطیب که هر دو از معاصران ابن بطوطه بودند. ابن خلدون خود به بار یافتن ابن بطوطه از مشایخ طنجه به بارگاه سلطان ابو عنان اشاره دارد. به نظر می‌رسد که نگارش ماجرای سفر ابن بطوطه به ابتکار ابو عنان بوده باشد. او برای ابن بطوطه ادیبی چون ابن جزی را به]

[عنوان کاتب و محرر برگزید. ابن جزی خود در این‌باره اشاره‌ای دارد مبنی بر این‌که تدارك سفرنامه به دستور ابو عنان بوده است.

عنوان سفرنامه ابن بطوطه تحفة النظار فی غرائب الامصار و العجایب الاسفار بوده است، ولی در نزد اهل دانش بیشتر با نام رحلة ابن بطوطه شناخته شده است. کتاب را ابن بطوطه خود ننوشته است. متن کتاب که از زبان او نقل شده بود، توسط محمد بن محمد بن جزی الکلبی تحریر گردید و هم اکنون بخش‌هایی از دستخط او در کتابخانه ملی پاریس موجود است. وی علاوه‌بر ماجرای سفر ابن بطوطه شرحی نیز پیرامون زندگی خود نوشته که موجود است.

نگارش ماجرای سفر ابن بطوطه در مدتی کمتر از 3 ماه با شتاب انجام پذیرفت.

تقریر ابن بطوطه و املای کتاب در 3 ذیحجه 756 به پایان رسید و ابن جزی کار تصحیح و تدارك آن را در صفر 757 به انجام رسانید، ازاین‌رو، ممکن است بسیاری از نقایص سفرنامه ابن بطوطه متوجه ابن جزی باشد.

ابن بطوطه از برجسته‌ترین جهانگردان مسلمان بود. طول راهی را که ابن بطوطه پیموده 75 هزار میل تخمین زده‌اند به تقریب می‌توان گفت اغلب آثاری که درباره اردوی زرین و آسیای میانه نوشته شده، بی‌نیاز از سفرنامه ابن بطوطه نبوده‌اند. ابن بطوطه آخرین جهانگرد بزرگی است که به سراسر جهان اسلام سفر کرد. او در واقع رقیب شایسته‌ای برای مارکوپولو به شمار می‌رفت که به تقریب همزمان وی بود.

مطالب این دو سفرنامه درباره آسیا مکمل یکدیگرند، ولی مارکوپولو خاور دور را بهتر از ابن بطوطه می‌شناخت. گرچه مطالبی از سفرنامه ابن بطوطه از جمله شرح وی درباره سرزمین توالسی (طوالسی) با افسانه‌هایی درآمیخته است، با این وصف هرچه بررسی سفرنامه او عمیق‌تر می‌شود، مراتب اعتماد نسبت به آن فزونی می‌گیرد.

سرنوشت خواه‌ناخواه از ابن بطوطه جهانگردی ساخت که در میان ملل اسلامی بسیار نادر بود. او در این راه حدود 25 سال رنج آوارگی و سرگردانی را به جان خرید. توجه او به سرزمین‌ها کمتر از رغبت وی به شناسایی مردم بود. به مسائل]

[جغرافیایی توجه خاصی نداشت و شاید به لحاظ توجه به زندگی مردم بود که رحله او در شرح جهان اسلام و به طور کلی وصف جوامع شرقی سده 8 ق/ 14 م در نوع خود یگانه و بی‌نظیر است. این کتاب نه تنها در زمینه جغرافیای تاریخی آن روزگار، بلکه برای آشنایی با فرهنگ آن زمان نیز گرانبهاست. سفرنامه ابن بطوطه شامل کلیه جهات و جوانب

زندگی است که معمولا مورخان چندان توجهی بدان‌ها نداشتند. این کتاب حاوی مطالب ارزشمندی درباره مراسم دربارهای بیگانه، پوشاك اقوام مختلف، عادات، مشخصات، اغذیه و غیر آن‌هاست. گرچه نمی‌توان رحله را مدرك و سند ممتازی به شمار آورد، با این وصف سرشار از دیدگاه‌های نمایندگان متوسط فرهنگ عرب و اسلامی در سده 8 ق/ 14 م است. در رحله ترتیب سفر اغلب مشوش است و تاریخ‌ها گاه نادرست آمده‌اند، ولی با وجود کثرت نام‌های اشخاص و جای‌ها، خطا بالنسبه اندك است.

در ایران، سفرنامه ابن بطوطه به وسیله محمد علی موحد به فارسی ترجمه شده و در 1348 ش در دو جلد انتشار یافته است.

منبع: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 3، با تلخیص فراوان.]

[(19). یوسف، 28.]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 183

9 درباره نیاز انسان به خدا

کرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 185

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

روزی، شخصی به محضر مبارك حضرت سجاد، علیه السلام، عرضه داشت: یابن رسول اللّه، زندگی را چگونه می‌گذرانید؟ امام می‌توانستند در پاسخ او به گفتن «الحمد اللّه» بسنده کنند و سخن را ختم نمایند، اما اخلاق انبیا و ائمه طاهرین، علیهم السلام، این‌گونه بود که از هر فرصتی برای هدایت مردم استفاده کنند و آنان را راهنمایی سازند. چیزی که برای این بزرگواران ارزش داشت هدایت مردم بود؛ چه یك نفر باشد و چه مردمان یك شهر یا یك کشور. لذا، امام چهارم

فرمودند: زندگی‌ام را درحالی می‌گذرانم که هشت طلبکار از من طلب خویش را می‌خواهند! [1] شاید همان وقت به نظر سؤال‌کننده رسیده باشد که چرا حضرت طوری زندگی کرده‌اند که گرفتار هشت طلبکار باشند و حالا به خاطر بدهی‌هایشان ناراحت باشند؟ مگر نمی‌توانستند زندگی‌شان را طوری سامان دهند که مشکلی با مردم پیدا نکنند؟ اما وقتی امام این هشت طلبکار را توضیح دادند، سؤال‌کننده معنای سخن امام را دانست و

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 186

متوجه شد که هر انسانی تا قیامت دچار این طلبکارها هست. خواه این فرد مؤمن و دیندار باشد و خواه نباشد. زیرا خداوند متعال انسان را آفریده و در محاصره این هشت طلبکار قرار داده است. در نتیجه، برخورد آدمی با این طلبکارها باید به‌گونه‌ای باشد که در دنیا و آخرت، و در زندگی امروز و فردا گرفتار و اسیر نشود و به مشکل برنخورد.

امام فرمودند: طلبکار اول من خداست. او مرا آفریده و مالك و ربّ و رزّاق من است و، ازاین‌رو، بر من حق عبودیت و بندگی دارد. حق دارد از من عمل به واجبات و فرائض را بخواهد. [2]

آیا از عمل به فرائض سودی به خدا می‌رسد؟

سوال مهم این قسمت همین است: آیا اگر کسی حق طلبکاری را بپردازد، به آن طلبکار سودی می‌رسد یا خیر؟ یا اگر حق این طلبکار را ادا نکند، زیان و ضرری متوجه این طلبکار می‌شود؟ باید دید در این‌باره اولیای خدا چه می‌فرمایند.

وجود مبارك امیر المؤمنین، علیه السلام، خطبه‌ای دارند که، بی‌اغراق، از زیباترین و بهترین و پرمعناترین خطبه‌های دوره عمرشان است. [3] به واقع، نمی‌توان از زمان حضرت تاکنون چند نفر از علما، حکما، دانشمندان، و عارفان این خطبه را تفسیر کرده و شرح داده‌اند. زیرا شرحش نیز خیلی مبسوط و گسترده است. تعدادی از این شروح را خودم دیده‌ام و دو نفر را نیز در قم و تهران می‌شناختم که این خطبه را به شعر درآورده بودند. [4]

در این خطبه، امیر المؤمنین قریب به نود ویژگی برای اهل تقوا بر شمرده‌اند و اهل تقوا را با خصوصیاتشان معرفی کرده‌اند که هم زیبا و هم شگفتی آفرین است.

پیش از انقلاب، من نزدیك هفت سال، و هر سال سی شب ماه مبارك

رمضان، این خطبه را برای مردم توضیح می‌دادم که مجموعا حدود 210 شب و 210 ساعت شد. بااین‌حال، تازه به ویژگی ششم این خطبه رسیده بودم و هشتاد و چهار ویژگی دیگر همچنان باقی مانده بود. بعد هم نمی‌دانم به چه علت آن بحث رها شد و ادامه پیدا نکرد!

این را هم بگویم که لازم است هر شیعه‌ای تا فرصت زندگی باقی است، اگر همه نهج البلاغه را نمی‌خواند، لااقل این خطبه را ببیند و اگر متن عربی آن را نمی‌فهمد از ترجمه‌های فارسی این کتاب استفاده کند. [5]

حضرت در مقدمه این خطبه، که به خطبه متقین معروف است، درباره بدهی‌های انسان به پروردگارچه آن‌ها را بپردازد و چه نپردازد- توضیحاتی داده‌اند که بسیار مفید است. همه می‌دانند که از زمان حضرت آدم تاکنون تعداد بسیار زیادی از مردم حق خدا را ادا نکردند و بدهی خود را به پروردگار نپرداختند. عده بسیار کمی هم از عهده این مهم بر آمدند و این حق را ادا کردند که البته، تعدادشان خیلی کم است، همیشه هم کم بوده کم هم خواهد ماند.

اما پاسخ آن پرسش. امام می‌فرماید:

«أما بعد، فإن اللّه سبحانه و تعالی خلق الخلق حین خلقهم غنیا عن طاعتهم، آمنا من معصیتهم، لانه لا تضره معصیة من عصاه و لا تنفعه طاعة من أطاعه».

اما بعد، خدای سبحان آن‌گاه که به آفرینش خلق دست یازید، هم از طاعتشان بی‌نیاز بود و هم از عصیانشان مصون. چرا که نه گناه گناهکاران زیانش رساند و نه فرمانبری فرمانبران سودیش ارزانی دارد.

یعنی کسی که بدهی خود را به خدا بپردازدمراد از بدهی بندگان به خدا واجبات و فرائض است، چه واجباتی مثل نماز و روزه و حج که فقط با بدن و نیت سروکار دارد، و چه واجبات مالی مثل خمس و زکات و انفاق، و چه واجبات گروهی مثل حق مردم و حق زن و بچه-

ذرّه‌ای سود در پرداخت این دین به پروردگار تعلق نمی‌گیرد.

از عبارت «لا تنفعه» معلوم می‌شود دین‌هایی که از خدا به گردن انسان است منفعت‌هایی دارد؛ یعنی نماز و روزه و حج و انفاق و خمس و ادای حق مردم سودمند است، ولی سود آن‌ها به خدا نمی‌رسد. سبب مطلب آن است که خداوند متعال نیازی به کسی ندارد. [6]

ما نبودیم و حضرت او بود

[7] حضرت صادق، علیه السلام، فرموده‌اند:

«کان اللّه و لم یکن معه شیئا». [8]

زمانی خدا بوده و هیچ‌چیز دیگر نبوده و در حال حاضر هم که نطع حیاط گسترده است او هست. نه زمانی که هیچ‌کس و هیچ‌چیز وجود نداشته او کم داشته و نه حالا که همه چیز هست چیزی به او اضافه شده است. اصلا، بود و نبود موجودات نفعی برای وجود مقدس او ندارد.

پس، خدا نیازی به کسی ندارد. اگر همه مردم عالم نیز دین خود را به او ادا کنند، خدا نفعی نمی‌برد، و اگر همه مردم عالم هم این دین را ادا نکنند، خدا زیانی نمی‌بیند و معطل نمی‌ماند. آری، ادای دین منفعت و معطل گذاشتنش ضرر دارد، اما این سود و زیان به خدا نمی‌رسد. قرآن بارها به صراحت می گوید که وجود مبارك او «غنی» است و امیر المؤمنین هم در این سخن می‌فرماید هیچ نفعی از ادای واجبات به خدا نمی‌رسد. در نهایت، طبق آیات قرآن و روایات فراوان و سخنان حضرت نهج البلاغه معلوم می‌شود که نفع ادای دین پروردگار به خود اداکننده برمی گردد و ضرر ترك آن نیز به او می‌رسد. اگر مردم نماز نخوانند و روزه نگیرند یا به حج نروند و ...، از رحمت و فضل و بهشت خداوند محروم می‌شوند. ضرر نپرداختن دین سنگین است، ولی این ضرر به مدیونی می‌رسد که دینش را به خدا ادا نکرده است. سود

پرداخت دین نیز قابل توجه است، ولی این منفعت هم به کسی می‌رسد که دین خود را پرداخت کرده است.

همین مساله نیز نشان دهنده رحمت حق است. زیرا با پرداخت دین و ادای حق پروردگار از مدیون چیزی کم نمی‌شود، بلکه پروردگار آن دین را در دنیا به خیرات و حسنات و در آخرت به بهشت تبدیل می کند و نفع آن را به خود اداکننده

برمی‌گرداند. اما کسی که حق خدا را ادا نمی‌کند، وقتی در قیامت بهشت را با آن همه نعمت بی‌حسابش می‌بیند و خود را محروم می‌یابد، می‌پرسد: پس ما چه؟ در پاسخ او گفته می‌شود:

تو مدیون مانده‌ای. دینت را در دنیا ادا می‌کردی تا در عوض بهشت را به تو تحویل می‌دادیم. اما چون ادا نکردی، از بهشت بهره‌ای نداری!

در آخرت، راه سومی برای انسان وجود ندارد: یا به بهشت می‌رود یا به جهنم. و اگر کسی برای خودش در بهشت جایی دست‌وپا نکند، لاجرم در دوزخ مسکن خواهد گزید و اگر کسی در دوزخ اسیر شود، هیچ‌کس نمی‌تواند او را آزاد کند:

«و کذلك أوحینا إلیك قرآنا عربیا لتنذر أم القری و من حولها و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر». [9]

و این‌گونه قرآنی به زبان عربی فصیح و گویا به تو وحی کردیم تا مردم ام القری (شهر مکه) و کسانی را که پیرامون آن هستند، بیم دهی، و آنان را از روز جمع شدن (یعنی روز قیامت) که تردیدی در آن نیست بترسانی، روزی که گروهی در بهشت‌اند و گروهی در آتش سوزان.

در آیه دیگری می‌خوانیم:

«فأما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق* خالدین فیها ما دامت السماوات و الارض إلا ما شاء ربك إن ربك فعال لما یرید* و أما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السماوات و الارض إلا ما شاء ربك عطاء غیر مجذوذ». [10]

اما تیره‌بختان که خود سبب تیره‌بختی خود بوده‌اند در آتش‌اند، برای آنان در آن‌جا ناله‌های حسرت‌بار و عربده و فریاد است. در آن، تا آسمان‌ها و زمین پابرجاست، جاودانه‌اند. مگر آنچه را که مشیّت پروردگارت اقتضا کرده است. بی‌تردید، پروردگارت هرچه را اراده می‌کند انجام می‌دهد. اما نیك‌بختان که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته‌اند، تا آسمان‌ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه‌اند مگر آنچه را مشیّت پروردگارت اقتضا کرده، بهشت عطایی قطع ناشدنی و بی‌پایان است.

با این وصف، جای سومی میان بهشت و دوزخ وجود ندارد. یا سرانجام آدمی بهشت است یا عاقبتش جهنم.

بجا آوردن چیزهایی که عنوان فریضه و واجب گرفته‌اند منتهی به بهشت می‌شوند. این واجب را باید انجام داد تا بهشت از دل آن‌ها بیرون بیاید، ولی اگر واجبات بر گردن انسان بمانند، یك نهال پنج سانتی هم در بهشت از حبس واجبات خدا به دست نمی‌آید.

الفرائض الفرائض!

امیر المؤمنین چند روز پس از کشته شدن عثمان خطبه بسیار مهمی برای مردم ایراد کرده‌اند که در آن اصول زندگی را برای مردم برشمرده‌اند. [11]

یکی از فرازهای بلند و مهم این خطبه با همین جمله آغاز می‌شود:

«الفرائض الفرائض».

یعنی ای مردم، به شما هشدار می‌دهم درباره عمل به واجبات خدا.

«ادّوها الی اللّه».

به واجبات خدا عمل کنید و حق خدا را به او بپردازید.

«تؤدّکم الی الجنة». [12]

تا از راه عمل به واجبات به بهشت بروید. زیرا چیزی که شما را به بهشت می‌رساند عمل به واجبات است.

دقت شود! حضرت نمی‌فرماید تا خدا شما را به بهشت ببرد، می‌فرماید

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 191

این عمل شما را به بهشت می‌برد. زیرا فاعل «تعدّ» فرائض است نه خدا.

پس، بهشت در دل فرائض پنهان است. البته، به شرطی که درب فرائض بسته نباشد. انسانی که عمری در این دنیا سپری کرده و بار فرائض را بر گردن دارد و با اعضاء و جوارحش آنها را نکرده، درب فرائض را بسته نگه داشته و حق خدا را ادا نکرده است. لذا، در قیامت هم این در به روی او بسته می‌ماند و به رویش باز نمی‌شود. شاید عده‌ای خیال کنند در قیامت به آنها این فرصت داده می‌شود که واجبات خدا را ادا کند و خود را اهل بهشت سازد. اما قرآن مجید می گوید آن کسی که در دنیا حاضر نشد در برابر خدا تواضع و فروتنی کند و واجب خدا را ادا کند، در آخرت نیز چنین کاری را انجام نمی‌تواند بدهد:

«یوم یکشف عن ساق و یدعون إلی السجود فلا یستطیعون». [13]

یاد کن روزی را که کار بر آنان به شدت دشوار شود، و آن روز که جای هیچ تکلیف و عبادتی نیست به عنوان سرزنش و ملامت به سجده کردن دعوت شوند، ولی در خود قدرت و استطاعت سجده کردن نیابند.

آری، کسی که در دنیا در برابر پروردگارش سجده‌ای نکرده، در قیامت نیز، اگر همه انبیاء به او بگویند: یك سجده بجا بیاور! نمی‌تواند. زیرا این کار از او برنمی‌آید.

زیان رفتار بد مردم به خدا نمی‌رسد

این نیز سخن امیر مؤمنین در نهج البلاغه است:

«و لا تضرّه معصیة من عصاه». [14]

یعنی اگر تمام مردم دنیا نیز عصیان کنند و بگویند: خدایا، ما نماز نمی‌خوانیم، روزه نمی گیریم، و یك قدم هم برای برنمی‌داریم، ضرر سرپیچی‌شان تنها به خودشان می‌رسد و برای خدا عصیان آنها ضرری ندارد. این هم که بعضی‌ها ژست روشنفکری می گیرند و می گویند: مگر

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 192

نمی گویید خدا بی‌نیاز است، پس خدا چه نیازی به نماز بندگانش دارد تا ما برای او نماز بخوانیم؟ از این‌جا نشات می گیرد که فلسفه واجبات را نمی‌دانند. آنها نمی‌دانند که انسانها نیازمند به نمازند نه خدا. ما محتاج به ادای حقوق الهی و نیازمند به واجبات هستیم و این احتیاج هم دنیایی است و هم آخرتی.

اگر کسی مؤدب به آداب الهی باشد، تا آخر عمر نه یك وجب زمین از مردم غصب می‌کند، نه مال مردم را می‌دزدد، نه دروغ می‌گوید، و نه هیچ خلاف دیگری مرتکب می‌شود؛ زیرا نماز روی زمین عصبی باطل است، خوردن مال غیر حرام است، و ... برای همین است که در هیچ دادگاهی یك شکایت از نمازگزاران واقعی نمی‌بینیم؛ یك پرونده از اولیاء خدا وجود ندارد؛ و مردم از دست کسی که مؤدب به آداب الهی است شکایتی ندارند.

این که عیسی بن مریم است!

خدایش بیامرزد! دوستی داشتم که انسان عجیبی بود (در مجلدات پیش نیز درباره او مطالبی آورده‌ام). با پای پیاده، دو بار به مکه و سه بار به کربلا رفت و هر سال هم پیاده به مشهد می‌رفت. در یکی از سفرهایش به کربلا، پیاده عازم اردن شده بود و از آن‌جا به بیت المقدس رفته بود.

از بیت المقدس هم برای زیارت آرامگاه حضرت ابراهیم به الخلیل رفته بود. به‌هرحال، مأموران اسرائیل او را به اتهام جاسوسی دستگیر کرده و با دست و چشم بسته به زندانش انداخته بودند.

یکی دو روز که او را به دادگاه برده بودند، قاضی دادگاه تا نگاهش به او افتاده بود گفته بود: این که عیسی بن مریم است! او را برای چه آورده‌اید؟ گفته بودند: احتمالا جاسوس است! گفته بود: او را سوار ماشین کنید و ببرید مرز اردن پیاده کنید تا برود!

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 193

این خاصیت ادب الهی داشتن است. ما نیازمندیم مؤدب به آداب الهی باشیم و نورانی شویم. خدا چه نیازی به ما دارد که نماز بخوانیم یا نخوانیم یا او را خدا حساب بکنیم یا نکنیم؟ در جهان به این بزرگی، اغلب مردم نماز نمی‌خوانند و برای دستورات دین خود احترامی قائل نیستند. در آمریکا و اروپا و آفریقا، 90 درصد مردم نماز نمی‌خوانند و اصلا خدا را قبول ندارند. چند بار تا به حال آسمان به زمین افتاده یا خانه بر سرشان خراب شده؟ به قول شاعر:

از آن نماز که خود هیچ از آن نمی‌فهمی — خدا چه فایده و بهره اکتساب کند؟

تفاخری نبود مر خدای عالم را — که چون تو ابلهی او را خدا حساب کند.

]15[

خداوند اصلا به این چیزها نگاه نمی‌کنند. این ما هستیم که گمان می‌کنیم توانا و قدرتمند و بزرگیم، درحالی‌که در جنب قدرت و بزرگی خدا کالعدم هستیم و موجودیتمان به حساب نمی‌آید. امام صادق، علیه السلام، می‌فرمایند:

حجم زمین در مقابل عالم مانند حجم دانه‌ای ارزن در مقابل دریاست. [16]

یعنی زمین به این بزرگی در مجموعه این عالم پیدا نیست. وقتی بزرگی زمین نسبت به حجم عالم نسبت ارزن به دریا باشد، نسبت ما که در قیاس با زمین ارزنی بیش نیستیم با مجموعه عالم چقدر است تا خدا بخواهد به ما نگاه کند و ببیند هستند یا نیستند؟

زمین در جنب این نه سقف مینا چو خیشخیاشی بیود بر روی دریا

تو خود بنگر کزین خشخاش چیندی؟ سزد تا بر بروت [17] خود بخندی. [18]

خودت را نگه دار که می‌خواهم پرواز کنم!

گفته‌اند روزی جوجه گنجشك روی شاخه درخت چنار 200 ساله‌ای در دل جنگل انبوهی نشسته بود. چنار پیر از آن درخت‌های عظیم ریشه دوانده بود که باران‌های سیل‌آسا و طوفان و رعدوبرق و برف نتوانسته

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 194

بود اسیبی به او برساند. وقتی این بچه گنجشك می‌خواست از روی شاخه پرواز کند، به چنار گفت: خودت را سفت نگه دار که می‌خواهم بلند شوم! لابد خیال می‌کرد اگر با پایش فشاری به درخت بیاورد و بلند شود کمر چنار می‌شکند! چنار در پاسخ او گفت: من اصلا نفهمیدم تو کی روی شاخه من نشستی. مطمئن باش رفتنت را هم حس نمی‌کنم!

حال ما در برابر خداوند عالم از حال آن گنجشك نیز بدتر است.

سخنی از امیر المومنین (ع)

امیر المؤمنین در روایتی فرموده‌اند:

«ان هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض». [19]

یعنی ستارگانی که شب‌ها در آسمان می‌درخشند، هریك شهری هستند مانند شهرهایی که روی زمین وجود دارد.

شنیدستم که هر کوکب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است. [20]

کره زمین، به فرموده امام صادق، به اندازه دانه ارزنی است نسبت به حجم آسمان اول. حال، بسنجیم که با این قد و قامت روی این ارزن چقدر به حساب می‌آییم که برخی‌هامان باد در دماغ می‌اندازیم و ژست می‌گیریم که مگر خدا به نماز ما نیازی دارد. چرا نیاز را به سمت خدا می‌بریم؟ نیاز مربوط به خود ماست نه مربوط به پروردگار. ما نیازمند مؤدب شدن به آداب الهی هستیم تا از گرگ بدتر نشویم و آدموار زندگی کنیم. به قول مولانا:

آخر آدم‌زاده‌ای ای ناخلف چند پنداری تو پستی را شرف؟ [21]

ما نیازمند به مقید بودنیم. زیرا اگر مقید بودیم، وقتی میز پشت ریاست اداره‌ای می‌نشستیم، نمی‌گذاشتیم میلیون‌ها یا میلیاردها تومان مال این مملکت دزدیده شود؛ اگر مقید بودیم، خودمان را درست نمی‌کردیم برویم با زنان نامحرم و دختران مردم رابطه نامشروع برقرار کنیم؛ اگر

مؤدب به آداب بودیم، گرگ‌صفت نمی‌شدیم. پس، ما نیازمند به مؤدب شدن هستیم، نه خدا. وگرنه خدا چه احتیاجی به نماز ما دارد تا برایش مهم باشد که نماز می‌خوانیم یا نمی‌خوانیم؟

مرا پرسی که چونی؟ چونم ای دوست [22]

این چنین بود که وقتی از امام زین العابدین، علیه السلام، پرسیدند:

چگونه می گذرانید؟ فرمود: چگونه بگذراند کسی که هشت طلبکار دارد؟

چنان که گذشت، اولین طلبکار پروردگار است که عمل به واجباتش را می‌خواهد و این خواست، مربوط به حق عبودیت و مالکیتی است که بر بندگان خویش دارد. دین خدا را نیز هرکس ادا کند، بهشت را برای خود مهیا کرده است و اگر بر گردنش بماند، خود را از بهشت بیرون کرده است. چون در قیامت راه سومی وجود ندارد: یا راه آدمی منتهی به بهشت می‌شود یا به جهنم.

در قدیم، وقتی پدر و مادر یا بزرگ‌ترها از بچه‌ها می‌خواستند کار مثبتی را انجام دهند و آن‌ها از انجام آن سر باز می‌زدند یا گوش به حرف نمی‌سپردند، می گفتند: «به جهنم!». این جمله خیلی معنی داشت؛ یعنی اگر دینی را که داری ادا نکنی، جهنم از این ادا نکردن درمی‌آید. بر عکس، اگر کار خوبی انجام می‌دادی، «بارك اللّه» می گفتند و تشویق می کردند؛ یعنی این قدم مثبت بوی بهشت می‌دهد. اصلا، پیش‌ترها، انگار حرف‌ها ریشه در آیات قرآن داشت، مثل لالایی گفتن مادرها.

آن روزها که نوار و سی‌دی و این چیزها نبود تا صدای خواننده‌های فراری اروپا و آمریکا را برای بچه‌ها پخش کنند. مادرها می‌نشستند و با با تن صدای محزونی لالایی می‌خواندند که برگرفته و مخفف عبارت «لا اله الا اللّه» بود و، در حقیقت، این جمله را کوتاه کرده بودند. یعنی از اول موج توحید را در گوش جان و روان کودکان پخش می کردند. [23]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 196

لالایی جبرئیل برای امام حسین (ع)

نقل است که هر وقت فاطمه زهرا، علیها السلام، خوابشان می‌برد و امام حسین در گهواره گریه می کرد، جبرئیل می‌آمد و برای خواباندن ابی عبد اللّه عالی‌ترین حقایق هستی را در قالب این شعر برای او می‌خواند:

انّ فی الجنّة نهرا من لبن لعلی و حسین و حسن. [24]

در بهشت، نهری از شیر برای علی و حسین و حسن روان است.

این لالایی جبرئیل نیز ریشه در آیات قرآن دارد. [25]

البته، کسی جبرئیل را نمی‌دید، ولی تکان خوردن گهواره را می‌دیدند.

یکبار، ام ایمن این صحنه را دید و از دلیل آن پرسید. پیغمبر فرمود:

جبرئیل است که گهواره را تکان می‌دهد.

قرآن نیز در سوره صافات بدین مطلب اشاره می کند و می‌فرماید:

«إن الذین قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التی کنتم توعدون* نحن أولیاءکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة و لکم فیها ما تشتهی أنفسکم و لکم فیها ما تدعون». [26]

بی‌تردید کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند و می گویند: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند بشارت باد. ما، در زندگی دنیا و آخرت، یاران و دوستان شما هستیم. آنچه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است و در آن هرچه بخواهید برای شما موجود است.

آری، ملائکه رحمت یار اهل ایمان در دنیا و در آخرت هستند.

ساعت سه بیدارم کن!

یکی از مجتهدین بزرگ که از حافظان قرآن هم هست و شاید اولین حافظ قرآن در زمان خودش بود برای من تعریف رکد که روزی، به دیدن کسی رفتم. پیش از این‌که به دیدار او بروم به من گفته بودند که

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 197

ایشان هر وقت شب که بخواهد برای نماز شب بیدار می‌شود؛ یعنی وقتی می‌خواهد بخوابد، مثلا می‌گوید: دو و 25 دقیقه، و سر ساعت بیدار می‌شود. پرسیدم: برای این کار از ساعت استفاده نمی‌کند؟ گفتند:

نه ساعت مچی دارد و نه ساعت بغلی، و نه ساعتی کنارش هست. فقط زمان را می‌گوید و سر ساعت بیدار می‌شود! گفتم: می‌شود ببینمش؟

گفتند: باید به او بگوییم، شاید قبول نکند! به‌هرحال، گفتند و من یك شب به خانه ایشان رفتم و شب را آن‌جا ماندم، البته از قبل گفته بودم که می‌مانم. وقتی برای خواب آماده شدیم، دیدم ایشان زیر لب گفت:

ساعت سه!

دیدم سر ساعت سه بیدار شد. شب که تمام شد، هنگام صبحانه حال ماجرا را از او پرسیدم و این را هم گفتم که اگر دلتان نمی‌خواهد برای من بگویید، مانعی ندارد! چه شده که هر وقت می‌خواهید بیدار می‌شوید؟ ایشان گفت: یکی از فرشتگان خدا آمده و با ما دوست شده.

روزی به او گفتم: من کاری ندارم برایم انجام بدهی. نه می‌خواهم مرا در عرض پنج دقیقه به مشهد یا مکه ببری و برگردانی و نه هیچ‌چیز دیگر.

فقط هر وقت شب که می‌خواهم مرا صدا بزن! او هم پذیرفته، لذا هر وقت می‌خواهم بخوابم مرا نگاه می‌کند. من هم به او می‌گویم: ساعت سه یا چهار، و او سر ساعت تکانم می‌دهد و بیدارم می‌کند.

این وضع کسانی است که فرائض خداوند را جدی گرفته‌اند و به او ایمان واقعی آورده‌اند. گمان می‌کنم همین مختصر برای انتباه عقل و دل آنان که در پی حقیقت می‌گردند کافی باشد. در گفتارهای بعد، درباره طلبکاران دیگری که امام سجاد، علیه السلام، درباره آنان سخن گفته‌اند مطالبی خواهیم آورد، باشد که از فرهنگ مبارك ایشان بیشتر بهره‌مند شویم.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 198

پی‌نوشت

[(1). در پاسخ این سوال نکات زیبایی در روایات آمده است. ر ك: الأمالی، شیخ طوسی، ص 638:

- «عن ابن عباس: قیل للنبی (صلی اللّه علیه و آله): کیف أصبحت؟ قال: بخیر من قوم لم یشهدوا جنازة، و لم یعودوا مریضا.

- قیل لعیسی بن مریم (علیه السلام): کیف أصبحت، یا روح اللّه؟ قال: أصبحت و ربی (تبارك و تعالی) من فوقی، و النار أمامی، و الموت فی طلبی، لا أملك ما أرجو، و لا أطیق دفع ما أکره، فأی فقیر أفقر منی!

- و قیل للنبی (صلی اللّه علیه و آله): کیف أصبحت؟ قال: بخیر من رجل لم یصبح صائما، و لم یعد مریضا، و لم یشهد جنازة.

- قال جابر بن عبد اللّه الانصاری: لقیت علی بن أبی طالب (علیه السلام) ذات یوم صباحا، فقلت: کیف أصبحت، یا أمیر المؤمنین؟ قال: بنعمة من اللّه و فضل من رجل لم یزر أخا، و لم یدخل علی مؤمن سرورا. قلت: و ما ذلك السرور؟ قال: یفرج عنه کربا، أو یقضی عنه دینا، أو یکشف عنه فاقته.

- قال جابر: و لقیت علیا (علیه السلام) یوما، فقلت: کیف أصبحت، یا أمیر المؤمنین؟

قال: أصبحنا و بنا من نعم اللّه و فضله ما لا نحصیه مع کثیر ما نحصیه، فما ندری أی نعمة أشکر، أجمیل ما ینشر، أم قبیح ما یستر؟

- و قیل لابی ذر (رضی اللّه عنه): کیف أصبحت، یا صاحب رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله)؟ قال: أصبحت بین نعمتین: بین ذنب مستور، و ثناء من اغتر به فهو المغرور.

- و قیل للربیع بن خثیم: کیف أصبحت، یا أبا یزید؟ قال: أصبحت فی أجل منقوض، و عمل محفوظ، و الموت فی رقابنا، و النار من ورائنا، ثم لا ندری ما یفعل بنا.

- و قيل لاويس بن عامر القرنى: كيف أصبحت، يا ابا عامر؟ قال: ما ظنكم بمن يرحل إلى الآخرة كل يوم مرحلة، لا يدرى إذا انقضى سفره أعلى جنة يرد أم على نار؟

- قال عبد اللّه بن جعفر الطيار: دخلت على عمى على بن أبى طالب (عليه السلام) صباحا، و كان مريضا، فقلت: كيف أصبحت، يا أمير المؤمنين؟ قال: يا بنى، كيف أصبح من يفنى ببقائه، و يسقم بدوائه، و يؤتى من مأنه.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 199

[- و قيل لعلى بن الحسين (عليهما السلام): كيف أصبحت، يابن رسول اللّه؟ قال: أصبحت مطلوبا بثمان: اللّه (تعالى) يطلبنى بالفرائض، و النبى (عليه السلام) بالسنة، و العيال بالقوت، و النفس بالشهوة، و الشيطان باتباعه، و الحافظان بصدق العمل، و ملك الموت بالروح، و القبر بالجسد، فأنا بين هذه الخصال مطلوب.

- و قيل لمحمد بن على (عليهما السلام): كيف أصبحت؟ قال: أصبحنا غرقى فى النعمة، موفورين بالذنوب، يتحبب إلينا إلهنا بالنعم، و نتمقت إليه بالمعاصى، و نحن نفتقر إليه و هو غنى عنا.

- و قيل لبكر بن عبد اللّه المزنى: كيف أصبحت؟ قال: أصبحت قريبا أجلى، بعيدا أملى، سيئا عملى، و لو كان لذنوبى ريح ما خالستمونى.

- و قيل لرجل من المعمر: كيف أصبحت؟ قال: أصبحت لا رجلا يغد و لحاجته* و لا قعيدة بيت تحسن العملا.

- و قيل لابى رجاء العطاردى، و قد بلغ عشرين و مائة سنة: كيف أصبحت؟ قال: أصبحت لا يحمل بعضى بعضا، كأنما كان شبابى قرضا».]

[(2). سعدى در گلستان حكايت زيبايى دارد. مى‌نويسد: «ياد دارم كه شبى در كاروانى همه شب رفته بوديم و سحر در كنار بيشه‌اى خفته. شوريده‌اى كه در آن سفر همراه ما بود نعره‌اى برآورد و راه بيابان گرفت و يك نفس آرام نيافت. چون روز شد گفتمش: آن حالت چه بود؟ گفت: بلبلان را ديدم كه به نالش درآمده بودند از درخت و كبكبان از كوه و غوكان در آب و بهايم در بيشه. انديشه كردم كه مروت نباشد همه در تسبيح و من به غفلت خفته.

دوش مرغى به صبح مى‌ناليد عقل و صبرم برد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را — مگر آواز من رسید به گوش

گفت باور نداشتم که ترا — بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست — مرغ تسبیح خوان و من خاموش.

[

[(3). منظور خطبه 193 نهج البلاغه است.]

[(4). یکی از ایشان مرحوم شیخ محمد علی انصاری بود که من در اواخر عمر ایشان را دیده بودم و یکی هم مرحوم الهی قمشه‌ای که ایشان را هم در اواخر عمرشان دیدم.]

[البته نظم ایشان و شعر ایشان قوی‌تر از شاعر اول بود و معنوی‌تر و عارفانه‌تر و پرمطلب‌تر نیز بود. (مولف)]

[(5). نهج البلاغه به وسیله چند نفر ترجمه شده است که هر ترجمه‌ای برای خودش امتیازاتی دارد. من هم نهج البلاغه را ترجمه کرده‌ام که تاکنون 22 بار چاپ شده و روی سایت‌های جهانی هم هست. یك بار مطالعه نهج البلاغه یا لااقل مطالعه خطبه متقین خیلی ارزشمند است. از هر ترجمه‌ای هم که دلتان خواست استفاده کنید: نهج البلاغه مرحوم فیض، نهج البلاغه مرحوم دکتر شهیدی، نهج البلاغه مرحوم دشتی، یا دیگران. فرقی ندارد. (مولف)]

[(6). این آیات قرآن درباره غنی و بی‌نیاز بودن پروردگار با این همه تکرار خواندنی است:

- «الذین ینفقون أموالهم فی سبیل اللّه ثم لا یتبعون ما أنفقوا منا و لا أذی لهم أجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون* قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها أذی و اللّه غنی حلیم». بقره، 262- 263.

- «یا أیها الذین آمنوا أنفقوا من طیبات ما کسبتم و مما أخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم بآخذیه إلا أن تغمضوا فیه و اعلموا أن اللّه غنی حمید». بقره، 267.

- «فیه آیات بینات مقام إبراهیم و من دخله کان آمنا و للّه علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا و من کفر فإن اللّه غنی عن العالمین* قل یا أهل الکتاب لم تکفرون بآیات اللّه و اللّه شهید علی ما تعملون». آل عمران، 97- 98.

- «لقد سمع اللّه قول الذین قالوا إن اللّه فقیر و نحن أغنیاء سنکتب ما قالوا و قتلهم الانبیاء بغیر حق و نقول ذوقوا عذاب الحریق». آل عمران، 181.

- «و إن یتفرقا یغن اللّه کلا من سعته و کان اللّه واسعا حکیما». نساء، 130.

- «و للّه ما فی السماوات و ما فی الارض و لقد وصینا الذین أوتوا التاب من قبلکم و إیاکم أن اتقوا اللّه و إن تکفروا فإن للّه ما فی السماوات و ما فی الارض و کان اللّه غنیا حمیدا». نساء، 131.

- «و ربك الغنی ذو الرحمة إن یشأ یذهبکم و یستخلف من بعدکم ما یشاء کما أنشأکم]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 201

[من ذریة قوم آخرین». انعام، 133.

- «قالوا اتخذ اللّه ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السماوات و ما فی الارض إن عندکم من سلطان بهذا أتقولون علی اللّه ما لا تعلمون». یونس، 68.

- «و قال موسی إن تکفروا أنتم و من فی الارض جمیعا فإن اللّه لغنی حمید». ابراهیم، 8.

- «له ما فی السماوات و ما فی الارض و إن اللّه لهو الغنی الحمید». حج، 64.

- «قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیك به قبل أن یرتد إلیك طرفك فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی أأشکر أم أکفر و من شکر فإنما یشکر لنفسه و من کفر فإن ربی غنی کریم». نمل، 40.

- «و من جاهد فإنما یجاهد لنفسه إن اللّه لغنی عن العالمین». عنکبوت، 6.

- «و لقد آتینا لقمان الحکمة أن اشکر اللّه و من یشکر فإنما یشکر لنفسه و من کفر فإن اللّه غنی حمید». لقمان، 12.

- «للّه ما فی السماوات و الارض إن اللّه هو الغنی الحمید». لقمان، 26.

- «یا أیها الناس أنتم الفقراء إلی اللّه و اللّه هو الغنی الحمید* إن یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید* و ما ذلك علی اللّه بعزیز». فاطر، 15 17.

- «إن تکفروا فإن اللّه غنی عنکم و لا یرضی لعباده الکفر و إن تشکروا یرضه لکم و لا تزر و ازرة وزر أخری ثم إلی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون إنه علیم بذات الصدور». زمر، 7.

- «ها أنتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبیل اللّه فمنکم من یبخل و من یبخل فإنما یبخل عن نفسه و اللّه الغنی و أنتم الفقراء و إن تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا أمثالکم». محمد، 38.

- «و أنه هو أغنی و أقنی». نجم، 48.

- «الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل و من یتول فإن اللّه هو الغنی الحمید». حدید، 24.

- «لقد کان لکم فیهم أسوة حسنة لمن کان یرجو اللّه و الیوم الآخر و من یتول فإن اللّه هو الغنی الحمید». ممتحنه، 6.

- «ذلك بأنه کانت تأتیهم رسلهم بالبینات فقالوا أبشر یهدوننا فکفروا و تولوا و استغنی اللّه]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 202

[و اللّه غنی حمید». تغابن، 6.]

[(7). مصرعی است از غزلی از شاه نعمت اللّه ولی که با این ابیات شروع می‌شود:

غیر او کی به یاد ما ماند؟ دیگری یار ما کجا ماند؟

درد دردش بیار و ما را ده که مرا خوشتر از دوا ماند

ما نبودیم و حضرت او بود چون نمانیم ما، خدا ماند

نیست بیگانه از خدا چیزی هرچه ماند به آشنا ماند.

[

[(8). الفصول المهمة فی أصول الأئمة، حر عاملی، ج 1، ص 154: «قول الصادق (ع): کان اللّه و لم یکن معه شئ»؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج 14، ص 11؛ تفسیر قرطبی، ج 9، ص 8: «عن عمران بن حصین قال انی لجالس عند رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم إذ جاءه قوم من بنی تمیم فقال: اقبلوا البشری یا بنی تمیم. قالوا: قد بشر تنا یا رسول اللّه، فأعطنا فدخل علیه ناس من أهل الیمن. فقال: اقبلوا البشری یا أهل الیمن إذ لم یقبلها بنو تمیم. قالوا: قد قبلنا یا رسول اللّه، جئنا لنتفقه فی الدین و نسألك عن أول هذا الأمر ما کان. فقال: کان اللّه و لم یکن شئ قبله و کان عرشه علی الماء ثم خلق السماوات و الأرض ...».]

[(9). شوری، 7. نیز: هود، 107: «یوم یأت لا تکلم نفس إلا بإذنه فمنهم شقی و سعید».]

[(10). هود، 106- 108.]

[(11). این خطبه خطبه مهمی است. ازاین‌رو، من 30 سال پیش آن را حفظ کردم.

(مولف)]

[(12). نهج البلاغه، خطبه 167: و من خطبة له علیه السلام فی أول خلافته: «إن اللّه تعالی أنزل کتابا هادیا بین فیه الخیر و الشر. فخذوا نهج الخیر تهتدوا، و اصدفوا عن سمت الشر تقصدوا. الفرائض الفرائض، أدوها إلی اللّه تؤدکم إلی الجنة. إن اللّه حرم حراما غیر مجهول، و أحل حلالا غیر مدخول، و فضل حرمة المسلم علی الحرم کلها، و شد بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین فی معاقدها. فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده إلا بالحق. و لا یحل أذی المسلم إلا بما یجب. بادروا أمر العامة و خاصة أحدکم و هو الموت فإن الناس أمامکم، و إن الساعة تحدوکم من خلفکم. تخففوا تلحقوا، فإنما ینتظر بأولکم آخرکم. اتقوا اللّه فی عباده و بلاده فإنکم مسئولون حتی]

[عن البقاع و البهائم، أطیعوا اللّه و لا تعصوه، و إذا رأیتم الخیر فخذوا به، و إذا رأیتم الشر فأعرضوا عنه».]

[(13). قلم، 42: «أفنجعل المسلمین کالمجرمین* ما لکم کیف تحکمون* أم لکم کتاب فیه تدرسون* إن لکم فیه لما تخیرون* أم لکم أیمان علینا بالغة إلی یوم القیامة إن لکم لما تحکمون* سلهم أیهم بذلك زعیم* أم لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم إن کانوا صادقین* یوم یکشف عن ساق و یدعون إلی السجود فلا یستطیعون* خاشعة أبصارهم ترهقهم ذلة و قد کانوا یدعون إلی السجود و هم سالمون* فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لا یعلمون* و أملی لهم ان

کیدی متین* أم تسألهم أجرا فهم من مغرم مثقلون* أم عندهم الغیب فهم یکتبون»؛ آیا ما تسلیم شدگان به فرمان‌ها و احکام خود را چون مجرمان قرار می‌دهیم؟ شما را چه شده؟

چگونه داوری می‌کنید؟ آیا شما را کتابی آسمانی از نزد خداست که در آن می‌خوانید. که در آن جهان هرچه را شما بخواهید و انتخاب کنید برای شما خواهد بود؟ یا شما را بر ما تا روز قیامت پیمان و سوگند استواری است که هرچه را به سود خود حکم کنید ویژه شماست؟ از آنان بپرس کدامشان ضامن آن ادعاست که مسلمان و مجرم یکسانند؟ یا شریکانی در ربوبیت خدا دارند که از آنان نزد خدا شفاعت کنند که در اجر و ثواب با مسلمانان یکسان شوند؟ پس اگر راستگویند، شریکانشان را به میدان آورند. یاد کن روزی را که کار بر آنان به شدت سخت و دشوار شود، و آن روز که جای هیچ تکلیف و عبادتی نیست به عنوان سرزنش و ملامت به سجده کردن دعوت شوند، ولی در خود قدرت و استطاعت سجده کردن نیابند! دیدگانشان از شرم و حیا فروافتاده، خواری و ذلت آنان را فراگیرد و اینان در دنیا به سجده بر خدا دعوت می‌شدند درحالی که تندرست بودند، ولی از فرمان خدا متکبرانه روی می‌گرداندند. پس مرا با کسانی که این قرآن را انکار می‌کنند واگذار، به زودی ما آنان را به تدریج از آن‌جا که نمی‌دانند به سوی عذاب می‌کشانیم؛ و البته آنان را مهلت می‌دهیم تا گناهشان را درحال بی‌خبری به نهایت برسانند، بی‌تردید نقشه و تدبیر من استوار است. این‌که دعوتت را نمی‌پذیرند مگر از آنان در برابر ابلاغ رسالت پاداشی می‌طلبی که از خسارت و زیانش سنگین بارند؟]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 204

[یا غیب نزد آنان است و آنان از روی آن می‌نویسند و خود با تکیه بر آن به ادعاهای خود یقین می‌کنند و به دیگران هم خبر می‌دهند؟ نجم، 35- 47.]

[(14). خطبه متقین. البته، این فراز مقدم بر جمله «و لا تنفعه طاعة من اطاعه» می‌باشد.]

[(15). شعر از جلال الممالك ایرج میرزا است.]

[(16). ر ك: ترجمه کتاب الهیئة و الاسلام شهرستانی. (مولف)]

[(17). بروت: سبیل.]

[(18). هم در اسرارنامه عطار نیشابوری آمده است و هم در جوهر الذات او.]

[(19). تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج 4، ص 400: «عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:

قال أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه: ان هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المداین التی فی الارض مربوطة کل بعمود من نور، طول ذلك العمود فی السماء مسیرة مأتین و خمسین سنة».]

[(20). از مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی است.]

[(21). از مثنوی معنوی مولوی است. او ضمن بیان داستان جالبی می‌نویسد:

همچو شه نادان و غافل بد وزیر — پنجه می‌زد با قدیم ناگزیر

با چنان قادر خدایی کز عدم — صد چو عالم هست گرداند به دم

صد چو عالم در نظر پیدا کند — چونك چشمت را به خود بینا کند

گر جهان پیشت بزرگ و بی‌بنیست — پیش قدرت ذره‌ای می‌دان که نیست

این جهان خود حبس جان‌های شماست — هین روید آن سو که صحرای شماست

این جهان محدود و آن خود بی‌حدست — نقش و صورت پیش آن معنی سدست

صد هزاران نیزه فرعون را — درشکست از موسی‌ای با یك عصا

صد هزاران طب جالینوس بود — پیش عیسی و دمش افسوس بود

صد هزاران دفتر اشعار بود — پیش حرف امی‌اش آن عار بود

با چنین غالب خداوندی کسی — چون نمیرد گر نباشد او خسی؟

بس دل چون کوه را انگیخت او — مرغ زیرك با دو پا آویخت او

فهم و خاطر تیز کردن نیست راه — جز شکسته می‌نگیرد فضل شاه

روح می‌بردت سوی چرخ برین — سوی آب و گل شدی در اسفلین

اسب همت سوی اختر تاختی آدم مسجود را نشناختی[

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 205

]آخر آدم‌زاده‌ای ای ناخلف چند پنداری تو پستی را شرف

چند گویی من بگیرم عالمی این جهان را پر کنم از خود همی

گر جهان پر برف گردد سربه‌سر تاب خور بگدازدش با یك نظر.

[

[(22). از نظامی گنجوی است.]

[(23). واقعا، چقدر حرف زدن قدیمی‌ها فرق داشت! نمی‌دانم چرا امروزی‌ها، حتی آن‌ها که سواد دارند، این‌قدر بد حرف می‌زنند و گاه غیر از بدی گفتار حرف‌های باطل و یاوه و غیر حق می‌زنند؟ عوام هم که بیشترشان فحش‌های بد و رکیك می‌دهند، اما قدیمی‌ها خیلی قشنگ حرف می‌زدند. (مولف)]

[(24). مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج 4، ص 46؛ نیز بحار الانوار، ج 37، ص 97:

«روی عن ام أیمن رضی اللّه عنها قالت: «مضیت ذات یوم إلی منزل سیدتی و مولاتی فاطمة الزهراء علیها السلام لا زورها فی منزلها، و کان یوما حارا من أیام الصیف، فأتیت إلی باب دارها، و إذا أنا بالباب مغلق فنظرت من شقوق الباب و إذا بفاطمة الزهراء علیها السلام نائمة عند الرحی، و رأیت الرحی تدور و تطحن البر، و هی تدور من غیر ید تدیرها، و المهد أیضا إلی جانبها، و الحسین علیه السلام نائم فیه، و المهد یهتز و لم أر من یهزه و رأیت کفا تسبح [للّه] قریبا من کف فاطمة الزهراء، قالت ام أیمن: فتعجبت من ذلك فترکتها و مضیت إلی سیدی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله [و سلمت علیه] و قلت: یا رسول اللّه إنی رأیت الیوم عجبا، ما رأیت مثله أبدا. فقال لی: ما رأیت یا ام أیمن؟ فقلت: إنی قصدت منزل فاطمة الزهراء، فلقیت الباب مغلقا، فإذا أنا بالرحی تطحن البر، و هی تدور من غیر ید [تدیرها]، و رأیت مهد

الحسین بن (فاطمة) یهتز من غیر ید تهزه، و رأیت کفا یسبح اللّه قریبا من کف فاطمة الزهراء، [و لم أر شخصه]. فقال: یا ام أیمن اعلمی ان فاطمة الزهراء صائمة، و هی متبعة [جائعة]، و الزمان قیض، فألقی اللّه علیها النعاس فنامت، فسبحان من لا ینام، فوکل اللّه ملکا، یطحن عنها قوت عیالها، و أرسل [اللّه] ملکا آخر، یهز مهد ولدها الحسین علیه السلام لئلا یزعجها عن نومها، و وکل اللّه تعالی ملکا آخر، یسبح اللّه عز و جل، قریبا من کف فاطمة [یکون] ثواب تسبیحه لها، لان فاطمة علیها السلام لم تفتر عن ذکر اللّه عز و جل، فإذا نامت جعل اللّه ثواب تسبیح ذلک الملک لفاطمة علیها السلام. فقلت:]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 206

[یا رسول اللّه أخبرنی من یکون الطحان، و من الذی یهز مهد الحسین علیه السلام و یناغیه، و من المسبح؟ فتبسم النبی صلی اللّه علیه و آله ضاحکا، و قال: أما الطحان فهو جبرائیل، و أما الذی یهز مهد الحسین علیه السلام فهو میکائیل، و أما [الملک] المسبح فهو إسرافیل».

نیز در همان کتاب: عن طاووس الیمانی: «... ان جبرائیل علیه السلام نزل یوما إلی الارض فوجد الزهراء نائمة و الحسین علیه السلام فی مهده یبکی علی جاری عادة الاطفال مع امهاتهم. فجلس جبرائیل علیه السلام عند الحسین علیه السلام و جعل یناغیه و یسکته عن البکاء و یسلیه و لم یزل کذلک حتی استیقظت فاطمة علیها السلام من منامها فسمعت إنسانا یناغی الحسین علیه السلام فالتفت إلیه فلم تر أحد، فأعلمها أبوها رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله أن جبرائیل علیه السلام کان یناغی الحسین علیه السلام».]

[(25). اشاره است به این آیه: «مثل الجنة التی وعد المتقون فیها أنهار من ماء غیر آسن و أنهار من لبن لم یتغیر طعمه و أنهار من خمر لذة للشاربین و أنهار من عسل مصفی و لهم فیها من کل الثمرات و مغفرة من ربهم کمن هو خالد فی النار و سقوا ماء حمیما فقطع أمعاءهم». محمد، 15.]

[(26). فصلت، 30- 31: «إن الذین قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التی کنتم توعدون* نحن أولیاءکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة و لکم فیها ما تشتهی أنفسکم و لکم فیها ما تدعون».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 207

10 درباره عقل و حقانیت قرآن

کرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 209

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

قرآن مجید در آیه 19 سوره مبارکه رعد می‌فرماید: حق بودن این کتاب و آیات نازل شده بر پیغمبر را تنها صاحبان عقل و خرد درك می کنند و به آن یقین و باور دارند. سبب مساله هم این است که هر صاحب عقلی وقتی با چشم عقل به حق نگاه می کند و آن را با نور باطن خویش می‌سنجد، به آن حق یقین پیدا می کند.

یکی از حکمای بزرگ الهی می‌فرماید:

آیا هیچ انسانی در این که ضرب دو در دو مساوی با چهار است شك دارد؟ حق هم در همه زمینه‌ها مانند آن بخش از علم ریاضیات است که برای همه مسلّم است و درست بودنش به آسانی درك می‌شود.

او بعضی از حقایق را نیز در این‌باره مثال می‌زند و می‌فرماید:

عدالت، که به معنای قرار دادن هرچیز در جای خویش است، از جمله این امور حق است. بدن انسان و اعضا و جوارح او نمونه بارز رعایت عدالت است. زیرا اگر خداوند چشم را، به جای سر، بر روی سینه قرار می‌داد، بر خلاف عدالت رفتار کرده بود؛ یا اگر بینی را پشت سر آدمی تعبیه می کرد، عدالت را رعایت نکرده بود؛ و همین طور سایر اندام را. [1]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 210

یعنی برای هر عاقلی روشن است که این اعضاء و جوارح در جای خویش قرار دارند.

در نظام خلقت نیز همین تناسب برقرار است: ستارگان، قمرها، خورشید، کهکشان‌ها، و سحابی‌ها در جای خود قرار گرفته‌اند. در نباتات نیز، هر گیاه یا درختی بر مقام خویش است؛ یعنی درخت گردو در نظام خلقت همان است که باید می‌بود؛ رنگ خربزه و هندوانه و مزه هر خوراکی‌ای باید همین باشد. این عدالت است.

پس، عدل هرچیز را در جای معین خود قرار دادن است. متضاد عقل نیز تجاوز و بغی و ظلم است. [2]

پیش‌ترها که بیشتر مردم ایران در مکتب‌خانه‌ها کتاب‌هایی مانند گلستان سعدی را می‌خواندند، حقایق بسیاری را از آن‌ها یاد می‌گرفتند. مثلا، سعدی درباره این‌که در عالم هرچیز در جای خویش است می‌گوید:

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد — هرکسی را هرچه لایق بود داد

گر توانا بینی ار کوتاه‌دست — هرکه را بینی چنان باید که هست

این‌که مسکین است اگر قادر بود — بس جنایتها کزو صادر شود

گربه‌محروم اگر پر داشتی — تخم گنجشك از هوا برداشتی.

به راستی، اگر خداوند متعال بالی که به کبوتر داده را به گربه هم می‌داد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ با آن قدرت و سرعتی که گربه دارد، کبوترها را در هوا شکار می‌کرد و آسایش از این موجودات سلب می‌شد. امروزه، علم ثابت کرده است که استخوان پرندگان توخالی است، برای این‌که اسکلتشان سبك باشد و بتوانند پرواز بکنند؛ اگر زهری که خدا به مار و عقرب و زنبور داده را به مگس و پشه یا گربه و گنجشك می‌داد، حداقل زندگی ما انسان‌ها در معرض خطر جدی قرار می‌گرفت؛ اگر روزی همه حیوانات زهردار جهان بمیرند و دیگر مار و عقربی وجود نداشته باشد،

طولی نمی‌کشد که تمام موجودات می‌میرند. برای این‌که دائما در کره زمین به واسطه روشن شدن آتش، سوختن نفت و ... سم‌های مختلف وارد هوا می‌شود، حیوانات زهردار مأمورند سموم هوا را بگیرند، هم برای خودشان اسلحه دفاعی درست می‌کنند و هم هوا را پاك کنند تا موجودات دیگر هوای سالم برای تنفس داشته باشند. پس، عقرب و مار هم سر جای خودشان هستند. این معنی واقعی عدالت است.

درستی عدالت مانند درستی ساده‌ترین حساب‌های ریاضیات است. اگر به عدالت موجود در نظام هستی دست بخورد، خیمه حیات برچیده می‌شود. اگر در نسبت آب و خشکی در کره زمین تغییری ایجاد شود، هیچ موجودی قادر به ادامه

حیات نیست. اگر کوه‌ها به این شکل بر روی زمین استوار نبودند، زمین تعادل خود را از دست می‌داد و بشر لحظه‌ای راحت نبود. این معنی عدالت است.

آدمی را بتر از علت نادانی نیست [4]

نادان به کسی می‌گویند که عقلش تعطیل و فکرش ناکارآمد است. معلوم نیست چرا بعضی‌ها بی‌فکر بار می‌آیند؛ یعنی فقط با چشمشان به عالم نگاه می‌کنند نه با عقلشان. کسانی که به عالم نگاه می‌کنند و در پس نگاهشان اندیشه می‌کنند، حق بودن هر حقیقتی را درك می‌کنند. مانند کسانی که در احوالات حیوانات، خشکی‌ها، و دریاها مطالعه می‌کنند.

زیرا مطالعه انسان را وادار به تعقل و تفکر می‌کند و نمی‌گذارد انسان نادان بماند. یکی از سفارشات مهم قرآن با دیده تدبر و تعقل به دنیا نگاه کردن است. خداوند در آیات مختلف بر این معنا تاکید می‌کند:

«سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق أو لم یکف بربك أنه علی کل شئ شهید». [4]

به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس

خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت با ظاهر کردن حقایق و دلایل بر همه چیز گواه است که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست.

همچنین است آیاتی که به تدبر در حقایق جهان اشاره دارند. مانند:

- «إن فی خلق السماوات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلك التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما أنزل اللّه من السماء من ماء فأحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون». [5]

بی‌تردید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت‌وآمد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریاها با جابجا کردن مسافر و کالا به سود مردم روانند، و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است از توحید، ربوبیّت و قدرت خدا، برای گروهی که می‌اندیشند.

- «هو الذی أنزل من السماء ماء لکم منه شراب و منه شجر فیه تسیمون* ینبت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات إن فی ذلك لآیة لقوم یتفکرون* و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره إن فی ذلك لآیات لقوم یعقلون* و ما ذرأ لکم فی الارض مختلفا ألوانه إن فی ذلك لآیة لقوم یذکرون* و هو الذی سخر البحر لتأکلوا منه لحما طریا و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها و تری الفلك مواخر فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون* و ألقی فی الارض رواسی أن تمید بکم و أنهارا و سبلا لعلکم تهتدون* و علامات و بالنجم هم یهتدون* أفمن یخلق کمن لا یخلق أفلا تذکرون* و إن تعدوا نعمة اللّه لا تحصوها إن اللّه لغفور رحیم». [6]

اوست که از آسمان آبی برای شما نازل کرد که بخشی از آن نوشیدنی

است و از بخشی از آن درخت و گیاه می‌روید که دام‌هایتان را در آن می‌چرانید. برای شما به وسیله آن آب، زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همه محصولات می‌رویاند؛ یقینا در این واقعیات شگفت‌انگیز طبیعی نشانه‌ای است بر توحید، و ربوبیّت و قدرت خدا، برای گروهی که می‌اندیشند. و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخّر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخّر شده‌اند؛ قطعا در این حقایق نشانه‌هایی است بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا، برای گروهی که تعقّل می‌کنند. و نیز آنچه را که در زمین به رنگ‌های گوناگون برای شما آفرید رام و مسخرّتان ساخت؛ مسلما در این امور نشانه‌ای است بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا، برای گروهی که متذکّر می‌شوند. و اوست که دریا را رام و مسخّر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید، و زینتی را که می‌پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشتی‌ها را می‌بینی که آب را می‌شکافند تا شما را برای حمل کالا، تجارت و دادوستد جابجا کنند و برای این‌که از فضل و احسان خدا طلب کنید و در نهایت به سپاس گزاری خدا برخیزید.

و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا شما را در حال گردش وضعی و انتقالی نلرزاند، و نهرها و راه‌هایی را پدید آورد تا برای رسیدن به اهداف و مقاصد خود راه یابید. و برای این‌که در عبور از کوه‌ها و بیابان‌ها و کویرها سرگردان و گم نشوید

نشانه‌ها قرار داد، و مردم به هنگام شب در دل بیابان‌ها و بر سطح دریاها به وسیله ستارگان راهیابی می‌کنند. بر این اساس آیا کسی که همه‌چیز می‌آفریند، مانند کسی است که هیچ‌چیز نمی‌آفریند؟ پس کرنش در برابر بتان بر پایه چه دلیلی است؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ و اگر نعمت‌های خدا را شماره کنید، هرگز نمی‌توانید آن‌ها را به شمار آورید؛ یقینا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

- «أفلا ینظرون إلی الابل کیف خلقت* و إلی السماء کیف رفعت* و إلی الجبال کیف نصبت* و إلی الارض کیف سطحت». [7]

آیا با تأمل به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که

چگونه بر افراشته شده؟ و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب شده؟

و به زمین که چگونه گسترده شده؟

این همه تاکید قرآن برای مطالعه و تدبر در خلقت جهان برای چیست؟ و مخاطبان این دعوت کیستند؟ آیا خطاب قرآن به پیروان ادیان دیگر یا هواداران مکاتب غربی است؟ آیا این سخن امیر مومنان برای ما مسلمانان گفته نشده است که:

«و اللّه اللّه فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم». [8]

خدا را خدا را درباره قرآن! مبادا دیگران در عمل به آن از شما پیشی بگیرند.

«اقرأ بسم ربك»

با این‌که اولین آیه قرآن و اولین سخن پروردگار با آخرین پیامبرش دستور به خواندن است، نمی‌دانم چرا مسلمانان این اندازه با کتاب و مطالعه غریب و در این عرصه مهجورند؟ به‌واقع، همیشه برای مردم ایران غصه خورده‌ام که چرا از کتاب و کتاب خوانی دورند؟

طبق آمار کتابخانه ملی ایران مقدار وقتی که مردم ایران برای کتاب خواندن صرف می کنند، در هر 24 ساعت 2 دقیقه بیشتر نیست. [9] از این مقدار هم باید مطالعاتی را که صرفا جنبه سرگرمی و تفریح دارد کم کرد، چون متاسفانه، خیلی از مردم علاقمند به خواند مطالبی هستند که در ازای آن چیز مهمی گیرشان نمی‌آید؛ مثل خواندن برخی کتاب‌های داستان و رمان و بخش حوادث روزنامه‌ها یا مجلات ورزشی و ...

در خواندن کتاب، باید به محتوای آن توجه کنیم و به علمی که از آن به دست می‌آوریم دقت نماییم. زیرا برخی علم‌ها مفیدند و برخی مضر.

برخی نیز نه مفیدند و نه مضر؛ یعنی یادگیری یا مطالعه آن‌ها فقط اتلاف وقت و انرژی محسوب می‌شود.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 215

عده‌ای هم حقایق را تنها از سخنرانی‌ها و منبرها کسب می کنند و به مطالعه نمی‌پردازند. آن هم محدود به ماه مبارك رمضان و محرم و مناسبت‌هایی از این دست است. ضمن این‌که یك سخنران، هرقدر هم اهل مطالعه و تحقیق و تامل باشد، به خاطر وقت کمی که دارد، تنها درصدی از دانسته‌هایش را می‌تواند بازگو کند. این در حالی است که کتاب انسان را با دنیاهای دیگر و موضوعات متنوع‌تر آشنا می کند.

شرمم می‌آید این نکته را یادآوری کنم که در اروپا و آمریکا مردم به محض این‌که بیکار می‌شوند سراغ کتاب می‌روند. ازاین‌رو، وقتی در اتوبوس و قطار و سایر وسایل نقلیه می‌نشینند تا از شهری به شهری بروند، بیشتر مردم مشغول مطالعه هستند. کتابخانه‌هایشان نیز پر از افراد کتاب‌خوان و کتاب‌دوست است و تقریبا همه در خانه کتاب دارند.

پیش از آن که به لندن بروم، درباره کتابخانه بزرگی که کنار موزه لندن واقع است مطالبی شنیده بودم، اما وقتی به کتابخانه «بریتیش موزیوم» رفتم، دیدم هرچه گفته‌اند راست گفته‌اند. قفسه‌های کتاب این کتابخانه که تا سقف امتداد داشت پر از کتاب بود و این درحالی بود که به علت کمبود جا، با وجود فضای بسیار بزرگی که آن کتابخانه دارد، کتاب‌ها را روی زمین و روی هم چیده بودند! تعداد کتاب‌خوان‌ها و مراجعین و درآمدی که از فروش کتاب به همه دنیا کسب می کنند بماند.

کتابخانه لنینگراد

ما در کتاب خواندن حتی از کمونیست‌ها هم عقب تریم. در شهر لنینگراد (سن‌پترزبورگ اسبق و کنونی) که شاید شش ماه از سال زمستان است و ارتفاع برف تا کمر مردم می‌رسد، کتابخانه‌ای وجود دارد که 15 میلیون عنوان کتاب را در خود جای داده است و بهترین کتاب‌های موجود در دنیا را دارد. [10]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 216

بهترین کتاب کتابخانه لنینگراد

یکی از رجال سیاسی ایران در مقاله‌اش نوشته بود: وقتی از طرف دولت ایران به لنینگراد رفتم، از کتابخانه لنینگراد هم دیدن کردم. وقتی وارد کتابخانه شدم، بهت‌زده و متعجب شدم. رئیس کتابخانه که به میزبان من بود استقبال و پذیرایی خیلی گرمی به عمل آورد و جای‌جای کتابخانه را به من نشان داد. در اثنای صحبت، از رئیس کتابخانه پرسیدم: در این 15 میلیون کتاب، مهم‌ترین کتاب کدام است؟ گمان هم می کردم مثلا مانیفست لنین را نام خواهد برد. او گفت: دلتان می‌خواهد ببینید؟ گفتم:

بله. گفت: مهم‌ترین کتاب ما در اتاق مخصوصی نگهداری می‌شود. اجازه بدهید کلیدش را بیاورم!

وقتی کلید را آورد و در آن اتاق را باز کرد، دیدم عجب اتاقی است! از در و دیوار اتاق ظرافت و هنر می‌بارید. میز گران‌قیمتی هم در وسط اتاق قرار داشت که ظرفی طلایی رنگ در آن به چشم می‌خورد که رویش کتابی باز بود. رئیس کتابخانه کلیدی را زد و بشقاب آرام شروع به گشتن کرد. به من هم گفت که با احترام بایستید، زیرا این کتاب در میان این 15 میلیون اثر مهم‌ترین کتاب است، زیرا می‌تواند دنیا را اداره کند. گفتم:

می‌توانم آن را از نزدیك ببینم. موافقت کرد و کلید را زد. وقتی بشقاب از حرکت ایستاد، دیدم آن کتاب نهج البلاغه امیر المؤمنین است!

چرا ما ایرانی‌ها کتاب نمی‌خوانیم؟ این چه مصیبتی است که در عالم نوشتن و خواندن کتاب گریبان‌گیر ما شده است؟ شاید هنوز عده‌ای از مردم باشند که گمان کنند کتاب نوشتن کار آسانی است، درحالی که نوشتن یك کتاب خوب جان

انسان را می‌گیرد. بعد از نگارش هم، چندین نفر باید کار کنند با اثر به نحو مطلوب از چاپ در بیاید. با این همه و با وجود صرف هزینه‌های سنگین چاپ و نشر، تیراژ کتاب برای

70 میلیون ایرانی بین 1000 تا 5000 جلد است [11] که فروش و پخش آن‌ها چند سال طول می‌کشد! این‌جاست که انسان شرمنده می‌شود از این‌که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها در مطالعه نظام طبیعت و به دست آوردن حقایق موجود در از ما مسلمانان پیش‌ترند. درحالی‌که این دستور قرآن و فرمان پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت به ماست:

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة». [12]

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید

[13] چند سال پیش، از آذربایجان شوروی نامه‌ای به من رسید به این مضمون که ما روس‌های آزاد شده از بند کمونیسم سخت نیازمند به کتاب‌های دینی هستیم. چون از زمان برقراری نظام کمونیسم در شوروی، عده‌ای از خانواده‌های ما که شیعه بودند، کشته شدند و آن عده هم که ماندند از دینداری منع گشتند. لذا ما چیزی از دین نمی‌دانیم و کتاب چندانی هم در دستمان نیست تا مطالعه کنیم. اگر امکان دارد برای ما کتاب بفرستید تا ما دوباره به تشیع و دامان اهل بیت برگردیم!

در حدی که در وسعمان بود و توان داشتیم، برای آنان نهج البلاغه و مفاتیح و صحیفه سجادیه فرستادیم و در حال حاضر نیز مشغول ترجمه چند کتاب به زبان آن‌ها هستیم. وقتی این کتاب‌ها به دستشان رسید، آن‌ها را بین شیعیان پخش کردند. بعد از مدتی نیز، نامه‌ای برایم فرستادند که از پخش آن کتاب‌ها تقدیر و تشکر بی‌حد کرده بودند. بعدها برایم نقل کردند که وقتی آن‌ها نهج البلاغه و مفاتیح و صحیفه سجادیه را دیده بودند، از فرط خوشحالی کتاب‌ها را بغل کردند و روی سر و چشم می‌گذاشتند و گریه می‌کردند و لذت می‌بردند از این‌که علی، علیه السلام، برای آنان حرف زده است.

سعدی راست گفته است: «قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار

آید». مردم ما در ایران بدون هیچ‌گونه ناراحتی و نگرانی می‌توانند در سخنرانی‌های مذهبی شرکت کنند، کتاب‌های مقید دینی بخوانند، معارف اسلامی و الهی را در دل و جان خود پرورش دهند، و نفس خود را مهذب سازند؛ ولی متاسفانه یك عمر از برخی از آنان می‌گذرد، درحالی که یك کلمه قصار از نهج البلاغه را نخوانده‌اند و حتی این کتاب شریف را ندیده‌اند.

آیا این انصاف است که حتی اهل مطالعه و جوانان ما انواع و اقسام داستان‌های کوتاه و بلند نویسندگان آمریکایی و اروپایی را بخوانند یا نام تمام بازیکنان یك تیم فوتبال در فلان باشگاه اروپایی را بلد باشند و تاریخچه پیدایش هرچیزی را در این عالم بلد باشند، ولی قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه را نشناسند و نخواهند که بشناسند؟! چرا باید «شعرهای شل‌سیلوستراین یا ترانه‌های پینگ‌فلوید از مناجات خمس عشر امام سجاد، علیه السلام، برای جوانان ما شناخته شده‌تر باشد؟».

این عدالت است که نهج البلاغه علی را نشناسیم و او را در زندگی خود در جایی که سزاوار آن است قرار ندهیم؟ آیا این به نوعی امتداد همان مظلومیتی نیست که مخالفان آن حضرت برایشان در طول تاریخ ایجاد کردند؟

سخنی از فاطمه زهرا (س)

فاطمه زهرا در سخنرانی خود خطاب به ابو بکر فرمودند:

کاری که شما کردید این بود که بعد از وفات پدرم هرکس را، در جایی قرار دادید مستحق آن‌جایگاه نبود. تو خود به جای علی، علیه السلام، نشسته‌ای، درحالی که این‌جای تو نیست؛ عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح و مغیرة بن شعبه نیز سر جای خودشان نیستند. با این کار شما، زخمی به اسلام وارد که تا روز قیامت درمانی ندارد. [14]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 219

یعنی تمام برنامه‌های شما عین ظلم و تجاوز، و خلاف عدالت بود.

عدل حق است، مانند حق بودن گزاره دو ضرب در دو می‌شود چهار.

اگر بگوییم می‌شود 11 یا می‌شود 3 ناحق گفته‌ایم. همه این ضرب‌ها بجز اولی باطلند.

حقایقی که قرآن از آنها سخن می گوید

چنان‌که در گفتارهای پیش آوردیم، قرآن در آیات 151- 152 سوره انعام چند موضوع را عنوان کرد که هر عاقلی حق بودن آنها را درك می کند.

یعنی کسی که در باطن خود آنها را تحلیل می کند بر حق بودنشان صحه می گذارد. پنج موضوع را در آیه 151 بررسی کردیم و از چهار موضوع موجود در آیه 152 به موضوع نخست پرداختیم که درباره مال یتیم بود. اما موضوع دوم:

«و أوفوا الکیل و المیزان بالقسط لا یکلف نفسا الا وسعها».

و پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید.

رعایت عدالت و انصاف در خرید و فروش

روی سخن قرآن در این فراز از آیه با کاسب‌ها، قپان‌دارها، همه کسانی که جنس کشیدنی و کیلی دارند. پمب بنزینی‌ها، به آنها که حمل گازوئیل و نفت و بنزین و سایر مواد را بر عهده دارند است. یعنی هر گاه جنسی به مردم می‌دهید، ترازوهایتان را پر بگیرید و دقیق باشید که کم نباشد؛ یعنی با ترازو بازی نکنید تا کسی که یك کیلو جنس خریده تنها صاحب نصد گرمش باشد؛ یعنی در روز روشن صد گرم از مال مردم را ندزدید، زیرا این نوع دزدی از دزدی شبانه نیز بدتر است.

دزدی که شبانه و در تاریکی به در خانه‌ای کلید می‌اندازد یا از دیوار مردم بالا می‌رود، در تاریکی می‌آید و در تاریکی نیز می‌رود؛ اما کاسبی

که روز روشن مال مردم را این‌طور ذره‌ذره می‌دزدد، دزد بی‌حیا و قهاری است.

قرآن می‌فرماید: اگر جنس را وزن می کنید و به مردم می‌دهید، ترازوهاتان را پر بکنید. دقت شود! نمی گوید به مردم جنس اضافه بدهید، می‌فرماید مطابق پولی که داده‌اند جنس تحویلشان بدهید و میزان سنجشتان را پر بگیرید. اگر میزان کیلوست

در وزنش دقت کنید؛ اگر معیار لیتر است، مواظب باشید سر ظرف خالی نماند یا حوصله کنید تا محتویات ظرف کاملا خالی شود. مثلا، صاحب ماشین خودش در ماشین نشسته تا روغن موتورش را عوض کنند. پیمانه روغن را کامل پر کنید و از لب پیمانه کم نگیرید. بعد هم صبر کنید تا روغن داخل ظرف کاملا خالی شود. عجله نکنید و ظرف را زود بر ندارید. زیرا این خیانت است.

اگر از کسی که مخالف و دشمن قرآن هم هست بپرسیم که دوست داری کسی از جنسی که خریده‌ای و بابتش پول پرداخته‌ای کم بگذارد؟

می گوید: نه؛ اگر بپرسیم: کسی که این کار را می کند به نظر تو چه نوع انسانی است؟ می گوید: خیلی دزد است» خدا لعنتش کند! حال، اگر به او بگوییم: قرآنی که با آن مخالف هستی به همه دستور می‌دهد که کم‌فروشی نکنند، می گوید: درست گفته است.

ویل للمطففین»

تا آن‌جا که از آیات قرآن فهم می‌شود خداوند از آن‌ها که در ترازو و پیمانه خیانت می کنند نفرت فراوان دارد. در قرآن کریم، واژه «ویل» 14 بار آمده است. [15] در تفاسیر قرآن آمده است که کلمه «ویل» بر نفرت دلالت دارد؛ معنی دیگر «ویل» را لعنت دانسته‌اند؛ و گروهی نیز آن را نام چاهی در جهنم ذکر کرده‌اند. به هر ترتیب، خداوند می‌فرماید:

«ویل للمطفّفین».

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 221

معنی آیه این است که وای بر یا لعنت بر کم‌فروشان؛ یا این‌که: چاه جهنم جای آنان باد که در پیمانه و ترازو به مردم خیانت می کنند.

کم‌فوشی خلاف فرمان است که ترازوی حق به میزان است

آن که با سنگ کم‌متاع فروخت آتش از سنگ جست و ریشش سوخت

آب در شیر گاو کرد آن کرد آمد آن آب و ماده گاو ببرد. [16]

لازمه تبعیت از حق یافتن حق است

عدالت حق است و تمام آیات قرآن بر عدالت بنا شده‌اند. وقتی عاقل قرآن را می‌سنجد و در آن اندیشه می‌کند حق بودن قرآن را کشف می‌کند. اما این انتهای راه نیست، زیرا عقل پیروی و تبعیت از حق را بر خود واجب و لازم می‌داند. دیگر نیاز نیست خداوند یا انبیاء تبعیت از حق را بر چنین کسی واجب کنند، زیرا قبل از وجوب شرعی او وجوب عقلی این تبعیت را درك کرده است.

یادم هست شبی بعد از منبر، جوانی که جلوی در مجلس ایستاده بود به من گفت: من چند کلمه‌ای با شما حرف دارم! گفتم: بگو! گفت: من برای گوش دادن به سخنان شما به این‌جا نیامده بودم. حقیقت ماجرا این است که از این حوالی رد می‌شدم. وقتی دیدم این‌جا خیلی شلوغ است، اول خیال کردم تئاتری یا فیلمی پخش می‌کنند که مردم این‌طور جمع شده‌اند (آن مجلس در مسجد برگزار نمی‌شد). وقتی داخل شدم دیدم شما بالای منبر هستید. اول، می‌خواستم برگردم، اما با خودم گفتم:

حتما خبری در این مجلس هست که این همه مردم آمده‌اند این‌جا نشسته‌اند! من هم نشستم ببینم چه خبر است. حال، می‌خواهم به شما بگویم که من دزد هستم و چیزهای گران هم می‌دزدم. اما حرف‌هایی که امشب شنیدم را حق دیدم و چون از حق باید پیروی کرد، تصمیم گرفتم دزدی را ترك کنم. برای همین، زحمتی برای شما دارم!

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 222

وقتی از خواسته‌اش پرسیدم گفت: من از مغازه‌ای دو عدد فرش گران‌قیمت دزدیده‌ام. خودم اگر بخواهم آن‌ها را به صاحب فرش بر گردانم، می‌ترسم عصبانی شود و مرا تحویل دهد. چون من توبه کرده‌ام و دیگر نمی‌خواهم دزدی کنم، نشانی آن مغازه را می‌دهم تا شما زحمت بازگرداندن فرش‌ها را متقبل شوید.

يك نفر را نزد صاحب آن مغازه فرستادم، كه زياد هم انسان متديني نبود، تا ماجرا را به او بگويد. صاحب مغازه گفته بود: من به جايي كه روضه باشد نمي‌آيم، اما مساله خيلي برايم جالب است! شما آن فرش يك ميليون تومانی را به من برگردانيد، ولی فرش ديگر را خرج كار خير كنيد كه هم خدا به من لطفی بكند، و هم آن دزد را بيامرزد!

آری، وقتی انسان حق را فهميد، عقل به او دستور می‌دهد كه از حق متابعت كند. پيروی از حق كم‌كم نورانيت هم برای انسان به همراه می‌آورد و او بيشتر دلبسته حق می‌شود. آن وقت است كه عمل به تكليف برای انسان آسان می‌شود و از آن لذت می‌برد. چنين كسی نمازش را با عشق می‌خواند و روزه‌اش را با عشق می‌گيرد و كارهای خير را با محبت انجام می‌دهد. اما خدا نكند كسی 60 سال در اين دنيا و در جوار قرآن و مسجد و علمای ربانی و نهج البلاغه باشد و حق بودن آن‌ها را درك نكند و، در نهايت، از آنان نيز پيروی ننمايد!

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 223

پی‌نوشت

[(1). اين سخنان از مرحوم علامه طباطبايي است. ر ك: شيعه در اسلام يا مفالات مكتب تشيع. (مولف)]

[(2). معنی عدل در روايات چنين آمده است:

- شرح رسالة الحقوق، امام زين العابدين، ص 71: «فوضع الشئ فی محله يمثل العدل، كما أن وضع الشئ فی غير محله يمثل الظلم».

- نهج البلاغه، ج 4، ص 102: (و سئل عليه السلام أيما أفضل العدل أو الجود؟) فقال عليه السلام: العدل يضع الأمور مواضعها، و الجود يخرجها من جهتها. و العدل سائس عام، و الجود عارض خاص. فالعدل أشرفهما و أفضلهما.

- «بحار الأنوار، ج 72، ص 36: عن أبی علی الاشعری، عن الحسنبن علی الكوفی، عن عبيس ابن هشام، عن عبد الكريم، عن الحلبی، عن أبی عبد اللّه عليه السلام قال:

العدل أحلی من الماء يصيبه الظمآن، ما أوسع العدل إذا عدل فيه و إن قل

بیان: العدل ضد الجور، و یطلق علی ملکة للنفس تقتضی الاعتدال فی جمیع الامور، و اختیار الوسط بین الافراط و التفریط، و یطلق علی إجراء القوانین الشرعیة فی الاحکام الجاریة بین الخلق، قال الراغب: العدل ضربان مطلق یقتضی العقل حسنه و لا یکون فی شئ من الازمنة منسوخا و لا یوصف بالاعتداء بوجه نحو الاحسان إلی من أحسن إلیك، و کف الاذیة عمن یکف أذاه عنك، و عدل یعرف کونه عدلا بالشرع، و یمکن أن یکون منسوخا فی بعض الازمنة کالقصاص و أرش الجنایات، و لذلك قال:

" فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه" و قال:" و جزاء سیئة سیئة مثلها" فسمی ذلك اعتداء و سیئة، و هذا النحو هو المعنی بقوله:" إن اللّه یأمر بالعدل و الاحسان" فان العدل هو المساواة فی المکافاة إن خیرا فخیرا، و إن شرا فشرا، و الاحسان أن یقابل الخیر بأکثر منه و الشر بأقل منه انتهی. و قوله علیه السلام:" إذا عدل فیه" یحتمل وجوها: الاول أن یکون الضمیر راجعا إلی الامر أی ما أوسع العدل إذا عدل فی أمر، و إن قل ذلك الامر، الثانی أن یکون الضمیر راجعا إلی العدل، و المراد بالعدل الامر الذی عدل فیه، فیرجع إلی المعنی، و یکون تأکیدا، الثالث إرجاع الضمیر إلی العدل]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 224

[أیضا و المعنی ما أوسع العدل الذی عدل فیه أی یکون العدل واقعیا حقیقا لا ما یسمیه الناس عدلا أو یکون خالصا غیر مخلوط بجور، أو یکون عدلا ساریا فی جمیع الجوارح لا مخصوصا ببعضها، و فی جمیع الناس لا یختص ببعضهم، الرابع ما قیل: إن" عدل" علی المجهول من بناء التفعیل، و المراد جریانه فی جمیع الوقایع لا أن یعدل إذا لم یتعلق به غرض، فالتعدیل رعایة التعادل و التساوی، و علی التقادیر یحتمل أن یکون المراد بقوله:" و إن قل" بیان قلة العدل بین الناس.

- بحار الأنوار، ج 72، ص 39: عن محمد، عن أحمد، عن ابن محبوب، عن ابن وهب، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: العدل أحلی من الشهد، و ألین من الزبد، و أطیب ریحا من المسك.

ایضاح:" أحلی من الشهد" من قبیل تشبیه المعقول بالمحسوس، لالف أکثر الخلق بتلك المشتهیات البدنیة الدنیة.

- بحار الأنوار، ج 72، ص 350: سئل أمیر المؤمنین علیه السلام أیما أفضل العدل أو الجود؟ قال: العدل یضع الامور مواضعها، و الجود یخرجها عن جهتها، و العدل سائس عام و الجود عارض خاص، فالعدل أشرفهما و أفضلهما، احذر العسف و الحیف، فان العسف یعود بالجلا، و الحیف یدعو إلی السیف، و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله:

إياكم و الظلم فانه يخرب قلوبكم، و قال صلى اللّه عليه و آله: أحب الناس يوم القيامة و أقربهم إلى اللّه مجلسا إمام عادل، و إن أبغض الناس إلى اللّه و أشدهم عذابا إمام جائر، و قال صلى اللّه عليه و آله: من أصبح و لايهم بظلم أحد غفر له ما اجترم

- حكايت زيبايى نيز در بحار بدين شكل آمده است: بحار الأنوار، ج 72، ص 351:

روى المظفرى فى تاريخه قال: لما حج المنصور فى سنة أربع و أربعين و مائة، نزل بدار الندوة، و كان يطوف ليلا و لا يشعر به أحد، فإذا اطلع الفجر صلى بالناس وراح فى موكبه إلى منزله، فبينما هو ذات ليلة يطوف إذ سمع قائلا يقول: اللهم إنا نشكو إليك ظهور البغى و الفساد فى الارض، و ما يحول بين الحق و أهله من الظلم، قال:

فملا المنصور مسامعه منه ثم استدعاه فقال له: ما الذى سمعته منك؟ قال: إن أمنتنى على نفسى نبأتك بالامور من أصلها، قال: أنت آمن على نفسك، قال: أنت الذى]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 225

[دخله الطمع حتى حال بينه و بين الحق و حصول ما فى الارض من البغى و الفساد، فان اللّه سبحانه و تعالى استرعاك امور المسلمين فاغفلتها، و جعلت بينك و بينهم حجابا و حصونا من الجص و الاجر و أبوابا من الحديد، و حجبة معهم السلاح، و اتخذت وزراء ظلمة، و أعوانا فجرة، إن أحسنت لا يعينوك، و إن أسأت لا يردوك، و قومتهم على ظلم الناس و لم تأمرهم باعانة المظلوم و الجايع و العارى، فصاروا شركاءك فى سلطانك، و صانعتهم العمال بالهدايا خوفا منهم، فقالوا: هذا قد خان اللّه فمالنا لا نخونه فاختزنوا الاموال، و حالوا دون المتظلم و دونك، فامتلات بلاد اللّه فسادا و بغيا و ظلما، فما بقاء الاسلام و أهله على هذا؟ و قد كنت اسافر إلى البلاد الصين و بها ملك قد ذهب سمعه، فجعل يبكى فقال له وزراؤه: ما يبكيك؟ فقال: لست أبكى على ما نزل من ذهاب سمعى ولكن المظلوم يصرخ بالبات و لا أسمع نداءه، و لكن إن كان سمعى قد ذهب فبصرى، باق، فنادى فى الناس: لا يلبس ثوبا أحمر إلا مظلوم، فكان يركب الفيل فى كل طرف نهار هل يرى مظلوما فلا يجده. هذا و هو مشرك باللّه، و قد غلبت رأفته بالمشركين على شح نفسه، و أنت مؤمن باللّه، و ابن عم رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله و لا تغلبك رأفتك بالمسلمين على شح نفسك فإنك لا تجمع المال إلا لواحدة من ثلاث إن قلت: إنك تجمع لولدك، فقد أراك اللّه تعالى الطفل الصغير يخرج من بطن امه لا مال له، فيعطيه. فلست بالذى تعطيه بل اللّه سبحانه هو الذى يعطى، و إن قلت: أجمعها لتشييد سلطانى فقد أراك اللّه القدير عبرا فى الذين تقدموا، ما أغنى عنهم ما جمعوا من الاموال و لا ما أعدوا من السلاح، و إن قلت أجمعها لغاية هى أحسن ما الغاية التى أنا فيها، فو اللّه ما

فوق ما أنت فيه منزلة إلا العمل الصالح يا هذا هل تعاقب من عصاك إلا بالقتل؟ فيكف تصنع باللّه الذى لا يعاقب إلا بأليم العذاب، و هو يعلم منك ما أضمر قلبك، و عقدت عليه جوارحك، فماذا تقول إذا كنت بين يديه للحساب عريانا؟ هل يغنى عنك ما كنت فيه شيئا؟. قال: فبكى المنصور بكاء شديدا و قال: يا ليتى لم اخلق و لم أك شيئا، ثم قال: ما الحيلة فيما حولت؟ قال:

عليك بأعلام العلماء الراشدين، قال: فروامنى، قال: فروامنك مخافة أن تحملهم على ظهر من طريقتك، و لكن افتح الباب، و سهل الحجاب و خذ الشئ مما حل و طاب،]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 226

[و انتصف للمظلوم، و أنا ضامن عمن هرب منك أن يعود إليك، فيعاونك على أمرك، فقال المنصور: اللهم وفقنى لان أعمل بما قال هذا الرجل، ثم حضر المؤذنون و أقاموا الصلاة، فلما فرغ من صلاته قال: على بالرجل، فطلبوه فلم يجدوا له أثرا فقيل: إنه كان الخضر عليه السلام.

- قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله: عدل ساعة خير من عبادة سبعين سنة قيام ليلها و صيام نهارا، و جور ساعة فى حكم أشد و أعظم عند اللّه من معاصى ستين سنة و قال صلى اللّه عليه و آله: من أصبح و لا يهم بظلم أحد غفر له ما اجترم، و قال صلى اللّه عليه و اله: إن أهون الخلق على اللّه من ولى أمر المسلمين فلم يعدل لهم.]

[(3). از سعدى است.]

[(4). فصلت، 53.]

[(5). بقره، 164.]

[(6). نحل، 10- 18.]

[(7). غاشيه، 17- 20.]

[(8). نهج البلاغه، ج 3، ص 77.]

[(9). فرهنگ در همه جای دنیا شاخصه‌ها و پارامترهای اندازه‌گیری مشخصی دارد که یکی از مهمترین آن‌ها، مقایسه آماری شاخص مطالعه و تیراژ کتاب در این کشورها است. با مقایسه این دو مقوله، می‌توان گفت که ایرانی‌ها کتاب نمی‌خوانند! براساس اعلام رئیس سازمان کتابخانه ملی ایران، هر شهروند ایرانی در شبانه روز تنها دو دقیقه از وقت خود را به خواندن کتاب اختصاص می‌دهد که این میزان در مقایسه با کشورهای توسعه یافته همانند ژاپن یا انگلیس که سرانه مطالعه آن‌ها حدود 90 دقیقه در روز است و یا در مقایسه با کشورهای در حال توسعه‌ای همانند ترکیه یا مالزی که این عدد نزدیك به 55 دقیقه در روز است، بسیار اندك است (رئیس ستاد هفته کتاب خراسان رضوی در سال 87 گفته است: سرانه مطالعه در دنیا 45 دقیقه در روز و در ایران بین هشت تا 10 دقیقه است‌آمارگیری جدید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از میزان سرانه مطالعه در تهران نیز نشان می‌دهد تقریبا نیمی از]

[تهرانی‌ها هیچ پولی برای خرید کتاب نمی‌پردازند. این آمارگیری را بخش افکارسنجی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات که به وزارت ارشاد وابسته است از بین حدود یك هزار تهرانی در سال 87 انجام داده است. طبق این نظرسنجی، منطقه یك تهران بهترین و منطقه 15 بدترین شرایط مطالعه را در تهران دارند. 66/ 4

درصد از شهروندان منطقه 15 تهران ماهانه هیچ هزینه‌ای برای کتاب نمی‌کنند. این در حالی است که در منطقه یك تهران تنها 23 درصد برای کتاب هیچ هزینه‌ای نمی‌کنند. طبق این نظرسنجی، 44/ 5 درصد از شهروندان منطقه یك تهران ماهانه بیش از 10 هزار تومان کتاب می‌خرند، اما تنها 15 درصد از شهروندان این منطقه بالای یك ساعت مطالعه می‌کنند. این آمار در منطقه 15 تنها 3/ 4 درصد است. این آمار قرائت قرآن، کتاب‌های درسی، روزنامه و اینترنت را شامل نمی‌شود). سرانه تیراژ کتاب در ایران نیز نزدیك به 2000 کتاب برای هر عنوان است که این آمار در کشوری همانند مصر 70 هزار کتاب برای هر عنوان است!]

[(10). براساس آمارهای موجود، تا سال 87 شمسی، در کتابخانه‌های ایران بیش از دو میلیون کتاب، چهار میلیون نشریه، 300 میلیون نسخه و سند و حدود 56 هزار نسخه خطی وجود دارد. البته، دستیابی به رقم صحیح کتاب‌های منتشر شده در ایران به خاطر نقایص موجود در سیستم کتابشناسی ملی ایران امکان‌پذیر نیست. با این حال، کتابشناسی ملی ایران علی‌رغم نارسایی‌های موجود یگانه منبع موجود در ارائه عناوین منتشر شده در کشور است. براساس کتابشناسی ملی ایران، در سال 1351، تعداد 2362 عنوان کتاب منتشر شده درحالی که تحقیقات شخصی تعداد عناوین منتشر شده را در همین سال 3632 عنوان اعلام می‌کند. تعداد عناوین منتشر شده در سال 1355 براساس کتابشناسی ملی ایران 9272 عنوان می‌باشد که نسبت به سال 1345 که تعداد 2421 عنوان منتشر شده افزایشی معادل 1685

عنوان را نشان می‌دهد، کتاب‌های منتشر شده در شهرستان‌های ایران به ندرت وارد کتابشناسی ملی می‌گردند و آگاهی اندکی در مورد آنها وجود دارد. کتابشناسی ملی ایران تعداد کتاب‌های منتشر شده در سال 1352 در 24 شهر ایران را 329 عنوان اعلام کرده]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 228

[است. کتاب‌های موجود در بازار ایران موضوع مهمی است که به ندرت تحقیقی در مورد آن انجام می‌گیرد تنها در سال 1354 است که تحقیقی در این مورد انجام گرفته و عناوین موجود در بازار ایران را 3153 ذکر کرده است.

تعداد عناوین کتاب‌های منتشر شده در ایران:

در سال‌های پایانی حکومت رضا شاه:

() با سقوط رژیم رضا خان در شهریور 1320، آزادی سیاسی نسبی در کشور پدید آمد و با فراز و فرودهایی تا مرداد 1332 ادامه یافت. در این مدت بیش از 70 گروه، تشکل و حزب سیاسی تأسیس شد و بیش از 1000 عنوان روزنامه و مجله منتشر گردید. جدول زیر آمار کتاب‌های منتشر شده طی سال‌های 1321 تا 1332 را از دو مأخذ متفاوت نشان می‌دهد.

() چنانکه ملاحظه می‌شود تفاوت زیادی میان دو آمار وجود دارد و حتی منحنی‌های صعود و نزول آنها نیز با هم متفاوت است. پس از کودتای 28 مرداد 1332 و ممنوعیت فعالیت احزاب مخالف، انتشار کتاب کاستی یافت. جدول زیر فراوانی کتاب‌های منتشر شده در سال‌های 1333 تا 1341 را از دو مأخذ متفاوت نشان می‌دهد.

() براساس یك پژوهش، در این سال‌ها سانسور پیش از انتشار کتاب، به طور جدی اعمال نشده و در صورت اعتراض، کتاب را پس از نشر بررسی می‌کردند. با بهبود نسبی اوضاع اقتصادی، افزایش جمعیت شهرنشینی و شمار باسوادان، و بالا رفتن سطح آموزش عالی در کشور به تدریج بر شمار انتشارات کتابی افزوده شد.

اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که از 1339 تا 1341 در کشور پدید آمد]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 229

[نیز بر افزایش کمی و کیفی مطبوعات و کتاب‌های منتشر شده در کشور تأثیر داشت.

در این سال‌ها بنگاه‌های انتشاراتی بزرگی در کشور پدید آمدند و ترجمه آثار مشهور کلاسیك و جدید خارجی و نیز تصحیح و تألیف آثار معتبر فارسی آغاز شد.

در این زمان بود که در تهران در مقابل دانشگاه تهران راسته کتابفروشان ایجاد شد و مرکز چاپ و نشر کتاب از مرکز شهر به آن‌جا منتقل گردید.

با پایان دوران فضای باز سیاسی 1339- 1341، چاپخانه‌ها موظف شدند که پیش از چاپ کتاب، دستنوشته آن را تحویل اداره نگارش که از ادارات تابع وزارت فرهنگ بودداده و پس از بررسی و تأیید از سوی آن اداره، اقدام به چاپ آن کنند. و در صورت انتشار «کتاب‌های مضره»، اداره آگاهی موظف به جمع‌آوری آنها بود. بدین ترتیب هر کتاب قبل از نشر، به بهانه گرفتن شماره ثبت کتابخانه ملی، به اداره نگارش تحویل داده می‌شد و آنان نیز با بررسی تك‌تك صفحات و اعمال اصلاحات، اجازه نشر صادر می‌کردند یا کتاب را غیر قابل انتشار تشخیص می‌دادند.

اسناد موجود نشان می‌دهد که سانسور پیش از انتشار، به شکل فراگیر، طی شانزده سال پس از آن دوران به شدت اعمال می‌شد.

ساواك نیز بهه نظارت و سانسور کتاب می‌پرداخت که در برخی موارد، تصمیمات و اقدامات آن دو، متعارض بود. مثلا گاهی اداره نگارش به کتابی اجازه نشر می‌داد، ولی مقامات امنیتی دستور جمع‌آوری و نابودی آن را می‌دادند. البته تنها سازمانی که رسمآ به سانسور کتاب بعد از نشر اقدام می‌کرد، ساواك بود.

با وجود تنگ‌تر شدن فضای سیاسی و گسترش سانسور در عرصه کتاب و مطبوعات، از سال 1342 تا 1349، رشد چشمگیری در تعداد عناوین کتاب‌های منتشر شده به وجود آمد که بالاترین آن در 1348 با 4809 عنوان و سپس 1349 با 4359 عنوان کتاب است که با سال‌های پیش حتی پس از آن تا 1357 تفاوت آشکاری دارد.

جدول زیر فراوانی کتاب‌های منتشر شده از 1342 تا 1349 را نشان می‌دهد:

[()

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 230

[این افزایش، دلایل متعدد اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی دارد که از جمله می‌توان به دو برابر شدن رشد اقتصادی کشور طی سال‌های 1338 تا 1349 و به دنبال آن افزایش درآمدهای عمومی، ادامه روند مهاجرت روستاییان به شهرها و

افزایش جمعیت شهرنشین و در نتیجه رشد طبقه متوسط، پیشرفت و تحول در آموزش، صنعت و خدمات، و تأسیس دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی در بسیاری از شهرهای بزرگ کشور اشاره کرد.

از 1349 تا 1357، با وجود افزایش جمعیت درس‌خوانده، بالا رفتن درآمدها، بهبودی وضعیت معیشتی، و رایگان شدن آموزش‌های عالی، تعداد عناوین کتاب‌های منتشر شده، به شدت کاهش یافت. این امر به دلیل فقدان آزادی‌های سیاسی و سانسور شدید و توقیف صدها عنوان کتاب بود که توسط اداره نگارش و یا ساواك، ماه‌ها و سال‌ها بلاجواب مانده و یا ممنوع الانتشار شده بودند که این وضعیت تا آخرین ماه‌های حیات رژیم شاه ادامه داشت. در همین سال‌ها، بسیاری از نویسندگان، ممنوع القلم و بسیاری از وعاظ ممنوع المنبر شدند. تنها از نیمه دوم 1356 به بعد است که در تعداد عناوین و شمارگان کتاب‌های منتشر شده رشد نسبی دیده می‌شود. جدول زیر فراوانی کتاب‌های منتشر شده از 1349 تا 1357 را نشان می‌دهد:

() براساس یك پژوهش گسترده، از 1320 تا 1357، تعداد 23100 عنوان کتاب، بررسی شده است که از این تعداد 5046 عنوان نظر منفی یا مشروط ممیزان را کسب کرده‌اند. نظر منفی به حالتی گفته شده که کلا نشر کتاب را جایز ندانسته‌اند و نظر مشروط، ناظر به وضعیتی است که انتشار آن را پس از اصلاحاتی جایز دانسته‌اند.

با پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا (آبان 1355) و اعلام سیاست فضای باز سیاسی تدریجاً بسیاری از کتاب‌هایی که طی سال‌های گذشته در داخل کشور منتشر شده و ممنوع الانتشار بودند و دارندگان آنها به زندان‌های سنگینی محکوم می‌شدند به طور نیمه مخفی و سپس آشکارا چاپ و منتشر شدند]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 231

[که برخی از آنها در ده‌ها و صدها هزار نسخه به فروش رسید. کتاب‌ها و جزوات تئوریك، تحلیلی، و آموزشی سازمان‌های چریکی و مخالفان سیاسی خارج از کشور نیز از زمره همین کتاب‌ها بودند که مورد استقبال بسیاری از دانشجویان قرار داشتند. این کتاب‌ها که در جلدهای سفید و کاغذهای نامرغوب و ارزان قیمت و با اسامی مستعار مؤلفان چاپ می‌شدند، به کتاب‌های «جلد سفید» مشهور شدند.

به دلیل شرایط سیاسی خاص آن سال‌ها، آماری از تعداد عناوین این کتاب‌ها و شمارگان دقیق آنها در دست نیست و تاکنون نیز پژوهشی دقیق و گسترده در این‌باره صورت نگرفته است.]

[(11). دبیر انجمن نویسندگان کودك و نوجوان در سال 87 پایین بودن تیراژ کتاب را یکی از نشانه‌های پایین بودن میزان مطالعه عنوان کرد: «تیراژ کتاب در ایران خیلی پایین و معمولا 1500 تا 2000 نسخه است و در بهترین حالت حداکثر 5000 نسخه است. بالا بودن سرانه مطالعه می‌تواند تیراژ را بالا ببرد. اگر تیراژ بالا باشد باید وضع مترجم و نویسنده خوب باشد درحالی‌که این‌طور نیست و چرخه تولید و توزیع اقتصادی نشده و کتاب مشتری دقیقی ندارد. پس، با یك حساب سرانگشتی و عقلانی نتیجه می‌گیریم وضعیت کتابخوانی در ایران وخیم است.»

عناوین منتشر شده توسط ناشران خصوصی در تیراژهای متفاوتی از 2000، 5000، 10000 تا 50000 نسخه می‌باشد تیراژ 50000 نسخه بالاترین رقمی است که تاکنون یك ناشر کتاب‌هایش را در این حجم منتشر کرده است.]

[(12). روایات در این‌باره فراوان است. از جمله:

- رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: «اطلبوا العلم و لو بالصین فإن طلب العلم فریضة علی کل مسلم». کنز العمال، 28697، 28698

- الإمام الصادق علیه السلام: «اطلبوا التعلم و لو بخوض اللجج و شق المهج». أعلام الدین، 303.

- عنه علیه السلام: «لو علم الناس ما فی العلم لطلبوه و لو بسفك المهج و خوض اللجج». عوالی اللآلی، ج 4، ص 61، ح 9.]

[- رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: «اطلبوا العلم، فإنه السبب بینکم و بین اللّه عز و جل».

أمالی المفید، ص 29، ح 1.

- لقمان علیه السلام‌لابنه و هو یعظه-: یا بنی! اجعل فی أیامك و لیالیك و ساعاتك نصیبا لك فی طلب العلم فإنك لن تجد لك تضییعا مثل ترکه.

- الإمام الصادق علیه السلام: «طلب العلم فریضة فی کل حال».

- عنه علیه السلام: «طلب العلم فریضة من فرائض اللّه».]

[(13). از سعدی است.]

[(14). برداشت آزادی است از این روایت که با شواهد تاریخی متفاوت ترکیب شده است:

احتجاج، شیخ طبرسی، ج 1، ص 136: «فلما اختار اللّه لنبیه دار أنبیائه، و مأوی اصفیائه، ظهر فیکم حسکة النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الاقلین و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه من مغرزه هاتفا بکم فألفاکم لدعوته مستجیبین، و للعزة فیه ملاحظین، ثم استنهضکم فوجدکم خفافا، و احشمکم فألفاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم و وردتم غیر مشربکم هذا و العهد قریب و الکلم رحیب، و الجرح لما یندمل ...».]

[(15). 1 بار در سوره جاثیه، آیه 7؛ 10 بار در سوره مرسلات به صورت «ویل یومئذ للمکذبین»؛ 2 بار در سوره مطففین، آیات 1 و 10؛ 1 بار در سوره همزه، آیه 1.]

[(16). از ادیب الممالك فراهانی است.]

11 درباره عقل و آداب تجارت

کرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

در گفتار پیشین، سخن به تجارت و رعایت عدالت و انصاف در فروش اجناسی رسید که نیازمند پیمانه و کیل و ترازو و متر و ... هستند. تقریبا، اغلب مشاغلی که مردم با آنها سروکار دارند به نوعی با سنجش در ارتباط است. کسی تاریخ دقیق پیدایش پیمانه و ترازو را در جوامع انسانی نمی‌داند، ولی مسلما از دیرباز این موضوع در میان انسانها مطرح بوده

است. قرآن کریم نیز از قدیمی‌ترین انبیاء و پیغمبران نقل می کند که رعایت حق را در پیمانه و ترازو به مردم سفارش می کردند:

«و إلی مدین أخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا اللّهما لکم من إله غیره و قد جاءتکم بینة من ربکم فأوفوا الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس أشیاءهم و لا تفسدوا فی الارض بعد إصلاحها ذلکم خیر لکم إن کنتم مؤمنین». [1]

و به سوی مردم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست، یقینا برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس پیمانه و ترازو را تمام و کامل بدهید، و از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید، و در زمین پس از

اصلاح آن به وسیله رسالت پیامبران فساد مکنید، این امور برای شما بهتر است، اگر مؤمنید.

«و إلی مدین أخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا اللّه ما لکم من إله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان إنی أراکم بخیر و إنی أخاف علیکم عذاب یوم محیط* و یا قوم أوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس أشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین». [2]

و به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمانه و ترازو مکاهید، همانا من شما را در توانگری و نعمتی که بی‌نیازکننده از کم فروشی است می‌بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم. و ای قوم من، پیمانه و ترازو را عادلانه و منصفانه کامل و تمام بدهید، و اجناس مردم را هنگام خریدن کم‌شمارتر و کم‌ارزش‌تر از آنچه که هست به حساب نیاورید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

«أوفوا الکیل و لا تکونوا من المخسرین* و زنوا بالقسطاس المستقیم* و لا تبخسوا الناس أشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین». [3]

پیمانه را کامل بدهید و از کم‌فروشان نباشید. و متاع و کالا را با ترازوی درست وزن کنید، و از قیمت اشیا و اجناس مردم به هنگام خرید نکاهید، و در زمین تباهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

می‌دانیم آنچه پیغمبران رعایت آن را به مردم سفارش می‌کردند از پیش خود نبوده، بلکه ابلاغ فرمان خدا به مردم بوده است. قرآن مجید هم کتابی است که برای راهنمایی مردم نازل شده است. پس، این‌که موضوع عدالت در پیمانه و ترازو را مطرح کرده نشان می‌دهد که این خواست پروردگار است که مردم در پیمانه و ترازو اهل ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران نباشند.

نگاهی به آیه 85 سوره اعراف

هم‌چنان‌که گذشت، در سوره مبارکه اعراف از قول حضرت شعیب،

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 237

علیه السلام، آمده است که «و لا تبخسوا الناس اشیائهم».

کلمه «بخس» به معنی کم بودن است. یعنی ای مردم در خرید و فروش از جنس مردم نکاهید و از آن کم نگذارید. کم گذاشتن از جنس مردم، چه جنس پیمانه‌ای و ترازویی وبه تبع این آیات شریفه‌چه جنس عددی و متری، باعث می‌شود انسان علاوه‌بر خیانت و ظلم در حق مردم، دچار حق الناس هم بشود و اگر انسان اموالی را که در دنیا از دیگران برداشته به آنان برنگرداند، این اموال تا قیامت بر عهده او باقی خواهند ماند تا محکمه الهی برپا شود. مجازات چنین فردی نیز به این بستگی دارد که صاحبان حق از حق خود بگذرند یا از آن گذشت نکنند.

اگر آنان از حق خود گذشت کنند، پروردگار انسان را آزاد می‌کند، ولی اگر گذشت نکند، پروردگار دستور می‌دهد از خوبی‌های فرد مدیون بردارند و آن را در پرونده فرد طلبکار بگذارند یا، اگر خوبی‌ای در پرونده‌اش نداشته باشد، از بدی‌های صاحبان حق بردارند و در پرونده مدیون بگذارند. [4] آن هم در چه روزی! روزی که حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، درباره آن می‌فرماید:

مادری که تنها یك فرزند داشته و برای نجات مقدار کمی عمل صالح کم دارد، برای نجات خویش، در صحرای محشر نزد فرزندش می‌آید و می‌گوید: من تو را نه ماه باردار بودم، دو سال شیرت دادم، سه چهار سال همواره مراقبت بودم، و پایان عمر همیشه به تو خدمت کردم. حال، از عمل صالحت اندکی به من بده تا کمبودم جبران شود و کاری به من نداشته باشند ...! وقتی سخن او به این‌جا می‌رسد، آن فرزند از مادرش فرار می‌کند! [5]

با این وصف، در چنین روزی، تکلیف کسی که از صد عدد، نود و پنج عدد را به مردم پرداخته؛ از صد متر، نود و هشت متر را پرداخته؛ از پنج کیلو، چهار کیلو و هشتصد گرمش را داده؛ از یك لیتر، یك مقدارش را

کم گذاشته، و این کار را 60 سال تمام ادامه داده، معلوم است. اگر بنا باشد باری را از دوش طلبکار بردارند و روی دوش مدیون بگذارند، چه وضعی پیش خواهد آمد؟ آن هم روزی که در کتاب خدا این‌گونه وصف شده است:

«فإذا جاءت الصاخة* یوم یفر المرء من أخیه* و أمه و أبیه* و صاحبته و بنیه* لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه». [6]

پس زماین که آن بانگ هولناك و مهیب در رسد، روزی که آدمی فرار می کند، از برادرش و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش. در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند تا جایی که نمی گذارد به چیز دیگری بپردازد.

این متن قرآن کریم است. قیامت روزی است که انسان از برادر و پدر و مادر و زن و فرزندانش می گریزد، مبادا از او عمل صالحی بخواهند یا بار معصیتی را بر دوشش بگذارند. آن وقت، اگر خداوند کاسبی را بیاورد که در مدت 60 سال عمرش از مردم کم می گذاشته و به او بگوید: این پنج هزار نفر از تو طلبکارند! خودت می‌دانی و این پنج هزار نفر! کار خیلی بر آدمی سخت می شود. (نعوذ باللّه من عاقبة السوء)

اگر کسی که این آیات و روایات را می‌شنود، آن‌ها را جدی بگیرد، در زندگی راحت نمی‌نشیند، تا زمانی که حسابش را با مردم تسویه کند.

سبب ناراحتی پیامبر (ص)

روزی، روایات را مرور کردم. به این روایت برخوردم که در آن ابوذر غفاری می‌فرماید: یك روز آمدم نماز مغرب و عشاء را با پیغمبر بخوانم.

دیدم چهره پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، رفته و غمگین است. حیا کردم که سبب این ناراحتی را نیز از پیامبر بپرسم، اما تا صبح در فکر بودم. وقتی بلال اذان صبح را گفت، به مسجد آمدم و برخلاف شب

گذشته دیدم رسول خدا خیلی شاد است. جلو رفتم و عرض کردم:

اجازه می‌دهید سؤالی بکنم؟ فرمود: بله. گفتم: دیشب خیلی گرفته و محزون بودید و امروز شاد و مسرورید. شب ناراحتی چه بود؟ فرمود:

ابوذر، دیشب دو درهم از حق مردم پیش من مانده بود و کسی را پیدا نمی‌کردم که آن مال را به او رد کنم. این بود که تا اذان بیدار نشستم و دعا کردم که خدایا، مرگ مرا امشب نرسان تا من این دو درهم را به صاحبش برسانم! بیدار بودم تا اگر ملك الموت آمد از او خواهش کنم جان مرا نگیرد. امروز، هنگام سحر، مستحقی یافتم و آن دو درهم را رد کردم. برای همین، امروز روز خوش من و دیشب شب ناخوشی‌ام بود. [7]

انواع اجل

قرآن کریم برای انسان دو نوع اجل برمی‌شمارد:

«هو الذی خلقکم من طین ثم قضی أجلا و أجل مسمی عنده ثم أنتم تمترون». [8]

اوست که شما را از گلی مخصوص آفرید. سپس برای عمر شما مدتی مقرّر کرد، و اجل حتمی و ثابت نزد اوست. شگفتا! که باز شما با این همه دلایل آشکار در یکتایی و ربوبیّت و خالقیّت او شك می‌کنید.

به فرموده قرآن، انسان دو نوع مرگ دارد: اجل مسلمی و اجل معلق.

اجل مسمّی حتمی است و با گریه و دعا و صدقه و التماس رفع نمی‌شود و اگر زمانش برسد، انسان به یقین می‌میرد؛ اما اجل معلق اجلی است که طبق فرموده قرآن، برای انسان نوشته شده است، ولی به واسطه کارهای نیکی که انجام می‌دهد، از او برداشته می‌شود؛ مثلا، خدمتی به مادر می‌کند، مشکل کسی را حل می‌کند، نیمه شب بلند می‌شود و به درگاه خداوند عالم گریه می‌کند، صدقه می‌دهد و ... با انجام اعمال نیك، این

اجل ثبت شده که غیر قطعی است را خدا از انسان دور می کند.

«یمحو اللّه ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب». [9]

خدا هرچه را بخواهد محو می کند و هرچه را بخواهد ثابت و پابرجا می‌نماید، و امّ الکتاب نزد اوست.

این نص صریح قرآناست. یعنی خدا هرچه را که بخواهد، از پرونده انسان در عالم تقدیر پاك و محو می کند؛ و اگر بخواهد، آن را ثابت و پا برجا نگه می‌دارد. بنابراین، اجل مسمی قابل تغییر نیست، اما اجل غیر مسمی را می‌توان تغییر داد.

صدقه اجل را دور کرد

روزی، حضرت مسیح، علیه السلام، با یارانش از در خانه‌ای عبور می کردند که در آن مجلس عروسی برقرار بود و صدای شادی و خنده از آن به گوش می‌رسید. حضرت فرمودند: امشب این‌جا عروسی است، ولی کسی نمی‌داند که داماد امشب می‌میرد! پرسیدند: چطور می‌میرد؟

فرمود: مار زهردار و خطرناکی او را نیش می‌زند و او می‌میرد!

صبح که اصحاب حضرت دوباره از آن‌جا رد شدند، دیدند پارچه سیاه بالای در خانه نزده‌اند و صدای گریه و ناله به گوش نمی‌رسد. تعجب کردند و در خانه را زدند. بعد، از کسی که در را باز کرده بود پرسیدند:

دیش این‌جا عروسی بود؟ گفت: بله. گفتند: حال دامام خوب است؟

گفت: خیلی خوب است.

با تعجب نزد حضرت آمدند که مگر دیروز نفرمودید داماد آن خانه می‌میرد؟ فرمود: چرا، ولی دیشب وقتی عروس و دامام مشغول خوردن شام شدند، فقیری آمد و از آنان غذا خواست. داماد هم ظرف غذای خویش را به او داد و آن فقیر برایش دعا کرد. بدین سبب، خداوند مرگ او را به تعویق انداخت. [10]

آیا ما پیرو پیغمبریم؟

من نمی‌دانم وقتی مردم می‌گویند ما امت این پیغمبریم، چقدر راست می‌گویند؟ و منظورشان کدام پیغمبر است؟ اگر به‌واقع کسی معتقد به دینی باشد که رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله و سلم، آورده و خود را پیرو آن حضرت می‌دانند، چرا رفتار آن‌ها این‌قدر دور از تعالیم اسلام و عمل آن حضرت است؟

چند روز پیش، یکی از دوستان تماس گرفت و گفت: با شما کاری دارم! شب که همدیگر را دیدیم سه چهار تا پرونده روی میز گذاشت و گفت: از پارسال تا به حال که جنس به مردم فروخته‌ایم، نتوانسته‌ایم مطالباتمان را وصول کنیم. از طرفی، حدود 700 کارگر در کارخانه کار می‌کنند که همگی صاحب زن و فرزند هستند و باید ماه‌به‌ماه حقوقشان را بگیرند و تا به حال یك ماه هم حقوقشان عقب نیفتاده. از طرفی، به بانك‌ها و برخی شرکت‌هایی که با هم در ارتباطیم بدهکاریم و قدرت پرداخت بدهی را هم نداریم. تنها کاری که می‌توانیم بکنیم برای این‌که بارمان سنگین‌تر نشود و کارخانه نخوابد و آبرویمان نریزد و بعد از یك عمر آبروداری زندان نرویم این است که 500 نفر از کارگرها را با زن و بچه و با اشك چشم بیرون کنیم. خیلی هم تحت فشار قرار بگیریم، آن دویست کارگر را هم اخراج می‌کنیم و در کارخانه را می‌بندیم.

مال مردم را بردن ظلمی است که گاه ضررش جبران‌ناپذیر است. 500

انسان مظلوم خانواده‌دار و مستأجری باید از کار بیکار شوند، برای این‌که عده‌ای سرمایه این کارخانه‌دار را به یغما برده‌اند. این چه ظلمی است و چه کسی می‌تواند پاسخگوی آن باشد؟

سخن قرآن این است: «لا تبخسوا الناس اشیائهم».

نامردی و شیطنت و کم‌فروشی و خیانت نکنید.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 242

مروری بر داستان حضرت یوسف (ع)

حضرت یوسف، علیه السلام، در زمان فراوانی نعمت در مصر، با اختراع سیلو مواد غذایی را به مدت هفت سال نگهداری کرده بود. در این سیلوها، میزان سنجش «کیل» و پیمانه بود. وقتی برادران یوسف برای بار دوم به مصر آمدند تا غذا تهیه کنند به حضرت گفتند:

«فلما دخلوا علیه قالوا یا أیها العزیز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الکیل و تصدق علینا إن اللّه یجزی المتصدقین». [11]

پس هنگامی که بر یوسف وارد شدند، گفتند: عزیز! از سختی قحطی و خشکسالی به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده و برای دریافت آذوقه مال ناچیزی آورده‌ایم. پس پیمانه ما را کامل بده و بر ما صدقه بخش؛ زیرا خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد.

آن‌ها حضرت را نمی‌شناختند، زیرا وقتی که او را در چاه انداختند کودکی 8- 9 ساله بیش نبود، اما در این زمان، او حدود 40 سال داشت و قیافه‌اش کاملا عوض شده بود. لذا، احتمال هم نمی‌دادند او برادر کوچکشان باشد. یوسف نیز امر کرده بود کیل آنان را از مواد غذایی پر کنند. لذا آن‌ها گفتند: مشکل اقتصادی و قحطی و سختی به ما هجوم آورده و پول زیادی نداریم. بنابراین، پیمانه‌های ما را پر بگیر:

«و أفوا لنا الکیل».

این سخن آنان نبود، دستوری بود که خدا به انبیائش داده بود تا به مردم ابلاغ کنند. حال، باید پرسید: بر چه اساسی، عده‌ای از مال دیگران کم می‌گذارند و مال آنان را غارت می‌کنند؟ گاه می‌شنویم که مأمور اداره‌ای برای خرید رفته و به فروشنده پیشنهاد داده که فاکتور را بالاتر از آنچه خریداری شده بنویسد و این را شرط خرید از او قرار داده است!؟

یعنی اگر این فروشنده ننویسد، نزد کس دیگری می‌رود تا او بنویسد.

فروشنده هم به خود می‌گوید: چرا این مال به دیگری برسد؟ لذا چند

میلیون مبلغ فاکتور را اضافه می‌کند تا مشتری را از دست ندهد. بدین ترتیب، کارمند یك اداره یا سازمان به راحتی و در روز روشن مال 70 میلیون نفر جمعیت یك کشور را می‌خورد.

این‌ها دروغ می‌گویند که امت پیغمبر اسلام، صلی اللّه علیه و آله، هستند. پیامبر چه وقت و کجا به چنین رفتارهایی فرمان داده و از این نوع عملکرد راضی است؟ اصلا، انگار برخی از مردم پایشان در قیر فرو رفته و چون قیر خشك شده دیگر نمی‌توانند خود را از آن نجات بدهند.

کدام یك اشتباه می کنید؟

چند شب پیش، دیدم دختر خانم 18- 19 ساله‌ای در حیاط مسجد با وضع بسیار نامناسبی ایستاده است. فکر کردم حتما مجلس ختمی در مسجد برقرار بوده و او برای ختم به مسجد آمده است، اما وقتی خواستم داخل شبستان شوم، دیدم جلو آمد و گفت: آقا، من در کثافت و لجن فرورفته‌ام. می‌شود برایم دعا کنید از این وضع دربیایم؟ گفتم: تو دربیا، من هم دعا می کنم! گفت: چه کنم؟ گفتم: همین الان روسری‌ات را درست کن و برو خانه لباس مناسب بپوش! گفت: مگر چه اشکالی دارد؟ گفتم: اسم حضرت زهرا، علیها السلام، را شنیده‌ای؟ شروع به گریه کرد و گفت: فاطمه زهرا را می‌شناسم! گفتم: مساله از دو حال خارج نیست؛ یا تو داری اشتباه می کنی که با این سرووضع در خیابان راه می‌روی، یا فاطمه زهرا که تا آخر عمر رویش را نامحرمی ندید اشتباه می کرد. حال، به نظر تو، کدام یك از شما اشتباه می کنید؟ گفت:

من! گفتم: پس زندگی‌ات را مثل زندگی کسی قرار بده که خودت می گویی اشتباه نمی کرد! گفت: آخر نمی‌توانم! گفتم: نمی‌شود و نمی‌توانم ندارد. توقع داری مردم بیایند روسری تو را جلو بکشند؟

بعضی‌ها این‌قدر در آلودگی فرورفته‌اند که به این سادگی‌ها

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 244

نمی‌توانند از آن بیرون بیایند. مگر آتش جهنم این قیر خشك شده را ذوب کند که آنان بتوانند خودشان را از این وضع نجات دهند که در آن صورت هم این آزادی دیگر فایده‌ای ندارد. کسانی که مال مردم را غارت می کنند مگر نمی‌دانند این کار خیلی بدی است؟ بی‌تردید، می‌دانند، ولی نمی‌خواهند خود را از این دام رها کنند.

بال شکسته است کلید در قفس این فتح بی‌شکستگی پر نمی‌شود. [12]

«و لا تبخسوا الناس اشیائهم»

نمی‌دانم درباره خیانت نکردن به مال مردم دیگر چه بگویم تا عده‌ای دست از آن بردارند؟ خوب بود دستگاه قضایی جزوه کوچکی مشتمل بر این دسته از آیات و روایات چاپ می‌کرد و در اختیار مردم قرار می‌داد! خوب بود دولت در کنار همه حمایت‌ها و هزینه‌هایی که برای اموری مانند ورزش و سینما و ... می‌کند، قدری هم به مقولاتی از این دست می‌پرداخت تا فطرت خواب عده‌ای از مردم بیدار می‌شد و می‌فهمیدند جزای مال‌مردم‌خوری، بی‌حجابی، رابطه نامشروع و ... طبق آیات قرآن چیست.

هشیار کو، هشیار کو؟

سال‌ها پیش، استادی داشتم که اصالتا اهل ارنگه کرج بود، ولی در تهران زندگی می‌کرد. او پیش‌نماز محله ما بود و سال 1337 هم از دنیا رفت؛ یعنی سه سال پیش از آیت اللّه العظمی بروجردی. من در طول عمرم روحانی‌های زیادی دیده‌ام، ولی به جرات می‌توانم بگویم نمونه او را کمتر دیده‌ام. شاید هم توفیقات من در این‌باره کم بوده است.

به‌هرحال، او خیلی اهل دل بود و زیاد هم منبر می‌رفت. از جمله، بعد از نمازهای صبح منبر می‌رفت و یادم هست جمعیت خوبی هم برای

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 245

شنیدن سخنانش می‌آمد. گاهی ایشان به مناسبت این شعر را بر منبر می‌خواند و چشمانش هم پر از اشك می‌شد:

مستند ذرات جهان، هشیار کو هشیار کو؟ در قیل‌وقالند این همه، بیدار کو بیدار کو؟

نمی‌دانم چه شده که این‌قدر انسان‌های هشیار در میان ما و در زمان ما کم شده‌اند؟ زیرا یك انسان بیدار، نفس وجودش، تولید ارزش می‌کند.

آری، می‌شود انسان‌ها را به راه راست آورد و مال‌مردم‌خورها و بی‌حجاب‌ها و اوباش و اراذل و بی‌نمازها و بی‌دین‌ها را دیندار کرد، ولی متاسفانه به اندازه کافی کار نمی‌شود. نمی‌دانم چرا این‌قدر به دنیای مردم پرداخته‌ایم و از آخرت آنان باز مانده‌ایم؟ و مگر چقدر در این راه توفیق داشته‌ایم؟

این پول برای ما حلال نیست

در یکی از حوزه‌های علمیه آذربایجان، روحانی صاحب نفس و خدا بینی به تربیت طلاب مشغول است که آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشته است. برایم نقل کردند که صندوقی در این مدرسه هست که طلبه‌ها بعد از گرفتن شهریه جلوی آن صف می‌کشند و از حقوق اندکی که گرفته‌اند، مبلغی را در پاکت می‌گذارند و داخل صندوق می‌اندازند.

بعد، مدیر مدرسه این پاکت‌ها را جمع می‌کند و مثلا می‌بیند طلبه‌ای نوشته است: در ماه درسی گذشته، من شش روز غایب بودم و در آن روزها درس نخواندم. این مبلغ آن مقدار از حقوق من است که در درس حاضر نبودم. چون این مقدار از این پول برایم حلال نبود، آن را به صندوق برگرداندم.

این تاثیر نفس حق مردی الهی است که سبب می‌شود انسان‌هایی از این دست در کنارش پرورش پیدا کنند. خیلی از سرمایه‌ها و پول‌ها و

حقوق‌هایی که مردم می‌گیرند یا درمی‌آورند حلال نیست یا شبهه‌ناك است، اما چون تربیت نشده‌اند و آگاهی ندارند متوجه آن نیستند. مردم نیازمند آگاه شدن و تربیت هستند تا در دام نیفتند و این نیاز به برنامه‌ریزی جدی و کار جدی دارد. زیرا اگر مردم قیامت را قبول داشته باشند و این آیه قرآن را درباره قیامت باور کرده باشند که می‌فرماید:

«و من یعمل مثقال ذرّة شرّا یره». [13]

دیگر جرأت نمی‌کنند به قدر دانه‌ای جو از مال کسی بردارند یا یك پر کاه از دیوار کاه‌گلی باغ کسی برای خلال دندانشان دربیاورند.

درسی از مرحوم مقدس اردبیلی (ره)

نقل شده است که عده‌ای از طلاب با مرحوم مقدس اردبیلی پیاده از نجف به کربلا می‌رفتند. عادت ایشان نیز این بود که یك شب بیشتر در کربلا نمی‌ماند. یعنی شب جمعه حضرت را زیارت می‌کرد و صبح به سمت نجف راه می‌افتاد. یکبار، در راه که می‌آمدند، کنار رودخانه فرات (یا دجله)، مرحوم مقدس پیراهنش را که کثیف شده بود از تن درآورد و شست و بعد همان پیراهن را پوشید و به راهش ادامه داد. طلبه‌ها به ایشان گفتند: حداقل نیم ساعت می‌ایستادید و استراحت می‌کردید و در این مدت پیراهنتان را روی دیوار می‌انداختید تا خشك شود! ایشان در پاسخ فرمود: این دیوار خشك بود و پیراهن من خیس. ترسیدم اگر آن را روی دیوار بیاندازم، گل‌های خشك دیوار با نم پیراهن نرم شوند و بریزند. آن وقت، باید جواب خرابی دیوار مردم را هم می‌دادم و من توان پاسخگویی به چنین چیزهایی را در قیامت ندارم.

بزرگان ما این‌طور مراعات حق مردم و مال مردم را می‌کردند. این‌ها همه سفارشات و دستورات قرآن است. با این وصف، آیا باز کسی هست که در حق بودن قرآن شك داشته باشد؟

پی‌نوشت

[(1). اعراف، 85.]

[(2). هود، 84- 85.]

[(3). شعرا، 181- 183.]

[(4). کافی، ج 8، ص 104: عدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن الحسن بن محبوب، عن علی بن رئاب، عن أبی عبیدة الحذاء، عن ثویر بن أبی فاختة قال: سمعت علی بن الحسین (علیهما السلام) یحدث فی مسجد رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله) قال:

حدثنی أبی أنه سمع أباه علی بن أبی طالب (علیه السلام) یحدث الناس قال: إذا کان یوم القیامة بعث اللّه تبارك و تعالی الناس من حفرهم عز لا بهما، جردا مردا فی صعید واحد یسوقهم النور و تجمعهم الظلمة حتی یقفوا علی عقبة المحشر فیرکب بعضهم بعضا و یزدحمون دونها فیمنعون من المضی، فتشتد أنفاسهم و یکثر عرقهم و تضیق بهم امورهم و یشتد ضجیجهم و ترتفع أصواتهم قال: و هو أول هول من أهوال یوم القیامة، قال فیشرف الجبار تبارك و تعالی علیهم من فوق عرشه فی ظلال من الملائکة فیأمر ملکا من الملائکة فینادی فیهم: یا معشر الخلائق انصتوا و استمعوا منادی الجبار، قال فیسمع آخرهم کما یسمع أولهم قال: فتنکسر أصواتهم عند ذلك و تخشع أبصارهم و تضطرب فرائصهم و تفزع قلوبهم و یرفعون رؤوسهم إلی ناحیه الصوت" مهطعین إلی الداع" قال: فعند ذلك یقول الکافر:" هذا یوم عسر" قال: فیشرف الجبار عز و جل الحکم العدل علیهم فیقول: أنا اللّه لا إله إلا أنا الحکم العدل الذی لا یجور الیوم أحکم بینکم بعدلی و قسطی لا یظلم الیوم عندی أحد، الیوم آخذ للضعیف من القوی بحقه و لصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات و السیئات و اثیب علی الهبات و لا یجوز هذه العقبة الیوم عندی ظالم و لا حد عنده مظلمة إلا مظلمة یهبها صاحبها و اثیبه علیها و آخذ له بها عند الحساب، فتلازموا أیها الخلائق و اطلبوا مظالمکم عند من ظلمکم بها فی الدنیا و أنا شاهد لکم علیهم و کفی بی شهیدا. قال: فیتعارفون و یتلازمون فلا یبقی أحد له عند أحد مظلمة أو حق إلا لزمه بها، قال: فیمکثون ما شاء اللّه فیشتد حالهم و یکثر عرقهم و یشتد غمهم و ترتفع أصواتهم بضجیج شدید،]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 248

[فیتمنون المخلص منه بترك مظالمهم لاهلها قال: و یطلع اللّه عز و جل علی جهدهم فینادی مناد من عند اللّه تبارك و تعالی‌یسمع آخرهم کما یسمع أولهم-: یا معشر الخلائق أنصتوا لداعی اللّه تبارك و تعالی و اسمعوا إن اللّه تبارك و تعالی یقول [لکم]:

أنا الوهاب إن أحببتم أن تواهبوا فتواهبوا و إن لم تواهبوا أخذت لکم بمظالمکم قال:

فیفرحون بذلك لشدة جهدهم و ضیق مسلکهم و تزاحمهم قال: فیهب بعضهم مظالمهم رجاء أن یتخلصوا مما هم فیه و یبقی بعضهم فیقول: یا رب مظالمنا أعظم من أن نهبها قال: فینادی مناد من تلقاء العرش أین رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال:

فیأمره اللّه عز و جل أن یطلع من الفردوس قصرا من فضة بما فیه من الابنیة و الخدم، قال: فیطلعه علیهم فی حفافة القصر الوصائف و الخدم قال: فینادی مناد من عند اللّه تبارك و تعالی: یا معضر الخلائق ارفعوا رؤوسکم فانظروا إلی هذا القصر، قال:

فیرفعون رؤوسهم فکلهم یتمناه، قال: فینادی مناد من عند اللّه تعالی: یا معشر الخلائق هذا لکل من عفا عن مؤمن، قال: فیعفون کلهم إلا القلیل، قال: فیقولن اللّه عز و جل لا یجوز إلی جنتی الیوم ظالم و لا یجوز إلی نارى الیوم ظالم و لاحد من المسلمین عنده مظلمة حتی یأخذها منه عند الحساب، أیها الخلائق استعدوا للحساب، قال: ثم یخلی سبیلهم فینطلقون إلی العقبة یکرد بعضهم بعضا حتی ینتهوا إلی العرصة و الجبار تبارك و تعالی علی العرش قد نشرت الدواوین و نصبت الموازین و احضر النبیون و الشهداء و هم الائمة یشهد کل إمام علی أهل عالمه بأنه قد قام فیهم بأمر اللّه عز و جل و دعاهم إلی سبیل اللّه قال: فقال له رجل من قریش یا ابن رسول اللّه إذا کان للرجل المؤمن عند الرجل الکافر مظلمة أی شئ یأخذ من الکافر و هو من أهل النار؟ قال: فقال له علی بن الحسین (علیهما السلام): یطرح عن المسلم من سیئاته بقدر ما له علی الکافر فیعذب الکافر بها مع عذابه بکفره عذابا بقدر ما للمسلم قبله من مظلمة. قال: فقال له القرشی: فإذا کانت المظلمه للمسلم عند مسلم کیف تؤخذ مظلمته من المسلم؟ قال:

یؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حق المظلوم فتزاد علی حسنات المظلوم، قال: فقال: له القرشی: فإن لم یکن للظالم حسنات؟ قال: إن لم یکن للظالم حسنات فإن للمظلوم سیئات یؤخذ من سیئات المظلوم فتزاد علی سیئات الظالم».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 249

[(5). درباره این موضوع که کسی در قیامت دستگیر دیگری نیست آیات و روایات فراوان وارد شده است. هشدار این دسته از اخبار و آیات این است که پیش از فرا رسیدن مگر توشه خود را از عمل صالح بردارید، زیرا پس از آن دیگر جبران مافات ممکن نیست. خداوند در سوره منافقون آیات 9- 11 می‌فرماید: «یا أیها الذین آمنوا لا تلهکم أموالکم و لا أولادکم عن ذکر اللّه و من یفعل ذلك فأولئك هم الخاسرون* و أنفقوا مما رزقناکم من قبل أن یأتی أحدکم الموت فیقول رب لولا أخرتنی إلی أجل قریب فأصدق و أکن من الصالحین* و لن یؤخر اللّه نفسا إذا جاء أجلها و اللّه خبیر بما تعملون».

در ذیل آیه «یوم یفر المرء من اخیه ...» در تفاسیر و روایات می‌خوانیم:

- التبیان، شیخ طوسی، ج 10، ص 277: «... فقال (یوم یفر المرء من أخیه و) من (أمه و ابیه و) من (صاحبته) التی هی زوجته فی الدنیا (و بنیه) یعنی أولاده الذکور نفر من هؤلاء حذرا، من مظلمة تکون علیه. و قیل: لئلا یری ما ینزل به من الهوان و الذل و العقاب. و قیل: نفر منه ضجرا به لعظم ما هو فیه. و قیل: لانه لا یمکنه ان ینفعه بشئ و لا ینتفع منه بشئ».

- تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج 7، ص 211: «... (یوم یفر المرء من أخیه و أمه و أبیه). و قیل: معناه لا یتفاخرون بالأنساب، کما کانوا یفعلونه فی الدنیا، عن ابن عباس، و الجبائی. و لا بد من تقدیر محذوف فی الآیة علی تأویل: فلا أنساب بینهم یومئذ یتفاخرون بها، أو یتعاطفون بها. و المعنی: إنه لا یفضل بعضهم بعضا یومئذ بنسب، و إنما یتفاضلون بأعمالهم. و قال النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم:" کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة إلا حسبی و نسبی" (و لا یتساءلون) أی: لا یسأل بعضهم بعضا عن حاله و خبره، کما کانوا یسألون فی الدنیا، لشغل کل واحد بنفسه، عن الجبائی. و قیل: لا یسأل بعضهم بعضا أن یحمل عنه ذنبه، و لا تنافی بین هذه الآیة و بین قوله».

- بحار الأنوار، ج 7، ص 313: «... و یلعن أهل المعاصی بعضهم بعضا، الذین بدت منهم المعاصی فی دار الدنیا و تعاونوا علی الظلم و العدوان فی دار الدنیا، و المستکبرون]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 250

[منهم و المستضعفون یلعن بعضهم بعضا و یکفر بعضهم بعضا، ثم یجمعون فی موطن یفر بعضهم من بعض و ذلک قوله: «یوم یفر المرء من أخیه و امه و أبیه و صاحبته و بنیه».

- عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ج 2، ص 222؛ خصال، شیخ صدوق، ص 318: «حدثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد اللّه البصری بایلاق قال:

حدثنا أبو عبد اللّه محمد بن عبد اللّه بن أحمد بن جبلة الواعظ قال: حدثنا أبو القاسم عبد اللّه بن أحمد الطائی قال: حدثنا أبی: قال: حدثنا علی بن موسی الرضا قال:

حدثنا موسی بن جعفر قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنا محمد بن علی قال:

حدثنا علی بن الحسین قال: حدثنا الحسین بن علی علیهم السلام قال: کان علی بن- أبی طالب علیه السلام بالکوفة فی الجامع إذ قام إلیه رجل من أهل الشام فسأله عن مسائل فکان فیما سأله أن قال: أخبرنی عن قول اللّه عز و جل: (یوم یفر المرء من أخیه* و أمه و أبیه* و صاحبته و بنیه" من هم؟ فقال علیه السلام: قابیل یفر من هابیل، و الذی یفر من أمه موسی، و الذی یفر من أبیه إبراهیم، و الذی یفر من صاحبته لوط، و الذی یفر من ابنه نوح، یفر من ابنه کنعان». قال مصنف هذا الکتاب رضی اللّه عنه: إنما یفر موسی من امه خشیة أن یکون قصر فیما وجب علیه من حقها، و إبراهیم إنما یفر من الاب المربی المشرک لا من الاب الوالد و هو تارخ.

- بحار الأنوار، ج 7، ص 105: بيان: يتحمل أيضا أن يكون المراد بالام امرأة مشركة كانت تربيه فى بيت فرعون.

درباره حق مادر نيز اين روايت زيباست:

- خصال، شيخ صدوق، ص 568؛ الجامع للشرايع، يحيى بن سعيد حلى، ص 628: «...

و أما حق أمك: أن تعلم أنها حملتك حيث لا يحتمل أحد أحدا، و أعطتك من ثمرة قلبها مالا يعطى أحد أحدا و وقتك بجميع جوارحها، و لا تبال أن تجوع و تطعمك و تعطش و تسقيك، و تعرى و تكسوك و تضحى تظلل عليك و تهجر النوم لا جلك، و وقتك الحر و البرد لتكون لها، فإنك لا تطيق شكرها إلا بعون اللّه و توفيقه».

روايت موجود در متن را از تركيب آنچه آمد مى‌توان نتيجه گرفت.]

[(6). عبس، 33- 37.]

[(7). حديثى در اين‌باره از امير مومنان (ع): مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 364: «عن سالم الجحدرى قال: شهدت على بن أبى طالب اتى بمال عند المساء فقال: «اقتسموا هذا المال»، فقالوا: قد أمسينا يا أمير المؤمنين فأخره الى غد، فقال لهم: تضمنون لى أن أعيش الى غد؟ قالوا: ماذا بأيدينا، فقال: لا تؤخروه حتى تقسموه»؛ در دنباله همين روايت آمده كه: «يروى انه كان يأتى عليه وقت لا يكون عنده قيمة ثلاثة دراهم يشترى بها أزارا و ما يحتاج إليه ثم يقسم كل ما فى بيت المال على الناس ثم يصلى فيه و يقول: «الحمد اللّه الذى أخرجنى منه كما دخلته».]

[(8). انعام، 2.]

[(9). رعد، 39.]

[(10). اقتباسى است از اين روايت: بحار الأنوار، ج 14، ص 502: «الحسين بن محمد، عن المعلى، عن الوشاء، عن أبى الحسن عليه السلام قال: سمعته يقول: كان رجل من بنى إسرائيل و لم يكن له ولد فولد له غلام، و قيل له: إنه يموت ليلة عرسه، فمكث الغلام، فلما كان ليلة عرسه نظر إلى شيخ كبير ضعيف فرحمه الغلام فدعاه فأطعمه، فقال له السائل: أحييتنى أحياك اللّه، قال: فأتاه آت فى النوم، فقال له: سل ابنك ما صنع، فسأله فخبره بصنعه، قال: فأتاه الآتى مرة أخرى فى النوم فقال له: إن اللّه أحيا لك ابنك بما صنع بالشيخ».]

[(11). یوسف، 88.]

[(12). از صائب تبریزی است.]

[(13). زلزال، 8.]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 253

12 عقل و آداب بهره‌گیری از قرآن

کرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 255

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

در گفتارهای پیشین به این نتیجه رسیدیم که کتاب خدا هم آثار فکر و اندیشه و تعقل را بیان می‌کند و هم ارزش عاقلان و اهل عقل را. در آیه 19 از سوره مبارکه رعد نیز این موضوع مطرح شد که اهل عقل و صاحبان خرد به حق بودن قرآن یقین دارند. در این گفتار، به ویژگی دیگری از اهل خرد می‌پردازیم.

دریای اشك در پس پرده‌های چشم

خداوند در آیه‌ای دیگر در وصف اهل خرد می‌فرماید: وقتی این گروه آیات قرآن کریم را می‌شنوند (حال، یا از زبان پیغمبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، یا از زبان ائمه، علیهم السلام، یا از زبان اولیای خدا و ...)، آن قدر تحت تأثیر قرار می‌گیرند که اشك از چشمانشان جاری می‌شود:

«و إذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا فاكتبنا مع الشاهدين». [1]

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگانشان را

می‌بینی به سبب آنچه از حق شناخته‌اند، لبریز از اشك می‌شود، می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان به حقّانیّت پیامبر و قرآن بنویس.

طبق تصریح آیه، این اشك بدان سبب است که حق بودن قرآن مجید را درك می‌کنند.

آن‌گونه بخوان که بر پیامبر نازل شد!

روزی، یکی از دوستان از قرآنی برایم سخن گفت که متعلق به انسان بزرگوار و اهل دلی بود که چندین کتاب نوشته و حدود دوازده سال در دانشگاه آکسفورد انگلستان تحصیل کرده بود. چند بار هم دعوت شدم تا آن قرآن را ببینم، ولی توفیق یار نشد. این قرآن مجید چاپ هندوستان و در قطع رحلی است؛ یعنی اندازه صفحاتش بزرگ است.

ایشان می‌گفت: من آن قرآن را دیده‌ام. صاحب این قرآن کسی بود که از زمان جوانی تا وقتی که از دنیا می‌رفت، هروقت این قرآن را قرائت می‌کرد، اشك می‌ریخت، به حدی که روی صفحات این قرآن آثار اشك او هنوز باقی است. او از صاحب این قرآن نقل می‌کرد که گفته بود: یك روز در اتاقم نشسته بودم و داشتم قرآن می‌خواندم که کسی در اتاقم را زد. در را که باز کردم دیدم پدرم پشت در ایستاده است. (معلوم می‌شود پدر این فرد انسانی مؤدب به آداب بوده است، چون این دستور خدا در قرآن است که بدون این‌که اجازه بگیرید و در بزنید، وارد خانه یا اتاق کسی نشوید [2]). تعارف کردم. وقتی پدرم وارد اتاقم شد، پرسید: مشغول به چه کاری بودی؟ گفتم: قرآن می‌خواندم. آن وقت، پدرم این جمله را گفت که بسیار در من تاثیر کرد. فرمود: پسرم، قرآن به چه کسی نازل شده؟ گفتم: به پیغمبر عظیم الشأن اسلام. گفت: پسرم، آن‌گونه که قرآن بر پیغمبر نازل شده آن را بخوان! ببین قرآن، وقتی نازل می‌شد، با قلب

پیامبر چه می‌کرد و حال پیغمبر نسبت به قرآن چگونه بود؟ بی‌تفاوت و معمولی بود و فکر می‌کرد تنها مجموعه‌ای از لغات عربی بر او نازل شده یا این‌که حال دیگری به ایشان دست می‌داد؟ تو نیز در خواندن قرآن همان حالت را پیدا کن!

حال پیامبر در زمان نزول قرآن

الف. سخن امیر المومنین (ع)

درباره حالت پیامبر در زمان نزول قرآن دو نکته قابل توجه است.

امیر المؤمنین در این‌باره می‌فرماید: وقتی آیه یا سوره‌ای بر پیامبر، صلی اللّه علیه و آله و سلم، نازل می‌شد، حال ایشان به شدت دگرگون می‌شد و حالت انسان‌های مدهوش را می‌یافت و حضرت از شدت اثرپذیری تا مرز مرگ پیش می‌رفت. [3]

به راستی، اگر بنا باشد انسان از حقایق، تحولات، تغییرات و پیشامدها اثر نگیرد، به قول سعدی:

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت؟

بالاترین حقیقتی هم‌که باید بالاترین اثر را در انسان بگذارد کتاب خداست. البته، با شنیدن این سخن نباید غمگین شویم، زیرا به فضل خدا، بسیاری از ما به بیماری خطرناك بی‌تفاوتی مبتلا نیستیم و از قرآن اثر می‌پذیریم. اما اگر فکر کنیم، می‌بینیم در قیاس با عظمت قرآن، اثرگیری ما از آن قابل قبول نیست. آری، این توفیق به ما داده شده‌که برای قرآن مجید احترام بالایی قائل باشیم و از آیاتی‌که می‌شنویم تأثیر بپذیریم. با این حال، گاهی نیز نسبت به برخی دعوت‌های قرآن کریم نوعی حالت کندی در روح و نفس و باطن‌مان وجود دارد.

«تومنون ببعض و تکفرون ببعض» [4]

یکبار، با انسان خوبی برخورد کردم‌که داشت از درآمدش برایم تعریف

می‌کرد (البته، منظورم از خوب این است که از نظر اخلاقی، برخورد با دیگران، و توسل به اهل بیت خوب بود). او از درآمد سالش برایم سخن می‌گفت که مثلا 40 میلیون تومان پول گندم، 60 میلیون تومان پول جو مزرعه‌هایم است، 20 میلیون تومان هم سیب درختی می‌فروشم، چند میلیون تومان پول فروش شیر گاوهایی است که دارم و ... گفتم:

می‌دانی که گندم و جو و گاو و گوسفند و ... در اسلام زکات دارند؟

گفت: می‌دانم، ولی در این قسمت لنگ می‌زنم و در پرداخت زکات توقف کرده‌ام. گفتم: بعد از مرگ، فرزندانت زکاتی که به گردن داری را می‌پردازند؟ گفت: من که از آن‌ها بهتر هستم ندادم، آن‌ها که هرگز نمی‌دهند! گفتم: پس چرا حق پروردگار را نمی‌پردازی، مگر در قرآن نخوانده‌ای که:

«و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم». [5]

و آنان که در اموالشان حقّی معلوم است. برای درخواست‌کننده تهیدست و محروم از معیشت و ثروت.

گفت: خوانده‌ام، ولی نمی‌دانم چرا پایم برای این کار پیش نمی‌رود؟!

آری، مردم از قرآن تاثیر می‌گیرند، ولی یکی در پرداخت زکات لنگ است؛ یکی در پرداخت خمس؛ یکی در رعایت حق زن و بچه؛ یکی در امر ازدواج؛ و دیگری در عبادت. ازاین‌رو، به آسانی نمی‌توانیم بگوییم مردم بی‌دین هستند، چون زکات یا خمس نمی‌دهند و بد اخلاق هستند.

حق این است که بگوییم مردم کم دین یا ضعیف الایمان هستند. قرآن می‌فرماید:

«قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و إن تطیعو اللّه و رسوله لا یلتکم من أعمالکم شیئا إن اللّه غفور رحیم* إنما المؤمنون الذین آمنوا باللّه و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل اللّه أولئك هم الصادقون». [6]

بادیه‌نشینان گفتند: ما از عمق قلب ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: اسلام آورده‌ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل‌هایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی‌کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. مؤمنان فقط کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن‌گاه در حقّانیّت آنچه به آن ایمان آورده‌اند شك ننموده و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان در گفتار و کردار اهل صدق و راستی‌اند.

آری، عده‌ای از مردم بی دین هستند. یعنی هیچ اثری از قرآن بر نمی‌دارند. ولی آنان که مقداری در اثرپذیری کاهل‌اند، به فرموده امیر المؤمنین به همان مقدار خود را از رحمت خدا محروم کرده‌اند. [7]

پس، نباید این‌طور باشد که کسی ادعا کند از آیات قرآن درباره نماز اثر گرفته، ولی در عوض 70 سال، هنوز از آیات مربوط به مال اثر نگرفته است؛ خاصه این‌که چنین فردی شیعه هم باشد.

خداوند درباره این نحوه بهره‌گیری از آیات قرآن می‌فرماید:

«أفتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا خزى فى الحياة الدنيا و يوم القيامة يردون إلى أشد العذاب و ما اللّه بغافل عما تعملون* أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينصرون». [8]

آیا به بخشی از کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را در آیات خدا روا می‌دارند، جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سوی سخت‌ترین عذاب بازگردانیده می‌شوند، و خدا از آنچه انجام می‌دهید، بی‌خبر نیست. اینان کسانی‌اند که زندگی زودگذر دنیا را به جای آخرت خریدند؛ پس نه عذاب از آنان سبك شود و نه یاری شوند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 260

تمام این پذیرش‌ها و نپذیرش‌ها از دنیادوستی و دلدادگی به دنیا نشات می‌گیرد. زیرا کسی که دنیا در نظرش پست است هیچ‌گاه به این دام خطرناك نمی‌افتد.

درسی از امام کاظم (ع)

در زمان حکومت عباسیان و عصر وزارت برامکه [9]، جمعیت ایرانیان در شهر بغداد زیاد شده بود. دولت در دست ایرانی‌ها بود و آن‌ها با این‌که در منطقه‌ای عربی زندگی می‌کردند، عادات و رسومشان را تعطیل نکرده بودند. از جمله این‌که مراسم عید نوروز را برگزار می‌کردند.

منصور دوانیقی یك سال به هنگام نوروز به رسم ایرانی‌ها بر تخت نشست و دستور داد به بهانه تحویل سال نو به دیدارش بیایند و از وجود مبارك موسی بن جعفر، علیه السلام، نیز دعوت کرد در جلسه حاضر باشد. مطابق رسم، هرکس که به دیدار منصور می‌آمد هدیه‌ای نیز با خود می‌آورد. ازاین‌رو، به زودی گوشه‌ای از کاخ او از پول و طلا و نقره و شمش و قالیچه و پارچه قیمتی و ... پر شد. پس از چندی، منصور رو به حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، کرد و گفت: تمام این هدایا در اختیار شماست!

در آخرین ساعات جلسه، پیرمردی وارد شد و در مقابل موسی بن جعفر زانو زد و گفت: من چیزی نداشتم به عنوان هدیه برای شما بیاورم، اما سه خط شعر درباره جدتان حضرت سید الشهداء گفته‌ام که اگر اجازه بدهید برایتان بخوانم! حضرت فرمودند: بخوان! وقتی پیرمرد شعرش را خواند، اشك از دیدگان حضرت جاری شد. سپس، رو به منصور کرد و فرمود: این هدایا را می‌خواهی چه کنی؟ گفت: همه در اختیار شماست. آن‌گاه، حضرت به پیرمرد فرمود: همه این هدایا از آن توست. آن‌ها را بردار و با خود ببر. تازه این مزد اصلی شعر تو نیست،

زیرا اجر آن را خداوند در روز قیامت به تو خواهد داد. [10]

این وارستگی از دنیاست. کسی که خود را شیعه موسی بن جعفر، علیه السلام، می‌داند باید با خود بیاندیشد که خداوند 200 یا 300 تن گندم به من داده است. آفتاب و زمین و برف و آب و گندمش که از خدا بوده، من تنها آن را کاشته و از آن مراقبت کرده‌ام، پس چرا زکاتش را ندهم؟ پس، کسی که می‌گوید پایم برای این کار پیش نمی‌رود و نمی‌توانم، دوستی دنیا را بر دوستی با خدا ترجیح داده است. کجای وجود این انسان از قرآن اثر گرفته و او چگونه ادعا می‌کند شیعه موسی بن جعفر است؟

انسان مؤمن باید همه وجودش از قرآن اثر بردارد. این هم به دست نمی‌آید مگر این‌که انسان این اثربرداری را با تمرین و تامل در خود تقویت کند. یعنی وقتی آیه زکات را شنید به آن عمل کند. بدین ترتیب، پرداخت زکات سال آینده برای او آسان می‌شود و پرداخت زکات سال سوم آسان‌تر.

انسان نفس خود را به هر طرف که سوق بدهد در همان جهت باقی خواهد ماند، اما خدا نکند نفس مهار خود را به گردن آدمی بیندازد و او به انسان جهت بدهد. زیرا نفس به آسانی انسان را به بخل و حرص و رابطه نامشروع و قمار و شراب می‌کشد و به دام می‌اندازد. به قول شاعر:

نفس سرکش ملك تن را می‌دهد آخر به باد حاکم ظالم دیار خویش ویران می‌کند. [11]

مالکان نفس و نفس مالکان

مردم، به طور کلی، بر دو دسته‌اند: یا اختیار مجموعه وجودی نفس خود را در دست دارند و به تعبیر گذشتگان «مالك نفس» هستند، یا این‌که نفس اختیار آن‌ها را در دست دارد که «مملوك نفس» تلقی می‌شوند. [12]

بیچاره‌ترین مردم همین گروه هستند که مملوك نفس‌اند. [13]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 262

ما باید کاری بکنیم نفس ما و باطن ما غلام حلقه به گوشمان باشد. [14]

یعنی تا حکم خدا را شنیدیم وادار به اجرای حکمش کنیم و نگذاریم ما را به وسوسه‌های مختلف به سوی خودش بکشد و متوقف بکند که گندم را برای چه می‌خواهید بدهید؟ خمس را برای چه می‌خواهید بدهید؟ این پول را برای کار خیر برای چه می‌دهید؟ این مسجد را برای چه می‌خواهید بسازید؟ این جهازیه را برای چه می‌خواهید بدهید؟ چه خوب است که آدم مالك نفس خویش باشد و اطاعت از فرمان خدا را بر اجابت دعوت شیطان ترجیح دهد!

«الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و اللّه یعدکم مغفرة منه و فضلا و اللّه واسع علیم». [15]

شیطان شما را به هنگام انفاق مال با ارزش از تهیدستی و فقر می‌ترساند، و شما را به کار زشت چون بخل و خودداری از زکات و صدقات امر می‌کند، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می‌دهد؛ و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

علی، علیه السلام، در دوران خلافت

مدت خلافت امیر المؤمنین کمتر از پنج سال بود. ایشان حقوقی برای این کار برنداشت و زندگی خود را از راه فروش محصول چند درخت خرما که به دست خود در مدینه کاشته بود اداره می کرد. چون حضرت در کوفه زندگی می کرد، عده‌ای خرمای این درخت‌ها را می‌فروختند و پولش را در کیسه‌ای می‌ریختند و به کوفه می‌فرستادند. حضرت، در حقیقت، خرج سال خود را با این مبلغ تنظیم می کرد و مثلا می‌دید تا آخر سال تنها دوبار می‌تواند پیراهن بخرد یا گوشت تهیه کند. خرج زندگی را با این پول میزان می کرد تا بدهکار هم نشود.

اصلا، یعنی چه که انسان بدهکار باشد؟ نمی‌دانم برخی افراد چگونه

فکر می کنند یا چه می کنند که به همه عالم بدهکار می‌شوند: به اداره مالیات، به شهربانی، به بازار، به بانك، به شرکتی در بندر عباس یا خرمشهر؟ مگر چه خبر است که خودشان را با زنجیر به همه جا بسته‌اند و خود را این‌طور اسیر کرده‌اند؟

علی، علیه السلام، خود را بدهکار نمی کرد

نقل است که یکبار در زمان خلافتشان، بعد از نماز مغرب و عشاء در حال رفتن به خانه بود که یکی از قصاب‌های کوفه صدایش کرد:

- امروز، همه گوشت‌هایم را فروخته‌ام و همین دو سه کیلو باقی مانده. گوشتش هم تازه است. آن را برای شما بکشم؟

- فرمود: نه!

- چرا؟

- فرمود: پول ندارم.

در این مواقع، ممکن است عده‌ای حرف آدم را باور نکنند و پیش خود فکر کنند مگر می‌شود کسی که خزانه کشور را در دست دارد پول برای خرید گوشت نداشته باشد؟ درحالی که خداوند می‌فرماید حرف مسلمانان را قبول کنید. یعنی وقتی مسلمانی می گوید ندارم، قبول کنید.

- گفت به شما نسیه می‌دهم.

- فرمود: اگر گوشت را نسیه ببرم و وعده بدهم که مثلا دو هفته دیگر پولش را می‌دهم و بعد از دو هفته نتوانم به وعده‌ام عمل کنم، هروقت بخواهم از این‌جا عبور کنم خجالت می کشم و تو هم جلوی مرا خواهی گرفت که تو که مؤمن هستی، چرا سر موعد بدهی‌ات را نمی‌دهی! پس، به جای این‌که از تو نسیه ببرم، به شکمم وعده می‌دهم که هروقت پول داشتم برایش گوشت می‌خرم. بعد هم از قصاب خداحافظی کرد و رفت.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 264

این رفتار کسی است که خود و دیگران را برای رسیدن به لذت بیشتر در دنیا به دردسر نمی‌اندازد. علی شخصیتی است که به اندازه ارزنی شر برای کسی ندارد و سرچشمه همه خیرات است:

«و خیرهم معمولة». [16]

چراغ داشتن و بیراهه رفتن!؟

سعدی در مواعظ خود بیت زیبایی دارد. می گوید:

صدها چراغ دارد و بیراهه می‌رود بگذار تا بیفتد و بیند جزای خویش.

راست هم گفته است. چرا باید انسان طوری زندگی کند که از قرآن اثری برندارد و هستی خود را نابود کند؟ چرا وقتی قرآن مجید، طبق نظر بزرگان دین، 25 بار به صراحت یا به اشاره بر مساله حجاب تأکید کرده است، دختران و زنان مسلمان باید بد حجاب یا بی‌حجاب باشند؟ هیچ یك از این افراد مسیحی و یهودی و زرتشتی نیستند. برعکس، همه شناسنامه اسلامی دارند و وقتی می‌خواستند ازدواج کنند، در کنار سفره عقدشان یك قرآن 30- 40 هزار تومانی قرار

داشت! به راستی، کجای کار ایراد دارد که این آیات در کشور اسلامی و به دست خود مسلمانان پایمال می‌شود؟ آیا این بیماری نیست؟ آیا این بدان سبب نیست که مردم در قرآن اندیشه نکرده‌اند و به حق بودن آن ایمان نیاورده‌اند؟

یکی از نامها و اوصاف قرآن «حق» است، اما تنها کسانی حق بودن آن را درك می کنند که در آن اندیشه کنند. کسانی که عقل را به کار نمی گیرند قرآن را مجموعه‌ای از کلمات می‌بینند، اما کسانی که تعقل می کنند با توجه به حقیقتی که از آن شناخته‌اند دلهاشان می‌لرزد و چشم‌هاشان پر از اشك می‌شود:

«و إذا سمعوا ما أنزل إلی الرسول تری أعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین».

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 265

تنها کسانی که خود این ویژگی را پیدا کرده‌اند می‌توانند به فرزندانشان این راه را نشان دهند و بگویند: فقط با زبان قرآن را نخوان و با چشم این آیات را نگاه نکن! بلکه ببین قرآن بر پیغمبر چگونه نازل شده و چه تاثیری بر پیامبر داشته است! زیرا هر آیه‌ای که نازل می‌شد، چنان پیغمبر را تحت تأثیر می‌داد که امیر المؤمنین می‌فرماید حضرتش مدهوش می‌شد و تا مرز مرگ پیش می‌رفت. و مگر خود امیر المومنین در پیشگاه حق جز این بود؟

مناجات علی، علیه السلام، در نخلستان

این روایت را در نوشته‌های مرحوم فیض کاشانی دیدم. ماجرا در مدینه و در زمان حیات پیغمبر اسلام، صلی اللّه علیه و آله و سلم، اتفاق افتاده.

یعنی زمانی که امیر المؤمنین بیش از بیست و اندی سال نداشت. مرد مسافر [17] می گوید: دیر وقت بود که به مدینه رسیدم. از نخلستان‌های اطراف شهر صدای ناله جانسوزی به گوش می‌رسید که دل سنگ را آب می کرد. به دنبال صدا راه افتادم تا ببینم کیست که این‌طور دردمندانه گریه می کند. روی جهت صدا آمدم و دیدم کسی می گوید:

«یا دنیا یا دنیا أبی تعرضت؟ أم إلی تشوقت؟ هیهات هیهات غری غیری لا حان حینك قد أبتك ثلاثا عمرك قصیر و خیرك حقیر و خطرك غیر کبیر آه آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق». [18]

بعد، صدا خاموش شد. جلو رفتم و، چون چشم‌هایم به تاریکی عادت کرده بود، دیدم علی، علیه السلام، است. دوان‌دوان خود را به در خانه فاطمه زهرا رساندم و در زدم. دیدم خانم هم بیدار و مشغول عبادت است. عرض کردم: دختر پیغمبر، مرا ببخشید! بعد ماجرا را تعریف کردم و در نهایت گفتم: متاسفانه، علی در نخلستان افتاده و از دنیا رفته است.

دیدم حضرت تحت تأثیر قرار نگرفت. برعکس، خیلی آرام به من

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 266

فرمود: خیالت راحت باشد! علی هر شب چندبار از ترس خدا دچار این گونه حالات می‌شود!

چرا ما ادعا می‌کنیم شیعه هستیم و از خدا نمی‌ترسیم و حساب نمی‌بریم؟ البته، ترس در این‌جا به این معنی نیست که‌نعوذ باللّه‌ما با موجودی وحشتناك روبه‌رو هستیم. بدین معناست که با پروردگاری که مستجمع جمیع صفات کمال است روبه‌رو هستیم، اما یا از او حساب نمی‌بریم یا گاه‌گاه از او حساب می‌بریم!

ب. سخن قرآن کریم

حالت نخست پیغمبر در برابر قرآن را از امیر مومنان نقل کردیم. حالت دوم پیامبر را خداوند در قرآن بیان می‌دارد:

«طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی». [19]

طه. ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به مشقت و زحمت افتی.

زیرا پیغمبر به دنبال نزول آیات قرآن چنان در عبادت حق خود را به مشقت انداخت که پروردگار این آیه را نازل کرد.

اثرگیری پیغمبر از همین آیه به خوبی روشن می‌شود و معلوم است که شدت تاثیر قرآن در پیامبر به حدی بوده که ایشان در عبادت خود را به مشقت می‌انداختند. لذا، خداوند می‌فرماید: ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که این قدر خودت را به زحمت بیندازی!

این نحوه تاثیرپذیری پیامبر از قرآن بود. اگر کسی به راستی مسلمان است و خود را پیرو پیامبر اسلام می‌داند باید مانند او و در راه او باشد، وگرنه از خواندن قرآن به تنهایی یا از متصف بودنش به مسلمانی بهره‌ای نخواهد برد. ضمن این‌که مشمول نکوهش و ملامت نیز خواهد بود. در روایت داریم:

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: رب تال للقرآن و القرآن یلعنه». [20]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 267

چه بسا قرآن‌خوانانی که قرآن آن‌ها را لعنت می‌کند. [21]

قاری شراب‌خوار

37- 38 سال پیش از این، فردی در تهران زندگی می‌کرد که در قرائت قرآن حرف اول را می‌زد. [22] یکبار که او را در جلسه‌ای دیدم آیاتی از قرآن را تلاوت کرد و این قدر زیبا خواند که همه را تحت تاثیر قرار داد.

مدتی بعد از آن جلسه هم در تصادف بسیار سختی مجروح شد و از همان جراحات از دنیا رفت. با همه نعمتی که خدا در تلاوت قرآن به او داده بود، با خواننده‌های زن رادیو در ارتباط بود و در مشروب خوردن هم حرف اول را می‌زد! این در حالی است که در روایات آمده است:

- عن علی بن عندلیب بن موسی، عن اسماعیل بن سلیمان، عن أنس بن مالك قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: «ان فی جهنم لوادیا یستغیث منه أهل النار، کل یوم سبعین ألف مرة و فی ذلك الوادی بیت من نار، و فی ذلك البیت جب من النار و فی ذلك الجب تابوت من النار، و فی ذلك التابوت حیة لها ألف رأس، فی کل رأس الف فم، فی کل فم عشرة آلاف ناب، و کل ناب ألف ذراع، قال أنس قلت: یا رسول اللّه، لمن یکون هذا العذاب؟ قال: لشراب الخمر من حملة القرآن».

- و قال صلی اللّه علیه و آله لاهل الشام: «و اللّه الذی بعثنی بالحق، من کان فی قلبه آیة من القرآن، ثم صب علیه الخمر، یأتی کل حرف یوم القیامة فیخاصمه بین یدی اللّه عز و جل، و من کان له القرآن خصما، کان اللّه له خصما، و من کان اللّه له خصما، کان هو فی النار». [23]

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این روایات شدیدترین عذاب‌ها برای قاری شراب‌خوار قرار داده شده است، زیرا قرآن باید در انسان اثر بگذارد و او را بسازد. کسی که از قرآن تاثیر نمی‌پذیرد و رشد نمی‌کند مانند درخت خشکی است که از آب و آفتاب و زمین حاصلی نمی‌دهد و مستحق بریدن و سوختن است.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 268

با توجه به فهم چنین نکاتی است که پدر فهمیده به پسر خود سفارش کرد که تنها به خوانده قرآن بسنده مکن، بلکه قرآن را آن‌گونه بخوان که بر پیغمبر نازل شد. آن پسر هم که 12 سال در دانشگاه آکسفورد درس خوانده بود و انسان اهل فهمی بود سخن پدر را به گوش جان شنید و در زمره کسانی قرار گرفت که با شنیدن آیات قرآن دریایی از اشك در پس پرده‌های چشمش گرد می‌آمد و چنان اشك می‌ریخت که صفحات مصحف شریفش را خیس می‌کرد. آن قرآن اکنون بر سر قبر ایشان قرار دارد و در حجله مزارش آن را گذارده‌اند.

او ابیاتی هم درباره ابی عبد اللّه سروده و با این‌که زبان فارسی را خوب نمی‌دانسته خوب از عهده برآمده است. از جمله این بیت را از او در خاطر دارم:

موج خون او چمن ایجاد کرد تا قیامت قطع استبداد کرد.

آری، اهل عقل، یعنی آنان که قرآن را می‌شنوند و به فکر فرومی‌روند، در پی یافتن این حقیقت‌اند که کلمات قرآن بر قلبی که بر آن نازل شده‌اند چه تاثیری کرده‌اند و آیا این حقایق با فطرت انسان سازگاری دارند یا خیر؟ اگر به این حقایق عمل کنم چه می‌شود و اگر عمل نکنیم، چه خللی در زندگیمان پیدا می‌شود؟ همین فکرها و اندیشه‌ها و تامل‌هاست که حق بودن قرآن را نشان می‌دهند و انسان را در زمره اولو الالباب قرار می‌دهند:

«أفمن یعلم أنما انزل الیك من ربك الحق کمن هو أعمی انما یتذکر اولو الالباب». [24]

در انتها، به روایت پر قیمتی هم اشاره کنم که در دفتر پیشین درباره آن به تفصیل سخن به میان آمده است و آن این‌که در کتاب شریف اصول کافی از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 269

«العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان». [25]

عقل سبب شده است انسان خدا را بندگی کند و به جای شرارت و حیوان‌صفتی عبد اللّه بشود و از راه بندگی به بهشت برسد.

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست / مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر / حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

روی اگر چند پریچهر و زیبا باشد / نتوان دید در آئینه که نورانی نیست

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند / مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست

خانه پر گندم و یك جو نفرستاده به گور / غم مرگت چو غم مرگ زمستانی نیست

یا رب از نیست به هست آمده لطف توئیم / آنچه هست از نظر لطف تو پنهانی نیست.

]26[

پی‌نوشت

[(1). مائده، 83.]

[(2). اشاره است به این آیه: نور، 27: «یا أیها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی أهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون».]

[(3). درباره حالت پیامبر در زمان نزول وحی آمده است:

- مناقب أمير المؤمنين (ع)، محمد بن سليمان كوفى، ج 2، ص 518: «أبو جعفر محمد بن سليمان قال: حدثنا أحمد بن على بن الحسن الحناط قال: حدثنا الحسن بن على بن عفان العامرى قال: أخبرنا على بن حكيم قال: أخبرنا محمد بن فضيل الضبى [عن فضيل بن مرزوق] عن إبراهيم بن الحسن عن فاطمة ابنة [الحسين بن] على: عن أسماء بنت عميس قالت: كان رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم إذا نزل عليه الوحى يكاد يغط عليه (يكاد يغشى عليه) قالت: فأنزل عليه يوما و رأسه فى حجر على. فقال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: صليت العصر يا على؟ فقال: لا يا رسول اللّه. قالت: فدعا اللّه فردت عليه الشمس حتى صلى العصر. قالت: فرأيت الشمس بعدما غابت حين ردت عليه حتى صلى العصر.

- الاعتقادات، شيخ مفيد، ص 81: «باب الاعتقاد فى كيفية نزول الوحى من عند اللّه بالكتب فى الامر و النهى. قال الشيخ‌رضى اللّه عنه-: اعتقادنا فى ذلك أن بين عينى اسرافيل لوحا، فإذا أراد اللّه تعالى أن يتكلم بالوحى ضرب اللوح جبين اسرافيل، فينظر فيه فيقرأ ما فيه، فيلقيه إلى مكائيل، و يلقيه ميكائيل إلى جبرائيل، فيلقيه جبرئيل إلى الانبياء. و أما الغشوة التى كانت تأخذ النبى صلى اللّه عليه و آله و سلم فإنها كانت تكون عند مخاطبة اللّه إياه حتى يثقل و يعرق. و أما جبرئيل فإنه كان لا يدخل عليه حتى يستأذنه إكراما له، و كان يقعد بين يديه قعدة العبد».

- مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 41: «و أما كيفية نزول الوحى فقد سأله الحرث بن هشام: كيف يأتيك الوحى؟ فقال أحيانا يأتينى مثل صلصلة الجرس و هو أشده على فيفصم عنى فقد و عيت ما قال و أحيانا يتمثل لى الملك رجلا فيكلمنى فأعى ما يقول. و روى انه كان إذا نزل عليه الوحب يسمع عند وجه دوى]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 271

[كدوى النحل. و روى انه كان ينزل عليه الوحى فى اليوم الشديد البرد فيفصم عنه، و ان جبينه لينفصد عرقا. و روى انه كان إذا نزل عليه الوحى كرب لذلك و يربد وجهه و نكس رأسه و نكس أصحابه رؤسهم منه، و منه يقال: برحاء الوحى. قال ابن عباس:

كان النبى إذا نزل عليه القرآن تلقاه بلسانه و شفتيه كان يعالج من ذلك شدة فنزل (لا تحرك به لسانك) و كان إذا نزل عليه الوحى جد منه ألما شديدا و يتصدع رأسه و يجد ثقلا قوله تعالى (انا سنلقى عليك قولا ثقيلا) و سمعت مذاكرة انه نزل جبرئيل على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله ستين الف مرة».

- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 315: «... و قال الخطیب خوارزم ان النبی مدینة لعلومه* و علی الهادی لها کالباب. أفلا یکون أعلم الناس و کان مع النبی صلی اللّه علیه و آله فی البیت و المسجد یکتب وحیه و مسائله و یسمع فتاویه و یسأله، و روی انه کان النبی إذا نزل علیه الوحی لیلا لم یصبح حتی یخبر به علیا و إذا نزل علیه الوحی نهارا لم یمس حتی یخبر به علیا».

- معجم الکبیر، طبرانی، ج 5، ص 115: «عن الزهری عن سهل بن سعد قال سمعت زید بن ثابت یقول کان إذا أنزل الوحی علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم ثقل لذلک و یحدر جبینه عرقا کأنه الجمان و إن کان فی البرد».]

[(4). اشاره است به آیه سوره بقره 85- 86 و آیه 150- 151 سوره نساء: «إن الذین یکفرون باللّه و رسله و یریدون أن یفرقوا بین اللّه و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون أن یتخذوا بین ذلک سبیلا* أولئک هم الکافرون حقا و أعتدنا للکافرین عذابا مهینا».]

[(5). معارج، 24- 25. در آیه 19 سوره ذاریات نیز این عبارت آمده است.]

[(6). حجرات 14- 16.]

[(7). کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، ص 93: «عن ابی بصیر قال: قال أبو عبد اللّه علیه السلام: ان الناس یقسم بینهم النور یوم القیامة علی قدر ایمانهم»؛ کلمات الإمام الحسین (ع)، شیخ شریفی، ص 763: «روی أن أعرابیا من البادیة قصد الحسین علیه السلام فسلم علیه فرد علیه السلام و قال: أعرابی فیم قصدتنا؟ قال: قصدتک فی دیة]

[مسلمة إلی أهلها. قال: أقصدت أحدا قبلی؟ قال: عتبة بن أبی سفیان فأعطانی خمسین دینارا، فرددتها علیه و قلت: لأقصدن من هو خیر منک و أکرم، و قال عتبة:

و من هو خیر منی و أکرم لا ام لک، فقلت: إما الحسین بن علی، و إما عبد اللّه بن جعفر، و قد أتیتک بدء لتقیم بها عمود ظهری و تردنی إلی أهلی. فقال الحسین: و الذی فلق الحبة، و برء النسمة، و تجلی بالعظمة ما فی ملک ابن بنت نبیک إلا مائتا دینار فاعطه إیاها یا غلام، و انی أسئلک عن ثلاث خصال إن أنت أجبتنی عنها أتممتها خمسمائة دینار. فقال الأعرابی: أکل ذلک احتیاجا إلی علمی، أنتم أهل بیت النبوة، و معدن الرسالة، و مختلف الملائکة. فقال الحسین: لا، و لکن سمعت جدی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یقول: أعطوا المعروف بقدر المعرفة. فقال الأعرابی: فسل، و لا حول و لا قوة

إلا باللّه. فقال الحسين: ما أنجى من الهلكة؟ فقال: التوكل على اللّه. فقال: ما اروح للمهم؟ قال: الثقة باللّه. فقال: أى شئ خير للعبد فى حياته؟ قال: عقل يزينه حلم، فقال: فإن خانه ذلك؟ قال: مال يزينه سخاء وسعة، فقال: فان أخطأه ذلك؟

قال: الموت و الفناء خير له من الحياة و البقاء. قال: فناوله الحسين خاتمه و قال: بعه بمائة دينار و ناوله سيفه و قال: بعه مائتى دينار، و اذهب فقد أتممت لك خمسمائة دينار».]

[(8). بقره، 85 و 86.]

[(9). برامكه، خاندانى ايرانى كه اجداد آنان عنوان برمك داشتند و نخستين وزيران معتبر خلفاى عباسى از اين خاندان برخاستند. اولين عضو مهم اين خاندان يحيى بن خالد بن برمك (ف. 190 ق) است كه در دربار عباسى عهده‌دار حكومت و وزارت بود.

پسر ارشدش فضل (148- 187 ق) حكومت ايالات جبال، طبرستان، دماوند، كومش و غيره، و مدتى هم حكومت ارمنستان و آذربايجان و نيز خراسان را داشت. او فتوحات چندى كرد و مساجد و رباطها ساخت.

برادر وى جعفر (حدود 150- 187 ق) داراى خطى خوش و بيانى فصيح و در احكام نجوم مطلع بود. هارون بدو توجه و اقبالى تمام داشت و او را به حكومت ايالات متعدد منصوب ساخت، و وى آن‌ها را توسط نمايندگان خود اداره مى‌كرد.]

[هارون خواهر خود عباسه را نيز بدو تزويج كرد. مقدمات سقوط اين خاندان از مدت‌ها طرح مى‌شد و براى آن علل مختلف ذكر كرده‌اند. جعفر در صفر 187 ق به امر خليفه كشته شد، و كمى بعد يحيى و سه پسر ديگرش توقيف شدند و اموال آنان مصادره گرديد. از سرنوشت موسى و محمد برادران جعفر نيز اطلاعى در دست نيست. ر ك:

فرهنگ معين، ج 5، ذيل مدخل برامكه.]

[(10). مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 433؛ نيز در مستدرك الوسائل، ميرزا نورى، ج 10، ص 386 (به نقل از كتاب مناقب): «حكى أن المنصور تقدم إلى موسى بن جعفر عليهما السلام بالجلوس للتهنئة فى يوم النيروز، و قبض ما يحمل إليه، فقال عليه السلام: إنى قد فتشت الاخبار عن جدى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله، فلم أجد لهذا العيد خبرا، و أنه سنة للفرس و محاها الاسلام، و معاذ اللّه أن نحيى ما محاه الاسلام.

فقال المنصور: إنما نفعل هذا سياسة للجند، فسألتك باللّه العظيم الاجلست. فجلس و دخلت عليه الملوك و الامراء و الاجناد يهنئونه، و يحملون إليه الهدايا و التحف، و على رأسه خادم المنصور يحصى ما يحمل، فدخل فى آخر الناس رجل شيخ كبير السن، فقال له: يابن بنت رسول اللّه، إننى رجل صعلوك لا مال لى اتحفك، و لكن اتحفك بثلاث أبيات قالها جدى فى جدك الحسين بن على عليهما السلام: «عجبت لمصقول علاك فرنده* يوم الهياج و قد علاك غبار/ و لا سهم نفذتك دون حرائر* يدعون جدك و الدموع غزار/ الا تقضقت السهام و عاقها* عن جسمك الاجلال و الاكبار.

قال عليه السلام: قبلت هديتك اجلس بارك اللّه فيك. و رفع رأسه إلى الخادم و قال:

امض إلى أمير المؤمنين و عرفه بهذا المال و ما يصنع به. فمضى الخادم و عاد و هو يقول: كلها هبة منى له يفعل به ما أراد، فقال موسى عليه السلام للشيخ: إقبض جميع هذا المال، فهو هبة منى لك».]

[(11). از سيداى نسفى است.]

[(12). از آن‌جا كه دنيادوستى از آثار غلبه نفس آدمى بر اوست، اين سخن على، عليه السلام، موييد مطلب بالاست: نهج البلاغه، حكمت 269: «الناس فى الدنيا عاملان: عامل عمل فى الدنيا للدنيا، قد شغلته دنياه عن آخرته، يخشى على من]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 274

[يخلفه الفقر و يأمنه على نفسه، فيفنى عمره فى منفعة غيره، و عامل عمل فى الدنيا لما بعدها، فجاءه الذى له من الدنيا بغير عمل فأحرز الحظين معا، و ملك الدارين جميعا، فأصبح وجيها عند اللّه، لا يسأل اللّه حاجة فيمنعه».]

[(13). مستدرك الوسائل، محدث نورى، ج 12، ص 114: «... و قال عليه السلام: افضل الناس من عصى هواه، و افضل منه من رفض دنياه، و قال عليه السلام: اشقى الناس من غلبه هواه، فملكته دنياه، و افسد أخراه».]

[(14). در تاديب نفس روايات فراوانى وارد شده است: از جمله: «و قال عليه السلام:

اغلبوا اهواءكم و حاربوها، فانها ان تقتدكم توردكم من الهلكة أبعد غاية». مدرك پيشين.]

[(15). بقره، 268: «الشيطان يعدكم الفقر و يأمركم بالفحشاء و اللّه يعدكم مغفرة منه و فضلا و اللّه واسع عليم».]

[(16). نهج البلاغه، خطبه 193.]

[(17). این فرد ضرار بن ضمره کنانی است و این حکایت را در پاسخ سوال معاویه گفته است.]

[(18). خصائص الائمه، شریف رضی، ص 71؛ کشف الغطاء، کاشف الغطاء، ج 1، ص 16؛ بحار الأنوار، ج 33، ص 275 (با اختلاف اندك در این کتب): «عن أبی صالح مولی أم هانئ قال: دخل ضرار بن ضمرة الکنانی علی معاویة بن أبی سفیان یوما فقال له:

یا ضرار، صف لی علیا! فقال: أو تعفینی من ذلك؟ قال: لا أعفوك. قال: أما إذ لا بد فإنه کان و اللّه بعید المدی شدید القوی یقول فصلا و یحکم عدلا یتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحکمة علی لسانه یستوحش من الدنیا و زهرتها و یأنس باللیل و ظلمته. کان و اللّه غزیر الدمعة طویل الفکرة یقلب کفه و یخاطب نفسه یعجبه من اللباس ما قصر و من الطعام ما جشب. کان و اللّه معنا کأحدنا یدنینا إذ أتیناه و یجیبنا إذا سألناه و کان مع دنوه لنا و قربه منا لا نکلمه هیبة له فإن تبسم فعن مثل اللؤلؤ النظیم. یعظم أهل الدین و یحب المساکین لا یطمع القوی فی باطله و لا ییاس الضعیف عن عدله. أشهد باللّه لرأیته فی بعض مواقفه و قد أرخی اللیل سدوله غارت نجومه]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 275

[مماثلا فی محرابه قابضا علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و کأنی أسمعه و هو یقول: یا دنیا یا دنیا أبی تعرضت؟ أم إلی تشوقت؟ هیهات هیهات غری غیری لا حان حینك قد أبتك ثلاثا. عمرك عصیر و خیرك حقیر و خطرك غیر کبیر.

آه آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق. فوکفت دموع معاویة علی لحیته و جعل یستقبلها بکمه و اختنق القوم جمیعا بالبکاء و قال: هکذا [کان] أبو الحسن یرحمه اللّه! فکیف وجدك علیه یا ضرار؟ فقال: وجد أم واحد ذبح واحدها فی حجرها فهی لا یرقی دمعها و لا یسکن حزنها. فقال معاویة: لکن هؤلاء لو فقدونی لما قالوا و لا وجدوا بی شیئا من هذا»؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 371: «و قال معاویة لضرار بن ضمرة: صف لی علیا، قال: کان و اللّه صواما بالنهار قواما باللیل یحب من اللباس أخشنه و من الطعام أجشبه و کان یجلس فینا و یبتدی إذا سکتنا و یجیب إذا سألنا یقسم بالسویة و یعدل فی الرعیة لا یخاف الضعیف من جوره و لا یطمع القوی فی میله. و اللّه لقد رأیته لیلة من اللیالی و قد أسبل الظلام سدوله و غارت نجومه و هو یتململ فی المحراب تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و لقد رأیته مسیلا للدموع علی خده قابضا علی لحیته یخاطب دنیاه فیقول: یا دنیا أبی تشوقت ولی تعرضت لا حان حینك فقد أنتك ثلاثا لا رجعة لی فیك فعیشك قصیر و خطرك یسیر. آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق».]

[(19). طه: 1- 2.]

[(20). مستدرك الوسائل، ج 4، ص 246.]

[(21). در روایت زیبایی رابطه قلب انسان با قرآن چنین آمده است: الجعفریات: اخبرنا محمد، حدثنی موسی، قال: حدثنی ابی، عن أبیه، عن جده جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جده علی بن الحسین، عن أبیه، عن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: «القلوب أربعة: فقلب فیه ایمان و لیس فیه قرآن، و قلب فیه قرآن و ایمان، و قلب فیه قرآن و لیس فیه ایمان، و قلب لا قرآن فیه و لا ایمان، فاما القلب الذی فیه ایمان و لیس فیه قرآن، کالثمرة طیب طعمها لیس لها ریح، و اما القلب الذی فیه قرآن و لیس فیه ایمان، کالاشنة طیب ریحها خبیث طعمها، و اما القلب الذی]

[فیه ایمان و قرآن، کجراب المسك ان فتح فتح طیبا، و ان وعی وعی طیبا، و اما القلب الذی لا قرآن فیه و لا ایمان، کالحنظلة خبیث ریحها، خبیث طعمها».]

[(22). البته آن وقت مسابقات قرآن نبود، چند نفر بودند که معروف بودند که من سه چهار نفرشان را دیده بودم، اما این شخص را یك‌بار دیدم. (مولف)]

[(23). مستدرك الوسائل، ج 4، ص 248.]

[(24). رعد، 19.]

[(25). کافی، ج ا، ص 11؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص 240؛ نیز در بحار الانوار، ج 1، ص 116: «عن حمد بن عبد الجبار، عن بعض أصحابنا رفعه إلی أبی عبد اللّه علیه السلام قال: قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان قال:

قلت: فالذی کان فی معاویة؟ فقال: تلك النکراء! تلك الشیطنة، و هی شبیهة بالعقل، و لیست بالعقل».]

[(26). از سعدی شیرازی است.]

13 زندگی الهی در سایه عقل

کرج، مسجد حضرت معصومه (ع) دهه دوم و سوم محرم 83- 1382

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 279

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

براساس آیات قرآن کریم، همه احکام الهی برای تحقق عدالت و پاکی فکر و روح و نفس، و اعضا و جوارح انسان تشریع شده‌اند. ازاین‌رو، آنچه را وجود مقدس پروردگار برای بندگانش حرام کرده، بدین سبب بوده که منبع آلودگی و خباثت روح و جسم آدمی بوده‌اند.

ویژگی‌های رسول خدا (ص)

در سوره مبارکه اعراف در وصف پیامبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله و سلم، می‌خوانیم:

«الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم إصرهم و الاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی أنزل معه أولئك هم المفلحون* قل یا أیها الناس إنی رسول اللّه إلیکم جمیعا الذی له ملك السماوات و الارض لا إله إلا هو یحیی و یمیت فآمنوا باللّه و رسوله النبی الامی الذی یؤمن باللّه و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون». [1]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 280

همان کسانی که از این رسول و پیامبر ناخوانده‌درس که او را نزد خود با همه نشانه‌ها و اوصافش در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید، و ناپاك‌ها را بر آنان حرام می‌کند، و بارها تکالیف سنگین و زنجیرهای جهل، بی‌خبری و بدعت را که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را در برابر دشمنان یاری دادند و او

نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند. بگو: ای مردم! یقینا من فرستاده خدا به سوی همه شمایم؛ خدایی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره اوست، جز او معبودی نیست، زنده می کند و می‌میراند، پس به خدا و رسول او پیامبر ناخوانده‌درس که به خدا و تمام سخنان او ایمان دارد، ایمان بیاورید، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

در این آیه، خداوند حضرت را فرستاده و رسول خود و وجود مبارکی معرفی می کند که خبرهای لازم را در اختیار مردم قرار می‌دهد (نبی).

هم‌چنین، آن وجود مقدس را اهل مکه و درس‌ناخوانده می‌شمارد (امی)؛ یعنی آن حضرت حقایق را از کسی یا جایی نیاموخته است و به فضل خدا ریشه همه حقایق گشته است.

وصف دیگر حضرت این است که خبر آمدنن او در تورات حضرت موسی و انجیل حضرت مسیح، علیهما السلام، آمده است:

«یجدون مکتوبا فی التوراة و الانجیل».

ویژگی دیگر حضرت در حقیقت مربوط به دلیل بعثت ایشان است:

- «یأمرهم بالمعروف ... و یحل لهم الطیبات».

- «و ینهاهم عن المنکر ... و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم إصرهم و الاغلال التی کانت علیهم».

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 281

پس، پیامبر آمده است که رابطه مردم را با همه پاکیزگی‌ها و حلال‌ها آزاد اعلام کند و ارتباط با تمام مایه‌های آلودگی و نجاست و پلیدی را بر آن حرام سازد.

علم نمی‌تواند حرام خدا را حلال کند

اگر عده‌ای بگویند: درست است که آنچه خدا بر مردم حرام کرده آلودگی و پلیدی می‌آورد و ضرر دارد، ولی ما با استفاده از علم دستگاه‌هایی اختراع کرده‌ایم که این آلودگی و خباثت و پلیدی را از آن‌ها می‌گیرد، می‌گوییم: علم و ابزار علمی نمی‌توانند حرام خدا را حلال کنند.

اصلاح گوشت خوك!

مثال روشن این معنا که بسیاری از مردم جهان به آن آلوده هستند و در قرآن هم حرام اعلام شده گوشت خوك است. قرآن در چهار آیه مختلف درباره حرمت گوشت خوك سخن گفته [2] و می‌فرماید:

«إنما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر ...».

جز این نیست که خدا (برای مصون ماندن شما از زیان‌های جسمی و روحی) مردار و خون و گوشت خوك را بر شما حرام کرده است.

«قل لا أجد فی ما أوحی إلی محرما علی طاعم یطعمه إلا أن یکون میتة أو دما مسفوحا أو لحم خنزیر فإنه رجس أو فسقا ...».

بگو: در احکامی که به من وحی شده خوراك حرامی را بر خورنده‌ای که میل دارد آن را بخورد نمی‌یابم، مگر آن که مردار یا خون ریخته شده از رگ‌های حیوان یا گوشت خوك باشد که یقینا همه نجس و پلیدند.

گوشت خوك به این علت حرام شده که گوشتی آلوده و به تعبیر قرآن رجس و خبیث و پلید است. امروزه، ثابت شده که موجودات ریز ذره بینی‌ای در این گوشت زندگی می‌کنند که برای بدن انسان مضرّند و تولید آلودگی می‌کنند. با این حال، عده‌ای می‌گویند ما دستگاه‌هایی

اختراع کرده‌ایم یا موادی ساخته‌ایم که خباثت و آلودگی این گوشت را از آن می‌گیرد. آن‌ها گمان می‌کنند با پاك کردن گوشت خوك از آن موجودات، حرمت آن را می‌توان برداشت و این در حالی است که علم ثابت کرده هریك از مواد غذایی آثار روانی خاصی در انسان به جای می‌گذارد؛ بعضی از غذاها در انسان تولید شاید می‌کنند، بعضی دیگر سبب

عصبی شدن او می‌شوند و تعادل روانی او را به هم می‌زنند، و گروهی دیگر بر قدرت اندیشه و تفکر او اثر منفی می‌گذارند و تولید افسردگی یا بدخلقی و کج‌خلقی می‌کنند. گوشت خوك نیز از مواد غذایی‌ای است که بر انسان تاثیر می‌گذارد. آیا این آثار را می‌توان با استفاده از مواد شیمیایی و دارویی و ... از آن گرفت؟

اسلام دینی تك‌بعدی نیست. لذا، با در نظر گرفتن همه موجودیت انسان به امری سفارش می‌کند؛ مثلا، اگر نماز را پیشنهاد می‌کند، بدان جهت است که نماز سبب آرامش انسان می‌شود، «تنهی عن الفحشاء و المنکر» [3] است، و پاداش اخروی فراوانی دارد. پس، نماز با همه وجود آدمی سروکار دارد و همچنین سایر فرائض مانند روزه و ... امور حرام نیز همین‌طورند و زیان‌های ظاهری و باطنی فراوان دارند. بنابراین، حتی اگر بتوان مانع تاثیرات جسمانی آن‌ها شد، نمی‌توان زیان‌های باطنی آن‌ها را دفع کرد.

پیغمبر مبعوث شده تا مردم را به انجام امور و برنامه‌های پسندیده وادار کند که در قرآن مجید بسیاری از آن‌ها ذکر شده‌اند. از جمله:

- «و إذ أخذنا میثاق بنی إسرائیل لا تعبدون إلا اللّه و بالوالدین إحسانا و ذی القربی و الیتامی و المساکین و قولوا للناس حسنا و أقیموا الصلاة و آتوا الزکاة ثم تولیتم إلا قلیلا منکم و أنتم معرضون». [4]

- «لیس البر أن تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن

باللّه و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن سبیل و السائلین و فی الرقاب و أقام الصلاة و آتی الزکاة و الموفون بعهدهم إذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس أولئك الذین صدقوا و أولئك هم المتقون». [5]

- «و اعبدوا ح و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین إحسانا و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت أیمانکم إن اللّه لا یحب من کان مختالا فخورا». [6]

- «یا أیها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر اللّه و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و إذا حللتم فصطادوا و لا یجرمنکم شنآن قوم أن صدوکم عن المسجد الحرام أن تعتدوا و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا اللّه إن اللّه شدید العقاب». [7]

- «یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین للّه شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی و اتقوا اللّه إن اللّه خبیر بما تعملون». [8]

- «قل تعالوا أتل ما حرم ربکم علیکم ألا تشرکوا به شیئا و بالوالدین إحسانا و لا تقتلوا أولادکم من إملاق نحن نرزقکم و إیاهم و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التی حرم اللّه إلا بالحق ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون. و لا تقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده و أوفوا الکیل و المیزان بالقسط لا نکلف نفسا إلا وسعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذا قربی و بعهد اللّه أوفوا ذلکم وصاکم به لعلکم تذکرون». [9]

- «و إذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و اللّه أمرنا بها قل إن اللّه لا یأمر بالفحشاء أتقولون علی اللّه ما لا تعلمون* قل أمر ربی بالقسط و أقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین کما بدأکم تعودون». [10]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 284

- «إن اللّه یأمر بالعدل و الاحسان و إیتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون* و أوفوا بعهد اللّه إذا عاهدتم و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم اللّه علیکم کفیلا إن اللّه یعلم ما تفعلون». [11]

- «لا تجعل مع اللّه إلها آخر فتقعد مذموما مخذولا* و قضی ربک ألا تعبدوا إلا إیاه و بالوالدین إحسانا إما یبلغن عندک الکبر أحدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أف و لا تنهرهما وقل لهما قولا کریما* و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا». [12]

- «یا أیها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان و من یتبع خطوات الشیطان فإنه یأمر بالفحشاء و المنکر و لولا فضل اللّه علیکم و رحمته ما زکی منکم من أحد أبدا و لکن اللّه یزکی من یشاء و اللّه سمیع علیم». [13]

پیغمبران، و از جمله پیامبر اسلام، صلی اللّه علیه و آله، آمده‌اند تا مردم را وادار به کارهای پسندیده کنند تا بهشت یا مدینه فاضله‌ای که حکما آن را آرزو می‌کردند در همین زندگی تحقق پیدا کند. (البته، بهشت از نظر حکما نه بهشت قیامت).

*** روزی از بازار تهران رد می‌شدم (حدودا سال 1344 شمسی بود). دیدم پیرمردی 400- 500 جلد کتاب کهنه روی یك چادرشب گذاشته و می‌فروشد. چهره الهی و نورانی‌ای هم داشت و آثار سجده بر پیشانی‌اش پیدا بود. [14] کتابی در میان آن کتاب کهنه‌ها نظرم را جلب کرد که 800- 900 صفحه داشت و فکر می‌کنم در اواخر دوره قاجاریه چاپ

شده بود. [15] آن کتاب را خریدم و تا به حال حفظش کرده‌ام و به نظرم کتاب خوبی است. البته، نام مؤلفش را نمی‌دانم، چون روی کتاب نام او نیامده است. به‌هرحال، در آن کتاب حکایت زیبایی آمده که دریغ است آن را در این‌جا نقل نکنم.

حکایتی از ذو القرنین

نام ذو القرنین [16] در قرآن کریم در سوره مبارکه کهف آمده است و خداوند در قرآن بیش از یك صفحه درباره او و کارها و برنامه‌هایش سخن گفته است. [17] درباره شخصیت تاریخی ذو القرنین بحث‌های زیادی صورت گرفته و عده‌ای او را اسکندر مقدونی و عده‌ای کوروش هخامنشی، و عده‌ای دیگر شخصیتی مستقل دانسته‌اند. بعضی‌ها نیز عقیده دارند ایشان از انبیای خدا بوده است.

تا آن‌جا که از آیات قرآن فهم می‌شود خداوند گشایشی نیز برای او قرار داده بود که قرآن از آن با عنوان «سببا» یاد می‌کند. مراد از «سببا» که در این آیات آمده برخورداری ایشان از وسایل و علوم مهم آن روزگار بوده است. او اولین کسی است که میان دو کوه سدّ بسیار قوی و مستحکمی ساخت و سدسازی از زمان او رسم شد. یعنی علم سدسازی را برای نخستین‌بار او تعلیم داده است، با این تفاوت که او در سدّی که ساخت از آهن و مس مذاب استفاده کرد. زیرا دستور داد مردم هرچه آهن در خانه‌ها دارند بیاورند. بعد، همه آن‌ها را در کوره‌ای ذوب کرد و در ساختمان آن سد به کارگرفت و روی آن مس مذاب ریخت. سفرهای او به شرق و غرب عالم نیز از جمله کارهای دیگر این مرد الهی بود.

براساس آیات قرآن و روایات، یکی از کارهای مهم ذو القرنین این بود که با لشکر مؤمنش به مناطق مختلف می‌رفت و آن‌ها را به راه راست دعوت می‌کرد. اگر آن‌ها به اختیار و اراده خودشان دین خدا را قبول می‌کردند، کاری به کارشان نداشت. تنها، حاکم مؤمنی بر آن‌ها می‌گماشت تا احکام خدا را به آنان بیاموزد؛ اما اگر قبول نمی‌کردند، درگیری و جنگ میانشان درمی‌گرفت.

سفرهای ذو القرنین به قدری به طول انجامید که او در منطقه و کشور

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 286

خودش از دنیا نرفت و عمرش در همان مناطق دور تمام شد، زیرا او ظاهرا از اهالی جایی میان آسیای صغیر و سرحدّات اروپا بود. نقل است که در هنگام مرگ از او پرسیدند: آیا کاری هست که بتوانیم برایت انجام دهیم؟ گفت: نه، ولی وقتی مرا در تابوت گذاشتید، دستم را از تابوت بیرون بگذارید تا مردم بدانند که من با این‌که نصف دنیا را گرفتم، همه چیز را گذاشتم و با دست خالی از این دنیا رفتم. شاید از مگ من درس عبرت بگیرند. [18]

با مشت بسته آمده‌ام من به این جهان یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم

با مشت باز می‌روم آخر به زیر خاك یعنی ببین که می‌روم و دست خالیم. [19]

ذو القرنین در شهری عجیب

رسم ذو القرنین این بود که وقتی به منطقه‌ای می‌رسید، بیرون آن منطقه اردو می‌زد. بعد، به یکی از افراد خود که انسان باادب و باوقاری بود مأموریت می‌داد که از حاکم آن شهر یا سرزمین خبر بگیرد و از او دعوت کند به او به گفتگو بنشیند. در جلساتش با حاکمان شهرها هم دو کلمه بیشتر نمی‌گفت و می‌فرمود: ما برای شما خوشبختی و سعادت آرزومندیم. ازاین‌رو، برای شما دین حقی آورده‌ایم که حلال و حرام را برایتان روشن می‌سازد. اگر این دین را قبول کنید، کاری به کار شما نداریم و به جای دیگری می‌رویم، اما اگر قبول نکنید، مجبور به جنگ و درگیری هستیم. آن وقت، شما را کنار می‌گذاریم و فرد دیگری به جایتان می‌گذاریم که حق را به مردم بیاموزد.

او به این روش رفتار می‌کرد تا به منطقه تازه‌ای رسید. مطابق عادت، به مأمور خود گفت: به بزرگ این شهر بگو در اردوی ما با من ملاقات کند! مأمور آمد و از مردم شهر سؤال کرد: بزرگ شما کیست؟ مردم هم او را نزد پیرمرد محاسن سفید و عمر از 100 سال گذشته‌ای بردند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 287

پرسید: حاکم این منطقه شما هستید؟ گفت: بله. گفت: ذو القرنین در بیرون شهر اردو زده و با شما کاری دارد! گفت: به او بگو ما با شما کاری نداریم، شما با ما کار دارید و ادب اقتضا می کند شما نزد ما بیایید!

مأمور در برابر این سخن مقاومتی نکرد و شرح ماوقع را به ذو القرنین اظهار داشت. ذو القرنین مردی بزرگوار و خداپرست بود و تکبری نداشت، گفت: عیبی ندارد، ما نزد او می‌رویم!

وقتی ذو القرنین وارد شهر شد، دید مغازه‌ها پر از جنس‌اند، اما هیچ کس داخل آن‌ها نیست و بازار خیلی خلوت است. پرسید: مردم کجا هستند؟ گفتند: برای ناهار رفته‌اند! بعد، نگاهش به خانه‌های مردم افتاد و دید جلوی هر خانه‌ای چندین قبر است و تمام خانه‌ها از داخل حیاطها به هم راه دارند. مساله دیگری که توجهش را جلب کرد این بود که دید پیرمرد محاسن سفید در این شهر خیلی زیاد است. لذا خیلی تعجب کرد.

وقتی ذو القرنین نزد حاکم آن شهر رسید، حاکم از دلیل حضور او سوال کرد، اما ذو القرنین گفت: ابتدا به چند سؤال من جواب بدهید، بعد من قصد خود را از این سفر می گویم! گفت: بپرس.

راز عمرهای طولانی

پرسید: چرا این‌قدر شهر شما پیرمرد زیاد دارد؟ گفت: چون ما زود نمی‌میریم. گفت: چطور؟ گفت: برای این که از پروردگار این قانون به ما رسیده که تا گرسنه نشده‌ایم سر سفره ننشینیم و تا سیر نشده‌ایم از سفره کنار برویم. همه ما به این قانون عمل می کنیم، لذا در شهرمان فرد پرخور یا انسان اسرافکار نداریم. ما این سخن انبیا را حق دیدیم و به تجربه فهمیدیم که به نفع خودمان است، ازاین‌رو، غذا روی غذا نمی‌خوریم و فشار به معده و سایر اندامان نمی‌آوریم. و این راز طولانی بودن عمرهای ماست. [20]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 288

صد سر فدای یك شكم

نقل است که روزی پیغمبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله و سلم، از قبرستانی عبور می کردند. با دیدن قبور مردگان، رو به یاران خود کردند و فرمودند:

بیشتر این مردم گورشان را با دندان‌هایشان کنده‌اند! [21] یعنی از سر بدخوری و پرخوری مرده‌اند وگرنه، نباید به این زودی می‌مردند.

در ده بالادست، چینه‌ها کوتاه است [22]

ذو القرنین دوباره پرسید: چرا همه خانه‌های شما به هم راه دارد؟ گفت:

ما انسان هستیم. گاه می‌شود که مصیبت و رنجی یا کار مهمی پیش می‌آید که به سرعت باید به داد هم برسیم. در آن صورت، در این خانه را به خانه همسایه باز می کنیم و سریع به مشکل پیش آمده رسیدگی می کنیم. به عبارت دیگر، ما پشتیبان و یار یکدیگر هستیم.

قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید:

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض». [23]

مردم مؤمن یار یکدیگر هستند. کسانی که دشمن مؤمنین هستند و آبروی آنان را می‌برند، ولی در عین حال، نماز می‌خوانند روزه می گیرند از نظر خداوند مؤمن نیستند. علامت مردم مؤمن این است که یار و کمك کار یکدیگر و پشتوانه یکدیگر هستند.

البته، ناگفته نماند گاهی حجت بر برخی افراد تمام است، ولی آن‌ها به هیچ‌وجه زیربار نمی‌روند؛ مثلا، گاهی به بعضی افراد گفته می‌شود که فلان کار حرام است، رفت‌وآمد به فلان محل حرام است، اما خیلی راحت جواب می‌دهند: حرام است که حرام است! این افراد را دیگر نمی‌شود یاری کرد. مؤمن یار مؤمن است، اما یار کسی که مخالف خدا و مخالف احکام خدا باشد نیست، هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد و اهل هیئت و حسینیه باشد. دلیل آن را نیز قرآن بیان داشته است:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 289

«تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان».

یاد مرگ: راه نجات از پستی دنیا

ذو القرنین پرسید: چرا قبرهایتان را در کنار خانه‌ها قرار داده‌اید؟ و با وجود این‌که زود نمی‌میرید روی سنگ قبرها نوشته‌اید فلانی 4 سالش بود که مرد و دیگری 6 سالش؟ یعنی واقعا صاحب این قبرها در کودکی مرده‌اند؟ از طرفی، اندازه این قبرها به قبر بچه نمی‌ماند؟

سن آدمی به قدر عقل اوست

خدا رحمتش کند! یادم هست سال‌ها پیش امام جماعت یکی از مساجد [24] گاهی که از دست بدکاران و گناهکاران و افراد خلافکار عصبانی می‌شد، روی منبر با همان عصبانیت مخاطبشان می‌کرد و می‌گفت: بچه 70 ساله! چه وقت می‌خواهی بالغ شوی و بفهمی که دنیا و آخرت چه خبر است؟ تو بالغ بدنی شده‌ای نه بالغ عقلی. بدنت 55 سال پیش از نظر جسمی بالغ شد، پس چرا از نظر فکری هنوز 2- 3 سالت بیشتر نیست؟

بعد، یکی از دوستان برایم تعریف کرد که متعاقب این حرف، روزی قضیه جالبی پیش آمد. ماجرا از این قرار بود که پیرمرد 80 ساله‌ای مرد که اتفاقا انسان نامیزانی بود. مطابق رسم برای او ختم گرفتند و واعظ معروفی را هم دعوت کردند که از قضا هم این میت را می‌شناخت و هم واعظ متدینی بود که نماز شبش ترك نمی‌شد و از عبارات جنت مکان و خلد آشیان و نوکر اهل بیت و ... که نقل مجلس ختم است استفاده نمی‌کرد. از طرفی، می‌دانست این مرد 80 سال آدم بی‌ربطی بوده، لذا ابتدا منبر نصیحتی خوبی برای مردم رفت و در انتها هم روضه حضرت علی اصغر، علیه السلام، را خواند. پس از پایان منبر، پسر بزرگ میت نزد این واعظ آمد و گفت: آقا، شما پدر ما را می‌شناختید؟ گفت: کاملا!

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 290

گفت: می‌دانستید ایشان 80 سالش بوده؟ گفت: آری! گفت: پس چرا روضه حضرت علی اصغر خواندید؟ گفت: چون پدر شما از بچه شش ماهه‌ای هم کمتر می‌فهمید. آن روضه را هم برایش اضافه خواندم!

آری، گاهی بدن رشد می‌کند و جان انسان در دو سالگی می‌ماند. بلوغ جنسی و جسمی هویدا می‌شود، ولی عقل در یك سالگی می‌ماند.

*** ذو القرنین پرسید: چرا قبرهایتان کنار خانه‌هاست؟ گفت: از انبیا به ما رسیده که برای بیدار شدن از خواب غفلت، واعظی بهتر از یاد مرگ وجود ندارد. ما هر روز که از در خانه بیرون می‌آییم، چشممان به این قبرها می‌افتد و به خودمان می‌گوییم: آخر زندگی در دنیا به این‌جا ختم می‌شود. یك وقت اسیر دنیا نشوی، چون دنیا تو را برای خود نگه نمی‌دارد و روزی رهایت می‌کند و باید ببرند خاکت کنند. عبرت بگیر!

قبرها جلوی خانه‌هایمان است تا هر روز یاد آخرت و مردن باشیم و بدانیم این‌جا ماندنی نیستیم و مسافریم. نتیجه‌اش این است که مال کسی را نمی‌بریم، حق کسی را پایمال نمی‌کنیم، ظلم به کسی نمی‌کنیم، و آبروی کسی را نمی‌بریم. زیرا هر روز این قبرها نصیحتمان می‌کنند.

اما این‌که روی قبرها مدت عمر را آن‌گونه ثبت کرده‌ایم دلیلش این است که ما آن مقدار از عمر را که در عبادت و خدمت و تعلیم و تربیت گذشته عمر محسوب می‌کنیم و بقیه را عمر حیوانی و شکمی می‌دانیم.

فقر را ریشه‌کن می‌کنیم، در مغازه‌ها را باز می‌گذاریم

ذو القرنین پرسید: ظهر تمام مغازه‌ها باز بود، ولی صاحبانشان نبودند؟

گفت: ما در شهرمان انسان فقیر نداریم و نمی‌گذاریم فقیری هم به وجود بیاید. لذا دزد هم نداریم. این جواب سؤالات شما بود، حالا بگویید شما برای چه به شهر ما آمده‌اید؟ ذو القرنین گفت: هیچ! آمده بودیم این

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 291

درس‌ها را بگیریم و برویم. [25]

این روش و منش ذو القرنین بود که روش هر انسان پاك و حقیقت‌جویی است و یکی از ویژگی‌های پیامبر اسلام نیز هست. پیغمبر آمده تا مردم را وادار به انجام امور پسندیده کند و جامعه‌ای پاك، بی‌اضطراب، بی‌دغدغه، بی‌رنج و ترس، و بی‌فساد و انحراف ایجاد کند.

متاسفانه، در حال حاضر، ما وضع خوبی نداریم و بی‌دغدغه و اضطراب نمی‌توانیم زندگی کنیم. چون به هم اعتماد نداریم.

کاسب‌هایمان مضطرب هستند، زیرا وقتی می‌خواهند جنسی را بفروشند، با این‌که می‌دانند خریدار نمازخوان است، باز می‌ترسند از او چك بگیرند و اگر هم بگیرند تا روز وصول چك مضطرب‌اند که نکند حساب خالی او باشد؛ پدری که می‌خواهد دخترش را شوهر بدهد یا برای پسرش زن بگیرد، دائم در فکر است که این پسر واقعا خوب است و اذیتمان نمی‌کند؟ یا عروسی که می‌خواهیم بگیریم خوب است؟

خلاصه، همه در اضطراب به سر می‌بریم.

حال، چه وقت این اضطراب به آرامش می‌رسد معلوم نیست. کم اتفاق می‌افتد همه به هم اعتماد داشته باشند، همه به هم حسن‌ظن داشته باشند، همه تکیه‌گاه هم باشند. پیغمبر آمده بود تا این اضطراب‌ها را بردارد و آرامش به انسان‌ها بدهد. آمده بود امر به معروف و نهی از منکر کند و مردم را از زشتی‌ها بازدارد تا آلوده نباشند، پلید نباشند، فکر بد در حق هم نکنند، به هم ظلم نکنند، مال یکدیگر را نبرند، حق همدیگر را پایمال نکنند و ... نیز آمده بود تا مردم را از زیربار سنگین فرهنگ‌های شیطانی درآورد و رسم‌ها و عادات دست‌وپاگیر که مثل زنجیر به دست و پای زندگی‌شان بسته شده را باز کند:

«و یضع عنهم إصرهم و الاغلال التی کانت علیهم».

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 292

خداوند در پایان آیه نیز می‌فرماید: آنان که از این پیغمبر و نوری که بر او نازل شده پیروی کنند، او را بزرگ بدارند و یاری‌اش کنند، در دنیا و آخرت رستگار شده‌اند: [26]

«فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی أنزل معه أولئك هم المفلحون».

آری، هدف همه آیات قرآن و هدف پیامبر بزرگ اسلام و سایر انبیای الهی، علیهم السلام، این است که مردم را به پاکی دعوت کنند و از زشتی‌ها دور نگه دارند. و این همان چیزی است که عقل آدمی بر درستی آن صحه می‌گذارد و تبعیت از آن را بر خود واجب می‌داند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 293

پی‌نوشت

[(1). اعراف، 157- 158.]

[(2). منظور این آیات قرآن کریم است: بقره، 173؛ مائده، 3؛ نحل، 115؛ انعام، 145.

- «إنما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل به لغیر اللّه فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا إثم علیه إن اللّه غفور رحیم». بقره، 173.

- «حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل لغیر اللّه به و المنخنقة و الموقوذة و المتردیة و النطیحة و ما أکل السبع إلا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و أن تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فإن اللّه غفور رحیم* یسألونک ماذا أحل لهم قل أحل لکم الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم اللّه فکلوا مما أمسکن علیکم و اذکروا اسم اللّه علیه و اتقوا اللّه إن اللّه سریع الحساب* الیوم أحل لکم الطیبات و طعام الذین أوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین أوتوا الکتاب من قبلکم إذا آتیتموهن أجورهن محصنین غیر مسافحین و لا متخذی أخدان و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین». مائده، 3- 5.

- «إنما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل لغیر اللّه به فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فإن اللّه غفور رحیم* و لا تقولوا لما تصف ألسنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی اللّه الکذب إن الذین یفترون علی اللّه الکذب لا یفلحون* متاع قلیل و لهم عذاب ألیم* و علی الذین هادوا حرمنا ما قصصنا علیک من قبل و ما ظلمناهم و لکن کانوا أنفسهم یظلمون». نحل، 115- 118.

- «قل لا أجد فی ما أوحی إلی محرما علی طاعم یطعمه إلا أن یکون میتة أو دما مسفوحا أو لحم خنزیر فإنه رجس أو فسقا أهل لغیر اللّه به فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فإن ربک غفور رحیم». انعام، 145.]

[(3). عنکبوت، 45: «اتل ما أوحی إلیک من الکتاب و أقم الصلاة إن الصلاة تنهی عن]

[الفحشاء و المنکر و لذکر اللّه أکبر و اللّه یعلم ما تصنعون».]

[(4). بقره، 83.]

[(5). بقره، 177.]

[(6). نساء، 36.]

[(7). مائده، 2.]

[(8). مائده، 8.]

[(9). انعام، 152- 151.]

[(10). اعراف، 28- 29.]

[(11). نحل، 90- 91.]

[(12). إسراء، 22- 24.]

[(13). نور، 21.]

[(14). این پیرمرد اصالتا همدانی بود و آن‌طور که بعدها فهمیدم او این بقچه پر از کتاب را از پایین «تیر دوقلو» روی کول می‌گرفت و پیاده می‌آمد در منطقه بازار ولو می‌کرد و می‌فروخت. به مقدار خرج زندگی‌اش، چون مجرد بود، از فروش کتاب بر می‌داشت و بقیه را هم به مستحق‌های آبرودار می‌داد. (مولف)]

[(15). منظور کتاب اسکندرنامه است. (مولف)]

[(16). درباره شخصیت ذو القرنین در قرآن و روایات مطالب بسیاری آمده است که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم و خوانندگان گرامی می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به کتب روایی و تفسیری مراجعه کنند:

الف. قرآن کریم (آیات 83 تا 98 سوره کهف):

«و یسألونك عن ذی القرنین قل سأتلوا علیكم منه ذكرا* إنا مكنا له فی الارض و آتیناه من كل شئ سببا* فأتبع سببا* حتی إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما قلنا یا ذا القرنین إما أن تعذب و إما أن تتخذ فیهم حسنا* قال أما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد إلی ربه فیعذبه عذابا نكرا* و أما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من أمرنا یسرا* ثم أتبع سببا* حتی إذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا*]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 295

[كذلك و قد أحطنا بما لدیه خبرا* ثم أتبع سببا* حتی إذا بلغ بین السدین وجد من دونهما قوما لا یكادون یفقهون قولا* قالوا یا ذا القرنین إن یأجوج و مأجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لك خرجا علی أن تجعل بیننا و بینهم سدا* قال ما مكنی فیه ربی خیر فأعینونی بقوة أجعل بینكم و بینهم ردما* آتونی زبر الحدید حتی إذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی إذا جعله نارا قال آتونی أفرغ علیه قطرا* فما اسطاعوا أن یظهروه و ما استطاعوا له نقبا* قال هذا رحمة من ربی فإذا جاء وعد ربی جعله دكاء و كان وعد ربی حقا».

و از تو درباره ذو القرنین می‌پرسند؛ بگو: به زودی بخشی از سرگذشت او را به وسیله آیاتی از قرآن برای شما می‌خوانم. ما به او در زمین قدرت و تمكّن دادیم و از هر چیزی كه برای رسیدن به هدف‌هایش نیازمند به آن بود وسیله‌ای به او عطا كردیم.

پس با توسل به وسیله، راهی را برای سفر به غرب دنبال كرد. تا زمانی كه به محل غروب خورشید رسید، منظره غروب خورشید را چنین یافت كه در چشمه‌ای گرم و لجن‌آلود غروب می‌كند، و نزد آن قومی را یافت كه فساد و ستم می‌كردند. گفتیم: ای ذو القرنین! یا این قوم را به كیفر فساد و ستمشان عذاب می‌كنی و یا در میانشان شیوه‌ای نیك در پیش می‌گیری. ذو القرنین گفت: اما هركه با كفر، فساد و گناه ستم كرده، عذابش می‌كنیم، آن‌گاه به سوی پروردگارش بازگردانده می‌شود، پس او را عذابی سخت خواهد كرد. و اما هركه ایمان آورده و كار شایسته انجام داده است، پس بهترین پاداش برای اوست، و ما هم از سوی خود تكلیفی آسان به او خواهیم داد. پس باز هم با توسل به وسیله راهی را برای سفر به شرق دنبال كرد. تا زمانی كه به محل طلوع خورشید رسید، آن را یافت كه بر قومی طلوع می‌كند كه در برابر آن پوششی از مسكن و لباس برای آنان قرار نداده‌ایم. سرگذشت ذو القرنین و ملت‌ها این‌گونه بود، و یقینا ما به آنچه از وسایل و امكانات مادی و معنوی نزد او بود، احاطه (علمی) داشتیم. سپس، با توسل به وسیله، راهی را برای سفر دیگر دنبال كرد. تا زمانی كه میان دو كوه رسید، نزد آن دو كوه، قومی را یافت كه هیچ سخنی را به آسانی نمی‌فهمیدند. آنان با رمز، اشاره و با هر وسیله‌ای كه ممكن بود گفتند: ای ذو القرنین! یأجوج و مأجوج با كشتن و غارت و تخریب در این سرزمین فساد]

[می کنند؛ آیا می‌پذیری که ما مزدی برایت قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی بسازی؟

گفت: آنچه پروردگارم مرا در آن تمکّن و قدرت داده از مزد شما بهتر است؛ پس شما مرا با نیرویی یاری دهید تا میان شما و آنان سدّی سخت و استوار قرار دهم.

برای من قطعه‌های بزرگ آهن بیاورید و در شکاف این دو کوه بریزید، پس آوردند و ریختند تا زمانی که میان آن دو کوه را هم سطح و برابر کرد، گفت: در کوره‌ها بدمید تا وقتی که آن قطعه‌های آهن را چون آتش سرخ کرد. گفت: برایم مس گداخته شده بیاورید تا روی آن بریزم. هنگامی که سد ساخته شد یأجوج و مأجوج نتوانستند بر آن بالا روند، و نتوانستند در آن رخنه‌ای وارد کنند. ذو القرنین پس از پایان یافتن کار سد گفت: این رحمتی است از پروردگار من، ولی زمانی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را درهم کوبد و به صورت خاکی مساوی با زمین قرار دهد، و وعده پروردگارم حق است.

ب. تفسیر:

- بحار الأنوار، ج 12، ص 172: قصص ذی القرنین. تفسیر: قال الطبرسی رحمه اللّه فی قوله تعالی:" إنا مکنا له فی الارض": أی بسطنا یده فی الارض و ملکناه حتی استولی علیها. و روی عن علی علیه السلام أنه قال: سخر اللّه له السحاب فحمله علیها، و مد له فی الاسباب، و بسط له النور، فکان اللیل و النهار علیه سواء، فهذا معنی تمکینه فی الارض." و آتیناه من کل شئ سببا" أی و أعطیناه من کل شئ علما و قدرة و آلة یتسبب بها إلی إرادته." فاتبع سببا" أی فأتبع طیقا و أخذ فی سلوکه، أو فأتبع سببا من الاسباب التی اوتیها فی المسیر إلی المغرب." حتی إذا بلغ مغرب الشمس" أی آخر العمارة من جانب المغرب، و بلغ قوما لم یکن وراءهم أحد إلی موضع غروب الشمس." وجدها تغرب" أی کأنها تغرب" فی عین حمئة" و إن کانت تغرب وراءها، لان الشمس لا تزائل الفلك و لا تدخل عین الماء، و لکن لما بلغ ذلك الموضع تراءی له کأن الشمس تغرب فی عین، کما أن من کان فی البحر یراها کأنها تغرب فی الماء، و من کان فی البر یراها کأنها تغرب فی الارض الملساء، و العین الحمئة: هی ذات الحمأ و هی الطین الاسود المنتن. و الحامیة: الحارة، و عن کعب قال: أجدها فی التوراة:]

[تغرب فی ماء و طین." إما أن تعذب" أی بالقتل من أقام منهم علی الشرك" و إما أن تتخذ فیهم حسنا" أی تأسرهم و تمسکهم بعد الاسر لتعلمهم الهدی. و قیل: معناه: و إما أن تعفو عنهم، و استدل من ذهب إلی أنه کان نبیا بهذا، و قیل:

ألهمه و لم يوح إليه." أما من ظلم" أى أشرك" فسوف نعذبه" أى نقتله إذا لم يسلم" نكرا" أى منكرا غير معهود فى النار" فله جزاء الحسنى" أى له المثوبة الحسنى جزاء" و سنقول له من أمرنا يسرا" أى قولا جميلا، و سنأمره بما يتيسر عليه." ثم أتبع سببا" أى طيقا آخر من الارض يوصله إلى مطلع الشمس" حتى إذا بلغ مطلع الشمس" أى ابتداء المعمورة من جانب المشرق." كذلك" قال البيضاوى: أى أمر ذى القرنين كما وصفناه فى رفعة المكان و بسطة الملك، أو أمره فيهم كأمره فى أهل المغرب من التخيير و الاختيار" و قد أحطنا بما لديه" من الجنود و الالات و العدد و الاسباب" خبرا" أى علما تعلق بظواهره و خفاياه، و المراد أن كثرة ذلك بلغت مبلغا لا يحيط به إلا علم اللطيف الخبير." ثم أتبع سببا" يعنى طيقا ثالثا معترضا بين المشرق و المغرب آخذا من الجنوب إلى الشمال" حتى إذا بلغ بين السدين" بين الجبلين المبنى عليهما سده، و هما جبلا أرمنية و آذربيجان. و قيل: جبلان فى أواخر الشمال فى منقطع أرض الترك، من ورائهما يأجوج و مأجوج." لا يكادون يفقهون قولا" لغرابة لغتهم و قلة فطنتهم." قالوا يا ذا القرنين" أى قال مترجمهم. و فى مصحف ابن مسعود: قال الذين من دونهم" فهل نجعل لك خرجا" أى جعلا نخرجه من أموالنا؟" قال ما مكنى فيه ربى خير" أى ما جعلنى فيه مكينا من المال و الملك خير مما تبذلون لى من الخراج، و لا حاجة بى إليه." فأعينونى بقوة" أى بفعلة، أو بما أتقوى به من الالات" ردما" أى حاجزا حصينا، و هو أكبر من السد." زبر الحديد" أى قطعه" بين الصدفين" أى بين جانبى الجبلين بتنضيدها." قال انفخوا" أى قال للعملة: انفخوا فى الاكوار و الحديد" حتى إذا جعله" أى جعل المنفوخ فيه" نارا" أى كالنار بالاحماء" قال آتونى افرغ عليه قطرا" أى آتونى قطرا، أى نحاسا مذابا افرغ عليه قطرا، فحذف الاول لدلالة الثانى عليه." فما اسطاعوا" بحذف التاء حذرا من تلاقى متقاربين" أن يظهروه" أى أن يعلوه بالصعود لارتفاعه و انملاسه" و ما استطاعوا له نقبا" لثخنه]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 298

[و صلابته. قيل: حفر للاساس حتى بلغ الماء، و جعله من الصخرة و النحاس المذاب و البنيان من زبر الحديد بينهما الحطب و الفحم حتى ساوى أعلى الجبلين ثم وضع المنفخ حتى صارت كالنار فصب النحاس المذاب عليها، فاختلط و التصق بعضها ببعض و صار جبلا صلدا. و قيل: بناه من الصخور مرتبطا بعضها ببعض بكلاليب من حديد و نحاس مذاب فى تجاويفها" قال هذا" السد أو الاقدار على تسويته." رحمة من ربى" على عباده" فإذا جاء وعد ربى" وقت وعده بخروج يأجوج و مأجوج، أو بقيام الساعة بأن شارف يوم القيامة" جعله دكاء" مدكوكا مسويا بالارض. و قال الطبرسى رحمه اللّه قيل: إن هذا السد وراء بحر الروم بين جبلين هناك يلى مؤخرهما البحر المحيط، و قيل: إنه وراء دربند و خزران من ناحية أرمنية و آذربيجان، قيل: إن مقدار ارتفاع السد مائتا ذراع، و عرض الحائط نحو من خمسين ذراعا. و جاء فى الحديث: إنهم يدابون

فی حفره نهارهم حتی إذا أمسوا و کادوا یبصرون شعاع الشمس قالوا نرجع غدا و نفتحه و لا یستثنون فیعدون من الغد و قد استوی کما کان، حتی إذا جاء وعد اللّه قالوا: غدا نفتح و نخرج إن شاء اللّه فیعودون إلیه و هو کهیئته حین ترکوه بالامس فیخرقونه فیخرجون علی الناس فینشفون المیاه، و تتحصن الناس فی حصونهم منهم، فیرمون سهامهم إلی السماء فترجع و فیها کهیئة الدماء فیقولون: قد قهرنا أهل الارض و علونا أهل السماء، فیبعث اللّه علیهم نغفا فی أقفائهم فتدخل فی آذانهم فیهلکون بها، فقال النبی صلی اللّه علیه و اله: و الذی نفس محمد بیده إن دواب الارض لتسمن و تشکر من لحومهم شکرا. و فی تفسیر الکلبی: إن الخضر و إلیاس یجتمعان کل لیلة علی ذلك السد یحجبان یأجوج و مأجوج عن الخروج.

ج. روایات:

- آیا ذو القرنین از انبیا یا از ملوك جهان بود؟

الغارات، ابراهیم بن محمد الثقفی، ج 2، ص 740: «تحقیق حول حدیث ذی القرنین: نقل الصدوق (ره) فی کمال الدین فی الباب الثامن و الثلاثین تحت عنوان (ما روی من حدیث ذی القرنین) أحادیث، منها ما رواه باسناده عن الاصبغ بن نباتة قال: قام ابن الکواء إلی أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام و هو علی المنبر فقال له: یا]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 299

[أمیر المؤمنین، أخبرنی عن ذی القرنین نبیا کان أو ملکا؟ و أخبرنی عن قرنیه أذهبا کان أو فضة؟ فقال له علیه السلام: لم یکن نبیا و لا ملکا و لا کان قرناه من ذهب و لا فضة و لکنه کان عبدا أحب اللّه فأحبه اللّه و نصح للّه فنصحه اللّه، و إنما سمی ذا القرنین لانه دعا قومه فضربوه علی قرنه فغاب عنهم حینا ثم عاد إلیهم فضرب علی قرنه الاخر، و فیکم مثله. و نقله ابن عساکر فی تاریخه (ج 7، ص 300) بهذه العبارة: فقال ابن الکواء لعلی: أفرأیت ذا القرنین نبیا کان أم ملکا؟ قال: لم یکن واحد منهما و لکنه کان عبدا صالحا أحب اللّه فأحبه، و ناصح اللّه فنصحه، و دعا قومه إلی الهدی فضربوه علی قرنه فانطلق فمکث ما شاء اللّه أن یمکث، فدعاهم إلی الهدی فضربوه علی قرنه الاخر فسمی ذا القرنین و لم یکن له قرنان کقرنی الثور.

- درباه زنده شدن ذو القرنین برای باردوم پس از پانصد سال، و این‌که ذو القرنین لقب امیر المومنین نیز هست:

همان: و فی المجلد الخامس من البحار نقلا عن تفسیر علی بن ابراهیم باسناده عن أبی بصیر عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: سألته عن قول اللّه تعالی: یسألونك عن ذی القرنین قل سأتلو علیکم منه ذکرا. قال: ان ذا القرنین بعثه اللّه تعالی إلی قومه فضرب علی قرنه الایمن فأماته اللّه خمسمائة عام ثم بعثه إلیهم بعد ذلك فملکه مشارق الارض و مغاربها من حیث تطلع الشمس إلی حیث تغرب فهو قوله: حتی إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة (إلی أن قال). و سئل أمیر المؤمنین (ع) عن ذی القرنین أنبیا کان أم ملکا؟ فقال: لانبیا و لا ملکا بل عبدا أحب اللّه فأحبه اللّه و نصح اللّه فنصح له فبعثه اللّه إلی قومه فضربوه علی قرنه الایمن فغاب عنهم ما شاء اللّه أن یغیب، ثم بعثه اللّه الثانیة فضربوه علی قرنه الایسر فغاب عنهم ما شاء اللّه أن یغیب، ثم بعثه اللّه الثالثة فمکن اللّه له فی الارض، و فیکم مثله یعنی نفسه، فبلغ مغرب الشمس فوجدها تغرب فی عین حمئة.

و قال محمد بن علی بن شهر آشوب‌قدس اللّه سره‌فی کتاب المناقب فی فصل فی أنه الشاهد و الشهید و ذو القرنین: أبو عبید فی غریب الحدیث: ان النبی صلی اللّه علیه و آله قال لامیر المؤمنین: ان لك بیتا فی الجنة و انك لذو قرنیها، سوید ابن غفلة و أبو]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 300

[الطفیل قالا: قال أمیر المؤمنین: ان ذا القرنین کان ملکا عادلا فأحبه اللّه و ناصح اللّه فنصحه اللّه، أمر قومه بتقوی اللّه فضربوه علی قرنه بالسیف، فغاب عنهم ما شاء اللّه، ثم رجع إلیهم فدعاهم إلی اللّه فضربوه علی قرنه الاخر بالسیف فذلك قرناه، و فیکم مثله یعنی نفسه، لانه ضرب علی رأسه ضربتین، احداهما یوم الخندق، و الثانیة ضربة ابن ملجم. أقول: نقله أبو النضر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی العیاشی (ره) فی تفسیره فی تفسیر آیة: و یسألونك عن ذی القرنین و أحمد بن أبی طالب الطبرسی (ره) فی کتاب الاحتجاج و غیرهما فی غیرهما فلا نطیل الکلام بذکر أسامی ناقلیه و أسامی کتبهم بل نخوض فی بیان معناه بما ذکره و فسره به أهل الفن و الخبرة فنقول: قال أبو عبید القاسم بن سلام الهروی (المتوفی سنة 224) فی کتابه غریب الحدیث ما نصه: قال أبو عبید: فی حدیث النبی صلی اللّه علیه و آله أنه قال لعلی علیه السلام: ان لك بیتا فی الجنة و انك لذو قرنیها. قال أبو عبید: قد کان بعض أهل العلم یتأول هذا الحدیث أنه ذو قرنی الجنة یرید طرفیها، و إنما یأول ذلك لذکره الجنة فی أول الحدیث، و أما أنا فلا أحسبه أراد ذلك. و اللّه أعلم. و لکنه أراد أنك ذو قرنی هذه الامة، فأضمر الامة و إن کان لم یذکرها، و هذا سائر کثیر فی القرآن و فی کلام العرب و أشعارها أن یکنوا عن الاسم، من ذلك قول اللّه تعالی: و لو یؤاخذ اللّه الناس بما کسبوا ما ترك علی ظهرها من دابة [سورة 35، آیة 45] و فی موضع آخر: ما ترك علیها من دابة [سورة 16، آیة 61] فمعناه عند الناس الارض و هو لم یذکرها، و کذلك قوله تعالی:

إنى أحببت حب الخير عن ذكر ربى حتى تورات بالحجاب [سورة 38، آية 32] يفسرون أنه أراد الشمس فأضمرها، و قد يقول القائل: ما بها أعلم من فلان، يعنى القرية و المدينة و البلدة و نحو ذلك، و قال حاتم طئ [الطويل]: أماوى ما يغنى الثراء عن الفتى إذا حشرجت يوما و ضاق بها الصدر أراد النفس فأضمرها. و إنما اخترت هذا التفسير على الاول لحديث عن على نفسه هو عندى مفسر له و لنا و ذلك أنه ذكر ذا القرنين فقال: دعا قومه إلى عبادة اللّه فضربوه على قرنيه ضربتين، و فيكم مثله، فنرى أنه أراد بقوله هذا نفسه يعنى أنى أدعو إلى الحق حتى اضرب على رأسى ضربتين يكون فيهما قتلى. و قال الزمخشرى فى الفائق فى قرن: قال صلى اللّه عليه]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 301

[و آله و سلم لعلى رضى اللّه تعالى عنه: ان لك بيتا فى الجنة و انك لذو قرنيها، الضمير للامة و تفسيره فيما يروى عن على رضى اللّه تعالى عنه أنه ذكر ذا القرنين فقال: دعا قومه إلى عبادة اللّه فضربوه على قرنيه ضربتين، و فيكم مثله، يعنى نفسه الطاهرة لانه ضرب على رأسه ضربتين، احدهما يوم الخندق، و الثانية ضربة ابن ملجم. و قال ابن الاثير فى النهاية فى (ق ر ن) ما نصه و فيه: أنه قال لعلى: ان لك بيتا فى الجنة و انك ذو قرنيها، أى طرفى الجنة و جانبيها، قال أبو عبيد: و أنا أحسب أنه أراد أنه ذو قرنى الامة فأضمر، و قيل: أراد الحسن و الحسين [و فى الهروى] منه حديث على و ذكر قصة ذى القرنين ثم قال: و فيكم مثله فيرى أنه إنما عنى نفسه لانه ضرب على رأسه ضربتين احداهما يوم الخندق، و الاخرى ضربة ابن ملجم. و قال ابن منظور فى لسان العرب (فى قرن) ما نصه: و قوله صلى اللّه عليه و آله و سلم لعلى: ان لك بيتا فى الجنة و انك لذو قرنيها أى طرفيها، قال أبو عبيد: و لا أحسبه أراد. فنقل كلامه بتلخيص يسير و زاد عليه بعد قوله: (يكون فيها قتلى) قوله هذا: انه ضرب على رأسه ضربتين احداهما يوم الخندق، و الاخرى ضربة ابن ملجم.

بحار، ج 12: عن المظفر العلوى، عن ابن العياشى، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفلى، عن جابر بن عبد اللّه قال: سمعت رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله يقول: إن ذا القرنين كان عبدا صالحا جعله اللّه حجة على عباده، فدعا قومه إلى اللّه عز و جل و أمرهم بتقواه فضربوه على قرنه، فغاب عنهم زمانا حتى قيل:

مات أو هلك، بأى واد سلك؟ ثم ظهر و رجع إلى قومه فضربوه على قرنه الاخر، ألا و فيكم من هو على سنته و إن اللّه عز و جل مكن له فى الارض و آتاه من كل شئ سببا، و بلغ المشرق و المغرب، و إن اللّه تبارك و تعالى سيجرى سنته فى القائم من ولدى، و يبلغه شرق الارض و غربها حتى لا يبقى سهل و لا موضع من سهل و لا جبل و طئه ذو القرنين إلا وطئه، و يظهر اللّه له كنوز الارض و معادنها، و ينصره بالرعب، يملؤ الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما.

- درباره نام و نسب ذو القرنین و شخصیت تاریخی او

همان: و قال الزبیدی و فی تاج العروس مازجا کلامه بکلام صاحب القاموس: (ذو القرنین)]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 302

[المذکور فی التنزیل هو (اکندر الرومی) نقله ابن هشام فی سیرته و استبعده السهیلی و جعلهما اثنین، و فی معجم یاقوت: هو ابن الفیلسوف قتل کثیرا من الملوك و قهرهم و وطئ البلدان إلی أقصی الصین، و قد أوسع الکلام فیه الحافظ فی کتاب التدویر و التربیع و نقل کلامه الثعالبی فی ثمار القلوب، و جزم طائفة بأنه من الاذواء من التبابعة من ملوك حمیر ملوك الیمن و اسمه الصعب بن الحرث الرائس و ذو المنار هو ابن ذی القرنین نقله شیخنا. قلت: و قیل اسمه مرزبان ابن مروبة و قال ابن هشام: مرزبی بن مروبة، و قیل: هرمس، و قیل، هردیس، قال ابن الجوانی فی المقدمة: و روی عن ابن عباس رضی اللّه تعالی عنهما أنه قال: ذو القرنین عبد اللّه بن الضحاك بن معد بن عدنان (إلی آخره).

بحار، ج 12: کان اسم ذی القرنین عیاشا، و کان أول الملوك بعد نوح علیه السلام ملك ما بین المشرق و المغرب.

نیز: ابن الولید، عن الصفار، عن البرقی، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم عمن ذکره، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إن اللّه تبارك و تعالی لم یبعث أنبیاء ملوکا فی الارض إلا أربعة بعد نوح: ذو القرنین و اسمه عیاش، و داود و سلیمان و یوسف علیهم السلام، فأما عیاش فملك ما بین المشرق و المغرب، و أما داود فملك ما بین الشامات إلی بلاد إصطخر، و کذلك ملك سلیمان، و أما یوسف فملك مصر و براریها لم یجاوزها إلی غیرها.

ابن البرقی، عن أبیه، عن جده أحمد، عن أبیه محمد بن خالد رفعه إلی أبی عبد اللّه علیه السلام قال: ملك الارض کلها أربعة: مؤمنان، و کافران، فأما المؤمنان فسلیمان ابن داود و ذو القرنین، و الکافران نمرود و بخت نصر. و اسم ذو القرنین عبد اللّه بن ضحاك بن معد.

الصدوق، عن عبد اللّه بن حامد، عن محمد بن جعفر، عن عبد اللّه بن أحمد ابن إبراهیم، عن عمرو بن حصین الباهلی، عن عمر بن مسلم، عن عبد الرحمن بن زیاد، عن مسلم بن یسار قال: قال أبو عقبة الانصاری: کنت فی خدمة رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله فجاء نفر من الیهود فقالوا لی: استأذن لنا علی محمد صلی اللّه علیه و اله فأخبرته]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 303

[فدخلوا عليه، فقالوا: أخبرنا عما جئنا نسألك عنه، قال: جئتمونى تسألوننى عن ذى القرنين، قالوا: نعم، فقال: كان غلاما من أهل الروم، ناصحا للّه عز و جل فأحبه اللّه، و ملك الارض فسار حتى أتى مغرب الشمس ثم سار إلى مطلعها، ثم سار إلى خيل يأجوج و مأجوج فبنى فيها السد، قالوا: نشهد أن هذا شأنه، و إنه لفى التوراة.

درباره لقبش:

همان: و اختلفوا فى سبب تلقيبه فقيل: لانه لما دعاهم إلى اللّه عز و جل ضربوه على قرنه فمات فأحياه اللّه تعالى ثم دعاهم فضربوه على قرنه الاخر فمات ثم أحياه اللّه تعالى.

و هذا غريب و الذى نقله غير واحد أنه ضرب على رأسه ضربتين و يقال: انه لما دعا قومه إلى العبادة قرنوه أى ضربوه على قرنى رأسه، و فى سياق المنصف رحمه اللّه تعالى تطويل مخل (أو لانه بلغ قطرى الارض) مشرقها و مغربها نقله السمعانى (أو لضفيرتين له) و العرب تسمى الخصلة من الشعر قرنا حكاه الامام السهيلى، أو لان صفحتى رأسه كانتا من نحاس أو كان له قرنان صغيران تواريهما العمامة نقلهما السمعانى، أو لانه رأى فى المنام أنه أخذ بقرنى الشمس فكان تأويله أنه بلغ المشرق و المغرب حكاه السهيلى، أو لانقراض قرنين فى زمانه، أو كان لتاجه قرنان، أو لكرم أبيه و امه أى كريم الطرفين نقله شيخنا، و قيل غير ذلك. قال: و أما ذو القرنين صاحب أرسطوا فهو غير هذا كما بسطه فى العناية، و قيل كان فى عهد إبراهيم عليه السلام و هو صاحب الخضر لما طلب عين الحياة قاله السهيلى فى التاريخ، و لقد أجاد القائل فى التورية: كم لا منى فيك ذو القرنين يا خضر، و فى الحديث: لا أدرى أذو القرنين نبيا كان أم لا. (إلى ان قال) (و) ذو القرنين لقب (على بن أبى طالب كرم اللّه تعالى وجهه) و رضى عنه (لقوله صلى اللّه عليه و آله: ان لك فى الجنة بيتا، و يروى كنزا، و انك لذو قرنيها، أى ذو طرفى الجنة و ملكها الاعظم تسلك ملك جميع الجنة كما سلك ذو القرنين جميع الارض) و استضعف أبو عبيد هذا التفسير (أو ذو قرنى الامة فأضمرت و إن لم يتقدم ذكرها) كقوله تعالى: حتى تورات بالحجاب أراد الشمس و لا ذكر لها قال أبو عبيد: و أنا أختار هذا التفسير الاخير على الاول لحديث يروى عن على رضى اللّه تعالى عنه و ذلك أنه ذكر ذا القرنين فقال: دعا قومه إلى عبادة اللّه تعالى فضربوه]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 304

[على قرنه ضربتين و فيكم مثله فنرى أنه أراد نفسه يعنى أدعوا إلى الحق حتى يضرب رأسى ضربتين يكون فيهما قتلى (أو ذو جبليها للحسن و الحسين) رضى اللّه تعالى عنهما، روى ذلك عن ثعلب (أو ذو شجتين فى قرنى رأسه احدهما من عمرو بن عبدود) يوم الخندق (و الثانية من ابن ملجم لعنه اللّه) و هذا أصح ما قيل و هو تتمة من قول أبى عبيد المتقدم ذكره. قال

العالم المتضلع البارع أبو الكمال السيد أحمد عاصم- حشره اللّه مع من يتولاه‌فى الاوقيانوس البسيط فى ترجمة القاموس المحيط بعد ذكره معنى قول النبى‌صلى اللّه عليه و آله‌فى حق على عليه السلام ما محصله:

(يقول المترجم: ان تحت هذا المعنى أسرارا كثيرة علية تقرب قوله الاخر المسلم الصدور عنه: (أنت منى بمنزلة هارون من موسى) ما كل ما يعلم يقال، و أيضا قال النبى صلى اللّه عليه و آله له‌كرم اللّه وجهه-: أنا و أنت أبوا هذه الامة، فبناءا على ذلك يطلق على على المرتضى على سبيل الحقيقة و بيان الصدق انه آدم الاولياء و هارون الاصفياء و ذو القرنين الاتقياء). أقول: هذا المطلب مما أطلعنى عليه الفقيه الجليل و النبيه النبيل الحاج ميرزا يحيى إمام الجمعة الخوئى‌قدس اللّه تربته‌و كان يعجبه الكلام غاية الاعجاب و كان كلما ذكره يبتهج به نهاية الابتهاج. أما الخوض فى تعيين ذى القرنين و البحث عن وجه تسميته فتكلم عليهما الطريحى (ره) فى مجمع البحرين فى (ق ر ن) و المجلسى (ره) فى خامس البحار فى ترجمة ذى القرنين و غيرهما من العلماء فى كتب التفاسير و السير فمن أراد البسط و التفصيل فيهما فليراجعها فان المقام لا يسع أكثر من ذلك.

- درباره امكانات و اسبابى كه خدا به او داده بود:

الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، ج 3، ص 1174: «و قال الحسن بن على العسكرى عليهما السلام لاحمد بن إسحاق، و قد أتاه ليسأله عن اخلف بعده، فقال مبتدئا: مثله مثل الخضر، و مثله مثل ذى القرنين. إن الخضر شرب من ماء الحياة، فهو حى لا يموت حتى ينفخ فى الصور، و إنه ليحضر الموسم كل سنة، و يقف بعرفة، فيؤمن على دعاء المؤمنين، و سيؤنس اللّه به وحشة قائمنا فى غيبته، و يصل به وحدته. فله البقاء فى الدنيا مع الغيبة عن الابصار.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 305

[المفيد، عن ابن قولويه، عن أبيه، عن سعد، عن الاشعرى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن سليمان، عن الثمالى، عن الباقر عليه السلام قال: أول اثنين تصافحا على وجه الارض ذو القرنين و إبراهيم الخليل، استقبله إبراهيم فصافحه، و أول شجرة نبتت على وجه الارض النخلة.

أحمد بن محمد، عن ابن سنان، عن أبى خالد و أبى سلام، عن سورة، عن أبى جعفر عليه السلام قال: إن ذا القرنين قد خير السحابين و اختار الذلول، و ذخر لصاحبكم الصعب قال: قلت: و ما الصعب؟ قال: ما كان من سحاب فيه رعد و صاعقة أو برق، فصاحبكم يركبه، أما إنه سيركب السحاب و يرقى فى الاسباب أسباب السماوات السبع و الارضين السبع: خمس عوامر، و اثنتان خرابان.

محمد بن هارون، عن سهل بن زياد أبي يحيى قال: قال أبو عبد اللّه عليه السلام: إن اللّه خير ذا القرنين السحابين الذلول و الصعب فاختار الذلول و هو ما ليس فيه برق و لا رعد، و لو اختار الصعب لم يكن له ذلك، لان اللّه ادخره للقائم عليه السلام.

- درباره يافتن آب حيات:

بحار الانوار، ج 12: قال أمير المؤمنين عليه السلام: و ذلك قول اللّه عز و جل" إنا مكنا له فى الارض و آتيناه من كل شئ سببا" أى دليلا. فقيل له: إن اللّه فى أرضه عينا يقال لها عين الحياة لا يشرب منها ذو روح إلا لم يمت حتى الصيحة، فدعا ذا لقرنين الخضر و كان أفضل أصحابه عنده و دعا ثلاث مائة و ستين رجلا و دفع إلى كل واحد منهم سمكة و قال لهم: اذهبوا إلى موضع كذا و كذا فإن هناك ثلاث مائة و ستين عينا، فليغسل كل واحد منكم سمكته فى عين غير عين صاحبه فذهبوا يغسلون، و قعد الخضر يغسل فانسابت السمكة منه فى العين و بقى الخضر متعجبا مما رأى، و قال فى نفسه: ما أقول لذى القرنين؟ ثم نزع ثيابه يطلب السمكة فشرب من مائها و اغتمس فيه و لم يقدر على السمكة، فرجعوا إلى ذى القرنين فأمر ذو القرنين بقبض السمك من أصحابه، فلما انتهوا إلى الخضر لم يجدوا معه شيئا فدعاه و قال له: ما حال السمكة؟

خبره الخبر، فقال له: فصنعت ماذا؟ قال: اغتمست فيها فجعلت أغوص و أطلبها فلم أجدها، قال: فشربت من مائها؟ قال: نعم، قال: فطلب ذو القرنين العين فلم يجدها، فقال للخضر: كنت أنت صاحبها.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 306

[و سئل على عليه السلام عن ذى القرنين كيف استطاع أن يبلغ المشرق و المغرب؟ فقال:

سخر له السحاب، و مد له الاسباب، و بسط له النور، و كان الليل و النهار عليه سواء.

و أنه رأى فى المنام كأنه دنا من الشمس حتى أخذ بقرنها فى شرقها و غربها فلما قص رؤياه على قومه عز فيهم، و سموه ذا القرنين، فدعاهم إلى اللّه فأسلموا ثم أمرهم أن يبنوا له مسجدا، فأجابوا إليه فأمر أن يجعلوا طوله أربعمائة ذراع و عرضه مائتى ذراع، و عرض حائطه اثنين و عشرين ذراعا، و علوه إلى السماء مائة ذراع. فقالوا: كيف لك بخشب يبلغ ما بين الحائطين؟ فقال: إذا فرغتم من بنيان الحائطين، فاكبسوا بالتراب حتى يستوى مع حيطان المسجد، و إذا فرغتم من ذلك، أخذتم من الذهب و الفضة على قدره، ثم قطعتموه مثل قلامة الاظفار، ثم خلطتموه مع ذلك الكبس، و عملتم له خشبا من نحاص و صفائح من نحاس، تذوبون ذلك و أنتم متمكنون من العمل كيف شئتم على أرض مستوية. فإذا فرغتم من ذلك، دعوتم

المساكين لنقل ذلك التراب، فيسارعون فيه من أجل ما فيه من الذهب و الفضة. فبنوا المسجد، و أخرج المساكين ذلك التراب و قد استقل السقف بما فيه و استغنى المساكين، فجندهم أربعة أجناد، فى كل جند عشرة الآف و نشرهم فى البلاد.

- از وصایای ذو القرنین:

بحار الأنوار، ج 2، ص 99: «من وصية ذى القرنين: لا تتعلم العلم ممن لم ينتفع به فإن من لم ينفعه علمه لا ينفعك».

- داستانهایی از دو القرنین:

ماجيلويه، عن محمد العطار، عن الاشعرى، عن عيسى بن محمد، عن على بن مهزيار، عن عبد اللّه بن عمر، عن عبد اللّه بن حماد، عن أبى عبد اللّه الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام قال: إن ذا القرنين لما انتهى إلى السد جاوزه فدخل فى الظلمات فإذا هو بملك قائم على جبل طوله خمسمائة ذراع فقال له الملك يا ذا القرنين أما كان خلفك مسلك؟ فقال له ذو القرنين: من أنت؟ قال: أنا ملك من ملائكة الرحمن موكل بهذا الجبل فليس من جبل خلقه اللّه عز و جل إلا و له عرق إلى هذا الجبل، فإذا أراد اللّه عز و جل أن يزلزل مدينة أوحى إلى فزلزلتها.]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 307

[عن الجلودى، عن محمد بن عطية، عن عبد اللّه بن عمر بن سعيد البصرى، عن هشام بن جعفر بن حماد، عن عبد اللّه بن سليمان و كان قارئا للكتب قال: قرأت فى بعض كتب اللّه عز و جل أن ذا القرنين كان رجلا من أهل الاسكندرية و امه عجوز من عجائزهم ليس لها ولد غيره يقال له: إسكندروس، و كان له أدب و خلق و عفة من وقت ما كان فيه غلاما إلى أن بلغ رجلا، و كان رأى فى المنام كأنه دنا من الشمس حتى أخذ بقرنيها شرقها و غربها، فلما قص رؤياه على قومه سموه ذا القرنين، فلما رأى هذه الرؤيا بعدت همته و علا صوته و عز فى قومه، و كان أول ما أجمع عليه أمره أن قال: أسلمت للّه عز و جل، ثم دعا قومه إلى الاسلام فأسلموا هيبة له، ثم أمرهم أن يبنوا له مسجدا فأجابوه إلى ذلك، فأمر أن يجعل طوله أربعمائة ذراع، و عرضه مائتى ذراع، و عرض حائطه اثنين و عشرين ذراعا، و علوه إلى السماء مائة ذراع، فقالوا له: يا ذا القرنين كيف لك بخشب يبلغ ما بين الحائطين؟ فقال لهم: إذا فرغتم من بنيان الحائطين فاكبسوه بالتراب حتى يستوى الكبس مع حيطان المسجد، فإذا فرغتم من ذلك فرضتم على كل رجل من المؤمنين على قدره من الذهب و الفضة، ثم قطعتموه مثل قلامة الظفر و خلطتموه مع ذلك الكبس، و عملتم له خشبا من نحاس و صفائح تذيبون ذلك و أنتم متمكنون من العمل

كيف شئتم على أرض مستوية. فإذا فرغتم من ذلك دعوتم المساكين لنقل ذلك التراب فيسارعون فيه من أجل ما فيه من الذهب و الفضة.

فبنوا المسجد، و أخرج المساكين ذلك التراب، و قد استقل السقف بما فيه، و استغنى المساكين، فجندهم أربعة أجناد فى كل جند عشرة آلاف، ثم نشرهم فى البلاد و حدث نفسه بالسير فاجتمع إليه قومه فقالوا له: يا ذا القرنين ننشدك باللّه لا تؤثر علينا بنفسك غيرنا فنحن أحق برؤيتك، و فينا كان مسقط رأسك، و بيننا نشأت و ربيت، و هذه أموالنا و أنفسنا و أنت الحاكم فيها، و هذه امك عجوز كبيرة هى أعظم خلق اللّه عليك حقا فليس ينبغى عليك أن تعصيها و لا تخالفها، فقال لهم: و اللّه إن القول لقولكم، و إن الرأى لرأيكم، و لكنى بمنزلة المأخوذ بقلبه و سمعه و بصره، يقاد و يدفع من خلفه، لا يدرى أين يؤخذ به و لا ما يراد به، ولكن هلموا معشر قومى فادخلوا هذا المسجد و اسلموا عن آخركم و لا تخالفوا على فتهلكوا. ثم دعا دهقان الاسكندرية]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 308

[فقال له: اعمر مسجدى، و عز عنى امى، فلما رأى الدهقان جزع امه و طول بكائها احتال ليعزيها بما أصاب الناس قبلها و بعدها من المصائب و البلاء، فصنع عيدا عظيما ثم أذن مؤذنه: أيها الناس إن الدهقان يؤذنكم أن تحضروا يوم كذا و كذا، فلما كان ذلك اليوم أذن مؤذنه: اسرعوا و احذروا أن يحضر هذا العيد إلا رجل قد عرى من البلاء و المصائب، فاحتبس الناس كلهم و قالوا: ليس فينا أحد عرى من البلاء و المصائب، ما منا أحد إلا و قد اصيب ببلاء أو بموت حميم، فسمعت أم ذى القرنين فأعجبها و لم تدر ما أراد الدهقان. ثم إن الدهقان بعث مناديا ينادى فقال: أيها الناس إن الدهقان قد أمركم أن تحضروا يوم كذا و كذا و لا يحضر إلا رجل قد ابتلى و اصيب و فجع و لا يحضره أحد عرى من البلاء، فإنه لا خير فيمن لا يصيبه البلاء، فلما فعل ذلك قال الناس: هذا رجل قد بخل ثم ندم و استحيى فتدارك أمره و محا عيبه، فلما اجتمعوا خطبهم ثم قال: إنى لم أجمعكم لما دعدتكم له، و لكنى جمعتكم لا كلمكم فى ذى القرنين و فيما فجعنا به من فقده و فراقه، فاذكروا آدم إن اللّه عز و جل خلقه بيده، و نفخ فيه من روحه، و أسجد له ملائكته، و أسكنه جنته و أكرمه بكرامة لم يكرم بها أحدا ثم ابتلاه بأعظم بلية كانت فى الدنيا و ذلك الخروج من الجنة، و هى المصيبة التى لا جبرلها، ثم ابتلى إبراهيم من بعده بالحريق، و ابتلى ابنه بالذبح، و يعقوب بالحزن و البكاء، و يوسف بالرق، و أيوب بالسقم، و يحيى بالذبح، و زكريا بالقتل، و عيسى بالاسر، و خلقا من خلق اللّه كثيرا لا يحصيهم إلا اللّه عز و جل. فلما فرغ من هذا الكلام قال لهم: انطلقوا و عزوا ام الاسكندروس لننظر كيف صبرها، فإنها أعظم مصيبه فى ابنها، فلما دخلوا عليها قالوا لها: هل حضرت الجمع اليوم؟ و سمعت الكلام؟ قالت لهم:

ما غاب عنى من أمركم شئ، و لا سقط عنى من كلامكم شئ، و ما كان فيكم أحد أعظم مصيبة بالاسكندروس منى، و لقد صبرنى اللّه و أرضانى و ربط على قلبى، و إنى لارجو أن يكون أجرى على قدر ذلك. و أرجو لكم من الاجر بقدر ما رزيتم به من فقد أخيكم، و أنت توجروا على قدر ما نويتم فى امه، و أرجو أن يغفر اللّه لى و لكم و يرحمنى و إياكم. فلما رأوا احسن عزائها و صبرها انصرفوا عنها و تركوها، و انطلق ذو القرنين يسير على وجهه حتى أمعن فى البلاد يؤم المغرب و جنوده يومئذ المساكين.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 309

[فأوحى اللّه جل جلاله إليه: يا ذا القرنين أنت حجتى على جميع الخلائق ما بين الخافقين من مطلع الشمس إلى مغربها و حجتى عليهم، و هذا تأويل رؤياك. فقال ذو القرنين: إلهى إنك ندبتنى لامر عظيم لا يقدر قدره غيرك، فأخبرنى عن هذه الامة بأية قوم اكاثرهم و بأى عدد أغلبهم؟ و بأية حيلة أكيدهم؟ و بأى صبر اقاسيهم؟ و بأى لسان اكلمهم؟ و كيف لى بأن أعرف لغاتهم؟ و بأى سمع أعى قولهم؟ و بأى بصر أنفذهم؟ و بأية حجة اخاصمهم؟ و بأى قلب أغفل عنهم؟ و بأية حكمة ادبر امورهم؟ و بأى حلم اصابرهم؟ و بأى قسط أعدل فيهم؟ و بأية معرفة أفصل بينهم؟ و بأى علم أتفن أمورهم؟ و بأى عقل احصيهم؟ و بأى جند أقاتلهم؟ فإنه ليس عندى مما ذكرت شئ، يا رب فقونى عليهم بإنك الرب الرحيم، لا تكلف نفسا إلا وسعها، و لا تحملها إلا طاقتها. فأوحى اللّه جل جلاله إليه: إنى ساطوقك ما حملتك، و أشرح لك صدرك فتسمع كل شئ، و أشرح لك فهمك فتفقه كل شئ، و اطلق لسانك بكل شئ و احصى لك فلا يفوتك شئ، و أحفظ عليك فلا يعزب عنك شئ، و أشد ظهرك فلا يهو لك شئ، و البسك الهيبة فلا يروعك شئ، و اسد دلك رأيك فتصيب كل شئ، و اسخر لك جسدك فتحس كل شئ، و اسخر لك النور و الظلمة و أجعلها جندين من جندك: النور يهديك، و الظلمة تحوطك و تحوش عليك الامم من وارئك. فانطلق ذو القرنين برسالة ربه عز و جل و أيده اللّه بما وعده، فمر بمغرب الشمس فلا يمر بامة من الامم إلا دعاهم إلى اللّه عز و جل، فإن أجابوه قبل منهم و إن لم يجيبوه أغشاهم الظلمة، فأظلمت مدائنهم و قراهم و حصونهم و بيوتهم و منازلهم، و أغشت أبصارهم و دخلت فى أفواههم و آنافهم و أجوافهم فلا يزالوا فيها متحيرين حتى يستجيب اللّه عز و جل و يعجوا إليه، حتى إذا بلغ مغرب الشمس وجد عندها الامة التى ذكرها اللّه عز و جل فى كتابه، ففعل بهم ما كان فعله بمن مربه قبلهم، حتى فرغ مما بينه و بين المغرب و وجد جمعا و عددا لا يحصيه إلا اللّه عز و جل، و قوة و بأسا لا يطيقه إلا اللّه، و ألسنة مختلفة، و أهواء متشتة، و قلوبا متفرقة. ثم مشى على الظلمة ثمانية أيام و ثمان ليال و أصحابه ينظرونه حتى انتهى إلى الجبل الذى هو محيط بالارض كلها، فإذا بملك من الملائكة قابض على الجبل و هو يقول: سبحان ربى من الان إلى منتهى]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 310

[الدهر، سبحان ربی من أول الدنیا إلی آخرها، سبحان ربی من موضع کفی إلی عرش ربی، سبحان ربی من منتهی الظلمة إلی النور. فلما سمع ذو القرنین خر ساجدا فلم یرفع رأسه حتی قواه اللّه عز و جل و أعانه علی النظر إلی ذلك الملك، فقال له الملك:

کیف قویت یا ابن آدم علی أن تبلغ إلی هذا الموضع و لم یبلغه أحد من ولد آدم قبلك؟ قال ذو القرنین: قوانی علی ذلك الذی قواك علی قبض هذا الجبل و هو محیط بالارض کلها، قال له الملك: صدقت و لولا هذا البجل لانکفأت الارض بأهلها، و لیس علی وجه الارض جبل أعظم منه، و هو أول جبل أسسه اللّه عز و جل، فرأسه ملصق بالسماء الدنیا، و أسفله فی الارض السابعة السفلی، و هو محیط بها کالحلقة، و لیس علی وجه الارض مدینة إلا و لها عرق إلی هذا الجبل، فإذا أراد اللّه عز و جل أن یزلزل مدینة فأوحی إلی فحرکت العرق الذی یلیها فزلزلتها. فلما أراد ذو القرنین الرجوع قال للملك: أوصینی، قال الملك: لا یهمنك رزق غد، و لا تؤخر عمل الیوم لغد، و لا تحزن علی ما فاتك، و علیك بالرفق، و لا تکن جبارا متکبرا. ثم إن ذا القرنین رجع إلی أصحابه، ثم عطف بهم نحو المشرق یستقری ما بینه و بین المشرق من الامم فیفعل بهم ما فعل بالامم المغرب قبلهم حتی إذا فرغ ما بین المشرق و المغرب عطف نحو الروم الذی ذکره اللّه عز و جل فی کتابه، فإذا هو بامة لا یکادون یفقهون قولا، و إذا ما بینه و بین الروم مشحون من امة یقال لها یأجوج و مأجوج أشباه البهائم، یأکلون و یشربون و یتوالدون، هم ذکور و إناث، و فیهم مشابه من الناس الوجوه و الاجساد و الخلقة، و لکنهم قد نقصوا فی الابدان نقصا شدیدا، و هم فی طول الغلمان، لیس منهم انثی و لا ذکر یجاوز طوله خمسة أشبار، و هم علی مقدار واحد فی الخلق و الصور، عراة حفاة لا یغزلون و لا یلبسون و لا یحتذون، علیهم و بر کوبر الابل یواریهم و یسترهم من الحر و البرد، و لك واحد منهم اذنان: أحدهما ذات شعر، و الاخری ذات و بر ظاهرهما و باطنهما، و لهم مخالب فی موضع الاظفار، و أضراس و أنیاب کأضراس السباع و أنیابها، و إذا تام أحدهم افترش إحدی اذنیه و التحف الاخری فتسعه لحافا، و هم یرزقون تنین البحر، کل عام یقذفه علیهم السحاب فیعیشون به عیشا خصبا، و یصلحون علیه و یستمطرونه فی إبانه، کما یستمطر الناس المطر فی إبان المطر، فإذا]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 311

[قذفوا به أخصبوا و سمنوا و توالدوا و کثروا فأکلوا منه حولا کاملا إلی مثله من العام المقبل و لا یأکلون معه شیئا غیره، و هم لا یحصی عددهم إلا اللّه عز و جل الذی خلقهم، و إذا أخطأهم التنین قحطوا و أجدبوا و جاعوا و انقطع النسل و الولد، و هم یتسافدون کما تتسافد البهائم علی ظهر الطریق و حیث ما التقوا، فإذا أخطأهم التنین جاعوا و ساحوا فی

البلاد فلا يدعون شيئا أتو عليه إلا أفسدوه و أكلوه، فهم أشد فسادا فيما أتوا عليه من الارض من الجراد و البرد و الافات كلها، و إذا أقبلوا من أرض إلى أرض جلا أهلها عنها و خلوها، و ليس يغلبون و لا يدفعون حتى لا يجد أحد من خلق اللّه موضعا لقدمه، و لا يخلو للانسان قدر مجلسه، و لا يدرى أحد من خلق اللّه كم من أولهم إلى آخرهم، و لا يستطيع شئ من خلق اللّه أن ينظر إليهم، و لا يدنو منهم نجاسة و قذرا و سوء حلية فبهذا غلبوا، و لهم حسن و حنين إذا أقبلوا إلى الارض يسمع حسهم من مسيرة مائة فرسخ لكثرتهم، كما يسمع حس الريح البعيدة أو حسن المطر البعيد، و لهم همهمة إذا وقعوا فى البلاد كهمهمة النحل إلا أنه أشد و أعلى صوتا، يملا الارض حتى لا يكاد أحد يسمع من أجل ذلك الهمهمة شيئا، و إذا أقبلوا إلى الارض حاشوا و حوشها و سباعها حتى لا يبقى فيها شئ منها، و ذلك لانهم يملؤون ما بين أقطارها، و لا يتخلف وراءهم من ساكن الارض شئ فيه روح إلا اجتلبوه من قبل أنهم أكثر من كل شئ، و أمرهم عجب من العجب، و ليس منهم أحد إلا و قد عرف متى يموت، و ذلك من قبل أنه لا يموت منهم ذكر حتى يولد له ألف ولد، و لا يموت منهم انثى حتى تلد ألف ولد، فبذلك عرفوا آجالهم، فإذا ولدوا الالف برزوا للموت و تركوا طلب ما كانوا فيه من المعيشة و الحياة، فتلك قصتهم من يوم خلقهم اللّه تعالى إلى يوم يفنيهم. ثم إنهم أجفلوا فى زمان ذى القرنين يدورون أرضا أرضا من الارضين، و امة امة من الامم و هم إذا توجهوا الوجه لم يعدلوا عنه أبدا، و لا ينصرفوا يمينا و شمالا، و لا يلتفتوا فلما أحست تلك الامم بهم و سمعوا همهمتهم استغاثوا بذى القرنين و ذو القرنين يومئذ نازل فى ناحيتهم و اجتمعوا إليه فقالوا: يا ذا القرنين إنه قد بلغنا ما أتاك اللّه من الملك و السلطان، و ما ألبسك اللّه من الهيبة، و ما أيدك به من جنود أهل الارض و من النور و الظلمة و إنا جيران يأجوج و مأجوج و ليس بيننا و بينهم سوى هذه]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 312

[الجبال، و ليس لهم إلينا طريق إلا من هذين الصدفين، لو مالوا علينا أجلونا من بلادنا لكثرتهم حتى لا يكون لنا فيها قرار، و هم خلق من خلق اللّه كثير، فيهم مشابه من الانس و هم أشباه البهائم، يأكلون العشب و يفرسون الدواب و الوحوش كما تفترسها السباع، و يأكلون حشرات الارض كلها من الحيات و العقارب و كل ذى روح مما خلق اللّه عز و جل، و ليس للّه عز و جل خلق ينمو نماهم و زيادتهم و لا نشك أنهم يملؤون الارض و يجلون أهلها منها و يفسدون، و نحن نخشى كل وقت أن يطلع علينا أوائلهم من هذين الجبلين، و قد أتاك اللّه من الحيلة و القوة ما لم يؤت أحدا من العالمين، فهل نجعل لك خرجا على أن تجعل بيننا و بينهم سدا؟ قال: ما مكنى فيه ربى خير فأعينونى بقوة أجعل بينكم و بينهم ردما. آتونى زبر الحديد. قالوا: و من أين لنا من الحديد و النحاس ما يسع هذا العمل الذى تريد أن تعمل؟ قال: إنى سأدلكم على معدن

الحديد و النحاس، فضرب لهم فى جبلين حتى فتقهما و استخرج منهما معدنين من الحديد و النحاس، قالوا: بأى قوة نقطع الحديد و النحاس؟ فاستخرج لهم معدنا آخر من تحت الارض يقال له السامور و هو أشد شئ بياضا، و ليس شئ منه يوضع على شئ إلا ذاب تحته، فصنع لهم منه أداة يعملون بها، و به قطع سليمان بن داود عليه السلام أساطين بيت المقدس، و صخورة جاءت به الشياطين من تلك المعادن، فجمعوا من ذلك ما اكتفوا به فأوقدوا على الحديد حتى صنعوا منه زبرا مثل الصخور، فجعل حجارته من حديد ثم أذاب النحاس فجلعه كالطين لتلك الحجارة، ثم بنى وقاس ما بين الصدفين فوجده ثلاثة أميال، فحفر له أساسا حتى كاد يبلغ الماء و جعل عرضه ميلا، و جعل حشوه زبر الحديد، و أذاب النحاس فجعله خلال الحديد فجعل طبقة من نحاس و اخرى من حديد حتى ساوى الردم بطول الصدفين، فصار كأنه برد حبرة من صفرة النحاس و حمرته و سواد الحديد، فيأجوج و مأجوج ينتابونه فى كل سنة مرة و ذلك أنهم يسيحون فى بلادهم حتى إذا وقعوا إلى الردم حبسهم، فرجعوا يسيحون فى بلادهم فلا يزالون كذلك حتى تقرب الساعة و يجئ أشراطها، فإذا جاء أشراطها و هو قيام القائم عجل اللّه فرجه فتحه اللّه عز و جل لهم، و ذلك قوله عز و جل:" حتى إذا فتحت يأجوج و مأجوج و هم من كل حدب ينسلون".]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 313

[فلما فرغ ذو القرنين من عمل السد انطلق على وجهه، فبينا هو يسير و جنوده إذ مر على شخص يصلى فوقف عليه حتى انصرف من صلاته فقال له ذو القرنين: كيف لم يرعك ما حضرك من الجنود؟ قال: كنت اناجى من هو أكثر جنودا منك، و أعز سلطانا، و أشد قوة، و لو صرفت وجهى إليك لم أدرك حاجتى قبله، فقال له ذو القرنين: هل لك أن تنطلق معى فاواسيك بنفسى و أستعين بك على بعض اموری؟

قال: نعم إن ضمنت لى أربع خصال: نعيما لا يزول، و صحة لا سقم فيها، و شبابا لا هرم معه، و حياة لا موت معها. فقال له ذو القرنين: و أى مخلوق يقدر على هذه الخصال؟ قال: فإنى مع من يقدر على هذه الخصال و يملكها و إياك.

ثم مر برجل عالم فقال لذى القرنين: أخبرنى عن شيئين منذ خلقهما اللّه عز و جل قائمين، و عن شيئين جاريين، و شيئين مختلفين، و شيئين متباغضين؟ فقال ذو القرنين:

أما الشيئان القائمان فالسماء و الارض، و أما الشيئان الجاريان فالشمس و القمر، و أما الشيئان المختلفان فالليل و النهار، و أما الشيئان المتباغضان فالموت و الحياة. فقال:

انطلق فإنك عالم.

فانطلق ذو القرنين يسير فى البلاد حتى مر بشيخ يقلب جماجم الموتى، فوقف عليه بجنوده فقال: أخبرنى أيها الشيخ لاى شئ تقلب هذه الجماجم؟ قال: لاعرف الشريف من الوضيع فما عرفت و إنى لا قلبها عشرين سنة. فانطلق ذو القرنين و تركه و قال: ما أراك عنيت بهذا أحدا غيرى، فبينا هو يسير إذ وقع إلى الامة العالمة الذين منهم قوم موسى الذين يهدون بالحق و به يعدلون، فوجه امة مقسطة عادلة يقسمون بالسويه، و يحكمون بالعدل، و يتواسون و يتراحمون، حالهم واحدة، و كلمتهم واحدة، و قلوبهم مؤتلفة، و طريقتهم مستقيمة، و سيرتهم جميلة، و قبور موتاهم فى أفنيتهم و على أبواب دورهم، و ليس لبيوتهم أبواب، و ليس عليهم امراء، و ليس بينهم قضاة و ليس فيهم أغنياء و لا ملوك و لا أشراف و لا يتفاوتون و لا يتفاضلون، و لا يختلفون و لا يتنازعون، و لا يستبون و لا يقتتلون، و لا تصيبهم الافات، فلما رأى ذلك من أمرهم ملا منهم عجبا، فقال لهم: أيها القوم أخبرونى خبركم، فإنى قددرت فى الارض شرقها و غربها و برها و بحرها و سهلها و جبلها و نورها و ظلمتها فلم أر مثلكم، فأخبرونى ما بال]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 314

[قبوركم على أبواب أفنيتكم؟ قالوا: فعلنا ذلك عمدا لئلا ننسى الموت و لا يخرج ذكره من قلوبنا. قال: فما بال بيوتكم ليس عليها أبواب؟ قالوا: ليس فينا لص و لا خائن و ليس فينا إلا أمين. قال: فما بالكم ليس عليكم امراء؟ قالوا: إنا لا نتظالم، قال: فما بالكم ليس عليكم حكام؟ قالوا: إنا لا نختصم. قال: فما بالكم ليس فيكم ملوك؟

قالوا: لانا لا نتكاثر. قال: فما بالكم ليس فيكم أشراف؟ قالوا: لانا لا نتنافس. قال: فما بالكم لا تتفاضلون و لا تتفاوتون؟ قالوا: من قبل أنا متواسون متراحمون. قال: فما بالكم لا تنازعون و لا تختصمون؟ قالوا: من قبل الفة قلوبنا و صلاح ذات بيننا. قال:

فما بالكم لا تستبون و لا تقتتلون؟ قالوا: من قبل أنا غلبنا طبائعنا بالعزم، و سننا أنفسنا بالحلم. قال: فما بالكم كلمتكم واحدة و طريقتكم مستقيمة؟ قالوا: من قبل أنا لا نتكاذب و لا نتخادع و لا يغتاب بعضنا بعضا. قال: أخبرونى لم ليس فيكم فقير و لا مسكين؟ قالوا: من قبل أنا نقسم بالسوية. قال: فما بالكم ليس فيكم فظ و لا غليظ؟

قالوا: من قبل الذل و التواضع، قال: فلم جعلكم اللّه أطول الناس أعمارا؟ قالوا: من قبل أنا نتعاطى الحق و نحكم بالعدل. قال: فما بالكم لا تقحطون؟ قالوا: من قبل أنا لا نغفل عن الاستغفار. قال: فما بالكم لا تحزنون؟ قالوا: من قبل أنا وطنا أنفسنا على البلاء و حرصنا عليه فعزينا أنفسنا. قال: فما بالكم لا تصيبكم الآفات؟ قالوا: من قبل أنا لا نتوكل على غير اللّه، و لا نستمطر بالانواء و النجوم. و قال: حدثونى أيها القوم أهكذا وجدتم آباءكم يفعلون؟ قالوا: وجدنا آباءنا يرحمون

مسکینهم. و یواسون فقیرهم، و یعفون عمن ظلمهم، و یحسنون إلی من أساء إلیهم، و یستغفرون لمسیئهم، و یصلون أرحامهم، و یؤدون أماناتهم، و یصدقون و لا یکذبون، فأصلح اللّه عز و جل لهم بذلك أمرهم. فأقام عندهم ذو القرنین حتی قبض، و لم یکن له فیهم عمر، و کان قد بلغ السن فأدرکه الکبر، و کان عدة ما سار فی البلاد من یوم بعثه اللّه عز و جل إلی یوم قبض خمسمائة عام.

بالاسناد عن الصدوق بإسناده إلی محمد بن اورمة، عن محمد بن خالد، عمن ذکره، عن أبی جعفر علیه السلام قال: حج ذو القرنین فی ستمائة ألف فارس، فلما دخل الحرم شیعه بعض أصحابه إلی البیت فلما انصرف فقال: رأیت رجلا ما رأیت رجلا أکثر نورا]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 315

[و وجها منه! قالوا: ذاك إبراهیم خلیل ارحمن علیه السلام. قال: اسرجوا فتسرجوا ستمائة ألف دابة فی مقدار ما یسرج دابة واحدة، قال: ثم قال ذو القرنین: لا بل نمشی إلی خلیل الرحمن، فمشی و مشی معه و أصحابه حتی التقیا. قال إبراهیم علیه السلام:

بم عطعت الدهر؟ قال: بإحدی عشرة کلمة: سبحان من هو باق لا یفنی* سبحان من هو عالم لا ینسی* سبحان من هو حافظ لا یسقط* سبحان من هو بصیر لا برتاب* سبحان من هو قیوم لا ینام* سبحان من هو ملك لا یرام* سبحان من هو عزیز لا یضام* سبحان من هو محتجب لا یری* سبحان من هو واسع لا یتکلف* سبحان من هو قائم لا یلهو* سبحان من هو دائم لا یسهو.]

[(17). کهف، 83- 98.]

[(18). این جمله معمولا در مورد اسکندر گفته می‌شود درحالی‌که فرق است بین اسکندر و ذو القرنین: تفسیر المیزان، ج 13، ص 388: «و ذکر بعض أجله المحققین من معاصرینا فی تأیید هذا القول ما محصله: أن ذا القرنین المذکور فی القرآن قبل الاسکندر المقدونی بمآت من السنین فلیس هو هو، بل هو أحد الملوك الصالحین من التبابعة الاذواء من ملوك الیمن، و کان من شیمة طائفه منهم التسمی بذی کذی همدان و ذی غمدان و ذی المنار و ذی الاذعار و ذی یزن و غیرهم. و کان مسلما موحدا و عادلا حسن السیرة و قویا ذا هیبة و شوکة سار فی جیش کثیف نحو المغرب فاستولی علی مصر و ما وراءها ...».]

[(19). از مرحوم استاد شهریار است.]

[(20). احادیث در این باب فراوان است، از جمله: دعوات، قطب الدین راوندی، ص 74:

«قال النبی صلی اللّه علیه و آله: ایاکم و البطنة فانها مفسدة للبدن، و مورثة للسقم و مکسلة للعبادة»، نیز در همین صفحه قال الاصبغ بن نباتة: سمعت أمیر المؤمنین علیه السلام یقول لابنه الحسن علیه السلام: یا بنی الا أعلمك أربع کلمات تستغنی بها عن الطب؟ فقال: بلی یا أبت. قال علیه السلام: لا تجلس علی الطعام الا و أنت جائع، و لا تقم عن الطعام الا و أنت تشتهیه، وجود المضغ، و إذا نمت فأعرض نفسك علی الخلاء، و إذا استعملت هذا استغنیت عن الطب. در همین کتاب صفحه 75 از]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 316

[علی علیه السلام: «و سئل فقیل: ان فی القرآن کل علم الا الطب؟ فقال علیه السلام:

أما ان فی القرآن لآیة تجمع الطب کلّه «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا».]

[(21). درباره آداب خوردن مطلب فراوان در تعالیم اسلامی آمده است. از جمله: میزان الحکمة، ج 1، ص 88:

- المسیح (علیه السلام): یا بنی إسرائیل، لا تکثروا الأکل، فإنه من أکثر الأکل أکثر النوم، و من أکثر النوم أقل الصلاة، و من أقل الصلاة کتب من الغافلین.

- رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام و الشراب، فإن القلب یموت کالزرع إذ کثر علیه الماء.

- عنه (صلی اللّه علیه و آله): القلب یتحمل الحکمة عند خلو البطن، القلب یمج الحکمة عند امتلاء البطن.

- عنه (صلی اللّه علیه و آله): ما ملأ آدمی و عاء شرا من بطنه.

- عنه (صلی اللّه علیه و آله): لا یدخل ملکوت السماوات و الأرض من ملأ بطنه.

- عنه (صلی اللّه علیه و آله): المؤمن یأکل فی معاء واحد، و الکافر یأکل فی سبعة أمعاء.

- الإمام الکاظم (علیه السلام) قال: لو أن الناس قصدوا فی الطعم لاعتدلت أبدانهم.

- عنه (علیه السلام): إیاك و البطنة، فمن لزمها کثرت أسقامه.

- عنه (علیه السلام): لا یجتمع الجوع و المرض.

- عنه (علیه السلام): لا یجتمع الصحة و النهم.

- عنه (علیه السلام): إیاکم و البطنة، فإنها مقساة للقلب، مکسلة عن الصلاة، مفسدة للجسد.

- الإمام علی (علیه السلام): لا ترفع یدك من الطعام إلا و أنت تشتهیه، فإن فعلت ذلك فأنت تستمرئه.

- رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): کل و أنت تشتهی، و أمسك و أنت تشتهی.

- الإمام الرضا (علیه السلام): من أخذ من الطعام زیادة لم یغذه، و من أخذه بقدر لا زیادة علیه و لا نقص فی غذائه نفعه، و کذلك الماء، فسبیله أن تأخذ من الطعام کفایتك فی أیامه، و ارفع یدیك منه و بك إلیه بعض القرم، و عندك إلیه میل، فإنه أصلح لمعدتك و لبدنك، و أزکی لعقلك، و أخف لجسمك.]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 317

[- الإمام الباقر (علیه السلام): من أراد أن لا یضره طعام، فلا یأکل طعاما حتی یجوع و تنقی معدته، فإذا أکل فلیسمّ اللّه، و لیجد المضغ، و لیکف عن الطعام و هو یشتهیه و یحتاج إلیه.]

[(22). قسمتی از شعر سهراب سپهری است در مجموعه صدای پای آب.]

[(23). توبه، 71: «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و یطیعون اللّه و رسوله أولئك سیرحمهم اللّه إن اللّه عزیز حکیم».]

[(24). این مرد آدم باسواد و درس‌خوانده‌ای بود و استادهای خوبی هم داشت. از آن‌ها هم بود که در زمان رضا خان به سبب داشتن عمامه خیلی اذیت شده بودند. (مولف)]

[(25). این حکایت برداشت آزاد و اقتباسی است از این روایت: بحار الانوار، ج 12، ص 172 به بعد که در داستان‌های مربوط به ذو القرنین آمده است.]

[(26). اعراف، 156- 157: «و اکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة إنا هدنا إلیك قال عذابی أصیب به من أشاء و رحمتی وسعت کل شئ فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکاة و الذین هم بآیاتنا یؤمنون* الذین یتبعون الرسول النبی

الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم إصرهم و الاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به و غزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی أنزل معه أولئك هم المفلحون».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 319

14 رابطه علم و ایمان

شیراز، حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 321

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

طبق برخی آیات قرآن کریم، دوکس درنزد پروردگار برترین و ارزشمندترین انسان‌ها هستند: اول، «انسان مؤمن» و دوم، «مؤمن عالم».

«یرفع اللّه الذین آمنوا منکم و الذین اوتو العلم درجات». [1]

تا خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندانتان را به درجاتی [عظیم و با ارزش] بلند گرداند.

در این آیه شریفه، رفعت و ارزش فقط برای مؤمن و با درجات رفیع‌تر مخصوص مؤمن عالم دانسته شده است. در پی این ارزش گذاری، انبیای الهی و ائمه طاهرین، علیهم السلام، نیز درباره ارزش مؤمن و مؤمن عالم مسائل مهمی را بیان کرده‌اند.

وجود مبارك حضرت رضا، از پدران بزرگوارش، از موسی بن جعفر تا امیر مؤمنان، علیهم السلام، روایت می کنند که پیغمبر عظیم الشأن اسلام، صلی اللّه علیه و آله، فرمودند: مؤمن از ملك مقرب باارزش‌تر است:

«ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل أهله و ولده و انه لاکرم علی اللّه من ملك مقرب». [2]

پیغمبر اسلام در این روایت فقط ارزش مؤمن را بیان کرده‌اند نه ارزش مؤمن عالم را، چراکه به فرموده قرآن کریم درجات مؤمن عالم مافوق مؤمن است. [3] مؤمن برتر از ملك مقرب است، ولی مؤمن دانشمند و عالم و تحصیل‌کرده رفعت و اهمیت بیشتری دارد. بنابراین، با توجه به این‌که درجات جمع است و از سه درجه به بالا را شامل می‌شود، تنها خدا می‌داند که مؤمن عالم از چه مرتبه و ارزشی برخوردار است.

حرمت مؤمن از کعبه بالاتر است

مرحوم آیت اللّه ملّا مهدی نراقی [4] در کتاب جامع السعادات، که من در موضوع اخلاق اسلامی کتابی بهتر از آن سراغ ندارم، از علامه بحر العلوم [5] نقل می‌کند:

وجود مبارك رسول خدا به هنگام طواف شخصی را دیدند که پرده خانه کعبه را گرفته و پروردگار عالم را برای حل مشکلش به حرمت کعبه قسم می‌دهد. حضرت از طواف بازایستادند و دست مبارکشان را روی شانه آن مرد گذاردند و فرمودند: خدا را به چیز بالاتری قسم بده! تو خدا را به حرمت کعبه سوگند می‌دهی تا راهی برای حل مشکلت باز کند، ولی باید خدا را به سوگند بالاتری قسم بدهی!

آن شخص عرض کرد: یا رسول اللّه، من آگاه به سوگندی برتر از این نیستم. شما به من بیاموزید خدا را به چه چیزی قسم بدهم که بالاتر از کعبه باشد؟ حضرت فرمودند: اگر اطمینان داری که مؤمن واقعی هستی، پروردگار را به حق خودت سوگند بده!

سپس، حضرت رسول درباره مؤمن واقعی توضیح فرمودند که از توضیح حضرت استفاده می‌شود مؤمن واقعی از عیب و نقص معنوی خالی است. [6] مؤمن واقعی نه بخیل است، نه حریص، نه طمّاع، نه حس‌گرا، نه مادی‌گرا، نه اهل کینه، نه اهل ریا، نه اهل فتنه، و نه اهل خدعه و نیرنگ؛ مؤمن واقعی انسانی است که باطنش با پروردگار عالم

ارتباط دارد و از پستی‌ها، رذائل و زشتی‌های شیطانی خالی است. [7] لذا حضرت فرمودند:

اگر اعتماد به خودت داری که مؤمن واقعی هستی، پروردگار را به خودت سوگند بده و بگو: خدایا، به حق خودم، مشکل مرا حل کن! بعد فرمودند:

«فإنّ المؤمن أعظم حرمة من الكعبه». [8]

حرمت و احترام و ارزش مؤمن از ارزش کعبه و بیت اللّه بالاتر است.

علتش هم روشن است، زیرا همه امتیاز کعبه در این است که منسوب به پروردگار و قبله عبادت است و پروردگار، در قرآن مجید، از آن با عنوان «بیتی» یعنی «خانه‌ام» یاد کرده است. [9] کعبه، بیش از این دو مزیت، امتیاز دیگری ندارد:

کعبه یك سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند و ببین یار کجاست.

کعبه یك نشانه است تا همه در یك جهت خدا را عبادت کنند؛ یعنی عبادت به کعبه واقع نمی‌شود، بلکه کعبه تنها جهت و سمت عبادت را معین می کند و عبادت در جهت آن برای پروردگار مهربان عالم انجام می گیرد. آری:

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

وجود مقدس امام دهم، حضرت هادی، علیه السلام، می‌فرمایند:

اگر همه دنیا را یك لقمه کنند و من ان را با دست خودم در دهان انسان مؤمنی بگذارم، می‌ترسم حق او را ادا نکرده باشم. [10]

ارزش مؤمن عالم

دورنمایی از ارزش «مؤمن عالم» در روایات بیان شده است. این روایت را عالمان اهل سنت نقل کرده‌اند که روزی وجود مبارك امیر المؤمنین، علیه السلام، درحالی که کمتر از سی سال سن داشتند، در مسجد مدینه به محضر پیغمبر اسلام، صلی اللّه علیه و آله، رسیدند [11] و دیدند پیغمبر

تنهای تنها در مسجد نشسته‌اند. ایشان نیز در محضر مبارك پیغمبر زانوی ادب به زمین زدند.

به واقع، کسی در این عالم نسبت به پیغمبر مؤدب‌تر از امیر المؤمنین نبود. [12] کمال ادبشان هم در این بود که با تمام وجود مطیع پیغمبر اسلام بودند. این اوج ادب امیر امؤمنین بود.

امام به پیغمبر عرض کردند: من از شما یك تقاضا دارم: دوست دارم شما با زبان مبارك خودتان از پروردگار عالم برای من طلب مغفرت کنید! نکته در همین است: خواسته ایشان طلب رحمت نیست، بلکه درخواست مغفرت و آمرزش است.

جایگاه آمرزش در پیشگاه خدا

از خواسته امیر المؤمنین استفاده می‌شود که آمرزش جایگاه بسیار باعظمتی در پیشگاه خدا دارد. [13] مسلما، امیر المؤمنین می‌توانستند به پیغمبر بگویند برای من طلب «رحمت» کن، اما عرضه داشتند برای من طلب «مغفرت» کن.

برای شناختن جایگاه مغفرت، فقط باید به لطایف و اشاراتی که درباره موضوع مغفرت در آیات قرآن وجود دارد مراجعه کنیم، زیرا این معنا را در قرآن در دعاهای حضرت ابراهیم، علیه السلام، هم می‌بینیم که پیغمبری با آن عظمت برای خود و والدینش طلب مغفرت کرده است. [14]

امیر المؤمنین نقل کرده‌اند: پس از این سخن، رسول خدا بلند شدند و دو رکعت نماز خواندند.

نمازی که پیغمبر می‌خواند نه در توان فرشتگان بود و نه در توان انسانها. امیر المؤمنین عبادت پیغمبر را مافوق تمام عبادات موجودات زنده دانسته‌اند. [15] البته، پیکره ظاهری نماز پیغمبر با نمازهای ما فرقی نمی‌کرد و ایشان نیز مانند سایر مسلمانان نماز صبح را دو رکعت، ظهر و

عصر را چهار رکعت، و مغرب و عشاء را هفت رکعت می‌خواندند؛ ولی توجه، اخلاص، نیت و حال ایشان را در عبادت، احدی از جن و انس و فرشتگان نداشته و ندارد.

امیر المؤمنین می‌فرمایند: پیغمبر به سجده آخر این دو رکعت که رسید، با آن حال و نیت و اتصالی که به پروردگار عزیز عالم داشت گفت:

اللهم بحقّ علی إغفر لعلی».

خدایا، قسم به حق علی، علی را بیامرز!

آن‌گاه، سلام نماز را داد. امیر المؤمنین می‌گوید: من به محضر مقدس حضرت عرض کردم: چرا خدا را برای طلب مغفرت برای من، به حق خودم قسم دادی؟ پیغمبر اکرم فرمود: من وقتی می‌خواستم خدا را قسم بدهم، برای سوگند در پیشگاه خدا بالاتر و برتر از تو در تمام عالم وجود پیدا نکردم. [16]

این ارزش مؤمن عالم، آگاه، بامعرفت، و دانشمند است. این مؤمنی است که دارای بصیرت نافذ است و ارزشش را فقط خدا می‌داند و پیغمبر خدا. به همین سبب، پیغمبر به امیر المؤمنین فرمود:

«ما عرفك الا اللّه و انا». [17]

جز خدا و من، یك نفر در این عالم تو را نشناخت.

این ارزش عالم مؤمن است.

خصوصیات مؤمن مقبول

بعد از ذکر این مقدمه سراغ مؤمن (نه مؤمن عالم) می‌رویم. سوال این است: اگر کسی علاقه داشته باشد [18] و بخواهد مؤمن مقبولی بشود چه راهی را باید طی کند؟

در پاسخ این سوال، امام جواد، علیه السلام، می‌فرمایند: چنین انسانی نیازمند سه حقیقت است که اگر این سه حقیقت در زندگی او تحقق پیدا

کند، تبدیل به مؤمن می‌شود؛ آن هم مؤمنی که قرآن مجید می‌گوید:

«اولئك هم المؤمنون حقّا». [19]

مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند.

یا آن مؤمنی که بعد از معرفی چهره‌اش می گوید:

«اولئك هم الصادقون». [20]

اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی‌اند.

پس، کسانی که در ادعای ایمان راستگو هستند می‌توانند بگویند ما مؤمن هستیم.

مومن بخیل نیست

فردی به پیغمبر عرض کرد: من مؤمنم، ولی مبتلا به یك عیب هستم! پیغمبر اکرم فرمود: چه عیبی؟ گفت: بخیلم! پیغمبر اکرم فرمود: دور شو! «البخیل فی النار». [21]

زیرا بخیل از چهره‌های دوزخ است. پس، چرا می گویی مؤمن هستم؟

آن مؤمنی که خدا در قرآن توصیف کرده، مؤمن بی‌عیب است و بی‌عیب بودن هم برای همه انسان‌ها امکان دارد. همه می‌توانند انسان‌های بی‌عیبی باشند. همه می‌توانند آدم‌های پاکی باشند. همه می‌توانند، مانند حضرت ابراهیم، علیه السلام، دارای قلب سلیم باشند [22] و قلب سلیم یعنی باطن مبرّا از عیوب.

حقیقت اول: توفیق الهی

حضرت جواد، علیه السلام، آن سه حقیقت را این‌گونه بیان می‌فرمایند:

کسی که می‌خواهد مؤمن واقعی بشود این سه حقیقت را لازم دارد؛ حقیقت اول «توفیق من اللّه» است. کلمه توفیق در لغت عرب به دو معنا آمده است:

1. هماهنگی و سازگاری بین انسان و حقایق: این سازگاری هم کار

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 327

خداست. خداوند این هماهنگی را نظم می‌دهد و انسان باید آن را ظاهر کند و تحقق ببخشد.

2. ارشاد و هدایت پروردگار: خداوند متعال بشر را با دو چیز ارشاد کرده است: الف. انزال کتاب؛ ب. سازگاری انسان با قرآن.

کامل‌ترین، جامع‌ترین، مفیدترین و باارزش‌ترین کتاب پروردگار قرآن کریم است. قرآن مجید کتاب ارشاد حق، راهنمایی حق، دلیل حق، چراغ حق و حجت پروردگار مهربان عالم است. [23] این معنی نخست توفیق است. معنی دیگر توفیق این است که خداوند متعال بین بدن ما، روح ما، نفس ما، باطن ما و عقل ما با قرآن مجید هماهنگی و سازگاری برقرار کرده و خود چگونگی این هماهنگی را بیان فرموده است:

«إنّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون». [24]

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم‌گری نهی می کند. شما را اندرز می‌دهد تامتذکّر [این حقیقت] شوید [که فرمانهای الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست].

همین که انسان می‌تواند اهل عدالت باشد، دلیلی است بر وجود هماهنگی بین وجود او و عدالت. انسان می‌تواند عادل و منصف باشد و با میانه‌روی و بدون افراط و تفریط زندگی کند و این معنای هماهنگی و توفیق است. او می‌تواند اهل نیکوکاری به همگان باشد، درست مانند انبیا و ائمه که در احسان و نیکی هیچ قیدی را لحاظ نمی کردند. امام زین العابدین، علیه السلام، چهل سال تمام نیمه‌های شب به در خانه مستمندان می‌رفت و لباس و غذا می‌برد و از این که شناخته شود پرهیز می کرد. بعد از وفات ایشان، مردم دیدند عده‌ای انسان فقیر به خاطر از دست دادن احسان کننده خود بر سر می کوبند و ناله می کنند. [25]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 328

پروردگار عالم سفارش عجیبی به حضرت عیسی بن مریم، علیه السلام، دارد. می‌فرماید: ای عیسی، اول صبح که از خانه بیرون می‌روی، مانند خورشید باش. نگاهی به خورشید بینداز و ببین چه بی‌دریغ، بی‌بخل و بی‌امتناع به هر خانه‌ای و هر جایی می‌تابد؛ تو هم در نیکی به مردم همین گونه باش. برای همه منشأ برکت و منفعت و سود باش. [26]

توجه به اوضاع دنیای امروز، از جمله بحران خاورمیانه، جنایات اسرائیل، سستی دولت‌های عربی و ... نشان می‌دهد که جهان دچار پستی خطرناکی شده است. این در حالی است که خداوند می‌فرماید:

«إن اللّه یأمر بالعدل و الاحسان».

عدالت در جهان کنونی کجاست؟ احسان چه جایگاهی دارد؟ آیا این انسان‌ها می‌توانند بگویند ما نمی‌توانیم عدل یا محسن باشیم؟ اگر بگویند دروغ گفته‌اند، زیرا انسان می‌تواند عادل و محسن باشد.

«و ایتاء ذی القربی».

خدا به شما امر می‌کند به اقوام و خویشانتان از نظر مالی رسیدگی کنید. آیا فرد ثروتمند می‌تواند بگوید «نمی‌توانم با ثروتم به قوامم رسیدگی کنم»؟ این توفیق است که انسان بتواند مالش را به خویشان مستحقش برساند.

«و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی».

آیا انسان می‌تواند اهل فحشا و منکر و بغی نباشد؟ آری، و این توفیق است. خداوند به انسان این قدرت را داده که آلوده به فحشا و منکر و بغی نشود. این توفیق الهی است.

این‌ها حقیقت وجود آدمی است و اگر کسی بخواهد مؤمن واقعی باشد، باید به ارشاد خدا وصل بشود و هماهنگی بین خود و خوبی‌ها را عملی کند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 329

حقیقت دوم: واعظ درون

«و واعظ من نفسه».

اگر کسی بخواهد مؤمن واقعی باشد، باید به وجدان بیدار خود و نصیحت‌کننده باطنی‌اش که همان فطرت و وجدان و انصافش است تکیه کند.

ضمیر انسان، نظیر این سؤال‌ها را بسیار از او می‌پرسد: چرا به جنگ ابی عبد اللّه الحسین، علیه السلام، آمدی؟ چرا در اردوی یزیدیان قرار گرفتی؟ چرا خود را به جایزه ابن زیاد فروختی؟ چرا خود را در مقامی قرار دادی که خدا، پیغمبر، علی و فاطمه، علیهم السلام، را از خود ناراضی کنی؟ این واعظ درونی و الهی و نورانی است. حرّ بن یزید به این چراها جواب داد و دید به عنوان یك انسان عاقل نباید در سلك یزیدیان باشد و خود را به جایزه ابن زیاد بفروشد. حر به ندای این واعظ درونی گوش داد و به جایی رسید که ابی عبد اللّه، علیه السلام، کنار بدن خون‌آلودش فرمود:

«أنت سعید فی الدنیا و الاخرة». [27]

حقیقت سوم: نصیحت مشفقان

«قبول لمن ینصح».

انسان باید نصیحت خیرخواهان عالم را بپذیرد و پذیرش خیرخواهی مشفقان عالم برایش سنگین نباشد:

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر. [28]

انسان باید در برابر خواسته‌های خدا و خیرخواهی انبیا و امامان فروتن باشد. حاصل کلام آن‌که پذیرش و بروز این سه حقیقت است که انسان را به مؤمن واقعی تبدیل می‌کند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 330

پی‌نوشت

[(1). مجادله، 11: «یا أیها الذین آمنوا إذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح اللّه لکم و إذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع اللّه الذین آمنوا منکم و الذین أوتوا العلم درجات و اللّه بما تعملون خبیر».]

[(2). عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج 1، ص 37: از پیامبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله: «ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل أهله و ولده و انه لاکرم علی اللّه من ملك مقرب»، نیز در کتاب میران الحکمة، محمدی ری‌شهری، ج 1، ص 205، از رسول اکرم: «المؤمن أکرم علی اللّه من ملائکته المقربین»، نیز در مسند زید بن علی، ص 471: «قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله: «مثل المؤمن عند اللّه کمثل ملك مقرب و ان المؤمن عند اللّه افضل من ملك مقرب و لیس شئ أحب إلی اللّه من مؤمن تائب أو مؤمنة تائبة». این حدیث در کتاب‌های مختلف از جمله روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص 293؛ مستدرك الوسائل، میرزا نوری، ج 12، ص 125؛ مشکاة الانوار، طبرسی، ص 149؛ بحار الانوار، ج 6، ص 21 و ... با اختلاف اندك از پیامبر اکرم نقل شده است.]

[(3). مجادله، 11. در روایات هم این برتری آمده است؛ مثلا در کشف اللثام (ط. ق)، فاضل هندی، ج 2، ص 533، از رسول اکرم، صلی اللّه علیه و آله، روایت شده: «فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و روی کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب و قال بین العالم و العابد مائة درجة بین کل درجتین حفر الجوار المضمر سبعین سنة و قال من اکرم فقیها مسلما لقی اللّه تعالی یوم القیمة و هو عنه راض و من اهان فقیها مسلما لقی اللّه تعالی یوم القیمة و هو علیه غضبان و جعل النظر إلی وجه العالم عبادة»؛ نیز در الهدایة، گلپایگانی، ص 35، آمده: «قیل لامیر المؤمنین، علیه السلام: «من خیر خلق اللّه بعد أئمة الهدی و مصابیح الدجی؟» قال: «العلماء إذا صلحوا»، بحار الأنوار، ج 1، ص 173؛ نیز در کتاب میزان الحکمه، ج 3، ص 2073، از امام باقر، علیه السلام: «إن جمیع دواب الارض لتصلی علی طالب العلم حتی الحیتان فی البحر»؛ نیز در کتاب سنن ابن ماجة، محمد بن یزید قزوینی، ج 1، ص 87: «عن أبی]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 331

[الدرداء، قال: سمعت رسول اللّه، صلی اللّه علیه و سلم، یقول: «إنه لیستغفر للعالم من فی السموات و من فی الارض، حتی الحیتان فی البحر»؛ نیز در کتاب مجمع الزوائد، هیثمی، ج 1، ص 124: «عن النبی، صلی اللّه علیه و سلم، قال: «معلم الخیر یستغفر له کل شئ حتی الحیتان فی البحر»؛ نیز در کتاب الرحلة فی طلب الحدیث، خطیب بغدادی، ص 81: راوی از ابو الدرداء نقل می‌کند که: «سمعت رسول اللّه، صلی اللّه علیه و سلم، یقول: «ما من رجل یخرج من بیته یطلب علما إلا وضعت له الملائکة أجنحتها رضا بما یطلب و إلا سلك اللّه به طریقا إلی الجنة و إن العالم لیستغفر له من فی السموات و الأرض حتی الحیتان فی البحر و لفضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب إن العلماء هم ورثة الأنبیاء إن الأنبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما و إنما ورثوا العلم همین حدیث با اندك تفاوتی در کتاب تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج 50، ص 43 روایت شده است.]

[(4). مرحوم حاج ملا محمد مهدی نراقی (حدود 1150- 1209 ق). این حکیم و فقیه بزرگ از اعاظم علمای اواخر سده یازده و اوایل سده دوازدهم هجری است. او علوم عقلی را در ایران و حوزه اصفهان فراگرفت و در اواخر عمر به عتبات عالیات رفت و در کربلا، خارج فقه و حدیث اصول و فقه را نزد شیخ یوسف بحرانی، صاحب حدائق، و وحید بهبهانی تکمیل کرد؛ آن‌گاه به نجف اشرف منتقل شد و همان‌جا به جهان باقی شتافت.

کتاب‌های او در علوم عقلی و نقلی بهترین گواه بر عظمت اندیشه و فکر پویا و مواج اوست و در یك کلام باید او را از حکما و فلاسفه، و فقها و مجتهدان بزرگ، و دارای آثار گران‌بهایی دانست که در حد خود کم‌نظیر است.

حاج ملا احمد نراقی می‌نویسد: «تاریخ وفات والد ماجد، محقق زاهد، مولا محمد ابن ابی ذر نراقی در شب اول ماه شعبان المعظم سال 1209 و در نجف اشرف در ایوان کوچك پشت سر حضرت، که شبکه‌ای به سوری رواق دارد، دفن شد. سن شریفش تقریبا به شصت سالگی می‌رسید». آن‌گاه می‌افزاید: «او، طاب ثراه، در نراق متولد شد. عمده تحصیل او در اصفهان نزد استادان بزرگواری چون ملا اسماعیل خواجویی]

[(م. 1173 ق) و حاج شیخ محمد زمان کاشانی (م. 1166 ق) و ملا مهدی هرندی (م.

1186 ق) و میرزا نصیر (م. 1191 ق) و قسمتی از حدیث را نزد شیخ بزرگوار شیخ یوسف بحرانی صاحب کتاب لؤلؤة البحرین. شیخ یوسف از مشایخ او بود که هم در نزد وی درس خواند و هم از وی اجازه گرفت و هم‌چنین آقا محمد باقر بهبهانی.

این را بنده ناچیز احمد بن محمد مهدی بن ابی ذرّ نوشته است».

حاج سید شفیع جاپلقی در الروضة البهیة که آن را در سال 1278 نوشته و خود در سال 1280 از دنیا رفته است وقتی از سلسله مشایخ خود نام می‌برد، از ایشان بدین گونه سخن می‌راند: «... به طوری که شنیده‌ام حاج ملا مهدی مدت سی سال از محضر عالم کامل، علامة زمان ملا اسماعیل خواجویی (مازندرانی) استفاده نموده بود». و می گوید: «به قدری اشتیاق به تحصیل داشت و سرگرم درس خواندن بود که هر نامه‌ای که از ولایتش می‌رسید مطالعه نمی کرد، مبادا موضوعی در آن باشد که باعث تشویش حواس او گردد؛ ازاین‌رو، هر وقت نامه‌ای می‌آمد مطالعه نکرده در زیر فرش می گذاشت. تا این‌که پدر وی که از پیشکاران حکومت بود در نراق کاشان کشته شد. خبر کشته شدن او را برای فرزندش حاج ملا مهدی نوشتند. او هم طبق معمول باز نکرده گذاشت زیر فرش خود. چون کسان او از آمدن وی

مأیوس شدند، نامه‌ای به استادش نوشتند تا خبر مرگ پدرش را به او بدهد و او را روانه نراق کند تا تکلیف ترکه و ورثه معلوم شود. وقتی او وارد مجلس استاد شد، استاد را غمگین یافت. علت تأثر او را پرسید و گفت: چرا درس نمی‌گویید؟ استاد گفت: تو باید بروی نراق که پدرت مریض یا مجروح شده است. حاج ملا مهدی گفت: خداوند او را حفظ می‌کند، شما درس را شروع فرمایید! استاد ناچار موضوع قتل پدرش ابو ذر را به او گفت و توصیه کرد که حتما باید بروی به نراق. حاج ملا مهدی رفت به وطن، ولی سه روز بیش نماند، پس از رسیدگی به کارهای لازم، دوباره به اصفهان مراجعه نمود و مشغول درس خواندن شد تا رسید به آن مرتبه از علم و بزرگواری که وصف نخواهد شد».

فقیه بزرگوار میرزا احمد تنکابنی (متوفای قبل از 1304) در قصص العلما که آن را در]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 333

[سال 1290 نوشته است، در شرح حال او می‌نویسد: «ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی بر علمای عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایق، و صاحب احکام و مفالق مسائل را راتق و فاتق و در علوم عدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه، صاحب تحقیق رایق؛ و در نزد اخوند ملا اسماعیل خواجویی سی سال درس خوانده، و در نزد سایر علما در معقول و منقول تلمذ نموده، و در خدمت مؤسس بهبهانی آقا محمد باقر، رضی اللّه عنهما، تلمذ نموده است. و برای او ید طولانی بود و در ریاضیات از حساب و هندسه و هیئت و علوم ادبیه و معانی و بیان و تفسیر.

در بدو تحصیل در نهایت فقر و فاقه بود، به نحوی که قدرت روشن کردن چراغ نداشت، و از چراغ معمولی حیات مدرسه استفاده می‌کرد. (سپس داستان پدرش را نقل کرده است، و می‌افزاید که) شدید الشوق به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه بود. و بعد از فراق از تحصیل در کاشان سکنی نمود. کاشان از علما خالی بود و آن جناب مملو از علما و فضلا شد، و مرجع و محل و محط رحال رجال اکامل افاضل شد. و علمای بسیاری از تلامذه او به ظهور رسیدند».

استادان حاج ملا مهدی: طبق نوشتهٔ حاج ملا احمد، فرزندش، و سید محمد حسن زنوزی، معاصرش، حاج ملا مهدی جمعا در نزد هفت نفر از بزرگان عصر به تحصیل علوم عقلی و نقلی اهتمام ورزیده است. حاج ملا احمد در یکی از اجازاتش آن‌ها را ستارگان هفت‌گانه (کواکب السبعه) نامیده است و آن هفت تن از این قرارند: ملا اسماعیل خواجویی؛ ملا محمد زمان کاشانی؛ ملا مهدی هرندی؛ میرزا نصیر اصفهانی؛ میرزا احمد طبیب اصفهانی؛ شیخ یوسف بحرانی؛ وحید بهانی.

پنج نفر اول در ایران و شهر اصفهان بوده‌اند و بیشترین ایام تحصیل حاج ملا مهدی در معقول و منقول هم در اصفهان و نزد اینان بوده است، و دو نفر آخر در کربلای معلی سکونت داشته‌اند. شاگردی او در نزد استاد کل آقا محمد باقر اصفهانی مدتی زیاد بود؛ به طوری که معروف است می‌گویند چهار نفر از اعاظم فقها و مجتهدین به نام «مهدی» از شاگردان وحید بوده‌اند، و آنها را «مهادی اربعه» نامیده‌اند، و آنها را بدین ترتیب برشمرده‌اند: حاج ملا مهدی نراقی؛ سید محمد مهدی بحر العلوم؛ میرزا]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 334

[مهدی شهید اصفهانی مشهدی؛ میرزا محمد مهدی شهرستانی.

تألیفات حاج ملا مهدی: حاج ملا احمد فرزند برومند حاج ملا مهدی، در سال 1336 ق، به خط خود به عربی در پشت کتاب لؤلؤة البحرین اجمالی از شرح حال پدرش را نوشته و تألیفات او را هم شمرده است که از آن میان می‌توان این‌ها را نام برد:

- کتاب اللوامع در فقه. فقط طهارت آن در دو جلد به اتمام رسیده است؛ انیس المجتهدین در اصول فقه؛ جامعه الاصول، نیز در اصول فقه؛ جامع السعادات در علم اخلاق؛ شرح شفای ابن سینا؛ اللمعات العرشیه فی حکمه الاهیه؛ اللمعه؛ الکلمات الوجیزه؛ المستقصی در علم هیئت؛ المحصل نیز در علم هیئت؛ مشکلات العلوم؛ توضیح الاشکال؛ محرق القلوب؛ التحفه الرضویه؛ جامع الافکار؛ المعتمد در فقه استدلالی؛ انیس التجار در تجارت؛ نخبه البیان در علم معانی و بیان؛ تحریر الرثاذوسیوس؛ انیس الحکما؛ رساله الاجماع؛ رساله فی صلاه الجمعه؛ قره العیون فی مهیه و الوجود؛ انیس الموحدین؛ شهاب الثاقب، رد بر یکی از معاصران از علمای عامه در مبحث امامت؛ رساله علم عقود انامل؛ معراج السعاده نیز در علم هیئت و غیر از معارج السعاده فرزندش به فارسی در اخلاق؛ انیس الحجاج؛ المناسك المکیه.]

[(5). سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد بن سید عبد الکریم حسینی طباطبائی بروجردی معروف به علامه بحر العلوم (1155- 1212 ق). او یکی از ستارگان درخشان فقاهت است که علاوه‌بر شهرت فراوان در علوم دینی و مرجعیت دینی، دارای وارستگی اخلاقی و کرامات زیادی بوده است. زادگاه علامه بحر العلوم کربلاست ولی ایشان از خانواده سادات طباطبایی بروجرد هستند. پدر ایشان سید مرتضی طباطبائی بروجردی که از علما و مراجع عصر خود بوده از نیاکان آیت اللّه العظمی بروجردی به حساب می‌آید. سید مرتضی در جوانی به همراه خانواده از بروجرد به کربلا مهاجرت نمود و در آن شهر مشغول تدریس علوم دینی شد. سید محمد مهدی، در عید فطر در سال 1155 ق دیده به

جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی خود را در کربلا و در کنار خانواده سپری کرد. در کودکی و در مدت چهار سال مقدمات نحو و صرف و ادبیات و منطق و فقه و اصول را نزد پدر خود و سایر]

[فضلا و دانشمندان حوزه دینی کربلا فراگرفت و در نوجوانی به درس خارج پدر خود، و همچنین درس استاد کل، وحید بهبهانی، و نیز درس شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق راهی افت و از محضر آن بزرگان استفاده شایانی برد و پس از پنج سال درس و بحث فشرده و عمیق و طی مرحله سطح، به درجه اجتهاد عالیه نائل آمد و هر سه استاد بزرگ اجتهاد او را امضا کردند. سید محمد مهدی سپس به نجف مهاجرت کرد و درحالی که هنوز سنش از 30 تجاوز نکرده بود، ارشاد و رهبری مسلمانان را بر عهده گرفت و در عین حال که به تدریس و تالیف اشتغال می‌ورزید، به امور فقرا و مستمندان نیز رسیدگی کرده مسائل و مشکلات اجتماعی مردم را حل و فصل می‌نمود. وی جمعی از بزرگان فقاهت و دین را به گرد خود آورد و از اعتبار و نفوذ زیادی در جامعه شیعیان برخوردار شد.

در سال 1186 قمری، به علت شیوع طاعون در عراق، به همراه خانواده خود به ایران آمد و مدت 7 سال در مشهد اقامت گزید، سپس به عراق بازگشت. در همین سفر، میرزا مهدی خراسانی از علمای آن عصر، وی را به بحر العلوم ملقب ساخت.

سرانجام در سال 1212 ق، در سن 57 سالگی، جهانی فانی را وداع گفت. قبر ایشان در نجف و در کنار قبر شیخ طوسی است.

در بیان بزرگی او همین بس که علامه محدث میرزا حسین نوری، در خاتمه مستدرك درباره‌اش می‌نویسد: «... و قد اذعن له جمیع علماء عصره و من تأخر عنه بعلو المقام و الریاسه فی العلوم النقلیه و العقلیه، و سایر الکمالات النفسانیه حتی ان الشیخ الفقیه الاکبر الشیخ جعفر النجفی (کاشف الغطاء) مع ما هو علیه من الفقاهه و الزهاده و الریاسه کان یمسح تراب خفه بحنك عمامته ...».

علامه بحر العلوم شخصی خوش مشرب و ادیب بود و به شعر علاقه داشت. منظومه‌ای در فقه و قصایدی نیز سروده است. وی در علم رجال نکاتی را استخراج کرد که قبل از او از آن غفلت کرده بودند. بحر العلوم نه در میان شیعیان که در نظر اهل سنت نیز از مقام رفیعی برخوردار بود و چنان بر طبق مذاهب چهارگانه درس می‌داد که برخی از اهل سنت به مذهب شیعه گرویدند. وی با علمای یهود نیز، در مورد «ذی]

[الکفیل» پیامبر بحث کرد و جمعی از آنان را به مذهب شیعه درآورد.

بحر العلوم در مدیریت اجتماع مسلمین و نیز حوزه‌های دینی بسیار کوشا بود و تاکید و دقت زیادی در رسیدگی به محرومان و دستگیری از آنان داشت. به لحاظ مذهبی و اخلاقی نیز شخصیت معنوی و خودساخته‌ای داشت و داستان‌هایی از ارتباط ایشان با امام زمان (ع) حکایت شده است.

استادان علامه بحر العلوم: سید مرتضی طباطبایی بروجردی (م. 1204 ق)؛ محمد باقر وحید بهبهانی (1118- 1208 ق)؛ شیخ یوسف بحرانی (1107- 1186 ق)؛ محمد تقی دورقی نجفی (م. 1186 ق)؛ مهدی فتونی نباطی عاملی (م. 1183 ق)؛ آقا میرزا ابو القاسم مدرس؛ میرزا مهدی اصفهانی خراسانی (1153- 1218 ق).

برخی شاگردان علامه بحر العلوم: شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء (1154- 1227 ق)؛ سید محمد جواد عاملی معروف به صاحب مفتاح الکرامه (1164- 1226 ق)؛ ملا احمد نراقی مولف کتاب معراج السعاده (1185- 1260 ق)؛ محمد باقر شفتی رشتی ملقب به حجت الاسلام (1175- 1260 ق)؛ سید یعقوب کوه کمری (1176- 1256 ق)؛ سید صدر الدین عاملی (م. 1263 ق)؛ سید دلدار علی نقوی رضوی نصیر آبادی لکهنوی (1166- 1235 ق)؛ شیخ محمد ابراهیم کلباسی (1180- 1262 ق)؛ زین العابدین سلماسی (م. 1266 ق)؛ شیخ عبد الحسین الاعم (1177- 1247 ق)؛ سید علی فرزند سید محمد (1161- 1231 ق)؛ سید قیصر محمد فرزند معصوم رضوی خراسانی (1180- 1255 ق)؛ اسد اللّه کاظمی (م.

1236 ق)؛ ابو علی حائری صاحب کتاب منتهی المقال (1159- 1216 ق)؛ سید عبد اللّه شیر (م. 1244 ق)؛ محمد تقی اصفهانی ایوانکی صاحب حاشیه معالم (م 1248 ق)؛ سید محمد مجاهد مولف کتاب المناهل (م. 1242 ق).

برخی فعالیت‌های اجتماعی علامه بحر العلوم: مشخص کردن مقام حضرت حجة بن الحسن (عج) در مسجد سهله و بناگذاری قبه‌ای در آن؛ بنا کردن گلدسته در صحن شریف علوی در طرف جنوبی و تعمیر دیوارهای صحن‌ها و حجره‌ها؛ ترغیب و راهنمایی نسبت به تعمیر مسجد شیخ طوسی در نجف اشرف؛ ایجاد کتابخانه خطی]

[یا مکتبة بحر العلوم؛ بالا آوردن ارتفاع مسجد کوفه به منظور سهولت در تطهیر و پاك نمودن آن؛ مشخص کردن جایگاه مسجد راس الحسین در نجف اشرف؛ تعیین جایگاه قبر مختار ثقفی که الان به قبر مسلم معروف است؛ تعیین جایگاه مرقد حضرت هود و صالح علیه السلام در نجف اشرف؛ اضافه کردن مقداری از ارضی به مساحت حرم مطهر و ایجاد تاسیسات مورد نیاز زوار.

برخی آثار علمی سید بحر العلوم: المصابیح فی الفقه؛ الفوائد فی الاصول؛ مشکاه الهدایه؛ الدرة النجفیه؛ رساله فی عصیر الزبیبی؛ شرح الوافیه؛ تحفة الکرام؛ مناسك حج؛ حاشیه بر کتاب شرایع؛ حاشیه بر کتاب الذخیره سبزواری؛ الدرة البهیة فی نظم رووس المسائل الاصولیه؛ کتاب الرجال معروف به فوائد الرجالیه؛ دیوان شعر؛ رساله‌ای فارسی در شناخت خدا.]

[(6). کتاب المتحیص، اسکافی، ص 74، ح 171: «روی أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله قال: لا یکمل المؤمن إیمانه حتی یحتوی علی مائة و ثلاث خصال: فعل، و عمل، و نیة، و باطن، و ظاهر. فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: یا رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله ما المائة و ثلاث خصال؟ فقال: یا علی من صفات المؤمن أن یکون جوال الفکر، جوهری الذکر کثیرا علمه، عظیما حلمه، جمیل المنازعة، کریم المراجعة، أوسع الناس صدرا، و أذلهم نفسا. ضحکه تبسما، و اجتماعه تعلما، مذکر الغافل، معلم الجاهل، لا یؤذی من یؤذیه، و لا یخوض فیما لا یعنیه، و لا یشمت بمصیبة، و لا یذکر أحدا بغیبة بریئا من المحرمات، واقفا عند الشبهات، کثیر العطاء، قلیل الاذی، عونا للغریب و أبا للیتیم، بشره فی وجهه، و حزنه فی قلبه، متبشرا بفقره. أحلی من الشهد، و أصلد من الصلد، لا یکشف سرا، و لا یهتك سترا، لطیف الحرکات، حلو المشاهدة، کثیر العبادة، حسن الوقار، لین الجانب، طویل الصمت حلیما إذا جهل علیه، صبورا علی من أساء إلیه، یبجل الکبیر، و یرحم الصغیر. أمینا علی الامانات، بعیدا من الخیانات، إلفه التقی، و حلفه الحیاء، کثیر الحذر، قلیل الزلل، حرکاته أدب، و کلامه عجب، مقیل العثرة، و لا یتتبع العورة و قورا، صبورا، رضیا، شکورا. قلیل الکلام، صدوق اللسان، برا، مصونا، حلیما، رفیقا، عفیفا، شریفا لا لعان، و لا کذاب، و لا مغتاب، و لا سباب، و لا حسود، و لا]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 338

[بخیل، هشاشا بشاشا، لا حساس، و لا جساس. یطلب من الامور أعلاها و من الاخلاق أسناها، مشمولا بحفظ اللّه، مؤیدا بتوفیق اللّه، ذا قوة فی لین، و عزمة فی یقین، لا یحیف علی من یبغض، و لا یأثم فیمن یحب، صبورا فی الشدائد، لا یجور و لا یعتدی، و لا یأتی بما یشتهی، الفقر شعاره، و الصبر دثاره، قلیل المؤنة، کثیر المعونة، کثیر الصیام، طویل القیام قلیل المنام. قلبه تقی، و علمه زکی، إذا قدر عفا، و إذا وعد و فی، یصوم رغبا، و یصلی رهبا، و یحسن فی عمله کأنه ناظر إلیه، غض الطرف، سخی الکف، لا یرد سائلا، لا یبخل بنائل، متواصلا إلی الاخوان، مترادفا للاحسان، یزن کلامه و

يخرس لسانه، لا يغرق فى بغضه، و لا يهلك فى حبه، و لا يقبل الباطل من صديقه و لا يرد الحق على عدوه، و لا يتعلم إلا ليعلم، و لا يعلم إلا ليعمل. قليلا حقده، كثيرا شكره، يطلب النهار معيشته، و يبكى الليل على خطيئته إن سلك مع أهل الدنيا كان أكيسهم، و أن سلك مع أهل الاخرة كان أورعهم لا يرضى فى كسبه بشبهة، و لا يعمل فى دينه برخصة، يعطف على أخيه بزلته، و يرعى ما مضى من قديم صحبته».

اين حديث در كتاب ألف حديث فى المؤمن، شيخ هادى نجفى، ص 23، و مستدرك الوسائل، ج 11، ص 178، و كتاب بحار، ج 64، ص 310 و ... از همين منبع روايت شده است. مرحوم مجلسى در ذيل اين روايت مى‌نويسد: «بيان: جوال الفكر أى فكره فى الحركة دائما، جهورى الذكر فى القاموس: كلام جهورى: أى عال أى يعلن ذكر اللّه، أو ذكره عال فى الناس و فى بعض النسخ جوهرى و كأن كناية عن خلوص ذكره و نفاسته، و الظاهر أنه تصحيف. و فى القاموس: الصلدو يكسرالصلب الاملس، و صلدت الارض: صلبت، و التبجيل: التعظيم، والالف بالكسر من تألفه و يألفك، و الحلف بالكسر الصديق يحلف لصاحبه أن لا يغدر به، مصونا أى عرضه، أو عن الخطاء. و فى القاموس: الحس: الحيلة، و القتل، و الاستئصال و بالكسر: الصوت، و الحاسوس: الجاسوس، و حسست به بالكسر: أيقنت، و أحسست ظننت و وجدت و أبصرت، و التحسس: الاستماع لحديث القوم، و طلب خبرهم فى الخير. و قال: الجس:

تفحس الاخبار كالتجسس، و منه الجاسوس و لا تجسسوا: أى خذوا ما ظهر، و دعوا ما ستر اللّه عز و جل، أو لا تفحصوا عن بواطن الامور، أو لا تبحثوا عن العورات انتهى.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 339

[و الحاصل أن الحساس و الجساس متقاربان فى المعنى، و كأن الاول إعمال الظنون فى الناس، و الثانى تجسس أحوالهم، و يحتمل الاول بعض المعانى المتقدمة كما لا يخفى.

مشمولا بحفظ اللّه من شر الشياطين رغبا فى الثواب رهبا من العقاب كأنه ناظر إليه أى يشاهده بعين اليقين، و يحتمل إرجاع الضمير إلى اللّه بقرينة المقام، كقوله صلى اللّه عليه و آله: الاحسان أن تعبد اللّه كأنك تراه، أو المعنى كأنه جعل ناظرا على نفسه.

يزن كلامه أى يتفكر فيه هل له قدر فى ميازن الاجر و القبول؟ فيتكلم به و إلا فيتركه؟

لا یغرق فی بغضه من الاغراق و هو المبالغة، أو کیفرح کنایة عن الهلاك فکلمة فی سببیة، و العدد المذکور فی التفصیل أکثر مما ذکر أولا لتکرار بعضها معنی».]

[(7). خصال، شیخ صدوق، ص 571: «عن أبی عبد اللّه، علیه السلام، قال: «صفة المؤمن قوة فی دین، و حزم فی لین، و إیمان فی یقین، و حرص فی فقه، و نشاط فی هدی، و بر فی استقامة، و إغماض عند شهوة، و علم فی حلم، و شکر فی رفق، و سخاء فی حق، و قصد فی غنی، و تجمل فی فاقة، و عفو فی قدرة، و طاعة فی نصیحة، و ورع فی رغبة، و حرص فی جهاد، و صلاة فی شغل، و صبر فی شدة، و فی الهزاهز و قور، و فی المکاره صبور، و فی ارخاء شکور، لا یغتاب و لا یتکبر و لا یبغی، و إن بغی علیه صبر، و لا یقطع الرحم و لیس بواهن و لا فظ و لا غلیظ، و لا یسبقه بصره، و لا یفضحه بطنه، و لا یغلبه فرجه و لا یحسد الناس، و لا یفتر و لا یبذر و لا یسرف، بل یقتصد، ینصر المظلوم، و یرحم المساکین، نفسه منه فی عناء و الناس منه فی راحة، لا یرغب فی عز الدنیا، و لا یجزع من ألمها، للناس هم قد أقبلوا علیه، و له هم قد شغله، لا یری فی حلمه نقص، و لا فی رأیه و هن، و لا فی دینه ضیاع، یرشد من استشاره، و یساعد من ساعده، و یکیع من الباطل و الخنی و الجهل فهذه صفة المؤمن»؛ نیز در کافی، ج 2، ص 47: «امام صادق از آبائش، آنها هم از علی، علیه السلام: «الایمان له أرکان أربعة:

التوکل علی اللّه، و تفویض الامر إلی اللّه، و الرضا بقضاء اللّه، و التسلیم لامر اللّه عز و جل»؛ نیز: «عن أبی عبد اللّه، علیه السلام، قال: «ینبغی للمؤمن أن یکون فیه ثمانی خصال: وقورا عند الهزاهز، صبورا عند اللبلاء، شکورا عند الرخاء، قانعا بما رزقه اللّه، لا یظلم الاعداء و لا یتحامل للاصدقاء، بدنه منه فی تعب و الناس منه فی راحة».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 340

[(8). مستدرك سفینة البحار، نمازی، ج 1، ص 204: «روی أن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله، نظر إلی الکعبة فقال: «مرحبا بالبیت ما أعظمك و أعظم حرمتك علی اللّه. و اللّه للمؤمن أعظم حرمة منك، لأن اللّه تعالی حرم منك واحدة، و من المؤمن ثلاثة: ماله، و دمه، و أن یظن به ظن السوء»؛ نیز در مشکاة الأنوار، طبرسی، ص 155، از امام صادق، علیه السلام، روایت شده: «المؤمن أعظم حرمة من الکعبة».]

[(9). بقره، 125: «و إذ جعلنا البیت مثابة للناس و أمنا و اتخذوا من مقام إبراهیم مصلی و عهدنا إلی إبراهیم و إسماعیل أن طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود»؛ نیز در حج، 26، می‌فرماید: «و إذ بو أنا الابراهیم مکان البیت أن لا تشرك بی شیئا و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود».]

[(9). احادیث زیر بر عظمت حق مؤمن دلالت می‌کند: کتاب المؤمن، حسین بن سعید، ص 42: «عن إبی عبد اللّه، علیه السلام، قال: «و اللّه ما عبد اللّه بشئ أفضل من أداء حق المؤمن، فقال: إن المؤمن أفضل حقا من الکعبة»؛ نیز در همین کتاب، ص 40:

«عن المعلی بن خنیس قال: «قلت لابی عبد اللّه، علیه السلام، ما حق المؤمن علی المؤمن؟ قال: «إنی علیك شفیق، إنی أخاف أن تعلم و لا تعمل و تضیع و لا تحفظ قال: فقلت: «لا حول و لا قوة إلا باللّه»، قال: «للمؤمن علی المؤمن سبعة حقوق واجبة، و لیس منها حق إلا و هو واجب علی أخیه إن ضیع منها حقا خرج من ولایة اللّه، و ترك طاعته، و لم یکن له فیها نصیب. أیسر حق منها: أن تحب له ما تحب لنفسك، و أن ترکه له ما ترکهه لنفسك، و الثانی: أن تعینه بنفسك و مالك و لسانك و یدیك و رجلیك، و الثالث: أن تتبع رضاه، و تجتنب سخطه، و تطیع أمره، و الرابع: أن تکون عینه و دلیله و مرآته، و الخامس: أن لا تشبع و یجوع، و تروی و یظمأ، و تکتسی و یعری، و السادس: أن یکون لك خادم [و لیس له خادم] و لك امرأة تقوم علیك و لیس له امرأة تقوم علیه، أن تبعث خادمك یغسل ثیابه، و یصنع طعامه و یهئ فراشه.

و السابع: أن تبر قسمه، و تجیب دعوته، و تعود مرضته، و تشهد جنازته، و إن کانت له حاجة تبادر مبادرة إلی قضائها، و لا تکلفه أن یسألکها، فإذا فعلت ذلك، وصلت و لا یتك لولایته، و ولایته بولایتك»؛ نیز در التحفة السنیة (مخطوط)، سید عبد اللّه]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 341

[جزائری، ص 328: «فی الحدیث النبوی بروایة اهل البیت، علیهم السلام، للمؤمن علی اخیه ثلثون حقا لا براءة له منها الا باداء أو العفو یغفر زلته و یرحم غربته و یستر عورته و یقیل عثرته و یقبل معذرته و یرد غیبته و یدیم نصیحته و یحفظ خلته و یرعی ذمته و یعود مرضته و یشهد میتته و یجیب دعوته و یقبل هدیته و یکافی صلته و یشکر نعمته و یحسن نصرته و یحفظ حلیلته و یقضی حاجته و یشفع مسئلته و یسمت عطسته و یرشد ضالته و یرد سلامه و یطیب کلامه و یبر انعامه و یصدق اقسامه و یواله و لا یعادیه و ینصره ظالما أو مظلوما فاما نصرته ظالما فیرده عن ظلمه و اما نصرته مظلوما فیعینه علی اخذ حقه و لا یسلمه و لا یخذ له و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه و یکره له من الشر ما یکره لنفسه و المعدودات تنیف علی الثلثین باثنین و لا ضیر لاتحاد کل من ترك المعاداة و الخذلان بسابقه و یمکن فرض الاتحاد فی غیرها».]

[(11). امیر المؤمنین در ایام وفات پیغمبر حدود سی سالشان بود؛ بنابراین آن حضرت فقط تا سن سی سالگی دوران پیغمبر عظیم الشأن اسلام را درك کرده‌اند. (مولف)]

[(12). بحار الأنوار، ج 99، ص 106 (دعای ندبه): «... و نورا من العمی، و حبل اللّه المتین، و صراطه المستقیم، لا یسبق بقرابة فی رحم، و لا بسابقة فی دین، و لا یلحق فی منقبة، یحذو حذو الرسول صلی اللّه علیهما و آلهما ...»؛ نهج البلاغه، خطبه 192: «و لقد کنت أتبعه اتباع الفصیل أثر أمه».]

[(13). مضمون بسیاری از ادعیه وارده از حضرات معصومین، علیهم السلام، طلب آمرزش از حضرت حق است. از جمله:]

[(14). ابراهیم، 41: «ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب».]

[(15). ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی، ج 1، ص 453؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 27؛ کتاب الاربعین؛ محمد طاهر قمی شیرازی، ص 421؛ الامام علی، رحمانی همدانی، ص 629 و بحار الانوار، ج 41، ص 149: «قیل لعلی بن الحسین، علیهما السلام، - و کان فی غایة العبادة -: «أین عبادتك من عبادة جدك؟

قال: «عبادتی عند عبادة جدی کعبادة جدی عند عبادة رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله و سلم».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 342

[(16). کتاب الأربعین، محمد طاهر قمی شیرازی، ص 59؛ نیز در کتاب مناقب اهل البیت، مولی حیدر شیروانی، ص 148: «عن علی، علیه السلام: «أنا من رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله، کالعضد من المنکب، و کالذراع من العضد، و کالکف من الذراع، ربانی صغیرا، و آخانی کبیرا، و لقد علمتم أنی کان لی منه مجلس سر لا یطلع علیه غیری، و أنه أوصی الی دون أصحابه و أهل بیته، و لأقولن ما لم أقله لأحد قبل هذا الیوم، سألته مرة أن یدعو لی بالمغفرة، فقال: أفعل، ثم قام فصلی، فلما رفع یده فی الدعاء استمعت إلیه، فإذا هو قائل: «اللهم بحق علی عندك اغفر لعلی»، فقلت: «یا رسول اللّه ما هذا؟» فقال: «او [لو] أحد أکرم منك علیه، فاستشفعت به إلیه».

- الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص 128؛ و مما رواه ابن مسعود (رض) قال دخلت یوما علی رسول اللّه علیه و آله فقلت یا رسول اللّه ارنی الحق لا تصل به فقال یا عبد اللّه لج المخدع قال فولجت المخدع و علی بن ابی طالب یصلی و هو یقول فی رکوعه و سجوده اللهم بحق محمد عبدك و رسولك اغفر للخاطئین من شیعتی فخرجت حتی اخبرت به رسول اللّه صلی اللّه علی و آله فرأیته و هو یصلی و یقول اللهم بحق علی ابن ابی طالب عبدك اغفر للخاطئین من امتی قال فاخذنی هلع حتی غشی علی فرفع النبی صلی اللّه علیه و آله رأسه و قال یا ابن مسعود اکفرا بعد ایمانا فقلت حاشا و کلا یا رسول

اللّه رسول اللّه عليه و آله و لكنى رأيت عليا يسأل اللّه تعالى بك و رأيتك تسأل اللّه به فلم اعلم ايكم افضل عند اللّه اجلس فقال ابن مسعود فجلست بين يديه فقال لى اعلم ان اللّه تعالى خلقنى و خلق عليا من نور عظمته قبل ان يخلق الخلق بالفى عام إذ لا تقديس و لا تسبيح ففتق نورى فخلق منه السموات و الارض و انا و اللّه أجل من السموات و الارض و فتق نور على بن ابى طالب فخلق منه العرش و الكرسى و على بن ابى طالب افضل من العرش و الكرسى و فتق نور الحسن فخلق منه اللوح و القلم و الحسن افضل من اللوح و القلم و فتق نور الحسين فخلق منه الجنان و الحور العين و الحسين و اللّه أجل من الجنان و الحور العين ثم اظلمت المشارق و المغارب فشكت الملائكة إلى اللّه تعالى ان يكشف عنهم تلك الظلمة فتكلم اللّه جل جلاله بكلمة فخلق منها روحا ثم تكلم بكلمة فخلق من تلك الروح نورا فاضاف]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 343

[النور إلى تلك الروح و اقامها امام العرش فزهرت المشارق و المغارب فهى فاطمة الزهراء و لذلك سميت الزهراء لان نورها زهرت به السموات يا ابن مسعود إذا كان يوم القيامة يقول اللّه جل جلاله لعلى بن ابى طالب ولى ادخلا الجنة من شئتما و ادخلا النار من شئتما و ذلك قوله تعالى (القيا فى جهنم كل كفار عنيد) فالكافر من جحد نبوتى و العنيد من جحد ولاية على بن ابى طالب فالنار امده و الجنة لشيعته و محبيه.

(قال ابو هاشم بن ابى على) ان الروايات صحت انه لما بلغ امير المؤمنين على بن ابى طالب (ع) ان الناس تحدثوا فيه و قالوا ما باله لم ينازع ابا بكر و عمر و عثمان كما نازع طلحة و الزبير و عايشة و اجتمع الناس قال فخرج (ع) مرتديا برداء فرقى المنبر فحمد اللّه و اثنى عليه و ذكر النبى صلى اللّه عليه و آله و صلى عليه يا معاشر المسلمين قد بلغنى ان قوما قالوا ما باله لم ينازع ابا بكر و عمر و عثمان كما نازع طلحة و الزبير و عايشة فما كنت بعاجز و لكن لى فى سبعة من الانبياء أسوة اولهم نوح (ع) حيث قال تعالى فى مخبرا عنه (انى مغلوب فانتصر) فان قلتم انه ما كان مغلوبا فقد كفرتم بتكذيب القرآن و ان قلتم انه كان مغلوبا فعلى اعذر الثانى ابراهيم (ع) حيث اخبر اللّه تعالى عنه فى قوله لقومه (و اعتزلكم و ما تدعون من دون اللّه) فان قلتم انه اعتزله من غير مكروه فقد كذبتم القرآن و ان قلتم رأى المكروه فاعتزلهم فعلى اعذر و الثالث لوط حيث اخبره اللّه تعالى عنه فى قوله لقومه (لو ان لى بكم قوة آوى إلى ركن شديد) فان قلتم كان له قوة فقد كذبتم القرآن و ان قلتم انه لم يكن بهم قوة فعلى اعذر و الرابع يوسف (ع) حيث قال (رب السجن احب الى مما يدعوننى إليه) فان قلتم انه ما دعى لمكروه يسخط اللّه فقد كفرتم و ان قلتم انه دعى إلى ما يسخط اللّه تعالى اعذر و الخامس موسى بن عمران (ع) حيث اخبر اللّه تعالى عنه (ففررت منكم لما خفتكم فوهب لى ربى حكما و جعلنى من المرسلين) فان قلتم انه فر منهم من غير خوف فقد كذبتم القرآن و ان قلتم انه فر خوفا على نفسه فعلى اعذر و السادس اخوه هارون حيث اخبره اللّه تعالى

عنه (یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء) فان قلتم ما کادوا یقتلونه فقد کذبتم القرآن و ان قلتم کادوا یقتلونه فعلی اعذر السابع ابن عمی محمد صلی اللّه علیه و آله حیث هرب من الکفار إلی الغار فان قلتم]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 344

[انه ما هرب من خوف علی نفسه فقد کذبتم و ان قلتم هرب من خوف علی نفسه فالوصی اعذر الناس ما زلت مظلوما مذ ولدتنی امی حتی ان اخی عقیلا کان إذا رمدت عینه یقول لا تذروا عینی حتی تذروا عین علی فیذرونی ما بی من رمد.

- کتاب الأربعین، محمد طاهر قمی شیرازی، ص 59:

و نقل عن أبی محمد الفحام من علماء المخالفین، باسناده عن أنس، قال: ان النبی صلی اللّه علیه و آله رکب ذات یوم الی جبل کذا، و قال: یا أنس خذ البغلة و انطلق الی موضع کذا تجد علیا جالسا یسبح بالحصی، فاقرأه من السلام، و احمله علی البغلة وأت به الی، قال: فلما ذهبت و وجدت علیا کذلك، فقلت: ان رسول اللّه یدعوك، فلما أتی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله قال له: اجلس، فان هذا موضع قد جلس فیه سبعون نبیا مرسلا، ما جلس فیه من الأنبیاء أحد الا و أنا أکرم علی اللّه منه، و قد جلس موضع کل نبی أخ له، ما جلس من الاخوة أحد أکرم علی اللّه منك، قال: فرأیت غمامة بیضاء و قد أظلتهما، فجعلا یأکلان عنقود عنب، و قال: کل یا أخی فهذه هدیة من اللّه الی ثم الیك، ثم شربا، ثم ارتفعت الغمامة، ثم قال: یا أنس و الذی خلق ما یشاء لقد أکل من تلك الغمامة ثلاثمائة و ثلاثة عشر نبیا و ثلاثمائة و ثلاثة عشر وصیا ما فیهم نبی أکرم علی اللّه منی، و لا وصی أکرم علی اللّه من علی. و فی شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید من علماء الجمهور، عن علی علیه السلام: أنا من رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله کالعضد من المنکب، و کالذراع من العضد، و کالکف من الذراع، ربانی صغیرا، و آخانی کبیرا، و لقد علمتم أنی کان لی منه مجلس سر لا یطلع علیه غیری، و أنه أوصی الی دون أصحابه و أهل بیته، و لأقولن ما لم أقله لأحد قبل هذا الیوم، سألته مرة أن یدعو لی بالمغفرة، فقال: أفعل، ثم قام فصلی، فلما رفع یده فی الدعاء استمعت إلیه، فإذا هو قائل: اللهم بحق علی عندك اغفر لعلی، فقلت: یا رسول اللّه ما هذا؟

فقال: أو أحد أکرم منك علیه، فاستشفعت به إلیه.

- این روایت در بحار الأنوار، ج 36، ص 73 نیز آمده است.]

[(17). حیاة أمیر المؤمنین عن لسانه، محمد محمدیان، ج 1، ص 3: «عن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله: «... یا علی لا یعرفك إلا اللّه و انا ...»؛ در مختصر بصائر الدرجات،]

[حسن بن سليمان حلى، ص 125؛ نيز در كتاب مدينة المعاجز، بحرانى، ج 2، ص 439؛ و نيز در مستدرك سفينة البحار، نمازى، ج 7، ص 182: «روى عن النبي، صلى اللّه عليه و آله: «يا على ما عرف اللّه الا انا و انت و ما عرفنى الا اللّه و انت و ما عرفك الا اللّه و انا». نيز در الروضة فى المعجزات و الفضائل، أحد علماء الشيعة، ص 147 و با اندك تفاوتى در كتاب بحار الانوار، ج 27، ص 196: «قال، صلى اللّه عليه و آله: «للّه حق لا يعلمه إلا أنا و على و إن لى حقا لا يعلمه إلا اللّه و على و لعلى حق لا يعلمه إلا اللّه و أنا».]

[(18). اين كه عرض مى كنم علاقه داشته باشد حرف پروردگار در قرآنن مجيد است. شايد منظور اين آيات باشد: كهف، 110: «قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى أنما إلهكم إله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه أحد»، و إسراء، 19: «و من أراد الآخرة و سعى لها سعيها و هو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكورا». (مولف)]

[(19). انفال، 2- 4: «إنما المؤمنون الذين إذا ذكر اللّه و جلت قوبهم و إذا تليت عليهم آياته زادتهم إيمانا و على ربهم يتوكلون* الذين يقيمون الصلاة و مما رزقناهم ينفقون* أولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم»]

[(20). حجرات، 15: «إنما المؤمنون الذين آمنوا باللّه و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فى سبيل اللّه أولئك هم الصادقون».]

[(21). در روايت ديگرى آمده است:- نوادر الرواندى: باسناده عن موسى بن جعفر، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله لحارث بن مالك كيف أصبحت؟ فقال: أصبحت و اللّه يا رسول اللّه من المؤمنين، فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله: لكل مؤمن حقيقة فما حقيقة إيمانك؟ قال: أسهرت ليلى، و أنفقت مالى، و عزفت عن الدنيا، و كأنى أنظر إلى عرش ربى جل جلاله و قد ابرز للحساب، و كأنى أنظر إلى أهل الجنة فى الجنة يتزاورون و كأنى أنظر إلى أهل النار فى النار يتعاوون، فقال رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله: هذا عبد قد نور اللّه قلبه، قد أبصرت فألزم، فقال:

يا رسول اللّه ادع لى بالشهادة، فدعا له فاستشهد يوم الثامن».]

[اما حدیث در مذمت بخل: «مسند احمد، احمد بن حنبل، ج 1، ص 4: «قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و سلم: «لا یدخل الجنة بخیل و لا خب و لا خائن و لا سیئ الملکة»؛ نیز در مستدکر سفینة البحار، نمازی، ج 10، ص 155، از پیامبر، صلی اللّه علیه و آله، روایت می کند که فرمود: «یقول اللّه عز و جل: «حرمت الجنة علی المنان و البخیل و القتات و هو النمام»؛ نیز در کتاب نهج السعادة، محمودی، ج 7، ص 75: «از امام کاظم، علیه السلام: «کان أمیر المؤمنین، علیه السلام، یوصی أصحابه و یقول: «أوصیکم بالخشیة من اللّه فی السر و العلانیة ... و قولکم ذکرا، و السخاء فانه لا یدخل الجنة بخیل و لا یدخل النار سخی».]

[(22). خداوند ابراهیم را دارای قلب سلیم معرفی می کند: صافات، 83- 84: «و إن من شیعته لابراهیم* إذ جاء ربه بقلب سلیم».]

[(23). مائده، 15- 16: «یا أهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفو عن کثیر قد جاءکم من اللّه نور و کتاب مبین* یهدی به اللّه من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات إلی النور بإذنه و یهدیهم إلی صراط مستقیم»؛ نساء، 174- 175: «یا أیها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و أنزلنا إلیکم نورا مبینا* فأما الذین آمنوا باللّه و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل و یهدیهم إلیه صراطا مستقیما».]

[(24). نحل، 90.]

[(25). کافی، ج 1، ص 468، علل الشرائع، صدوق، ج 1، ص 232؛ و سائل الشیعه (ال البیت)، حر عاملی، ج 9، ص 402: «از امام صادق، علیه السلام: «کان علی بن الحسین، علیهما السلام، یخرج فی اللیلة الظلماء فیحمل الجراب فیه الصرر من الدنانیر و الدراهم حتی یأتی بابا بابا فیقرعه ثم ینیل من یخرج إلیه فلما مات علی بن الحسین، علیهما السلام، فقدوا ذلك، فعلموا أن علیا، علیه السلام، کان یفعله نیز در کتاب‌های، ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 149؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 293؛ و بحار الانوار، مجلسی، ج 56، ص 56، آمده: «عن ابن إسحاق قال: «کان بالمدینة کذا و کذا أهل بیت یأتیهم رزقهم و ما یحتاجون إلیه، لا یدرون من أین]

[یأتیهم، فلما مات علی بن الحسین، علیهما السلام، فقدوا ذلك».]

[(26). اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج 1، ص 385؛ و در بحار الانوار، مجلسی، ج 95، ص 167: «عن عیسی، علیه السلام: «کن کالشمس تطلع علی البر و الفاجر در ادامه حدیث از پیامبر اکرم روایت آورده‌اند: «اصنع الخیر إلی أهله و إلی غیر أهله، فان لم یکن أهله فکن أنت أهله».]

[(27). أمالی، شیخ صدوق، ص 223؛ نیز در روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص 186؛ بحار الانوار، ج 44، ص 319؛ نیز در العوالم، بحرانی، ص 168؛ کلمات الامام الحسین، شریفی، ص 440 و ... روایت شده که امام فرمود: «بخ بخ یا حر، أنت حر کما سمیت فی الدنیا و الآخرة».]

[(28). از حافظ است.]

15 رابطه عقل و بخل

شیراز، حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین وصلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

سلسله‌ای از امور مثبت و منفی در عالم هستی وجود دارند که با یکدیگر در تقابل و تضاد کامل هستند. هریك از این امور آثاری نیز دارند که بینشان هیچ‌گونه سازش و نسبتی برقرار نیست، زیرا آثار امور مثبت و آثار امور منفی نیز، مانند خود آن امور، ضدّ یکدیگر هستند.

کتاب خدا هم همین نظر را بیان می‌دارد که بین امور مثبت و منفی و آثارشان هیچ هماهنگی و سازشی وجود ندارد. در آیات و روایات و نیز در حیات عینی و زندگی واقعی هم نور ضدّ ظلمت، حق ضدّ باطل، شیطان ضدّ پروردگار، بصیرت ضدّ کوری و جود ضدّ بخل است. [1]

این‌که امام نهم، علیه السلام، را ملقب به «جواد» می‌شناسیم، به این معناست که ذات و عمل و عقل و قلب و روح آن بزرگوار عین جود و نور و حق و صدق و کرم است و آنچه ضدّ جود است در وجود مقدس حضرت یافت نمی‌شود. به عبارت دیگر، وجود مقدس امام جواد هم‌خلق پروردگار است و بخیل هم‌خلق شیطان است. بنابراین، لازم

است که صفت رذیله و شیطانی بخل [2] برای مردم تشریح و جوانب آن به خصوص از دیدگاه قرآن کریم بررسی شود.

صفت بخل را می‌توان از چهار جنبه بررسی کرد:

1. علت ظهور بخل

هیچ انسانی بخیل به دنیا نمی‌آید، [3] بلکه در مسیر زندگی دچار بخل می‌شود. این سفت یك بیماری روانی است که البته بی‌علاج نیست.

پیدایش این خصلت در انسان امری عارضی است و امر عارضی را می‌شود از صفحه دل و باطن انسان پاك کرد، اما اگر این بیماری در وجود انسان باقی بماند و تا آخر عمر با وی همراه باشد، باب نجات تا ابد به روی او بسته خواهد شد؛ حال، این بیمار هرکس می‌خواهد باشد.

دو آیه قرآن نیز مؤید این حقیقت هستند. [4]

آن‌گونه که از برخی آیات و روایات استفاده می‌شود، گاهی اگر فقط یك «علت» [5] در وجود انسان علاج نشود، او را محکوم به فنا خواهد ساخت و سایر اعمال او هم با وجود این علت قدرت نجات او را نخواهند داشت. یکی از این علت‌ها بخل است. اما به راستی، چه اتفاقی رخ می‌دهد که روح یك انسان به بخل میل پیدا می‌کند، ممسك می‌شود و از خرج کردن دریغ می‌کند و به قول قرآن کریم دچار کنزاندوزی و تکاثر می‌شود [6] و هم‌مسلك روحی و اخلاقی قارون می‌گردد؟ [7]

شاید بسیاری از مردم تصور کنند قارون [8] از قماش فرعونیان و شخصی بی‌دین و مشرك بوده، اما واقعیت جز این است و قارون این‌طور نبوده است. در احوال قارون نوشته‌اند 25 سال در میان مردم و جوانان مصر قاری و معلم تورات بود

[9] و حلال و حرام تورات را به آنان می‌آموخت؛ ولی با این‌که عالم به حقیقت بود، در مسائل مالی دچار انحراف و مبتلا به بیماری بخل شد و همین خصلت او را به عذابی خفت‌بار دچار کرد و

سایر اعمال نیکش هم توان نجاتش را نیافتند.

بخیل بوی خدا نشنود، برو حافظ پیاله گیر و کرم ورز. و الضمان علیّ.

باید این تصور را از ذهن خودمان پاك کنیم که اگر مکلفی به فرض گرفتار چهار بیماری اخلاقی یا رفتاری است، نماز و روزه و گریه و حج و زیارتش عاقبت نجاتش خواهد داد. قرآن مجید از بعضی بیماری‌ها نظیر بخل اسم می‌برد که اگر علاج نشوند، به تنهایی موجب هلاکت ابدی خواهند شد و سایر اعمال نیك انسان نیز قدرت نجات او را نخواهند داشت:

«فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم یراؤون و یمنعون الماعون». [10]

پس وای بر نمازگزاران که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل‌انگارند.

همانان که همواره ریا می‌کنند و از [دادن] وسایل و ابزار ضروری زندگی [و زکات، هدیه و صدقه به نیازمندان] دریغ می‌ورزند.

این چند آیه درباره نمازگزار بخیل سخن می‌گویند. نمازگزاری که از حقیقت نماز غفلت دارد، می‌گوید «الرحمن الرحیم»، اما خودش با افتادگان و تهیدستان در کمال بخل و بی‌رحمی رفتار می‌کند. «ماعون» به معنی احسان است. این شخص بیماری منع کردن ماعون دارد، لذا از احسان مالی که باید صرف تهیدستان و نیازمندان شود، امتناع می‌کند. بخیل است، بنابراین با این‌که یك عمر عبادت کرده، هنوز به خدا وصل نشده است. یك عمر نماز خوانده، ولی نمازش نماز نبوده و متصف به «تنهی عن الفحشاء و المنکر» [11] نشده است.

بخل در ردیف منکرات است، چنانچه قرآن و روایات نیز «منکر» و «معروف» را ضد همدیگر معرفی می‌کنند. نمازی که نتوانسته صاحبش را از بخل نجات دهد، نماز حقیقی نبوده است. مخاطبان «فویل للمصلین» چنین نمازگزارانی هستند. البته، ممکن است نام این عبادت به عنوان

نماز، روزه، حج و ... در کارنامه اعمال فرد بخیل ثبت شده باشد، ولی آن قدر منکر بودن مرضی مانند بخل قوی و آن اندازه خشم خدا بر بخیل شدید است که عباداتی مثل نماز و روزه و حج نمی‌توانند اسباب نجات صاحب خود را فراهم سازند.

بعضی‌ها تصوری نادرست از پروردگار دارند و می گویند خدا آن‌قدر کریم و رحیم و غفور است که این اندك بخل یا ظلم یا ترك نماز مانع از این نمی‌شود که لطف و کرمش را شامل حال ما بکند. اتفاقا، شخصی به ابو ذر غفاری همین سخن را گفت. وقتی ابو ذر حقایق فرمان‌های خدا را بیان کرد، این شخص به ابو ذر گفت:

«فأین رحمة اللّه؟»

ابو ذر، رحمت بی‌نهایت خدا چه می‌شود؟ آیا این رحمت شامل حال ما نمی‌شود؟ ابو ذر گفت: قرآن مجید را بخوان، آن‌جا پروردگار عالم محل تجلی رحمت بی‌منتهایش را بیان کرده است: [12]

«إنّ رحمة اللّه قریب من المحسنین». [13]

یقینا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیك است.

رحمت خدا به نیکوکاران نزدیك است، نه به بدکارانی که زشتی‌ها و بیماری‌های باطنشان تا دم مرگ ادامه پیدا کرده است:

«و لیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال تبت الان». [14]

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می‌شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصت‌ها از دست رفته] گوید: اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می‌روند، توبه نیست. اینانند که عذابی دردناك برای آنان آماده کرده‌ایم.

کسی که بیماری‌های روحی و منکراتش تا برافتادن پرده قیامت ادامه پیدا کند و پس از مشاهده آثار عالم عقبی بگوید: خدایا، توبه کردم،

توبه‌اش مقبول نخواهد بود؛ چون آن توبه توبه نیست؛ [15] توبه یعنی علاج بیماری‌ها و ریشه‌کن ساختن زشتی‌ها. این تطهیر باید در وقت مناسب خود انجام شود. دم مردن که وقت تصفیه باطن از پلیدی‌ها و پاك شدن از زشتی‌ها نیست. اگر بنا بود خدا توبه هنگام مرگ را بپذیرد، توبه فرعون را قبول می‌کرد که وقتی دید لحظاتی دیگر آب نیل او را فرا می‌گیرد و کار از کار گذشته است، از صمیم دل فریاد زد:

«و جاوزنا ببنی إسرائیل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغیا و عدوا حتی إذا أدرکه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذی آمنت به بنو إسرائیل و أنا من المسلمین». [16]

و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و لشکریانش آنان را از روی ستم و تجاوز دنبال کردند تا هنگامی که بلای غرق شدن، او را فروگرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز همان که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، نیست و من از تسلیم‌شدگان [در برابر فرمان‌های حق] هستم.

اگر خدا این توبه و انابه را پذیرفته بود، به موج آب می‌فرمود: کنار رو! او اکنون دیگر از بندگان صالح من است، ولی قرآن مجید می‌فرماید:

«فاغرقناه» [17] غرقه شدن او را هلاك کرد و به جهنم کشاند؛ با این‌که آن‌دم فریاد توبه خواهی هم برآورد.

2. محرومیت بخیل از فیوضات پروردگار

پیش‌تر گفتیم که هیچ انسانی بخیل متولد نمی‌شود. قرآن مجید طبع انسان را این‌گونه بیان می‌کند:

«فطرة اللّه التی فطر الناس علیها». [18]

[پای‌بند و استوار باش بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است.

طبیعت او فطرت اللّه است. این مهم‌ترین آیه‌ای است که هویت واقعی انسان را از نظر آفرینش بیان می‌کند. کلمه «فطرت» به لفظ جلاله «اللّه» اضافه شده است. انسان براساس فطرت اللّه خلق می‌شود؛ یعنی بیمار،

بخیل، ریاکار، ظالم، خائن و کافر آفریده نمی‌شود. هر انسانی پاك از همه آلودگی‌ها به دنیا می‌آید، اما در مسیر زندگی دنیوی به واسطه علل و عواملی آلوده می‌شود.

اما از آن‌جا که آلودگی‌اش امری ثانوی و عرضی است، قابل معالجه نیز هست. اگر خودش علاج را قبول کند، نسخه طبیبان الهی را بپذیرد و به کار بگیرد، معالجه می‌شود. در صورتی هم که مداوا را نخواهد، بیماری‌ها در روح او باقی می‌مانند و با او از دنیا به آخرت منتقل می‌شوند. چراکه:

«کل نفس بما کسبت رهینة». [19]

هرکسی در گرو دست‌آورده‌های خویش است.

صفحه باطن آماده پذیرش بیماری‌هاست، هم چنان‌که آماده قبول علاج و درمان نیز هست. در دنیا، عده‌ای بیدار و بینا می‌شوند و بیماری‌هایشان را علاج می‌کنند و نجات می‌یابند، و عده‌ای دیگر که خوابشان خیلی سنگین است و مخاطبان «إثّاقلتم علی الارض» [20] هستند، چنان به مادیات جهان می‌چسبند که نمی‌توانند هیچ حرکتی برای صفای باطنشان انجام دهند. اینان می‌مانند و می‌میرند و به هلاکت ابدی می‌رسند.

چرا انسان بخیل می‌شود؟

قرآن مجید علت ظهور بخل را در آیات زیر پس از سوگندی شگفت بیان می‌کند:

«و العادیات ضبحا. و الموریات قدحا. فالمغیرات صبحا. فأثرن به نقعا. فوسطن به جمعا. إن الانسان لربّه لکنود. و إنّه علی ذلك لشهید. و إنّه لحبّ الخیر لشدید». [21]

سوگند به اسبان دونده‌ای که همهمه‌کنان [به سوی جنگ] می‌تازند و سوگند به اسبانی که با کوبیدن سمشان از سنگ‌ها جرقه می‌جهانند و سوگند به سوارانی که هنگام صبح غافل‌گیرانه به دشمن هجوم می‌برند و به وسیله آن هجوم، گرد و غبار فراوانی برانگیزند و ناگاه در آن وقت در

میان گروهی دشمن درآیند [که] قطعا انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است، و خود او بر این ناسپاسی گواه است. و همانا او نسبت به ثروت و مال سخت علاقه‌مند است [و به این سبب بخل می‌ورزد].

انسان، در مواجهه با این سوگند، گمان می کند پروردگار بعد از این سوگند می‌خواهد نکته ملکوتی و بشارت‌دهنده را بیان فرماید، ولی وقتی آیات را دنبال می کند، درمی‌یابد که حضرت باری تعالی علت بیماری بخل را بیان کرده است.

خداوند در آیات آغازین سوره عادیات، پس از سوگند مهم «و العادیات ضبحا ...»، می‌فرماید: «ان الانسان لربّه لکنود»، یقینا انسان در مقابل پروردگارش در اوج ناسپاسی است. «و انّه علی ذلك لشهید»، و خودش هم این را می‌داند. یکی از ناسپاسی‌های انسان «بخل» اوست: «و انّه لحبّ الخیر الشدید». این انسان در مسیر زندگی‌اش عشق و محبتی افراطی به پول پیدا کرده و پول به جانش بسته شده است و نمی‌تواند از آن جدا بشود. حبّ شدید یعنی عشق و محبت افراطی. کار محبت او به پول به جایی رسیده است که پول در زندگی او حرف اول و آخر را می‌زند و غیر پول در حاشیه زندگی‌اش قرار دارد. محور حیاتش پول و دلار و درهم و دینار است. همه برنامه‌های زندگی‌اش را با این معیار می سنجد.

فرد محب با محبتی افراطی که به زلف محبوب گره می‌زند، هرگز نمی‌خواهد از محبوبش جدا شود. [22] این محبت خطرناك جلوی اجرای فرامین خدا را می گیرد. دستور الهی می گوید: زکات بپرداز، [23] نمی‌پردازد؛ خمس بده، [24] ادا نمی کند؛ قرض الحسنه بده، [25] قرض نمی‌دهد؛ به بستگان مستمندت انفاق کن، [26] نمی کند، زیرا پول معشوق اوست و او عشق افراطی به این معشوق دارد و به هیچ عنوان حاضر نیست از این معشوق فاصله بگیرد. اسیر و بیمار و گرفتار است، آن هم گرفتار پولی که زلزله، آتش‌سوزی، نوسان اقتصادی یا مرگ، آن را ناگهان از کف او می گیرد.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 358

تنها چیزی که برایش می‌ماند آثار بخل اوست و همین آثار هم او را جهنمی می کند. پول می‌رود و آثار می‌ماند.

بنابراین انسان باید مواظب باشد که محبت‌هایش به هر محبوبی غیر از پروردگار مهربان عالم، محبتی معمولی باشد تا اگر خواستند آن محبوب را به فرمان دین یا عقل یا به هر علت دیگری از دستش بگیرند، بر او گران نیاید و به راحتی بتواند رهایش سازد و با آن خداحافظی کند. انسان این نکته را هم باید مدّنظر داشته باشد که اگر مرا پروردگار بر این قرار گرفته باشد تا محبوبش را از او بگیرد، فردا آن را به صورت بهشت به او برمی گرداند و این گرفتن گرفتنی ابدی نیست:

«ما تقدّموا لأنفسکم من خیر تجدوه عند اللّه». [27]

و آنچه از کار نیك برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت.

خانه‌ای در بهشت

نقل است که شخصی در مدینه به محضر حضرت صادق، علیه السلام، رسید و عرض کرد: یابن رسول اللّه، من مستطیعم و عازم مکه هستم.

محل زندگی‌ام نیز با مدینه خیلی فاصله دارد. خدا در آن منطقه ثروت زیادی نصیب من کرده است. با بخشی از آن ثروت مخارج حجّم را تأمین کرده‌ام، مقداری از آن را صرف نفقه عیال و فرزندانم کرده‌ام، و مبلغ قابل اعتنایی هم با خود آورده‌ام خدمت امام زمان خودم تا طی این مدت یك یا دو ماه که زیارتم در مکه طول می کشد، هرجای مدینه که صلاح دانستید منزل آبرومند و خوبی برای من بخرید. امام صادق، علیه السلام، هم با کمال میل فرمودند: باشد. گفتی خانه خیلی خوبی می‌خواهی؟ عرض کرد: بله. فرمود: خانه‌ای که من بپسندم می‌خواهی؟

عرض کرد: بله، خانه‌ای که شما بپسندید من نیز خواهم پسندید.

چقدر امامان ما متواضع بوده‌اند! یك مرد روستایی به امام صادق،

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 359

علیه السلام، پول می‌دهد و می گوید: من می‌روم مکه و سفرم هم دو ماه طول می کشد، تا برگردم یك خانه خوب در مدینه برایم آماده کن! حضرت نفرمودند: مگر من کارگر تو یا واسطه خرید خانه هستم، مگر من دفتر املاك دارم؟! امام این خواسته را کاملا با رغبت و تواضع قبول کردند و فرمودند: بهترین خانه را برایت می‌خرم.

آن مرد به مکه رفت و یکی دو ماه بعد، پس از تمام شدن اعمال حج، با این اشتیاق که اکنون امام ششم در بهترین نقطه مدینه خانه‌ای همچون کاخ برای من خریده است، به مدینه برگشت و به محضر وجود مبارك امام ششم شرفیاب شد و عرض کرد: آقا، سند خانه مرا حاضر کنید.

حضرت فرمود: سند خانه‌ات خودم هستم. تو در محل زندگی‌ات از یك زندگی آسوده و بی‌آلایش برخوردار هستی، چرا می‌خواهی بیایی و در این شهر شلوغ زندگی کنی؟ من با پولی که وکالت دادی تا خانه‌ای عالی و پسندیده برایت بخرم، یك

خانه در بهشت خریدم و سندش را هم به نامت صادر کردم. راه خرید آن خانه هم این بود که من تمام پول پاك و حلالت را طبق آیات قرآن کریم خرج نیازمندان آبرودار مدینه کردم. آن خانه هم با این خصوصیات در بهشت برایت آماده است:

«جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن طیبة فی جنات عدن». [28]

بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن‌جاودانه‌اند، و نیز سراهای پاکیزه‌ای را در بهشت‌های ابدی.

این حاجی که شیعه معتقد و مؤمنی بود به حضرت صادق، علیه السلام، عرض کرد: خریدتان را به دیده منّت دارم. سپس، خداحافظی کرد و از خدمت امام مرخص شد. عمرش چندان طول نکشید و در کمتر از یك سال رخت به سرای باقی بست و خانه‌ای که امام صادق، علیه السلام،

از پروردگار با درهم و دینار او خریده و ضمانت کرده بودند، در عالم برزخ به او مرحمت شد. [29]

«الذین قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التی کنتم توعدون». [30]

بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند:] مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد.

ملائکه رحمت در لحظه مرگ بهشت را به محتضر نشان می‌دهند و می‌گویند: این همان جایگاهی است که در دنیا به تو وعده می‌دادند، اکنون می‌خواهیم تو را در آن وارد کنیم.

پس، با پول می‌شود مسکن بهشت، رضای پروردگار، دل‌خوشی پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله، و ائمه اطهار، علیهم السلام، را خرید، [31] ولی بخیل خودش را با دست خود از همه این فیض‌ها محروم می‌کند؛ یعنی اگر ما صدای ذات بخیل را گوش بدهیم، خواهیم شنید که می‌گوید: من بهشت و خانه بهشتی و رضای خدا و پیغمبر و امام و رشد و نموّ ما لم را نمی‌خواهم. [32] این حرف باطن بخیل است. آن‌که با قرآن آشناست این صدا را از درون بخیل می‌شنود. کلام خدا گوش انسان را باز می‌کند تا خیلی صداهای مثبت و منفی را بشنود. اما قلب خود بخیل آن‌قدر محجوب و تاریك شده است که صدای درون خودش را هم نمی‌شنود.

با ملاحظه آیه ذیل دانسته می‌شود که بخیل چه محرومیت سنگینی را برای خودش رقم می‌زند:

«الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کلّ سنبلة مئة حبّة و اللّه یضاعف لمن یشاء و اللّه واسع علیم». [33]

مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند دانه‌ای است که

هفت خوشه برویاند، در هر خوشه صد دانه باشد؛ و خدا برای هرکه بخواهد چند برابر می کند و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

این آیه شریفه مضمون پرمعنا و عمیقی دارد. خداوند در این آیه رفتار مردم کریم و سخاوتمند را به امری طبیعی که در برابر دیدگان همه قرار دارد، مثل زده است: باغبان یك دانه نباتی مثل گندم را در اختیار زمین قرار می‌دهد و پی کار خود می‌رود. بعد آبی به پای این دانه جاری می‌شود و آفتابی می‌تابد و هوایی به ان می‌رسد. پس از مدتی، این دانه سر از خاك بیرون می‌آورد و «انبتت سبع سنابل»، هفت خوشه از آن می‌روید. دانه پس از این رویش به ساقه‌ها آویخته می‌شود و «فی کل سنبلة مئة حبة»، در هر خوشه‌ای صد «دانه» می‌روید. باغبان یك دانه به زمین داد و خدا از همان یك دانه هفت صد دانه پدید آورد. «و اللّه یضاعف لمن یشاء»، خداوند نعماتش را بر هرکه بخواهد می‌افزاید.

من یك‌بار تصاویر ضبط شده‌ای از مراحل رویش یك دانه گوجه فرنگی را دیدم که به واسطه آن معنی عبارت «و اللّه یضاعف لمن یشاء» برایم بسیار خوب معنی شد. باغبانی در این فیلم دانه‌ای کاشت و پرورش داد.

این دانه پس از مدتی سر از خاك برآورد. سپس، ساقه و شاخه و برگ و گل داد. در پایان، از آن یك دانه شانزده هزار گوجه فرنگی به هم رسید.

از «و اللّه یضاعف لمن یشاء» بالاتر «و اللّه واسع علیم» است. خدا می‌فرماید:

من دانایی هستم که تا بی‌نهایت هم می‌توانم به شما مخلوقات ببخشم.

خداوند کریم به پاداش یك تومان بذل مال، هفتصد برابر و بلکه بی‌شمار برابر آن جزای خیر می‌دهد.

راستی که بخیل خودش را از چه فیض‌هایی محروم می کند! ثروتمند بخیل تیره‌بخت و بیچاره است: چه آن‌که ثروت علمی دارد، چه آن‌که ثروت آبرویی دارد، و چه آن‌که ثروت مالی دارد و در راه خیر هزینه نمی کند.

جود و بخشش مال آن‌قدر نزد پروردگار عالم ارزش دارد که در روایات ما بیان شده است حاتم طائی بت‌پرست در قیامت وارد دوزخ می‌شود، چون به خدا مؤمن نبوده است؛ ولی وقتی وارد دوزخش می‌کنند پروردگار عالم می‌فرماید: محفظه‌ای برایش قرار بدهید تا عذابش تخفیف پیدا کند، چون این مرد هم‌اخلاق من و کریم بوده است. [34]

مالکان دوزخ در روز قیامت به «کافر کریم» رحمت می‌آورند، اما به «مؤمن بخیل» رحم نمی‌کنند.

3. راه علاج بخل

هر اندازه هم که برای بخیل تلخ و دردآور باشد، باید به این معنا تن بدند که هر از چندی مال خود را در راه خدا هزینه کند. بهتر است از مقدار کم هم شروع بکند، چون اگر قرار باشد به بخیل بگویند از دو یا سه میلیون شروع کن، به خاطر آن عشق مفرطی که به معشوق خودش (پول) دارد، قادر نخواهد بود به ندای فیض‌های ربانی گوش فرادهد. اما از آن‌جا که بالاخره مجبور است برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش اندك هزینه‌ای کنار بگذارد، باید او را وادار کرد از کم شروع کند؛ مثلا، از هزار تومان آغاز کند. بعد، پنج هزار، سپس ده هزار و این‌گونه ادامه دهد تا صفت بخل کاملا از ضمیرش رخت بربندد. او هر بار که از این محبوب (پول) فاصله می‌گیرد، به تناسب این فاصله از آن بیماری (بخل) هم دور می‌شود. با بذل مال در راه خدا، شعله خطرناك بخل نیز شروع به فروکش کردن می‌کند و تداوم این عمل، آن صفت مذموم را ریشه‌کن می‌کند. کرم به جای بخل می‌نشیند و انسان متخلّق به اخلاق الهی می‌شود: هم چنان‌که در روایات نیز چنین سفارش شده است:

«تخلّقوا بأخلاق اللّه». [35]

کریم، در حد کرمش، در دنیا و آخرت برنده است؛ گرچه کافر باشد. و

بخیل در دنیا و آخرت بازنده است، گرچه مؤمن باشد. [36]

4. عذاب بخیل در قیامت

دو آیه شریفه در قرآن کریم وجود دارد که عقوبت بخل را بیان کرده است. این دو آیه در ردیف آیاتی هستند که وقتی حضرات معصومین، علیهم السلام، هنگام قرائت قرآن به آن می‌رسیدند، عابران کوچه صدای گریه آنان را می‌شنیدند:

«و لا یحسبنّ الذین یبخلون بما آتاهم اللّه من فضله هو خیر لهم بل هو شرّ لهم سیتوقوّن ما بخلوا به یوم القیامة». [37]

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می‌ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود.

به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می‌شود.

خداوند می‌فرماید: کسانی که از احسان و فضل خود ثروتشان دادم و بخل ورزیدند، گمان نکنند که این عمل به سودشان است، بلکه به زیانشان است. مالکان دوزخ در قیامت تمام ثروت اندوخته‌شان را به صورت حلقه‌های آتش بر گردنشان می‌آویزند و می‌گویند: این ثروت شماست که آن را در دنیا اندوخته بودید!

آیا نباید به وعده قرآن ایمان داشت؟! آیا انسان بخیل بازهم می‌تواند با خواندن این آیه بگوید خدا مهربان است و مرا عقوبت نخواهد کرد؟!

«و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشرهم بعذاب ألیم». [38]

و کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده ده.

بخیل عذابی الیم خواهد داشت، هرکس که می‌خواهد باشد. کسانی که مدام ثروت اندوختند و بر موجودی حساب‌های بانکی خود افزودند و مردند، چه عقوبتی دردناك در انتظارشان است! به قول سنایی غزنوی:

هرکه در زندگی بخیل بود چون بمیرد چو سگ ذلیل بود. [39]

«یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لا نفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون». [40]

روزی که آن اندوخته‌ها را در آتش دوزخ به شدّت گرما دهند و پیشانی و پهلو و پشتشان را به آن داغ کنند و به آنان نهیب زنند: این است ثروتی که برای خود اندوختید، پس کیفر زراندوزی خود را بچشید.

روزی که تمام ثروت اینان را به صورت فلز در جهنم می‌گدازند، سپس آن‌ها را به پیشانیشان می‌چسبانند (که دیگر تا ابد برداشته نمی‌شود).

چرا به پیشانی؟ چون این‌ها به جای خدا به پول سجده کردند و آن را معبود خود گرفتند. مالکان عذاب هم‌چنین آن فلزهای گداخته را با این کنایه که بخیلان به پول عشق می‌ورزیدند بر دو پهلوی آنان می‌چسبانند و می‌گویند: این هم معشوقتان! نیز آن‌ها را به پشتشان می‌چسبانند، چون اینان یك عمر حمّال پول بودند. بعد به آنان می‌گویند: «هذا ما کنزتم لأنفسهم»، چیزهایی که به پیشانی و پهلوها و پشتتان چسباندیم همان پول‌هایی است که به بانك‌ها سپرده بودید و همواره بر مبلغش می‌افزودید. «فذوقوا ما کنتم تکنزون»، حالا از اندوخته‌های خود بچشید.

این عذاب بخیل است. دیگر نمی‌پرسند این بخیل بی‌نماز و روزه‌خوار بوده است یا به زیارت مکه و امام رضا، علیه السلام، نرفته است؛ چون خود بخل به تنهایی بر چنین عقوبتی در حق صاحبش کفایت می‌کند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 365

پی‌نوشت

[(1). در روایت مربوط به جنود عقل و جهل این مطلب آمده است. ر ك: کافی، ج 1، کتاب عقل و جهل.]

[(2). درباهر بخل روایات فراوانی وارد شده است. از جمله:

فقه الرضا، علی بن بابویه، ص 277: «قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله: «أی داء أدوی من البخل».

مستدرك سفينة البحار، ج 1، ص 287:

- من كلمات مولانا أمير المؤمنين عليه السلام: البخل جامع لمساوى الأخلاق، و قال:

البخل جلباب المسكنة.

- قال أبو الحسن الثالث عليه السلام: البخل أذم الأخلاق.

- فى خبر المناهى قال صلى اللّه عليه و آله: يقول اللّه تعالى: حرمت الجنة على المنان و البخيل و القتات. و هو النمام.

- النبوى صلى اللّه عليه و آله: و ما شئ أبغض إلى اللّه عز و جل من البخل و سوء الخلق.

- تحف العقول: من مواعظ الباقر (عليه السلام): ما من عبد يبخل بنفقة ينفقها فيما يرضى اللّه إلا ابتلى بأن ينفق أضعافها فيما أسخط اللّه.

- قال الفضيل بن عياض: قال لى أبو عبد اللّه عليه السلام: أتدرى من الشحيح؟ قلت:

هو البخيل، فقال: الشح أشد من البخل إن البخيل يبخل بما فى يده و الشحيح يشح على ما فى أيدى الناس و على ما فى يده حتى لا يرى فى أيدى الناس شيئا إلا تمنى أن يكون له بالحل و الحرام، لا يشبع و لا ينتفع بما رزقه اللّه، و قال: إن البخيل من كسب مالا من غير حله و أنفقه فى غير حقه.

- أمالى الصدوق: قال الصادق (عليه السلام): عجبت لمن يبخل بالدنيا و هى مقبلة عليه، أو يبخل بها و هى مدبرة عنه، فلا الإنفاق مع الإقبال يضره، و لا الإمساك مع الإدبار ينفعه.

- و عنه (صلى اللّه عليه و آله): خصلتان لا تجتمعان فى المسلم: البخل و سوء الخلق، و قال: لا يجتمع الشح و الإيمان فى قلب عبد أبدا. و فى الروايات أن الشح من]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 366

[الموبقات، و الجنة حرام على الشحيح، و أنه أهلك جمعا كثيرا. و يأتى فى شيع: أنه لا يكون فى الشيعة بخيل.

- عن الصادق (عليه السلام) شاب سخى مرهق فى الذنوب أحب إلى اللّه عز و جل من شيخ عابد بخيل.

- نهج البلاغة: البخل جامع لمساوى العيوب، و هو زمام يقاد به إلى كل سوء (1).

و يأتى فى جود ما يتعلق بذلك.

- معانى الأخبار: عن الصادق (عليه السلام) قال: البخيل من بخل بالسلام./ بدأ. عن النبى (صلى اللّه عليه و آله): البخيل حقا من ذكرت عنده فلم يصل على.

- ذم البخل بالعلم و أنه يلجم يوم القيامة بلجام من نار.

- علل الشرائع: عن أبى بصير قال: قلت لأبى جعفر (عليه السلام): كان رسول اللّه يتعوذ من البخل؟ فقال: نعم يا أبا محمد فى كل صباح و مساء. و نحن نتعوذ باللّه من البخل، اللّه يقول:* (و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون)* و سأخبرك عن

- عاقبة البخل، إن قوم لوط كانوا أهل قرية أشحاء على الطعام، فأعقبهم البخل داء لا دواء له فى فروجهم‌إلى آخره.

- العلوى (عليه السلام) قال لرجل عاب عليه كثرة عطائه: لا كثر اللّه فى المؤمنين ضربك أعطى أنا و تبخل أنت. بخل المنصور الدانيقى مشهور يضرب بشحه الأمثال. لقب بالدوانيقى لمحاسبة العمال و الصناع على الدوانيق و الحبات. و كان ابن الزبير أحد بخلاء العالم و حديثه فى ذلك مشهور قد أشار إليه السيد الشريف السيد على خان فى أنوار الربيع فى التلميح بعد ذكر جود حاتم. بدأ: تقدم فى اصل:

الأصل المروى مستفيضا: إبدأوا بما بدأ اللّه عز و جل به.

- ميزان الحكمة، محمدى رى‌شهرى، ج 1 ص 232:

- الإمام المهدى (عليه السلام): إنى لأستحى من ربى أن أرى الأخ من إخوانى فأسأل اللّه له الجنة و أبخل عليه بالدينار و الدرهم، فإذا كان يوم القيامة قيل لى: لو كانت الجنة [لك] لكنت بها أبخل،

- الإمام على (عليه السلام): البخل بالموجود سوء الظن بالمعبود.

[

[- فقه الرضا (علیه السلام): إیاکم و البخل فإنها عاهة لا تکون فی حر و لا مؤمن، إنها خلاف الإیمان.

- عنه (علیه السلام): من برئ من البخل نال الشرف.

- الإمام علی (علیه السلام): البخیل خازن لورثته.

- رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): البخیل بعید من اللّه، بعید من الناس، قریب من النار.

- الإمام علی (علیه السلام): النظر إلی البخیل یقسی القلب.

- عنه (علیه السلام): لیس لبخیل حبیب.

- عنه (علیه السلام): عجبت للبخیل یستعجل الفقر الذی منه هرب، و یفوته الغنی الذی إیاه طلب، فیعیش فی الدنیا عیش الفقراء، و یحاسب فی الأخرة حساب الأغنیاء.

- عنه (علیه السلام): إن أحق الناس بأن یتمنی للناس الغنی البخلاء، لأن الناس إذا استغنوا کفوا عن أموالهم.

- عنه (علیه السلام): حسب البخیل من بخله سوء الظن بربه، من أیقن بالخلف جاد بالعطیة.

- رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): تکلم النار یوم القیامة ثلاثة ... و قول للغنی: یا من و هبه اللّه دنیا کثرة واسعة فیضا، و سأله الفقیر الیسیر قرضا فأبی إلا بخلا، فتزدرده.

- الإمام الصادق (علیه السلام): إن البخیل من کسب مالا من غیر حله، و أنفقه فی غیر حقه.

- رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): الرجال أربعة: سخی، و کریم، و بخیل، و لئیم.

فالسخی: الذی یأکل و یعطی، و الکریم: الذی لا یأکل و یعطی، و البخیل: الذی یأکل و لا یعطی، و اللئیم الذی لا یأکل و لا یعطی.

- الإمام الرضا (علیه السلام): کان أمیر المؤمنین (علیه السلام) یقول: خلقت الخلائق فی قدرة* فمنهم سخی و منهم بخیل فأما السخی ففی راحة* و أما البخیل فشوم طویل.

- الإمام الصادق عليه السلام: إن أمير المؤمنين عليه السلام بعث إلى رجل بخمسة أوساق من تمر ... فقال رجل لأمير المؤمنين عليه السلام: و اللّه ما سألك فلان، و لقد]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 368

[كان يجزيه من الخمسة أوساق وسق واحد، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: لا كثر اللّه فى المؤمنين ضربك، أعطى أنا و تبخل أنت!

- الإمام على عليه السلام: كثرة العلل آية البخل.

- عنه عليه السلام: البخيل متحجج بالمعاذير و التعاليل.]

[(3). روم، 30: «فأقم وجهك للدين حنيفا فطرة اللّه التى فطر الناس عليها لا تبديل لخلق اللّه ذلك الدين القيم و لكن أكثر الناس لا يعلمون».]

[(4). آل عمران، 180: «و لا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم اللّه من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامة و للّه ميراث السماوات و الارض و اللّه بما تعملون خبير»؛ و توبه، 34 و 35 «يا أيها الذين آمنوا إن كثيرا من الاحبار و الرهبان ليأكلون أموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل اللّه و الذين يكنزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها فى سبيل اللّه فبشرهم بعذاب أليم* يوم حيم عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون».]

[(5). «علت» در لغت به معنى «مرض و بيمارى» است.]

[(6). حديد، 20: «اعلموا أنما الحياة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم و تكاثر فى الاموال و الاولاد كمثل غيث أعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مصفرا ثم يكون حطاما و فى الآخرة عذاب شديد و مغفرة من اللّه و رضوان و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور»؛ توبه، 34- 35 «يا أيها الذين آمنوا إن كثيرا من الاحبار و الرهبان ليأكلون أموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل اللّه و الذين يكنزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها فى سبيل اللّه فبشرهم بعذاب أليم* يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون».]

[(7). قرآن کریم درباهر قارون می گوید: «إن قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم و آتیناه من الکنوز ما إن مفاتحه لتنوء بالعصبة أولی القوة إذ قال له قومه لا تفرح إن اللّه لا یحب الفرحین* و ابتغ فی ما آتاك اللّه الدار الآخرة و لا تنس نصیبك من الدنیا [شیخ مفید در کتاب امالی، ص 268 می‌نویسد: و فی المعانی باسناده عن أمیر]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 369

[المؤمنین علیه السلام قال: لا تنس صحتك و قوتك و فراغك و شبابك و نشاطك أن تطلب بها الاخرة] و أحسن کما أحسن اللّه إلیك و لا تبغ الفساد فی الارض إن اللّه لا یحب المفسدین* قال إنما أتیته علی علم عندی أو لم یعلم أن اللّه قد أهلك من قبله من القرون من هو أشد منه قوة و أکثر جمعا و لا یسأل عن ذنوبهم المجرمون* فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیاة الدنیا یا لیت لنا مثل ما أوتی قارون إنه لذو حظ عظیم* و قال الذین أوتوا العلم و یلکم ثواب اللّه خیر لمن آمن و عمل صالحا و لا یلقاها إلا الصابرون* فخسفنا به و بداره الارض فما کان له من فئة ینصرونه من دون اللّه و ما کان من المنتصرین* و أصبح الذین تمنوا مکانه بالامس یقولون و یکأن اللّه یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر لولا أن من اللّه علینا لخسف بنا و یکأنه لا یفلح الکافرون». قصص، 76- 82.]

[(8). نسب قارون: قرآن کریم قارون را از قوم موسی می‌داند. در این‌باره روایات فراوانی داریم که نسبت او را با موسی معین می کند:

- الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج 2، ص 939: «و إن موسی بن عمران- علی نبینا و علیه السلام کان مبتلی بابن عمه قارون».

- بحار الأنوار، ج 13، ص 250: بیان: قوله تعالی کان من قوم موسی قیل: کان ابن عمه یصهر بن قاهث، و موسی ابن عمران بن قاهث، و قیل: کان ابن خالته، قال الطبرسی:

و روی ذلك عن أبی عبد اللّه علیه السلام، و قیل: کان عم موسی.

درباره رفتار قارون آمده است:

- بحار الأنوار، ج 13، ص 254. بیان: قال الثعلبی: کان قارون أعلم بنی إسرائیل بعد موسی و هارون و أفضلهم و أجملهم، و لم یکن فیهم اقرء للتوراة منه، و لکنه نافق کما نافق السامری فبغی علی قومه.

درباره ثروت قارون و معنای بغی که در آیه آمده است گفته‌اند:

- بحار الأنوار، ج 13، ص 254: و اختلف فی معنی هذا البغی فقال ابن عباس: کان فرعون قد ملك قارون علی بنی إسرائیل حین کان بمصر، و عن المسیب بن شریك أنه کان عاملا علی بنی إسرائیل و کان یظلمهم، و قیل: زاد علیهم فی الثیاب شبرا،]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 370

[و قیل: بغی علیهم بالکبر، و قیل: بکثرة ماله و کان أغنی أهل زمانه و أثراهم.

- در تفسیر «إنما اوتیته علی علم عندی»: بحار الأنوار، ج 13، ص 252: قال البیضاوی:

أی فضلت به علی الناس و استوجبت به التفوق علیهم بالجاه و المال، و «علی علم» فی موضع الحال، و هو علم التوراة و کان أعلمهم، و قیل هو علم الکیمیاء، و قیل: علم التجارة و الدهقنة و سائر المکاسب، و قیل: علمه بکنوز یوسف.

- و اختلف فی مبلغ عدة العصبة فی هذا الموضع فقال مجاهد: ما بین العشرة إلی خمسة عشر، و قال قتادة: ما بین العشرة إلی أربعین، و قال عکرمة: منهم من یقول أربعون و منهم من یقول سبعون، و قال الضحاك ما بین الثلاثة إلی العشرة، و قیل: هم ستون، و روی عن خثیمة قال: وجدت فی الانجیل أن مفاتیح خزائن قارون و قر ستین بغلا غراء محجلة ما یزید منها مفتاح علی إسبع لکل مفاتح منها کنز، و یقال: کان أینما یذهب تحمل معه، و کانت من حدید، فلما ثقلت علیه جعلها من خشب فثقلت علیه فجعلها من جلود البقر علی طول الاصابع، فکانت تحمل معه علی أربعین بغلا.

سبب هلاکت قارون:

- بحار الأنوار، ج 13، ص 250: و کان سبب هلاك قارون أنه لما أخرج موسی بنی إسرائیل من مصر و أنزلهم البادیة أنزل اللّه علیهم المن و السلوی و انفجر لهم من الحجر اثنا عشرة عینا بطروا و قالوا: لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربك یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها قال لهم موسی أتستبدلون الذی هو أدنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فإن لکم ما سألتم فقالوا کما حکی اللّه: إن فیها قوما جبارین و إنا لن ندخلها حتی یخرجوا منها ثم قالوا لموسی: اذهب أنت و ربك فقاتلا إنا ههنا قاعدون ففرض اللّه علیهم دخولها و حرمها علیهم أربعین سنة یتیهون فی الارض، فکانوا یقومون من أول اللیل و یأخذون فی قراءة التوراة و الدعاء و البکاء، و کان قارون منهم، و کان یقرء التوراة و لم یکن فیهم أحسن صوتا منه، و کان یسمی القارون لحسن قراءته، و قد کان یعمل الکیمیاء، فلما طال الامر علی بنی إسرائیل فی

التیه و التوبة و کان قارون قد امتنع أن یدخل معهم فی التوبة و کان موسی یحبه فدخل إلیه موسی فقال له: یا قارون قومك فی التوبة و أنت قاعد ههنا ادخل]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 371

[معهم و إلا نزل بك العذاب، فاستهان به و استهزأ بقوله، فخرج موسی من عنده مغتما فجلس فی فناء قصره و علیه جبة شعر، و نعلان من جلد حمار شراکهما من خیوط شعر، بیده العصا، فأمر قارون أن یصب علیه رماد قد خلط بالماء، فصب علیه، فغضب موسی غضبا شدیدا، و کان فی کتفه شعرات کان إذا غضب خرجت من ثیابه و قطر منها الدم، فقال موسی: یا رب إن لم تغضب لی فلست لك بنبی! فأوحی اللّه إلیه قد أمرت السماوات و الارض أن تطعك فمرهما بما شئت، و قد کان قارون أمر أن یغلق باب القصر، فأقبل موسی فأومأ إلی الابواب فانفرجت و دخل علیه، فلما نظر إلیه قارون علم أنه قد اوتی بالعذاب، فقال: یا موسی أسألك بالرحم التی بینی و بینك، فقال له موسی: یا ابن لاوی لا تردنی من کلامك، یا أرض خذیه، فدخل القصر بما فیه فی الارض، و دخل قارون فی الارض إلی الرکبة فبکی و حلفه بالرحم، فقال له موسی: یا ابن لاوی لا تردنی من کلامك، یا أرض خذیه، فابتلعته بقصره و خزائنه، و هذا ما قال موسی لقارون یوم أهلکه اللّه، فعیره اللّه بما قاله لقارون، فلعم موسی أن اللّه قد عیره بذلك، فقال: یا رب إی قارون دعانی بغیرك، و لو دعانی بك لاجبته، فقال اللّه: با ابن لاوی لا تردنی من کلامك، فقال موسی: یا رب لو علمت أن ذلك لك رضی لا جبته، فقال اللّه تعالی: یا موسی و عزتی و جلالی و جودی و مجدی و علو مکانی لو أن قارون کما دعاك دعانی لاجبته، و لکنه لما دعاك و کلته إلیك.

- «و کان أول طغیانه أنه تکبر و استطال علی الناس بکثرة الاموال، فکان یخرج فی زینته و یختال کما قال تعالی: فخرج علی قومه فی زینته قال مجاهد: خرج علی براذین بیض علیها سروج الارجوان، و علیهم المعصفرات. و قال عبد الرحمن: خرج فی سبعین ألفا علیهم المعصفرات و قال مقاتل: علی بغلة شهباء علیها سرج من الذهب علیها الارجون و معه أربعة آلاف فارس علیهم و علی دوابهم الارجوان، و معه ثلاثة آلاف جاریة بیض علیهن الحلی و الثیاب الحمر علی البغال الشهب، فتمنی أهل الجهالة مثل الذی اوتیه، کما حکی اللّه، فوعظهم أهل العلم باللّه أن اتقوا اللّه فإن ثواب اللّه خیر لمن آمن و عمل صالحا. قال: ثم إن اللّه أوحی إلی نبیه موسی أن یأمر قومه أن یعلقوا فی أردیتهم خیوطا أربعة فی کل طرف خیطا أخضر، لونه لون السماء. فدعا موسی]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 372

[بنى إسرائيل و قال لهم: إن اللّه تعالى يأمركم أن تعلقوا فى أرديتكم خيوطا خضراء كلون السماء لكى تذكروا ربكم إذا رأيتموها و أنه تعالى ينزل من السماء كلامه عليكم.

فاستكبر قارون و قال: إنما تفعل هذه الارباب بعبيدهم لكى يتميزوا من غيرهم، و لما قطع موسى عليه السلام ببنى إسرائيل البحر جعل الحبورة و هى رئاسة المذبح و بيت القربان لهارون، فكان بنو إسرائيل يأتون بهديتهم و يدفعونه إلى هارون فيضعه على المذبح فتنزل نار من السماء فتأكله فوجد قارون فى نفسه من ذلك، و أتى موسى و قال: يا موسى لك الرسالة، و لهارون الحبورة و لست فى شئ من ذلك و أنا أقرء للتوراة منكما لاصبر لى على هذا، فقال موسى: و اللّه ما أنا جعلتها فى هارون بل اللّه تعالى جعلها له: فقال قارون: و اللّه لا اصدقك فى ذلك حتى ترينى بيانه، قال: فجمع موسى عليه السلام رؤساء بنى إسرائيل و قال: هاتوا عصيكم، فجاؤوا بها فحزمها و ألقاها فى قبته التى كان يعبد اللّه تعالى فيها، و جعلوا يحرسون عصيهم حتى أصبحوا، فأصبحت عصا هارون عليه السلام قد اهتزلها ورق أخضر، و كانت من ورق شجر اللوز، فقال موسى: يا قارون ترى هذا؟ فقال قارون: و اللّه ما هذا بأعجب مما تصنع من السحر، فذهب قارون مغاضبا، و اعتزل موسى بأتباعه، و جعل موسى يداريه للقرابة التى بينهما، و هو يؤذيه فى كل وقت، و لا يزيد كل يوم إلا كبرا و مخالفة و معاداة لموسى عليه السلام حتى بنى دارا و جعل بابها من الذهب، و ضرب على جدرانها صفائح الذهب و كان الملا من بنى إسرائيل يغدون إليه و يروحون فيطعمهم الطعام و يحدثونه و يضاحكونه. قال ابن عباس: ثم إن اللّه سبحانه و تعالى أنزل الزكاة على موسى عليه السلام فلما أوجب اللّه سبحانه الزكاة عليهم أبى قارون فصالحه عن كل ألف دينار على دينار، و عن كل ألف درهم على درهم، و عن كل ألف شاة على شاة، و عن كل ألف شئ شيئا، ثم رجع إلى بيته فحسبه فوجده كثيرا فلم تسمح بذلك نفسه فجمع بنى إسرائيل و قال لهم: يا بنى إسرائيل إن موسى قد أمركم بكل شئ فاطعتموه، و هو الآن يريد أن يأخذ أموالكم فقالوا له: أنت كبيرنا و سيدنا فمرنا بما شئت، فقال:

آمركم أن تجيؤوا بفلانة البغى فنجعل لها جعلا على أن تقذفه بنفسها، فإذا فعلت ذلك خرج عليه بنو إسرائيل و رفضوه فاسترحنا منه، فأتوا بها فجعل لها قارون ألف درهم،]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 373

[و قيل ألف دينار، و قيل طستا من ذهب، و قيل: حكمها و قال لها: إنى امولك و اخلطك بنسائى على أن تقذفى موسى بنفسك غدا إذا حضر بنو إسرائيل، فلما أن كان الغد جمع قارون بنى إسرائيل، ثم أتى موسى، فقال له: إن بنى إسرائيل قد اجتمعوا ينتظرون خروجك لتأمرهم و تنهاهم و تبين لهم أعلام دينهم و أحكام شريعتهم، فخرج إليهم موسى و هم فى براح

من الارض، فقام فيهم خطيبا و وعظهم فيما قال: يا بنى إسرائيل من سرق قطعنا يده، و من افترى جلدناه ثمانين، و من زنا و ليست له امراة جلدناه مائة، و من زنا و له امرأة رجمناه حتى يموت، فقال له قارون: و إن كنت أنت؟

قال: و إن كنت أنا، قال قارون: فإن بنى إسرائيل يزعمون أنك فجرت بفلانة، قال:

أنا؟! قال: نعم، قال: ادعوها، فإن قالت فهو كما قالت، فلما أن جاءت قال لها موسى:

يا فلانة إنما أنا فعلت لك ما يقول هؤلاء؟ و عظم عليها، و سألها بالذى فلق البحر لبنى إسرائيل و أنزل التوراة على موسى إلا صدقت، فلما ناشدها تداركها اللّه بالتوفيق و قالت فى نفسها: لئن احدث اليوم توبة أفضل من أن اوذى رسول اللّه، فقالت: لا، كذبوا، و لكن جعل لى قارون جعلا على أن أقذفك بنفسى، فلما تكلمت بهذا الكلام سقط فى يده قارون و نكس رأسه و سكت الملا و عرف أنه وقع فى مهلكة، و خر موسى ساجدا يبكى و يقول: يا رب إن عدوك قد آذانى و أراد فضيحتى و شينى، اللهم فإن كنت رسولك فاغضب لى و سلطنى عليه، فأوحى اللّه سبحانه أن ارفع رأسك و مر الارض بما شئت تطعك، فقال موسى: يا بنى إسرائيل إن اللّه تعالى قد بعثنى إلى قارون كما بعثنى إلى فرعون، فمن كان معه فليثبت مكانه، و من كان معى فليعتزل، فاعتزلوا قارون و لم يبق معه إلا رجلان، ثم قال موسى عليه السلام: يا أرض خذيهم، فأخذتهم إلى كعابهم، ثم قال: يا أرض خذيهم فأخذتهم إلى ركبهم، ثم قال: يا أرض خذيهم فأخذتهم إلى حقوهم، ثم قال: يا أرض خذيهم فأخذتهم إلى أعناقهم، و قارون و أصحابه فى كل ذلك يتضرعون إلى موسى عليه السلام و يناشده قارون اللّه و الرحم، حتى روى فى بعض الاخبار أنه ناشده سبعين مرة، و موسى فى جميع ذلك لا يلتفت إليه لشدة غضبه، ثم قال: يا أرض خذيهم، فانطبقت عليهم الارض، فأوحى اللّه سبحانه إلى موسى: يا موسى ما أفظك! استغاثوا بك سبعين مرة فلم ترحمهم و لم]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 374

[تغثهم، أما و عزتى و جلالى لو إياى دعونى مرة واحدة لوجدونى قريبا مجيبا. قال قتادة: ذكر لنا أنه يخسف به كل يوم قامة، و أنه يتجلجل فيها و لا يبلغ قعرها إلى يوم القيامة، فلما خسف اللّه تعالى بقارون و صاحبيه أصبحت بنو إسرائيل يتناجون فيما بينهم أن موسى إنما دعا على قارون ليستبد بداره و كنوزه و أمواله، فدعا اللّه تعالى موسى عليه السلام حتى خسف بداره و أمواله الارض، و أوحى اللّه تعالى إلى موسى:

إنى لا اعبد الارض لاحد بعدك أبدا، فذلك قوله تعالى: فخسفنا به و بداره الارض فما كان من فئة ينصرونه من دون اللّه و ما كان من المنتصرين]

[(9). به پانوشت قبل مراجعه شود.]

[(10). ماعون، 4- 7.]

[(11). عنکبوت، 45: «اتل ما أوحی إلیك من الکتاب و أقم الصلاة إن الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر اللّه أکبر و اللّه یعلم ما تصنعون».]

[(12). کافی، ج 2، ص 458؛ اعتقادات، شیخ مفید، ص 57؛ بحار الانوار، ج 22، ص 402:

«عن أبی عبد اللّه، علیه السلام، قال: جاء رجل إلی أبی ذر فقال: یا أبا ذر ما لنا نکره الموت؟ فقال: لانکم عمرتم الدنیا و أخربتم الآخرة فتکرهون أن تنقلوا من عمران إلی خراب. فقال له: فکیف تری قدومنا علی اللّه؟ فقال: أما المحسن منکم فکالغائب یقدم علی أهله و أما المسیء منکم فکالآبق یرد علی مولاه، قال: فکیف تری حالنا عند اللّه؟

قال: اعرضوا أعمالکم علی الکتاب، إن اللّه یقول: إن الابرار لفی نعیم* و إن الفجار لفی جحیم. قال: فقال الرجل: فأین رحمة اللّه؟ قال: رحمة اللّه قریب من المحسنین».]

[(13). اعراف، 56: «و لا تفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها و ادعوه خوفا و طمعا إنّ رحمة اللّه قریب من المحسنین»]

[(14). نساء، 18.]

[(15). دعوات، قطب الدین راوندی، ص 237: قال، صلی اللّه علیه و آله: «ان اللّه یقبل توبة عبده ما لم یغرغر ...»؛ تفسیر المیزان، ج 4، ص 252: «أن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله و سلم، قال: «إن اللّهیقبل توبة عبده أو یغفر لعبده ما لم یقع الحجاب».]

[(16). یونس، 90.]

[(17). اشاره است به این آیه: «فأراد أن یستفزهم من الارض فأغرقناه و من معه جمیعا». إسراء، 103.]

[(18). روم، 30: «فأقم وجهك للدین حنیفا فطرة اللّه التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق اللّه ذلك الدین القیم و لکن أکثر الناس لا یعلمون».]

[(19). مدثر، 38.]

[(20). توبه، 38: «یا أیها الذین آمنوا ما لکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّه اثاقلتم إلی الارض أرضیتم بالحیاة الدنیا من الآخرة فما متاع الحیاة الدنیا فی الآخرة إلا قلیل».]

[(21). عادیات، 1- 8.]

[(22). رسائل المرتضی، شریف مرتضی، ج 2، ص 216: «قال الرسول الصادق، صلی اللّه علیه و آله و سلم: «حبك الشئ یعمی و یصم»؛ نیز در خصال، صدوق، ص 25؛ و فتاوی المیسرة، سید علی سیستانی، ص 388، از امام صادق، علیه السلام: «حب الدنیا راس کل خطیئة»؛ نیز در نهج البلاغة، خطبه 109: «... و أماتت الدنیا قلبه، و ولهت علیها نفسه، فهو عبد لها، و لمن فی یده شئ منها ...».]

[(23). بقره، 43: «و أقیموا الصلاة و آتوا الزکاة و ارکعوا مع الراکعین»؛ بقره، 110: «و أقیموا الصلاة و آتو الزکاة و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند اللّه إن اللّه بما تعملون بصیر»؛ حج، 78: «و جاهدوا فی اللّه حق جهاده هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة أبیکم إبراهیم هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس فأقیموا الصلاة و آتوا الزکاة و اعتصموا باللّه هو مولاکم فنعم المولی و نعم النصیر».]

[(24). ذخیرة المعاد، محقق سبزواری، ج 3، ص 483، که از کتاب احتجاج اقتباس شده:

«ورد علی توقیع من الشیخ ابی جعفر محمد بن عثمن العمری، قدس اللّه روحه، ابتداء لم یتقدمه سؤال «بسم اللّه الرحمن الرحیم لعنة اللّه و الملائکة و الناس اجمعین علی من استحل من مالنا درهما»؛ نیز در المقنعة، شیخ مفید، ص 280: «عن أحدهما، علیهما السلام، قال: «إن أشد ما فیه الناس یوم القیامة أن یقوم صاحب الخمس فیقول:]

[«یا رب خمسین»، و قد طیبنا ذلك لشیعتنا لتطیب ولادتهم».]

[(25). حدید، 11: «من ذا الذی یقرض اللّه قرضا حسنا فیضاعفه له و له أجر کریم»؛ در آیه 19 سوره مزمل به صورت امر «... أقرضوا اللّه قرضا حسنا ...» آمده است که به خاطر طولانی بودنش همه آن آورده نشد.]

[(26). اشاره به اين آيه است: بقره، 177: «ليس البر أن تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من آمن باللّه و اليوم الآخر و الملائكة و الكتاب و النبيين و آتى المال على حبه ذوى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السبيل و السائلين و فى الرقاب و أقام الصلاة و آتى الزكاة و الموفون بعهدهم إذا عاهدوا و الصابرين فى البأساء و الضراء و حين البأس أولئك الذين صدقوا و أولئك هم المتقون». نساء، 36: «و اعبدوا اللّه و لا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و بذى القربى و اليتامى و المساكين و الجار ذى القربى و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبيل و ما ملكت أيمانكم إن اللّه لا يحب من كان مختالا فخورا». بقره، 83: «و إذ أخذنا ميثاق بنى إسرائيل لا تعبدون إلا اللّه و بالوالدين إحسانا و ذى القربى و اليتامى و المساكين و قولوا للناس حسنا و أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة ثم توليتم إلا قليلا منكم و أنتم معرضون».]

[(27). بقره، 110: «و أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند اللّه إن اللّه بما تعملون بصير»؛ مزمل، 20: «... و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند اللّه ...».]

[(28). توبه، 72: «وعد اللّه المؤمنين و المؤمنات جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها و مساكن طيبة فى جنات عدن و رضوان من اللّه أكبر ذلك هو الفوز العظيم»؛ صف، 12: «يغفر لكم ذنوبكم و يدخلكم جنات تجرى من تحتها الانهار و مساكن طيبة فى جنات عدن ذلك الفوز العظيم».]

[(29). مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 359؛ نيز در كتاب وسائل الشيعه، ج 12، ص 373؛ و بحار الانوار، ج 47، ص 134 (با اختلاف اندك آورده شده): «كان رجل من ملوك أهل الجبل يأتى الصادق فى حجة كل سنة فينزله أبو عبد اللّه، عليه السلام، فى دار من دوره فى المدينة و طال حجه و نزوله فأعطى أبا عبد اللّه عشرة آلاف درهم ليشترى له]

[دارا و خرج إلى الحج، فلما انصرف قال: جعلت فداك اشتريت لى الدار؟ قال: نعم، و أتى بصك فيه: بسم اللّه الرحمن الرحيم هذا ما اشترى جعفر بن محمد الفلان بن فلان الجبلى له دار فى الفردوس حدها الاول رسول اللّه و الحد الثانى أمير المؤمنين و الحد الثالث الحسن بن على و الحد الرابع الحسين بن على، فلما قرأ الرجل ذلك قال: قد رضيت جعلنى اللّه فداك. قال فقال أبو عبد اللّه انى أخذت ذلك المال ففرقته فى ولد الحسن و الحسين و أرجو أن يتقبل اللّه ذلك و يثيبك به الجنة. قال: فانصرف الرجل إلى منزله و كان الصك معه ثم اعتل علة الموت فلما حضرته الوفاة جمع أهله و حلفهم أن يجعلوا الصك

معه ففعلوا ذلك، فلما أصبح القوم غدوا إلى قبره فوجدوا الصك على ظهر القبر مكتوب عليه: و فى ولى اللّه جعفر بن محمد».]

[(30). فصلت، 30.]

[(31). نهج البلاغه، خطبه 142: «فمن آتاه اللّه مالا فليصل به القرابة، و ليحسن منه الضيافة، و ليفك به الاسير و العانى، و ليعط منه الفقير و الغارم، و ليصبر نفسه على الحقوق و النوائب ابتغاء الثواب، فإن ففوزا بهذه الخصال شرف مكارم الدنيا و درك فضائل الآخرة إن شاء اللّه»؛ و در خطبه 209: «و قد دخل على العلاء بن زياد الحارث و هو من أصحابه يعوده فلما رأى سعة داره قال ما كنت تصنع بسعة هذه الدار فى الدنيا. أما أنت إليها فى الآخرة كنت أحوج، و بلى إن شئت بلغت بها الآخرة تقرى فيها الضيف و تصل فيها ارحم، و تطلع منها الحقوق مطالعها، فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة».]

[(32). بقره، 261: «مثل الذين ينفقون أموالهم فى سبيل اللّه كمثل حبة أنبتت سبع سنابل فى كل سنبلة مئة حبة و اللّه يضاعف لمن يشاء و اللّه واسع عليم».]

[(33). بقره، 261.]

[(34). تفسير روح البيان، ج 1، ص 384. (چاپ دار احياء التراث العربى) فقه الرضا، على بن بابويه، ص 362: «روى أن رسول اللّه، صلى اللّه عليه و آله، قال لعدى بن حاتم: «رفع عن أبيك العذاب الشديد بسخاوة نفسه».]

[(35). شرح الأسماء الحسنى، ملا هادى سبزوارى، ج 2، ص 41: « «ارباب القلوب قد امروا بقوله: صلى اللّه عليه و آله: «تخلقوا باخلاق اللّه»؛ نيز در بحار الانوار، ج 58، ص]

[129 (بدون ذكر نام معصوم)؛ و در شرح اصول كافى، ج 9، ص 372، به صورت كما قيل آورده است.]

[(36). سعدى شيرازى در بوستان مى گويد:

يكى زهره خرج كردن نداشت زرش بود و يارای خوردن نداشت

نه خوردن که خاطر بر آسایدش نه دادی که فردا به کار آیدش

شب و روز در بند زر بود و سیم زر و سیم در بند مرد لئیم

بدانست روزی پسر در کمین که ممسك کجا کرد زر در زمین

ز خاکش برآورد و بر باد داد شنیدم که سنگی در آن‌جا نهاد

جوانمرد را زر بقایی نکرد به یك دستش آمد به دیگر بخورد

کزین کم زنی بود ناپاك رو کلاهش به بازار و میزر گرو

نهاده پدر چنگ در نای خویش پسر چنگی و نایی آورده پیش

پدر زار و گریان همه شب نخفت پسر بامدادان بخندید و گفت:

زر از بهر خوردن بود ای پدر ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر

زر از سنگ خارا برون آورند که با دوستان و عزیزان خورند

زر اندر کف مرد دنیاپرست هنوز ای برادر به سنگ اندرست

چو در زندگانی بدی با عیال گرت مرگ خواهند از ایشان منال

چو چشمار و آنگه خورند از تو سیر که از بام پنجه گز افتی به زیر

بخیل توانگر به دینار و سیم طلسمی است بالای گنجی مقیم

از آن سال‌ها می‌بماند زرش که لرزد طلسمی چنین بر سرش

به سنگ اجل ناگهش بشکنند به آسودگی گنج قسمت کنند

پس از بردن و گرد کردن چو مور بخور پیش از آن‌که خوردت کرم گور

سخن‌های سعدی مثال است و پند به کار آیدت گر شوی کاربند

دریغ است از این روی برتافتن کز این روی دولت توان یافتن.

[

[و در انتها گلستان می‌گوید: دو کس مردند و تحسر بردند: یکی آن‌که داشت و نخورد.

و یکی آن‌که دانست و نکرد:

کس نبیند بخیل فاضل را که نه در عیب گفتنش کوشد

ور کریمی دو صد گنه دارد کرمش عیب‌ها فروپوشد.

[

[(37). آل عمران، 180.]

[(38). توبه، 34: «یا أیها الذین آمنوا إن کثیرا من الاحبار و الرهبان لیأکلون أموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل اللّه و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشرهم بعذاب ألیم».]

[(39). بیتی از منظومه حدیقة الحقیقه از سنایی غزنوی است.]

[(40). توبه، 35.]

16 عقل و اعتدال در محبتهای مادی و معنوی

شیراز، حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 383

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

یکی از موضوعات بسیار مهمی که قرآن کریم و انبیا و اولیای الهی بدان دعوت کرده‌اند، رعایت اعتدال و میانه‌وری در محبت‌های مادی و دنیوی است. بر طبق این تعالیم، انسان باید بر رعایت عدالت و حد وسط در این‌گونه دوست داشتن‌ها مواظبت نماید، [1] چراکه این دست علاقه‌ها و خواستن‌ها اگر صورت افراط به خود بگیرند وبه تعبیر قرآن کریم‌به «محبت شدید» [2] تبدیل شوند، آن محبوب دنیایی را معبود انسان قرار می‌دهند. [3] به عبارت روشن‌تر، چنین علاقه مفرطی باطن آدمی را از خدا خالی می‌کند و آن معشوق را به جای پروردگار محور توجه‌هایش قرار می‌دهد. [4] در نتیجه، آثار معبودی غیر از اللّه درون انسان را متأثر می‌سازد و خلق‌وخوهای او براساس ویژگی‌های همان معبود شکل می‌گیرد و چنین انسانی به یك منبع مولّد اعمال باطل و حیوانی تبدیل می‌شود. [5]

مجموع این اعمال هم شرایطی برای او به وجود خواهد آورد که زندگی‌اش‌به تعبیر قرآن مجیدزندان او خواهد شد [6] و در صورتی که نتواند خودش را در مهلت معین با اعمال صالح و توبه واقعی‌توبه‌ای

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 384

که امیر المؤمنین، علیه السلام، در نهج البلاغه در باب حکمت‌ها بیان کرده‌اند [7]- نجات بدهد، آن زندان برای وی ابدی خواهد شد.

امیر المؤمنین، علیه السلام، می‌فرمایند: کسی که گرفتار چنین زندانی شود که ساخته خود اوست و نتواند خود را در مهلت مقرر از بند آن برهاند، نجاتش تا ابد غیر ممکن خواهد شد و از آن بیماری باطن شفا نخواهد یافت:

«ألا و إنه لا فقر بعد الجنة، ألا و إنه لا غنی بعد النار، لا یفك أسیرها و لا یبرأ ضریرها». [8]

نه این زندان، که شکل ملکوتی‌اش در قیامت «دوزخ» است، قابل رهایی است و نه این مرض که به عالم آخرت منتقل شده قابل درمان است. زیرا لازمه درمان‌پذیر بودن این بیماری‌ها در آخرت این است که بسیاری از آیات قرآن مجید را در این‌باره باور نکنیم؛ آیاتی که درباره اهل دوزخ می‌فرماید:

«خالدین فیها ابدا». [9]

اگر این بیماری‌ها در آخرت علاج شوند، دیگر معنی ندارد کسی سال‌ها در جهنم بماند. پس، مفهوم خلود در آتش این است که شفای بیماری‌های روانی‌ای که باعث انحرافات عملی و اخلاقی شده‌اند، پس از انتقال به عالم دیگر غیر ممکن است.

البته، اگر این بیمار دربند در همین دنیا در مقام آزادی خود برآید، امکان نجاتش فراهم است. قرآن مجید می‌فرماید:

«یا عبادی الذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمة اللّه إن اللّه یغفر الذنوب جمیعا». [10]

ای بندگان من که بارتکاب گناه بر خود زیاده‌روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقینا خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 385

زندانیان نفس در همین دنیا می‌توانند خود رهایی بخشند، زیرا بیماری‌های درونی در این جهان درمان‌پذیرند. ولی اگر این اسارت تا مرگ انسان ادامه یابد و این بیماری‌ها با او بمانند و به عالم بعد منتقل شوند، راه نجات و درمانی برای آن اسیر بیمار وجود نخواهد داشت.

رابطه با غیر خدا با عشق به آنان فرق دارد

در تاریخ حیات بشر، همواره بوده‌اند کسانی که رابطه‌شان با ماسوی اللّه رابطه‌ای طبیعی، فطری و معمولی بوده است. این رابطه هیچ‌گاه به سر حد عشق شدید نرسیده و محبت ورزیدن به جایی کشانده نشده است که محبوب در مقام معبود قرار گیرد. اینان رابطه طبیعی خود با امور دنیوی را در مسیر مثبت انداخته‌اند. بدین صورت که کالای دنیا را برای عبادت حق و خدمت به خلق تحصیل کرده‌اند. این گروهند که در معارف الهی با عنوان «زاهد» معرفی شده‌اند. [11]

مفهوم زهد

زاهد در این معارف به کسی اطلاق نمی‌شود که از همه خلق بریده است و کاری به کار دنیا و امور دنیوی ندارد و حوائج جسمانی‌اش را فقط تا حد ضروریات حیاتی رفع می کند و زندگی‌اش عبارت از دو لقمه نان خشك و یك لباس مندرس و یك سری عبادات است. چنین زاهدی در آیین اسلام وجود ندارد.

زاهد در فرهنگ اسلام انسانی است که میل، خواسته، شهوت و محبت دنیوی‌اش منطبق بر طبیعت و عدالت است [12] و باید هم این‌گونه باشد.

چون اگر این محبت و شهوت و خواسته در وجود انسان نباشد، به دنبال کسب و جذب متاع و ابزار مادی نمی‌رود. زاهد، در این تعریف، وقتی محبت‌های دنیوی را تحصیل کرد، آنها را در طریق عبادت حق و

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 386

خدمت خلق به کار می گیرد و ابزارهای مادی را در غیر این دو مسیر مصرف نمی کند. به تعبیر قرآن مجید، زاهد نه «مبذّر» است نه «مسرف» و نه «مترف».

طبق تصریح کلام الهی، مردمی که کالای دنیا را تبذیر می کنند، یعنی در غیر جای خود به مصرف می‌رسانند، برادران شیطان هستند:

«إن المبذّرین کانوا إخوان الشیاطین». [13]

بی‌تردید اسراف کنندگان و ولخرجان، برادران شیاطین‌اند.

گروهی دیگر نیز نعمت‌های خدا را مسرفانه یعنی خارج از حد شرعی‌اش مصرف می کنند؛ مثلا، اتومبیلی می‌خرند به بهای دویست میلیون تومان، مسکنی تهیه می کنند به قیمت دو میلیارد تومان، اثاث زندگی از قبیل فرش و مبلمان و غیره تهیه می کنند به قیمت یك میلیارد تومان. این‌ها از نظر خداند عالم مسرف هستند و حبّ خداوند شامل حال آنان نمی‌شود.

«إن اللّه لا یحب المسرفین». [14]

قطعا خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

این در حالی است که مردان خدا مرکب و خانه و لباسی در حد نیاز همین تن خاکی تأمین می‌کنند.

مترفین نیز کسانی هستند که نعمت‌های خدا را با قهقهه و خنده‌های مستانه در گناه و معصیت خرج می‌کنند. [15]

این سه طایفه مردود هستند. اینان کسانی هستند که عشقشان به کالای دنیا افراطی است و متاع دنیا معبود آن‌هاست. به عبارت دیگر، دنیا آنان را بنده خود کرده است.

مردم بندگان دنیایند

حضرت سید الشهداء، علیه السلام، در مدت شش ماهی که در مکه بودند

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 387

و در این شهر اقامت داشتند، با مردمان بسیاری در منی و عرفات و دیگر مکان‌های مربوط به مناسك حج سخن گفتند یا از طریق آنان نامه‌های بسیار به اهالی بلاد اسلامی فرستادند و نمایندگانی گسیل کردند و برای نهضت خویش از آنان یاری خواستند، اما از میان چند میلیون مسلمان فقط 72 نفر به ندای ایشان لبیك گفتند. از این نفرات اندك نیز حدود 17 نفر اعضای خانواده خود امام بودند و بقیه کسانی بودند که از کوفه و بصره و مکه و مدینه به حضرت ابی عبد اللّه، علیه السلام، پیوسته بودند.

حال، این پرسش مهم مطرح است که چرا فقط 72 نفر؟

بی‌تردید، مردمان آن روزگار ماهیت دعوت حضرت را می‌شناختند و می‌دانستند که دعوت حضرت فراخواندن به چیزی است که خدا و پیغمبران مردم را بدان‌ها فراخوانده‌اند. پس چه علتی در کار بود که از میان آنان جز همین یاران معدود کسی پاسخ ایشان را نداد؟

حضرت سید الشهداء، علیه السلام، خود به این سؤال پاسخ داده‌اند و دلیل استواری برای آن اقامه فرموده‌اند:

«الناس عبید الدنیا»، [16]

مردم بنده دنیا و دنیا معبود آن‌هاست. مردم چنان عشق مفرطی به پول و صندلی و مقام و ملك پیدا کرده‌اند که این مجموعه در جایگاه معبود قرار گرفته است و آنان هم تبدیل به بنده چنین معبودی شده‌اند. [17] مردم اسیر دنیا شده و بند این اسارت چنان قوی و زنجیر این بندگی چنان سنگین است که در مدت شش ماهی که امام دعوتش را با سخنرانی و ارسال نامه و پیك به همگان ابلاغ می‌کرد، پاسخ شایسته‌ای نشنید.

امیر المؤمنین، علیه السلام، می‌فرمایند:

«حب الشیء یعمی و یصمّ». [18]

عشق افراطی به غیر خدا (انسان را) کور و کر می‌کند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 388

آن که با پول نرد عشق می‌بازد، هرگز به دعوت آیات قرآن درباره زکات و انفاق و صدقات گوش فرانخواهد داد. چنین کسی کر و کور است و آینده‌نگر هم نیست. عشق‌های افراطی کار انسان را به جایی می‌رساند که او هیچ ارزشی برای دعوت پروردگار قائل نمی‌شود و این کمال بدبختی این جنس دوپاست.

علاقه و رابطه زاهدان راستین با متاع و ابزارهای دنیا طبیعی است و در نزدشان نظام کسب و مصرف متاع دنیا بر این مبناست که آن را پاك و حلال به دست آورند و در عبادت ربّ و خدمت به خلق هزینه کنند.

یعنی اگر به محل کسب آن‌ها بروید و بگویید: این مغازه چیست؟

خواهد گفت: مسجد است و من هم عبد اللّه هستم. او در این مسجد که درش به روی دنیا باز است متاع‌های پاکیزه را به دست می‌آورد، با بهره‌گیری از آن‌ها بدن خود را سرپا نگاه می‌دارد تا خداوند را عبادت کند و با درآمد مازاد بر نیاز خود نیز به عباد اللّه خدمت می‌کند.

این زاهدان راستین چگونه مغازه را مسجد نام می‌نهند؟ پاسخ این است که آنان با امیر المؤمنین، علیه السلام، آشنایی کامل دارند و بر این نکته واقف‌اند که مولایشان فرموده است:

الدنیا مسجد أحباء اللّه». [19]

وجب‌به‌وجب دنیا مسجد عاشقان خداست؛ منزل، مغازه، کارخانه و زمین کشاورزی مسجد است. زاهد یك عمر خود را در مسجد می‌بیند.

مال را نیز از طریق مسجد به دست می‌آورد. آن‌چه را هم که کسب کرده خرج بندگی خدا و خدمت به خلق خدا می‌کند و بعد هم در کمال آرامش دنیا را ترك می‌کند و وارد عالم آخرت می‌شود، بدون این‌که هنگام ترك متاع دنیا و بیرون رفتن از آن کمترین دردی حس کند. در روایات آمده است که این‌گونه مردم بعد از مردنشان پی‌می‌برند که

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 389

مرده‌اند؛ یعنی وقت مرگشان نمی‌فهمند که در حال مردن‌اند.

امیر المؤمنین، علیه السلام، می‌فرماید: مرگ اینان «انتقال من دار إلی دار» است. [20] گویی آنان را از خانه‌ای به خانه دیگر منتقل می‌کنند. اینان خانه دوم را که می‌بینند، به یك‌باره درمی‌یابند که این منزل جدید با خانه نخستین قابل مقایسه نیست؛ نه نعمت‌ها، نه عظمت و نه کرامتش. اینان مست از تجلی نور خدا در قلبشان، از سرای دنیا به عالم آخرت می‌روند و هنگامی که وارد شدند تازه آن‌جا می‌فهمند که انتقال پیدا کرده‌اند.

نه ویژگی اهل زهد از نگاه جبرئیل (ع)

پیغمبر اسلام درباره اهل زهد از جبرئیل سؤال کرد و به او فرمود: حال درونی و اخلاق اهل زهد را برای من تفسیر کن! جبرئیل نه خصوصیت را برای این دسته از مردم بیان کرد و دو نکته را نیز در کنار این نه ویژگی برای آن حضرت روشن ساخت:

«قلت: یا جبرئیل فما تفسیر الزهد؟ قال: الزاهد یحب من یحب خالقه و یبغض من یبغض، خالقه، و یتحرج من حلال الدنیا و لا یلتفت إلی حرامها؛ فإن حلالها حساب و حرامها عقاب، و یرحم جمیع المسلمین کما یرحم نفسه، و یتحرج من الکلام کما یتحرج من المیتة التی قد اشتدنتنها، و یتحرج عن حطام الدنیا و زینتها کما یتجنب النار أن تغشاه، و أن یقصر أمله، و کان بین عینیه أجله ...».

به راستی، انسان تازه با شنیدن این خصوصیات پی‌می‌برد زاهدان چه انسان‌های باعظمتی هستند!

1. محب خدا و اولیای اویند

اولین خصلتی که جبرئیل برای زاهدان بیان می‌کند درباره محبت‌های دنیوی است که اگر صحیح به کار گرفته شوند آثار مطلوبی برای انسان دارند. عرض کرد: جلوه‌های دنیا قدرت به دام انداختن این صاحبدلان باکرامت را ندارند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 390

«یحبّ من یحبّ خالقه».

عشق این بزرگواران نسبت به پروردگارشان خیلی شدید است؛

«إن الذین آمنوا أشدّ حبّا اللّه». [21]

آنان که ایمان آورده‌اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی‌تر است.

آنان، بر اثر این محبت شدید، خدا را معبود خود گرفته‌اند و از طریق این محبت و معبود گرفتن خدا به تمام کمالات راه پیدا می‌کنند. این غیر از آن محبت افراطی به غیر خداست که رفتار انسان را وارونه می‌کند و به جانب بی‌نهایت بطلان و انحطاط سوق می‌دهد. [22] اهل زهد، بعد از خدا، اگر بخواهند به کسی عشق بورزند، به همین دوستان و عاشقان خدا عشق می‌ورزند:

«یحبّ من یحبّ خالقه».

فقط به دوستان و عاشقان و یاران و حزب خدا عشق می‌ورزند.

جبرئیل گفت: یا رسول اللّه، هنگامی بر دل این‌ها نظر کنی، خواهی دید که خدا، انبیا، ائمه و اولیایش در دل اینان به صورت نور حاضر هستند؛ نوری که اعمال و اخلاقشان را جهت می‌دهد.

این گروه از مردم در طول تاریخ در هر شرایط و موقعیتی خود را از گزند وسوسه‌های مادی و زمینی حفظ کرده‌اند و برایشان فرقی نداشته که در چه شرایطی از زمان زندگی می‌کنند. حوادث و جریان‌های زمانه نه مانعی برای آن‌ها در توجه به معبود حقیقی بوده و نه بندی برای به اسارت کشیدن آن‌ها محسوب می‌شده است. حال، می‌خواهید دنیا پر از ماهواره و سایت‌های باطل یا مملو از فساد باشد می‌خواهید نباشد.

هم‌اکنون، بخشی از تباهی مملکت ما در زمینه روابط پسران و دختران، مردان و زنان، و فساد مکان‌هایی نظیر پارک‌ها، مراکز آموزشی و ... ریشه در محبت افراد جامعه به فرهنگ غربی دارد؛ فرهنگی که آمیزه‌ای است از یهودیت و مسیحیت باطل و یا مرکب از صهیونیسم و لائیسم

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 391

مسیحی‌نما. کسی که به حضرت زهرا، علیها السلام، علاقه دارد، اهل رعایت محرم و نامحرم است، حافظ حجاب و به جای آورنده شرط عفت و اخلاق و عصمت است و فریفته محبت‌های دنیوی نیست. ولی کسی که به زنان و دختران تل‌آویو و لندن و نیویورك و پاریس علاقه دارد، دوستدار عریانی و بدحجابی، اهل اختلاط با هرزه‌ها و نامحرمان، و نمایشگاهی برای چشم‌های آلوده است و امیالش ریشه در محبت‌های باطل او به جلوه‌های دنیایی دارد. [23]

فرشته وحی افزود: یا رسول اللّه! این بزرگواران عاشق عاشقان خدا هستند. لذا باید توجه داشت که انسان وقتی محبوبانی همچون انبیا، امیر المومنین، امام صادق، سید الشهدا، و فاطمه زهرا، علیهم السلام، و اولیای الهی دارد، این محبت برانگیزاننده نیکی‌ها و اعمال صالح است و انسان را به راستی دگرگون می‌کند.

2. بدخواه دشمن خدایند (و یبغض من یبغض خالقه)

زهدپیشه حقیقی با دشمنان خدا، گناهکاران حرفه‌ای و مفسدان رابطه قلبی ندارد و از آنان متنفر است؛ لذا به رنگ آن‌ها نیز درنمی‌آید. او در جامعه اسلامی زندگی می‌کند، یهودی‌مسلك نمی‌شود، به مسیحیت نمی‌گراید، فرهنگ و ارزش‌های لندن و تل‌آویو و ... دلش را نمی‌رباید.

چون از آنان و اعمال و اخلاقشان نفرت دارد. نفرت دفع می‌کند و محبت جذب می‌کند. مساله خواستن و نخواستن است. کسی که آن‌ها را بخواهد بالاجبار به شکل آن‌ها درمی‌آید و کسی هم که خدا و انبیا را بخواهد قطعا شکل آنان را می‌پذیرد.

3. در استفاده از حلال دنیا احتیاط می‌کنند (و یتحرّج من حلال الدنیا)

اهل زهد آن‌قدر درباره حلال دنیا اهل دقت و حزم و تقوا هستند که موضعی وسواس‌گونه در برابر آن دارند. گویی در نقطه‌ای قرار دارند که

می‌خواهند از حلال دنیا بگریزند. اینان در عین حال وقتی حلال را به دست می‌آورند، آن را در دو جا هزینه می‌کنند: عبادت رب، خدمت خلق. کاری هم به اوضاع زمانه ندارند، چون آن‌قدر مجذوب پروردگار هستند که به هیچ عنوان جذب جریانات زمانه نمی‌شوند.

نکته‌های بسیار در عبارت «یتحرج من حلال الدنیا» نهفته است. درباره اهمیت مساله کسب حلال، به چشم خودم عبرت‌هایی مشاهده کرده‌ام و با حوادثی برخورد داشته‌ام که تردید دارم باورپذیر باشند. زیرا باور کردن چنین اموری در زمانه ما دیگر خیلی سخت شده است.

تقوا و وسواس زاهدان درباره حلال‌های دنیاست نه حرام‌هایش. هر چه تاکنون شنیده‌ایم این بوده که اینان درباره حرام دنیا وسواس دارند که نکند حرامی وارد زندگی‌شان شود. بسیار شنیده‌ایم که همه‌جا گفته‌اند پرهیزکاران از گشتن به گرد امور حرام پرهیز می‌کنند و به دنبال محرمات نمی‌روند، اما در این روایت جبرئیل به پیغمبر می‌گوید این گروه در استفاده از حلال دنیا نیز احتیاط می‌کنند. یعنی نگاه شگفتی به حلال دنیا دارند، گویی از ترس و احتیاط با حلال‌ها روبه‌رو می‌شوند.

وقتی هم آن را پس از این همه احتیاط به دست می‌آورند، فقط در عبادت حق و خدمت خلق به مصرف می‌رسانند. اصلا، زندگی متقّیان چیزی جز عبادت و خدمت نیست و این دو نیز از هم جدا نیستند؛ آن چنان‌که گفته‌اند: عبادت به جز خدمت خلق نیست. [24]

4. به حرام دنیا توجهی ندارد (و لا یلتفت إلی حرامها)

ویژگی دیگر این بزرگواران این است که تا آخر عمر به حرام دنیا توجه ندارند و التفات به حرام حتی به ذهنشان هم خطور نمی‌کند. اینان چقدر از حرام دورند! گویی اصلا حرامی در این عالم وجود ندارد که به ذهنشان بیاید و توجهشان را جلب کند.

جبرئیل سپس به پیغمبر عرض کرد: «فإنّ حلالها حساب»؛ یعنی خداوند حلال دنیا را در قیامت به پای اینها حساب می‌کند و پاداش می‌دهد و این هم از کرم و بزرگواری پروردگار است. خدا در روز قیامت ارتزاق حلال این گروه از مردم را محاسبه می‌کند و پاداش زحمت کشیدن و عرق ریختن برای کسب حلال را به آنها می‌دهد.

«و حرامها عقاب»؛ یعنی اینان حرام را خود آتش دوزخ می‌بینند.

همچنان‌که قرآن کریم نیز تصریح می‌کند، حرام آتش است:

«إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا». [25]

بی‌تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، فقط در شکم‌های خود آتش می‌خورند.

پرهیزکاران آن‌چنان به حرام بی‌التفات هستند که گویی در این عالم حرامی وجود ندارد که ذهن آنان را به خود مشغول کند، چون می‌دانند حرام منتهی به آتش قیامت است.

آتشی که از گور برمی‌خاست

دریغم می‌آید در این‌جا واقعه‌ای را نقل نکنم. داستان عجیبی است و واسطه هم ندارد؛ یعنی کسی که این واقعیت برایش اتفاق افتاده بود آن را برایم نقل کرد. من در عمرم‌از هفده یا هجده سالگی تاکنون- قریب پنج انسان چشم‌دار دیده‌ام و نه بیشتر. چشم‌داران یعنی کسانی که آفریدگار مهربان به خاطر پاکی و تقوای فوق العاده‌شان به آنان رخصت داده تا اسراری را با چشم خود ببینند؛ اسراری که برای دیگران در پرده است و قادر به دیدنش نیستند.

ساعت شش صبح یکی از روزهای دهه فاطمیه، به مسجدی در تهران دعوت شدم. برای نخستین‌بار بود که در آن مسجد منبر می‌رفتم. وقتی به مسجد رسیدم نمازگزاران تشهد نماز صبح را می‌خواندند. پس از

سلام نماز، بازاری مؤمنی در انتهای مسجد رو به قبله نشست و آیاتی از قرآن تلاوت کرد و مردم با شنیدن تلاوت او گریه کردند.

چه گلوهایی، چه صداهایی، و چه ارتباطهایی! هرچه این قبیل افراد در جامعه ما کم می‌شوند، بلاها و مصائب هم فزونی می‌گیرد. چه بسیار در روایات آمده است که رحمت الهی به خاطر اینان شامل همگان می‌شود و اگر این گروه نباشند، خداوندهمه را به عذاب مبتلا می‌کند. [26]

وقتی تلاوت ایشان تمام شد، من به طرف منبر رفتم و امام جماعت هم به سمت در ورودی مسجد رفت و روبه‌روی منبر نشست. از آن‌جا که خدای مهربان توفیق داده بود از نوجوانی افراد فوق العاده را ببینم، تا حدی با این چهره‌ها آشنا بودم، لذا هنگامی که از بالای منبر نگاهم به این امام جماعت افتاد، متوجه شدم او متعلق به این دنیا نیست؛ به همان معنایی که در مباحث پیش ذکر شد.

او در زمره نیکانی بود که جسم خاکی‌شان در این دنیاست، اما خودشان در جوار حق زندگی می‌کنند و هیچ زنجیری نمی‌تواند اسیرشان کند. [27]

الغرض، دریافتم که این امام جماعت انسان دیگری است. روی منبر دائم در این فکر بودم که وقتی از منبر به زیر آمدم با ایشان حرف بزنم، اما نمی‌دانستم او در اولین برخوردمان حاضر به سخن گفتن با من خواهد بود یا خیر؟ چون به فرموده حضرت رضا، علیه السلام، یکی از خصوصیات این عده «صمت و سکوت» است؛ [28] مگر این‌که کسی نکته مثبتی از آن‌ها بپرسد و آن‌ها هم جوابی بدهند که در قیامت گرفتار نباشند. برایم پیش آمده بود که گاهی از بعضی از ایشان چیزی بپرسم، اما گفته بودند: جوابی نداریم. چون اگر حرفی بزنیم به پایمان می‌نویسند و ما در روز قیامت توان پاسخگویی نداریم.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 395

نقل شده است که شخصی پیغمبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، را در مکاشفه‌ای ملاقات کرد و از ایشان پرسید: چه کنم در قیامت کاری به کارم نداشته باشند؟ حضرت فرمود: اگر چنین می‌خواهی، لب فروبند. [29]

توجه به این واقعیات روشن می‌سازد که سخن گفتن چه مسئولیت سنگینی دارد. شاید برای همین است که بزرگان همواره برای سکوت فضیلتی بیش از کلام قائل شده‌اند.

ما نیز باید به این نکته واقف باشیم که انبیا و اولیای خدا بیش از ما شایستگی سخن گفتن داشتند، ولی کم لب به سخن می‌گشودند، چون وقوف کامل به مسئولیت سخن گفتن داشتند. نود درصد حرف‌های ما مستوجب آتش دوزخ است، چراکه افسار سخنمان را در دست نداریم و آن را اغلب به دست شیطان می‌سپاریم. آن ده درصد دیگر نیز بر ما بخشوده

می‌شود وگرنه تمام حرف‌های ما گناه‌آلود است و ما را مستحق عقوبت می کند. پس باید لب از سخن فروبندیم و همواره سعی کنیم سراپا گوش باشیم و بشنویم و اطاعت کنیم؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

«آمن الرسول بما انزل الیهم من ربه و المؤمنون کل آمن باللّه و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا». [30]

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان آورده‌اند و براساس ایمان استوارشان گفتند: ما میان هیچ‌یك از پیامبران او فرق نمی گذاریم. و گفتند:

شنیدیم و اطاعت کردیم.

وقتی سخنانم به پایان رسید و از منبر فروآمدم، نزد او نشستم. نشان بزرگی و عظمت او ناصیه‌اش پیدا بود و من آن را حس می کردم.

ز راه نسبت هر روح با روح — دری از آشنایی هست مفتوح

میان آن دو دل کاین در بود باز — بود در راه دائم قاصد راز. [31]

بدان آشنای بدان هستند و از خوبان هیچ درك نمی کنند. خوبان نیز در

حد خوبی خود با خوبان آشنایند و به اندازه معرفت خود توشه‌هایی از خوبی آنان برمی گیرند: کند همجنس با همجنس پرواز.

سلامی کردم و گفتم: حاضرید با من سخن بگویید؟ بی کلام بر من نظری افکند و از نگاهش دانستم که پاسخش منفی نیست. از سنین عمرش پرسیدم، گفت: در آستانه نود. گفتم: از نتیجه عمرتان برایم می گویید؟ گفت: فقط چیزهایی. (منظورش این بود که دیگر هیچ مپرس! امروز حاجتت را برآورده می کنم، همان برایت بس باشد).

بعد ادامه داد: اصالتا اهل کویرم؛ دهی بین نائین و اصفهان. از روزی که به دنیا آمدم والدینم عشق خدا و انبیا و عالمان شیعه را در نهاد من کاشتند. در دوره کودکی‌ام عالمی را شناختم که از راهی دور می‌آمد و شب‌های ماه رمضان و دهه عاشورا برای ما درس دین می‌گفت. من پای منبر آن عالم، دیندار شدم. برنامه‌ای برای خودم مقرر کرده بودم. بدین ترتیب که هر روز بعد از نماز صبح به گورستان می‌رفتم و بر مردگان روستا فاتحه می‌خواندم. سپس، نگاهی به قبرها می‌کردم و درس می‌گرفتم که ما هم این‌جا ماندنی نیستیم و مال و مقام و هوس‌هامان هم ماندنی نیست. عاقبت ما می‌مانیم و این گور. صبح‌ها، روحم از این تأملات لذت می‌برد و سبکبار می‌شدم.

در آن ایام، خانی در منطقه ما زندگی می‌کرد که 7 - 8 پارچه آبادی را غارت می‌کرد و زراعت و احشام مردم از دست او در امان نبود. دستش نیز با ژاندارم‌های اواخر عهد قاجاریه در یك پیاله بود و مردم توان ایستادگی در برابر زورگویی‌های او را نداشتند.

غروب یك روز که من گوسفندها را از صحرا برمی‌گرداندم، مردم ده را بسیار شاکر و شادمان دیدم. از پدرم پرسیدم: چه اتفاقی افتاده؟ گفت:

خان مرده است و پیکرش را آورده‌اند دفن کنند.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 397

فردا که در تاریك و روشن سحر به عادت هر روز بعد از نماز به سوی قبرستان رفته بودم، با چنان صحنه غریبی مواجه شدم که هوش از سرم برد: آتشی فروزان دیدم که از آن گور تازه به آسمان شعله می‌کشید.

(بدین سبب است که ارتکاب محرمات به ذهن اهل خدا خطور نمی‌کند، چون می‌بیند که حرام آتش است). غش کردم و وقتی به هوش آمدم که آفتاب طلوع کرده بود.

نالان به خانه برگشتم و به والدینم گفتم: به من اجازه بدهید بروم دنبال تحصیل علم دین! پدرم گفت: من حرفی ندارم، اما توان پرداخت خرج تحصیلت را ندارم. گفتم: چیزی نمی‌خواهم، فقط اجازه بدهید! گفت: در پناه خدا! برو.

فردای آن روز، پای پیاده از روستایمان عازم کربلا شدم و پنجاه سال در جوار حرم حضرت سید الشهدا، علیه السلام، به تحصیل و تدریس و عبادت حق و خدمت خلق پرداختم.

5. به همه مردم مهر می‌ورزند

«و یرحم جمیع المسلمین کما یرحم نفسه».

و به تمام مردم مهر می‌ورزد، آن چنان‌که به خودش محبت دارد.

انسان‌های اهل خدا همه را مثل خودشان می‌بینند و سود و زیان مسلمانان دیگر را فارق از سود و زیان خویش نمی‌دانند. آنان با هیچ مسلمانی احساس بیگانگی نمی‌کنند.

6. از سخان بیهوده گریزانند

«و یتحرج من الکلام کما یتحرج من المیتة التی قد اشتدنتنها».

انسان‌های با خدا از هرچه سخن غیر خداست فراری‌اند؛ مانند گریز از لاشه‌ای که بویش مشام را می‌آزارد.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 398

7. از حطام دنیا اجتناب می‌کنند

«و یتحرج عن حطام الدینا و زینتها کما یتجنب النار أن تغشاه».

آنان از حطام دنیا و از هرچه که آن را حق خود نمی‌دانند گریزانند؛ مانند اجتناب از آتشی که می‌ترسند سراپایشان را فرابگیرد.

8. آرزوهای دورودراز ندارند

«و أن یقصر أمله» مردان خدا آمال و آرزوهای دست نایافتنی ندارند و هرچه آرزو دارند مثبت و دست یافتنی است.

9. مرگ در پیش چشمشان است

«و کان بین عینیه أجله».

مرگ شب و روز پیشاپیش چشمشان است.

مردان خدا خود را مسافران این دنیا می‌دانند. مسافرانی که حضورشان در این سرای خاکی مؤجّل و موقت است. انسانی که خود را مسافر چند روزه این سرای سپنج می‌داند، به گناه میل نخواهد کرد و بر حقوق دیگران هم چشم طمع نخواهد دوخت.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 399

پی‌نوشت

[(1). آیات قرآن به تبیین ماهیت دنیا و دلبستگی به آن پرداخته‌اند تا انسان‌های عاقل از دلبستگی به آن دست بردارند و اعتدال را در دنیا حفظ کنند. از جمله این آیات:

- «کل نفس ذائقة الموت و إنما توفون أجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز و ما الحیاة الدنیا إلا متاع الغرور* لتبلون فی أموالکم و أنفسکم و لتسمعن من الذین أوتو الکتاب من قبلکم و من الذین أشرکوا أذی کثیرا و إن تصبروا و تتقوا فإن ذلك من عزم الامور». آل عمران، 185- 186.

- «یرید اللّه لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و اللّه علیم حکیم* و اللّه یرید أن یتوب علیکم و یرید الذین یتبعون الشهوات أن تمیلوا میلا عظیما* یرید اللّه أن یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا* یا أیها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تکون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا أنفسکم إن اللّه کان بکم رحیما* و من یفعل ذلك عدوانا و ظلما فسوف نصلیه نارا و کان ذلك علی اللّه یسیرا* إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما».

نساء، 26- 31.

- «یا أیها الذین آمنوا لا تخونوا اللّه و الرسول و تخونوا أماناتکم و أنتم تعلمون* و اعلموا أنما أموالکم و أولادکم فتنة و أن اللّه عنده أجر عظیم* یا أیها الذین آمنوا إن تتقوا اللّه یجعل لکم فرقانا و یکفر عنکم سیئاتکم و یغفر لکم و اللّه ذو الفضل العظیم». انفال، 27- 29.

- «و ما أموالکم و لا أولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی إلا من آمن و عمل صالحا فأولئك لهم جزاء الضعیف بما عملوا و هم فی الغرفات آمنون». سبإ، 37.

- «إنما الحیاة الدنیا لعب و لهو و إن تؤمنوا و تتقوا یؤتکم أجورکم و لا یسألکم أموالکم».

محمد، 36.

- «یا أیها الذین آمنوا لا تلهکم أموالکم و لا أولادکم عن ذکر اللّه و من یفعل ذلك فأولئك هم الخاسرون». منافقون، 9.

- «إنما أموالکم و أولادکم فتنة و اللّه عنده أجر عظیم». تغابن، 15.]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 400

[(2). عادیات، 8: «و انه لحب الخیر لشدید».]

[(3). این آیات به همین مطلب اشاره دارند:

- «اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات إلی النور و الذین کفروا أولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلی الظلمات أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون». بقره، 257.

- «لا یتخذ المؤمنون الکافرین أولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلك فلیس من اللّه فی شئ إلا أن تتقوا منهم تقاة و یحذرکم اللّه نفسه و إلی اللّه المصیر». آل عمران، 28.

- «یا أیها الذین آمنوا إن تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی أعقابکم فتنقلبوا خاسرین* بل اللّه مولاکم و هو خیر الناصرین». آل عمران، 149- 150.

- «إن اللّه لا يغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و من يشرك باللّه فقد ضل ضلالا بعيدا* إن يدعون من دونه إلا إناثا و إن يدعون إلا شيطانا مريدا* لعنه اللّه و قال لا تخذن من عبادك نصيبا مفروضا* و لا ضلنهم و لا منينهم و لآمرنهم فليبتكن آذان الانعام و لآمرنهم فليغيرن خلق اللّه و من يتخذ الشيطان وليا من دون اللّه فقد خسر خسرانا مبينا* يعدهم و يمنيهم و ما يعدهم الشيطان إلا غرورا* أولئك مأواهم جهنم و لا يجدون عنها محيصا». نساء، 116- 121.

- «بشر المنافقين بأن لهم عذابا أليما* الذين يتخذون الكافرين أولياء من دون المؤمنين أيبتغون عندهم العزة فإن الغزة للّه جميعا». نساء، 138- 139.

- «يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا الكافرين أولياء من دون المؤمنين أتريدون أن تجعلوا للّه عليكم سلطانا مبينا* إن المنافقين فى الدرك الاسفل من النار و لن تجدلهم نصيرا». نساء، 144- 145.

- «يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود و النصارى أولياء بعضهم أولياء بعض و من يتولهم منكم فإنه منهم إن اللّه لا يهدى القوم الظالمين». مائده، 51.

- «قل أغير اللّه أتخذ وليا فاطر السماوات و الارض و هو يطعم و لا يطعم قل إنى امرت أن أكون أوا من أسلم و لا تكونن من المشركين». انعام، 14.

- «و ذر الذين اتخذوا دينهم لعبا و لهوا و غرتهم الحياة الدنيا و ذكر به أن تبسل نفس بما كسبت ليس لها من دون اللّه ولى و لا شفيع و إن تعدل كل عدل لا يؤخذ منها أولئك]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 401

[الذين أبسلوا بما كسبوا لهم شراب من حميم و عذاب أليم بما كانوا يكفرون* قل أندعوا من دون اللّه ما لا ينفعنا و لا يضرنا و نرد على أعقابنا بعبد إذ هدانا اللّه كالذى استهوته الشياطين فى الارض حيران له أصحاب يدعونه إلى الهدى ائتنا قل إن هدى اللّه هو الهدى و أمرنا لنسلم لرب العالمين». انعام، 70- 71.]

[(4). بحار الأنوار، ج 67، ص 25: «قال الصادق، عليه السلام: «القلب حرم اللّه فلا تسكن حرم اللّه غير اللّه».]

[(5). نهج البلاغه، خطبه 7: «اتخذوا الشيطان لامرهم ملاكا، و اتخذهم له أشراكا، فباض و فرخ فى صدورهم، و دب و درج فى حجورهم. فنظر بأعينهم و نطق بألسنتهم. فركب بهم الزلل و زرين لهم الخطل فعل من قد شركه الشيطان فى سلطانه و نطق بالباطل على لسانه».]

[(6). در قرآن در این مورد این تعابیر آمده است: اعراف، 157: «الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم إصرهم و الاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی أنزل معه أولئك هم المفلحون»؛ نیز رعد، 5: «و إن تعجب فعجب قولهم أئذاکناترابا أئنا لفی خلق جدید أولئك الذین کفروا بربهم و أولئك الاغلال فی أعناقهم و أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون». نیز این آیه: «کل نفس بما کسبت رهینة». مدثر، 38.]

[(39). نهج البلاغه، حکمت 417: «قال، علیه السلام، لقائل قال بحضرته أستغفر اللّه: «ثکلتك أمك أتدری ما الاستغفار؟ الاستغفار درجة العلیین، و هو اسم واقع علی ستة معان:

أولها الندم علی ما مضی؛ و الثانی العزم علی ترك العود إلیه أبدا؛ و الثالث أن تؤدی إلی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی اللّه أملس لیس علیك تبعة؛ و الرابع أن تعمد إلی کل فریضة علیك ضیعتها فتؤدی حقها؛ و الخامس أن تعمد إلی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلصق الجلد بالعظم و ینشأ بینهما لحم جدید؛ و السادس أن تذیق الجسم ألم الطاعة کما أذقته حلاوة المعصیة فعند ذلك تقول أستغفر اللّه».]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 402

[(8). شرح اصول کافی، مولی محمد صالح مازندرانی، ج 9، ص 115؛ بحار الانوار، ج 65، ص 212؛ و ثلاثیات الکلینی، شیخ امین عاملی، ص 322: «حضرت علی، علیه السلام، ضمن وصیت اصحاب می‌فرماید: «... و اعلموا أن الهالك من هلك دینه و الحریب من حرب دینه، ألا و إنه لا فقر بعد الجنة، ألا و إنه لا غنی بعد النار، لا یفك أسیرها و لا یبرأ ضریرها».]

[(9). بقره، 162؛ آل عمران، 88؛ نساء، 169؛ انعام، 128؛ توبه، 68؛ هود، 107؛ نحل، 29؛ احزاب، 65؛ زمر، 72؛ غافر، 76؛ حشر، 17؛ تغابن، 10؛ طلاق، 11؛ جن، 23؛ بینه، 6.]

[(10). زمر، 53.]

[(11). درباره زهد روایت از حد فزون وارد شده است. از جمله این روایات:

- میزان الحکمة، ج 2، ص 905:

الإمام علی (علیه السلام): انظروا إلی الدنیا نظر الزاهد فیها، فإنها عن قلیل تزیل الساکن، و تفجع المترف فلا یغرنکم.

عنه (علیه السلام): انظروا إلی الدنیا نظر الزاهد المفارق، فإنها تزیل الثاوی الساکن، و تفجع المترف الآمن، لا یرجی منها ما ولی فأدبر، و لا یدری ما هو آت منها فیستنظر.

عنه (علیه السلام): اجعل الدنیا شوکا، و انظر أین تضع قدمک منها، فإن من رکن إلیها خذلته، و من أنس فیها أوحشته، و من یرغب فیها أوهنته.

عنه (علیه السلام): انظر إلی الدنیا نظر الزاهد المفارق، و لا تنظر إلیها نظر العاشق الوامق.

عنه (علیه السلام): انظروا إلی الدنیا نظر الزاهدین فیها الصارفین عنها، فإنها و اللّه عما قلیل تزیل الثاوی الساکن، و تفجع المترف الآمن.

عنه (علیه السلام): اوصیکم بالرفض لهذه الدنیا التارکة لکم، و إن لم تحبوا ترکها ... فلا تنافسوا فی عز الدنیا و فخرها، و لا تعجبوا بزینتها و نعیمها، و لا تجزعوا من ضرائها و بؤسها، فإن عزها و فخرها إلی انقطاع، و إن زینتها و نعیمها إلی زوال، و ضرائها و بؤسها إلی نفاد (نفاذ).]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 403

[- میزان الحکمة، ج 2، ص 1167:

الإمام علی (علیه السلام): الزهد کله فی کلمتین من القرآن، قال اللّه تعالی:* (لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ...)* فمن لم یأس علی الماضی و لم یفرح بالآتی فهو الزاهد.

عنه (علیه السلام): الزهد کلمة بین کلمتین من القرآن، قال اللّه تعالی* (لکیلا تأسوا ...)* فمن لم یأس علی الماضی، و لم یفرح بالآتی فقد أخذ الزهد بطرفیه.

الإمام علی (علیه السلام): أیها الناس إنما الناس ثلاثة: زاهد، و راغب، و صابر، فأما الزاهد فلا یفرح بشئ من الدنیا أتاه، و لا یحزن علی شئ منها فاته، و أما الصابر فیتمناها بقلبه فإن أدرک منها شیئا صرف عنها نفسه لما یعلم من سوء عاقبتها، و أما الراغب فلا یبالی من حل أصابها أم من حرام.

رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): الزهد فی الدنیا قصر الأمل، و شکر کل نعمة، و الورع عن کل ما حرم اللّه.

عنه (صلی اللّه علیه و آله): الزهد لیس بتحریم الحلال و لکن أن یکون بما فی یدی اللّه أوثق منه بما فی یدیه.

الإمام الصادق (علیه السلام): لیس الزهد فی الدنیا باضاعة المال، و لا بتحریم الحلال، بل الزهد فی الدنیا أن لا تکون بما فی یدك أوثق منك بما فی ید اللّه عز و جل.

رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): الزهادة فی الدنیا لیست بتحریم الحلال و لا إضاعة المال، و لکن الزهادة فی الدنیا أن لا تکون بما فی یدیك أوثق منك بما فی ید اللّه، و أن تکون فی ثواب المصیبة إذا أنت اصبت بها أرغب منك فیها لو أنها أبقیت لك.]

[(12). کافی، ج 5، ص 70؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص 252؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج 6، ص 327؛ منتهی المطلب (ط. ق)، علامه حلی، ج 2، ص 1031: «ابو عبد اللّه، علیه السلام: «لیس الزهد فی الدنیا باضاعة المال و لا تحریم الحلال بل الزهد فیها ان لا تکون بما فی یدك اوثق بما عند اللّه عز و جل».]

[(13). إسراء، 27: «إن المبذرین کانوا إخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا».]

[(14). انعام، 141: «و هو الذی أنشأ جنات معروشات و غیر معروشات و النخل و الزرع مختلفا أکله و الزیتون و الرمان متشابها و غیر متشابه کلوا من ثمره إذا أثمر و آتوا حقه]

[یوم حصاده و لا تسرفوا إنه لا یحب المسرفین»؛ نیز اعراف، 31: «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا إنه لا یحب المسرفین».]

[(15). واژه مترفین یکبار در قرآن و در وصف اصحاب شمال آمده است: «و أصحاب الشمال ما أصحاب الشمال* فی سموم و حمیم* و ظل من یحموم* لا بارد و لا کریم* إنهم کانوا قبل ذلك مترفین* و کانوا یصرون علی الحنث العظیم* و کانوا یقولون أئذا متنا و کنا ترابا و عظاما أئنا لمبعوثون* أو آباءنا الاولون* قل إن الاولین و الآخرین* لمجموعون إلی میقات یوم معلوم* ثم إنکم أیها الضالون المکذبون* لآکلون من شجر من زقوم* فمالئون منها البطون* فشاربون علیه من الحمیم* فشاربون شرب الهیم* هذا نزلهم یوم الدین* نحن خلقناکم فلولا تصدقون* أفرأیتم ما تمنون* أأنتم تخلقونه أم نحن الخالقون* نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین* علی أن نبدل أمثالکم و ننشأکم فی ما لا تعلمون* و لقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون* أفرأیتم ما تحرثون* أأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون* لو نشاء لجعلناه حطاما فظلتم تفکهون* إنا لمغرمون* بل نحن محرومون* أفرأیتم الماء الذی تشربون* أأنتم أنزلتموه من المزن أم نحن المنزلون* لو نشاء جعلناه أجاجا فلولا تشکرون*

أفرأيتم النار التى تورون* أأنتم أنشأتم شجرتها أم نحن المنشئون* نحن جعلناها تذكرة و متاعا للمقوين* فسبح باسم ربك العظيم».

واقعه، 41- 74. در تفاسير درباره اين آيه آمده است:

- التبيان، شيخ طوسى، ج 9، ص 500: «و قوله" إنهم كانوا قبل ذلك مترفين" قال ابن عباس: معناه إنهم كانوا فى الدنيا متنعمين. و قوله" و كانوا يصرون على الحنث العظيم" قال قتادة و مجاهد كانوا يقيمون على الذنب العظيم، و لا يتوبون منه، و لا يقلعون عنه.

و قال الحسن و الضحاك و ابن زيد: كانوا يقيمون على الشرك العظيم. و قيل: اصرارهم على الحنث هو ما بينه اللّه تعالى فى قوله" و اقسموا باللّه جهد أيمانهم لا يبعث اللّه من يموت" و الاصرار الاقامة على الامر من جهة العزم على فعله، فالاسرار على الذنب نقيض التوبة منه، و الحنث نقض العهد المؤكد بالحلف، فهؤلاء ينقضون العهود التى يلزمهم الوفاء بها، و يقمون على ذلك غير تائبين منه، و وصف الذنب بأنه عظيم أنه اكبر من غيره مما هو أصغر منه من الذنوب».]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 405

[- تفسير مجمع البيان، شيخ طوسى، ج 9، ص 368: «ثم ذكر سبحانه أعمالهم التى أوجبت لهم هذا فقال: (إنهم كانوا قبل ذلك مترفين) أى كانوا فى الدنيا متنعمين، عن ابن عباس. و ذلك أن عذاب المترف أشد ألما. و بين سبحانه أن الترف ألهاهم عن الإنزجار، و شغلهم عن الإعتبار و كانوا يتركون الواجبات طلبا لراحة أبدانهم: (و كانوا يصرون على الحنث العظيم) أى الذنب العظيم، عن مجاهد و قتادة. و الإصرار: أن يقيم عليه، فلا يقلع عنه، و لا يتوب منه. و قيل: الحنث العظيم الشرك أى: لا يتوبون عنه، عن الحسن و الضحاك. و ابن زيد. و قيل: كانوا يحلقون لا يبعث اللّه من يموت، و إن الأصنام أنداد اللّه، عن الشعبى و الأصم».

- تفسير الصافى، فيض كاشانى، ج 5، ص 125: «إنهم كانوا قبل ذلك مترفين منهمكين فى الشهوات و كانوا يصرون على الحنث العظيم الذنب العظيم قيل يعنى الشرك.

- تفسير الميزان، علامه طباطبائى، ج 19، ص 124: «قوله تعالى:" إنهم كانوا قبل ذلك مترفين" تعليل لاستقرار أصحاب الشمال فى العذاب، و الاشارة بذلك إلى ما ذكر من عذابهم يوم القيامة، و إتراف النعمة الانسان إبطارها و إطغاؤها له، و ذلك إشغالها نفسه بحيث يغفل عما وراءها فكون الانسان مترفا تعلقه بما عنده من نعم الدنيا و ما يطلبه منها سواء كانت

كثيرة أو قليلة. فلا يرد ما استشكل من أن كثيرا من أصحاب الشمال ليسوا من المترفين بمعنى المتوسعين فى التنعم و ذلك أن الانسان محفوف بنعم ربه و ليست النعمة هى المال فحسب فاشتغاله بنعم ربه عن ربه ترفة منه، و المعنى: أنا إنما نعذبهم بما ذكر لانهم كانوا قبل ذلك فى الدنيا بطرين طاغين بالنعم. قوله تعالى:" و كانوا يصرون على الحنث العظيم" فى المجمع: الحنث نقض العهد المؤكد بالحلف، و الاصرار أن يقيم عليه فلا يقلع عنه. انتهى. و لعل المستفاد من السياق أن إصرارهم على الحنث العظيم هو استكبارهم عن عبودية ربهم التى عاهدوا اللّه عليها بحسب فطرتهم و أخذ منهم الميثاق عليها فى عالم الذر فيطيعون غير ربهم و هو الشرك المطلق. و قيل: الحنث الذنب العظيم فتوصيفه بالعظيم مبالغة و الحنث العظيم الشرك باللّه، و قيل: الحنث العظيم جنس المعاصى الكبيرة، و قيل: هو القسم على إنكار البعث]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 406

[المشار إليه بقوله تعالى:" و أقسموا باللّه جهد أيمانهم لا يبعث اللّه من يموت" النحل:

38، و لفظ الآية مطلق».]

[(16). كلمات الإمام الحسين، شريفى، ص 356؛ عوالم الامام الحسين، بحرانى، ص 234:

«ان الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على ألسنتهم يحوطونه مادرت معائشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون».]

[(17). آل عمران، 14: «زين للناس حب الشهوات من النساء و البنين و القناطير المقنطرة من الذهب و الفضة و الخيل المسومة و الانعام و الحرث ذلك متاع الحياة الدنيا و اللّه عنده حسن المآب».]

[(18). رسائل المرتضى، شريف مرتضى، ج 2، ص 216؛ سرائر، ابن ادريس حلى، ج 3، ص 295؛ من لا يحضر الفقيه، صدوق، ج 4، ص 380: «و قد قال الرسول الصادق، صلى اللّه عليه و آله و سلم: «جبك الشئ يعمى و يصم»؛ مستدرك الوسائل، ميرزا نورى، ج 12، ص 40: «و قال الصادق، عليه السلام: «حب الدنيا يعمى و يصم»؛ الكافى، ج 2، ص 136؛ نيز مشكاة الانوار، طبرسى، ص 466: «قال أبو عبد اللّه، عليه السلام: كتب أمير المؤمنين، عليه السلام، إلى بعض أصحابه يعظه: «... فارفض الدنيا فإن حب الدنيا يعمى و يصم و يبكم و يذل الرقاب ...».]

[(19). نهج البلاغه، حكمت 131: «كلامه، عليه السلام، لرجل سمعه يذم الدنيا من غير معرفة: ... ان الدنيا دار صدق لمن صدقها، و دار عافية لمن فهم عنها، و دار غنى لمن تزود منها، و دار موعظة لمن اتعظ بها، مسجد أحباء اللّه، و مصلى ملائكة اللّه، و مهبط وحى اللّه، و متجر أولياء اللّه، اكتسبوا فيها الرحمة، و ربحوا فيها الجنة ...».]

[(20). خصال، شیخ صدوق، ص 38: «حدثنا الحسین بن أحمد بن إدریس رضی اللّه عنه، عن أبیه، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: الناس اثنان واحد أراح و آخر استراح، فأما الذی استراح فالمؤمن إذا مات استراح من الدنیا و بلائها، و أما الذی أراح فالکافر إذا مات أراح الشجر و الدواب و کثیرا من الناس».

- خصال، شیخ صدوق، ص 258: «حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید رضی]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 407

[اللّه عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال: حدثنا محمد بن الحسین بن أبی الخطاب، عن علی بن أسباط عن سلیم مولی طربال، عن رجل، عن أبی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول: الدنیا دول، فما کان لك فیها أتاك علی ضعفك، و ما کان منها علیك أتاك و لم تمتنع منه بقوة. ثم أتبع هذا الکلام بأن قال: من یئس مما فات أراح بدنه، و من قنع بما اوتی قرت عینه».

- روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص 441: «قال الصادق علیه السلام: ان کان اللّه تبارك و تعالی قد تکفل بالرزق فاهتمامك لماذا؟ و ان کان الرزق مقسوما فالحرص لماذا؟ و ان کان الحساب حقا فالجمع لماذا؟ و ان کانالخلف من اللّه عز و جل فالبخل لماذا؟ و ان کانت العقوبة من اللّه عز و جل فالمعصیة لماذا؟ و ان کان الشیطان عدوا فالغفلة لماذا؟ و ان کان الممر علی الصراط حقا فالعجب لماذا؟ و ان کان کل شئ بقضاء و قدر فالحزن لماذا؟ و ان کانت الدنیا فانیة فالطمأنینة إلیها لماذا؟».

قال رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): اغفل الناس من لم یتعظ بتغیر الدنیا من حال إلی حال و اغنی الناس من لم یکن للحرص أسیرا.

قال أمیر المؤمنین علیه السلام: کانت الفقهاء و الحکماء إذا کاتب بعضهم بعضا کتبوا بثلاث لیس معهن رابعة: من کانت الآخرة همه کفاه اللّه همه من الدنیا، و من اصلح سریرته اصلح اللّه علانیته، و من اصلح فیما بینه و بین اللّه عز و جل اصلح اللّه له فیما بینه و بین الناس و قال الصادق علیه السلام: ان داود علیه السلام خرج ذات یوم یقرأ الزبور، و کان إذا قرأ الزبور لا یبقی جبل و لا حجر و لا طائر و لا سبع إلا وجاوبه فما زال یمر حتی انتهی إلی جبل فإذا علی ذلك الجبل نبی عابد یقال له: حزقیل، فلما سمع دوی الجبال و اصوات السباع و الطیر علم انه داود علیه السلام فقال داود: یا حزقیل اتأذن لی ان اصعد الیك قال: لا فبکی داود فأوحی اللّه جل جلاله إلیه یا حزقیل لا تعیر داود و سلنی العافیة فقام حزقیل فأخذ

بید داود فرفعه إليه، فقال داود: يا حزقيل هل هممت بخطيئة؟ قال لا قال: فهل دخلك العجب بما انت فيه من عبادة اللّه عز و جل؟ قال لا قال: فهل ركنت إلى الدنيا فاحببت ان تأخذ من شهوتها و لذتها؟ قال: ربما عرض بقلبي قال: فما تصنع إذا كان كذلك قال: ادخل هذا الشعب فاعتبر مما فيه قال فدخل]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 408

[داود النبي عليه السلام فإذا سرير من حديد عليه جمجمة بالية، و عظام فانية فإذا لوح من حديد فيه كتابة فقرأها داود عليه السلام فإذا هي أنا فلان ملكت الف سنة. و بنيت الف مدينة و افتضضت الف بكر فكان آخر عمري ان صار التراب فراشي، و الحجارة و سادتي و الديدان و الحيات جيراني فمن زارني فلا يغتر بالدنيا.

اعتقادات، شيخ مفيد، ص 47، از نبى اكرم، صلى اللّه عليه و آله: «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء، و إنما تنقلون من دار إلى دار»؛ نيز كلمات الإمام الحسين، شريفى، ص 497:

«امام حسين در جواب يارانش كه خوشحالى امام را در لحظه‌هاى آخر درك نمى‌كردند و از امام سبب را پرسيدند فرمود: صبرا بنى الكرام، فما الموت إلا قنطرة تعبر بكم عن البؤس و الضراء إلى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة. فأيكم يكره أن ينتقل من سجن إلى قصر ...».]

[(21). بقره، 165: «و من الناس من يتخذ من دون اللّه أندادا يحبونهم كحب اللّه و الذين آمنوا أشد حبا للّه و لو يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوة للّه جميعا و أن اللّه شديد العذاب».]

[(22). درباره عشق روايات قابل تاملى وجود دارد:

- مشكاة الأنوار، على طبرسى، ص 203: عنه (عليه السلام) قال: قال رسول اللّه (صلى اللّه عليه و آله): أفضل الناس من عشق العبادة فعانقها و أحبها بقلبه، و باشرها بجسده و تفرغ لها، فهو لا يبالى على ما أصبح من الدنيا، على يسر أم على عسر».

- عوالى اللئالى، ابن ابى جمهور الأحسائى، ج 1، ص 295: «فى الحديث القدسى: يا داود، فرغ لى بيتا أسكنه». يعنى به القلب. فى الحديث عن الصادق عليه السلام، و قد سئل عن العشق؟ فقال: (تلك القلوب، إذا خلت عن محبة اللّه فعذبها اللّه بحب غيره).

و أنواع الحب إذا كانت جهته واحدة، أمكن اجتماعه فی القلب كمحبة اللّه و رسوله و أهل بيته عليهم السلام، و صلحاء المؤمنين و نحوهم. أما إذا تباينت أنواعها و تضادت أشخاصها استحال اجتماعها».

- ميزان الحكمة، محمدی ری‌شهری، ج 2، ص 1516: رسول اللّه (صلی اللّه عليه و آله):

من عشق فكتم وعف فمات فهو شهيد.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 409

[- ميزان الحكمة، ج 3، ص 1988: رسول اللّه (صلی اللّه عليه و آله): يقول اللّه عز و جل:

إذا كان الغالب على العبد الاشتغال بی جعلت بغيته و لذته فی ذكری، فإذا جعلت بغيته و لذته فی ذكری عشقنی و عشقته، فإذا عشقنی و عشقته رفعت الحجاب فيما بينی و بينه، و صيرت ذلك تغالبا عليه، لا يسهو إذا سها الناس.

- ميزان الحكمة، ج 3، ص 2056: عنه (عليه السلام): من عشق شيئا أعشى بصره و أمرض قلبه، فهو ينظر بعين غير صحيحة، و يسمع باذن غير سميعة، قد خرقت الشهوات عقله، و أماتت الدنيا قلبه.

- ميزان الحكمة، ج 3، ص 2235: عنه (عليه السلام): من عشق شيئا أعشى [أعمى] بصره، و أمرض قلبه ... لا ينزجر من اللّه بزاجر، و لا يتعظ منه بواعظ، و هو يری المأخوذين على الغرة، حيث لا إقالة و لا رجعة.]

[(23). در روايتی آمده است:

- عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور الأحسائی، ج 1، ص 296: «روی أن رجلا أتی أمير المؤمنين عليه السلام فقال: انی أحبك و أحب عثمان فقال له: أنت أعور اما أن تعمی و اما أن تبصر»؛ يعنی لا يجتمع هذان الحبان، لتضادهما.

امير خسرو در منظومه مجنون و ليلی می‌گويد:

مومن به وفا دوروی نبود گر هست يگانه‌گوی نبود

با غير چه كار تا تو هستی در قبله خطاست بت‌پرستی.

[

[(24). از سعدی است.]

[(25). نساء، 10.]

[(26). من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 1، ص 474؛ المحاسن، محمد بن خالد برقی، ج 1، ص 54؛ منتهی المطلب (ط. ج)، علامه حلی، ج 4، ص 19: «قال أمیر المؤمنین، علیه السلام: إن اللّه تبارك و تعالی إذا أراد أن یصیب أهل الأرض بعذاب قال:" لولا الذین یتحابون بجلالی، و یعمرون مساجدی، و یستغفرون بالأسحار لولاهم لانزلت عذابی"».]

[(27). نور، 37: «رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر اللّه و إقام الصلاة و إیتاء الزکاة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار».]

[(28). عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج 2، ص 234: «قال أبو الحسن، علیه السلام:

«من علامات الفقیه الحلم و العلم و الصمت أن الصمت باب ن ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل خیر»؛ جواهر الکلام، جواهری، ج 17، ص 311: «امام صادق، علیه السلام: «ما عبد اللّه بشئ مثل الصمت و المشی الی بیته».

و شاعر می گوید:

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند.

[

[(29). معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص 411: «عن أنس، قال: خرج رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله، علی أصحابه فقال: من ضمن لی اثنین ضمنت له الجنة. فقال أبو هریرة: فداك أبی و امی یا رسول اللّه أنا أضمنهما لك، ما هما؟ قال: فقال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله: من ضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه ضمنت له الجنة. یعنی من ضمن لی لسانه و فرجه».]

[(30). بقره، 285.]

[(31). وحشی بافقی، منظومه فرهاد و شیرین.]

17 عقل و بصیرت

شیراز، حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در آیات پایانی سوره مبارکه یوسف، کلمه‌ای در ضمن یك آیه آمده است که جهانی معنا در آن نهفته است. کلمه‌ای که پروردگار عالم درباره وجود مبارك رسول خدا و بعد از رسول خدا، طبق توضیح ائمه طاهرین، علیهم السلام، در رابطه با امیر المومنین به کار برده است. متن آیه شریفه چنین است:

«قل هذه سبیلی»

حبیب من، به تمام مردم بگو که این راه من است.

این راه چیست؟

«ادعوا الی اللّه انا و من اتبعنی علی بصیرة». [1]

من و همه کسانی که پیرو واقعی من هستند شما را براساس بصیرت به سوی پروردگار مهربان عالم دعوت می‌کنیم.

در این گفتار، از میان معانی بیشمار موجود در آیه، تنها کلمه بصیرت را معنا می‌کنیم.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 414

معنای بصیرت

بصیرتی که در قرآن کریم مطرح است به معنای دید صحیح و درست به تمام حقایق عالم و به معنای دریافت صحیح از پروردگار مهربان و تمام جریاناتی است که در عالم هستی وجود دارد. به عبارت دقیق‌تر، به معنای دیدن حقیقت تمام واقعیات است. این دانشی است که ویژه انبیای خدا و ائمه طاهرین است. [2] البته، این دانش در هر پیغمبری به تناسب ظرفیت وجودی‌اش تجلی یافته و به طور کامل و به صورت جامع تنها در وجود مبارك رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله، جلوه داشته است. پس از ایشان، مجموعه این دانش کامل و جامع، به اذن پروردگار، به وجود مبارك امیر المومنین، علیه السلام، انتقال پیدا کرده است.

سبب این‌که خداوند مهربان عالم با صفت بصیرت از پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین، علیهما السلام، یاد می‌کند این است که می‌خواهد نسبت به اعمال پیغمبر و امیر المؤمنین، اخلاق پیغمبر و امیر المؤمنین، اندیشه پیغمبر و امیر المؤمنین، و حالات و رفتار ایشان حجت برای تمامی مردان و زنان عالم تمام باشد تا فردای قیامت، نسبت به انحرافات فکری و عملی و اخلاقی، درهای عذر و بهانه به روی مردم بسته باشد. در حقیقت، پروردگار می‌خواهد در قیامت به تمام مردان و زنان عالم بگوید: آراء، افکار، اعمال، اخلاق، منش، و حالات این انسان‌ها براساس بصیرت بوده است. یعنی دریافت‌ها، اعمال، و اخلاقشان صحیح بوده و به همین سبب وجود آن‌ها را برای شما دلیل و راهنما و طرح کامل برپا کردن ساختمان حیات انسانی قرار دادم. برای همگان نیز در دنیا واجب بود در همه امور به ایشان اقتدا کنند؛ نه از آن‌ها جلو بیفتند و نه از آن‌ها پس و عقب بمانند، چون آن‌ها که از ایشان جلوتر حرکت می‌کنند افراطی هستند و انسان‌هایی که عقب می‌مانند تنبل‌های تفریطی هستند و

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 415

پروردگار مهربان عالم بنا ندارد در دنیا و آخرت اهل افراط و تفریط را بپذیرد و قبول کند. تنها مردان و زنانی در دنیا و آخرت مقبول پروردگار هستند که در همه امور زندگی به وجود مبارك پیامبر یا امیر المؤمنین، علیهما السلام، اقتدا کنند. [3]

بعد از ذکر این مقدمه قرآنی، به دو روایت که از مباحث گفتارهای گذشته به جا مانده اشاره می کنم هر دو روایت را با حیات و زندگی وجود مبارك امیر المؤمنین، به اندازه‌ای که فرصت اجازه می‌دهد، معنا کنم.

روایت اول

رسول خدا این روایت مهم را از وجود مقدس پروردگار مهربان عالم نقل کرده است که پروردگار فرمود:

«المعروف هدیة الی عبدی المؤمن».

تمام کارهای خیر، تمام حالات پاك، و تمام ارزش‌های اخلاقی هدیه من به بندگان مؤمنم است. به عبارت ساده‌تر، پروردگار عالم می‌فرماید تمام درهای فیوضات را من به روی بندگان مؤمنم باز کرده‌ام.

«فان قبلها فبرحمتی و منّی»

اگر بنده مؤمنی تمام کارهای مثبت، تمام حالات پاك، تمام ارزش‌های اخلاقی و همه اعمال صالح را بپذیرد و در افق باطن خود این حالات را ظهور بدهد و از اعضا و جوارحش آن‌ها را آشکار کند، این پذیرش نیز به سبب رحمت من و از جانب خود من است. یعنی وقتی بنده مؤمن من تمام این ارزش‌ها را قبول کند، همین حالات قبول، نشان‌دهنده این موضوع است که او خودش را به رحمت بی‌نهایت من وصل کرده است.

با اتصال به رحمت بی‌نهایت من، بنده مجمع تمام ارزش‌های درونی و ارزش‌های بیرونی خواهد شد.

اگر کسی بخواهد با کمك 300 آیه از قرآن [4] و چند هزار روایت که در کتب شیعه و سنی آمده است و با کمك تاریخ مدوّن و منظم و صحیح اسلام نگاهی به وجود مبارك امیر المؤمنین، علیه السلام، بیندازد و بخواهد امیر المؤمنین را در یك جمله تعریف کند، باید چنین جمله‌ای را بگوید:

امیر المؤمنین جامع تمام ارزش‌های باطنی و ظاهری، و فاقد تمام عیب‌ها و نقص‌های باطنی و ظاهری است. [5]

یعنی امکان ندارد در این عالم کسی به اندازه دانه ارزنی عیب یا نقص در امیر المؤمنین پیدا کند. امکان ندارد کسی وجود مبارك امیر المؤمنین را خالی از یك ارزش از مجموع ارزش‌های انسانی و الهی ببیند. دریایی است که تمام ارزش‌های ظاهری و باطنی در او به صورت نامحدود موج می‌زند. این تعبیر دریا از پروردگار در سوره مبارکه الرحمن است:

«مرج البحرین یلتقیان». [6]

ائمه ما در تعبیر این آیه فرموده‌اند: منظور از این دو دریا یکی امیر المؤمنین است و یکی هم وجود مبارك فاطمه زهرا. [7] تمام ارزش‌های ظاهر و باطن عالم در وجود مبارك امیر المؤمنین جمع است و کمترین عیب و نقصی در وجود او دیده نمی‌شود. با این ویژگی است که تبدیل به حجت خدا و ولی خدا شده است. با این ویژگی است که خلیفه خدا، عین اللّه، ید اللّه، و علم اللّه شده و بر کل مردم واجب است به او اقتدا کنند و اگر اقتدا هم نکنند، واجب بودن اقتدا بر عهده‌شان خواهد بود.

این وجوبی الهی است که تا روز قیامت از عهده مردم برداشته نمی‌شود وازاین‌روست که در قیامت تك‌تك مردان و زنان این امتو بعد از وفات پیغمبر همه امت‌هارا با خصوصیات و ویژگی‌های امیر المؤمنین می‌سنجند. اگر در این سنجش کسی به عنوان ماموم واقعی علی شناخته شد، هشت در بهشت به روی او بازمی‌شود و اگر کسی به عنوان ماموم

علی انتخاب نشد، هفت در جهنم به روی او باز خواهد شد. معنی روایت «انت قسیم الجنة و النار» [8] که اهل سنت هم آن را از پیامبر نقل کرده‌اند همین است. وقتی حضرت به امیر المؤمنین فرمود تو تقسیم کننده بهشت و جهنم هستی، معنی‌اش این است که وجود تو در قیامت ترازوی خدا، معیار خدا، میزان خدا، و شاقول پروردگار است و با شاقول اخلاق و اعمال تو مردم را می‌سنجند. اگر این شاقول نشان داد که مردم ساختمان انسانی‌شان مستقیم است، اهل نجات‌اند، ولی اگر انحراف داشته باشند، اهل نجات نیستند.

کسانی که در حرم مبارك امیر المؤمنین حضرت را زیارت کرده‌اند حتما این جمله زیارتنامه امیر المؤمنین را به یاد دارند:

«السلام علیك یا میزان الاعمال». [9]

سلام بر تو، ای که ترازوی پروردگار برای سنجش اعمال مردم هستی.

اعمال و افکار و اخلاق امیر المومنین و حالاتش همه براساس بصیرت بود. یعنی امیر المومنین هر حقی را در این عالم درست و حق می‌دید و هر باطلی را هم نادرست و باطل می‌دید. [10] او هرچه باطل بود از وجود خود دفع کرد و هرچه حق بود به خود جذب کرد تا شایسته لقب راستین «امیر المومنین» شد. با آلوده بودن به باطل‌های اخلاقی، عملی، و فکری هیچ‌کس آدم نمی‌شود. امیر المومنین باطلی در وجودش راه نداشته و در به دست آوردن هیچ حقی و فضیلتی کوتاهی نکرده است. و این مفهوم جمله اول روایت بالاست:

«المعروف هدیة الی عبدی المؤمن فان قبلها فبرحمتی و منّی و ان ردّها حرمها بذنبه منه لا منی».

اما جمله دوم روایت تصریح بر این نکته دارد که اگر انسانی، فیوضات، ارزش‌های هدیه شده، اخلاق حسنه، عقاید حقه، و اعمال

صالح را قبول نکند، علت قبول نکردنش خودش است. آن علت درونی هم گناهان، معصیت‌ها، و فساد اوست. یعنی انسان هرقدر به گناهان ظاهری و باطنی آلوده باشد، به همان مقدار از فیوضات ربّانیه محروم خواهد بود و به همان مقدار از کمالات و ارزش‌ها و فضایل ربانیه دور خواهد افتاد.

سپس، پروردگار ادامه می‌دهد (این جملات خیلی مهم است):

«ایما عبد خلقته فهدیته الی الایمان و حسنّت خلقه و لن ابطله بالبخل فانّی ارید به خیرا». [11]

هر انسانی را که خلق می‌کنم زمینه هدایت به ایمان را در برابرش قرار می‌دهم و او هم هدایت و دلالت مرا قبول می‌کند. بر اثر قبول هدایت، از طرف من توفیق پیدا می‌کند و ارزش‌های اخلاقی در او به وجود می‌آیند.

کمکش می‌کنم دچار بیماری بخل نشود. زیرا برای چنین انسانی هر خیری را در این عالم خواسته‌ام.

آری، کسی که دارای ایمان و اخلاق حسنه و خالی از بخل است پروردگار هر خیری را به او داده و چیزی از او کم نگذاشته است.

پیش‌ترها، دوستی در تهران داشتم که وقتی من 20 سال داشتم او مردی 70 ساله بود. آن وقت‌ها، در قم مشغول تحصیل علوم دینی بودم. یادم هست ایشان روزی مرا به منزلش دعوت کرد. شغل ایشان پارچه‌فروشی بود، با این حال، کتابخانه خیلی خوبی داشت و انسان باسوادی بود.

اطلاعات زیادی هم از قرآن و روایات و شعر و تاریخ داشت.

وقتی به منزلشان رفتم گفت: سوالی از شما دارم. اگر جواب بدهید، حرف دیگری ندارم! گفتم: بفرمایید! گفت: به نظر شما، بالاترین دلیل بر این‌که عالم خدا دارد چیست؟ گفتم: نمی‌دانم! گفت: من می‌دانم. گفتم:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 419

یاد می‌گیرم. گفت: بالاترین دلیل بر وجود خدا در این عالم علی بن ابی طالب، علیه السلام، است. یك مثداق از مصادیق فراوان این دلیل را نیز برایت می‌گویم. بعد گفت: گاهی یك نفر تصادف می‌کند و هشت ماه در اغما به سر می‌برد. دکترها می‌گویند ضربه مغزی شده و به ناحیه‌ای از مغزش ضربه خورده است. عملش هم می‌کنند، ولی به جایی نمی‌رسند؛ گاهی یك نفر همان‌طور که دارد در خیابان راه می‌رود زمین می‌خورد و بیهوش می‌شود. می‌گویند یك مویرگ مغزش پاره شده و خونریزی مغزی کرده و هوشیاری‌اش مختل شده و دیگر کار نمی‌کند. در سن 63 سالگی، در شب نوزدهم ماه رمضان، ابن ملجم با شمشیر زهرآلود جمجمه حضرت را شکافته، پرده مغز ایشان بر اثر اصابت شمشیر پاره شده و تیغه شمشیر مغز را دو نیمه کرده و زهر تمامی بدن، از جمله 14 میلیارد سلول مغز، را دربر گرفته و مویرگ‌های بسیاری از مغز حضرت پاره شده، با این همه، تاریخ شهادت می‌دهد که علی کور و کر و لال نشده و تا دو شبانه‌روز بعد هوشیار و سلامت بوده است. نشان این سلامتی نیز آن است که پیش از مرگ آن وصیت‌نامه بسیار با عظمت را از خود بر جای گذاشته است. این بالاترین دلیل بر این است که عالم خدا دارد.

به راستی، اگر خدا با علی نبود (علی مع الحق و الحق مع علی) [12] با پاره شدن یك مویرگ، علی ازپادرآمده و از هستی ساقط شده بود. اما می‌بینیم که چنین نشده و حضرت تا لحظه رحلت سلامت فکر و روح خود را حفظ کرده است. این جز عنایت ویژه پروردگار چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟

نمونه دیگر

در زمان جنگ خندق حضرت 23 سال بیش نداشت. با این حال، از

پیغمبر اجازه گرفت به جنگ قهرمان معروف عرب عمرو بن عبدود برود. وقتی پیغمبر اجازه میدان داد و ایشان برای نبرد با دشمن می‌رفت، پیامبر فرمود:

«برز الایمان کلّه علی الکفر کلّه». [13]

همه ایمان (ایمان ملائکه و جن و انس) به مصاف تمامی کفر می‌رود.

این ایمان علی است. یعنی اگر ایمان علی را، طبق دیدگاه پیغمبر، در یك کفه ترازو و ایمان ملائکه و جن و انس را در کفه دیگر بگذارند، ایمان علی سنگین‌تر خواهد بود؛ آن هم در 23 سالگی.

گوشه‌ای از اخلاق علی (ع)

کشوری که آن روز علی، علیه السلام، آن را اداره می کرد چندین برابر کشور امروز ایران بوده است. مصر، فلسطین یمن، شامات و ایران هر یك استانی از کشور بزرگ اسلام به حساب می‌آمدند. ایشان درحالی که فرمانروای چنین مملکتی است روزی دید خانمی به کناری نشسته و اشك می‌ریزد. حضرت ایستاد و به او گفت: چه شده است؟ گفت: من کلفت خانه‌ای هستم. خرمایی خریدم و به خانم بردم. خانم خانه آن را نپسندید و گفت: ببر این را پس بده و خرمای بهتری بگیر! حال که آمده‌ام پیش خرمافروش می گوید: جنس فروخته را پس نمی گیرم.

نمی‌دانم چه کنم و می‌ترسم به خانه بروم! فرمود: بلند شو دنبال من بیا!

معدن علم و شجاعت و اخلاق و انسانیت همراه این خانم به در مغازه آن خرمافروش رفت و سلام کرد و به نرمی با آن مرد گفت: خانم این کنیز خرمای شما را نپسندیده و او را برای خرید خرمای بهتری فرستاده است. اگر ممکن است خرما را عوض کنید و بهترش را به این خانم بدهید! در مقابل، خرمافروش با صدای بلند و پرخاشگرانه‌ای به امیر المومنین گفت: این ماجرا به جناب‌عالی هیچ ربطی ندارد!

اگر کس دیگری در این شرایط بود، از کوره درمی‌رفت و دست می‌برد کمر خرمافروش را می گرفت و به زمینش می‌زد و زانویش را روی سینه او می گذاشت و می گفت: به تو گفتم خرما را عوض کن! اما حضرت خیلی نرم به خرمافروش فرمود: اگر ممکن است خرما را عوض کنید! برای باردوم خرمافروش بی‌تربیت عصبانی شد و با مشت گره کرده به سینه امیر المومنین زد و با این کار حضرت را از مغازه بیرون کرد و گفت: برو و در کار من دخالت نکن!

حضرت وقتی از خرمافروش ناامید شد به آن کنیز گفت: این کاسب که حرف مرا گوش نداد، بیا برویم بلکه خانم تو این خرما را به شفاعت من قبول کند.

دو سه قدم که رفتند، مغازه‌دار روبه‌رویی پیش خرمافروش آمد و گفت: با کدام دست به آن سینه زدی؟ مشتش را گره کرد و گفت: با این دستم. گفت: بیچاره! مشت بر سینه پدر حسین، شوهر فاطمه زهرا، داماد پیغمبر، ولی اللّه الاعظم، و خلیفه مسلمین زدی!

خرمافروش نزدیك بود از شنیدن این سخن سکته کند. از مغازه بیرون دوید و خودش را روی پای حضرت انداخت. امیر المومنین زیر بغل او را گرفت و گفت: برادر، مشکلی پیش نیامده. من گفتم خرما را عوض کنید و تو گفتی نمی‌شود. ما هم رفتیم. همین! [14]

این اخلاق الهی و ریشه‌دار را در کدام یك از صاحبان مقام در کره زمین سراغ دارید؟

این شمشیر از آن تو باشد

اما کلامی هم درباره کرم، سخا، و جود علی علیه السلام. نقل است که در بحبوحه یکی از جنگ‌ها و در نبرد تن‌به‌تن شمشیر یکی از سربازان دشمن شکست و چشمش به شمشیر امیر المومنین افتاد و دید عجب

شمشیری است لذا به امیر المومنین گفت: ممکن است شمشیرت را به من ببخشی؟ حضرت شمشیر را به او تعارف کرد. آن سرباز گفت: یا علی، من دشمنم. جزو ارتش تو نیستم. در ارتش مقابل حضور دارم؟! فرمود: کاری به دوستی و دشمنی‌ات ندارم. تو چیزی از من خواستی و من نمی‌توانم خواسته کسی را رد کنم! [15]

این کرم علی است. برای همین ویژگی‌هاست که می گوییم:

امیر المومنین جامع تمام ارزش‌های ظاهری و باطنی است و فاقد تمام عیوب و نقائص است.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکنی سرانگشت و صفحه بشماری.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 423

پی‌نوشت

[(1). یوسف، 108: «قل هذه سبیلی أدعوا إلی اللّه علی بصیرة أنا و من اتبعنی و سبحان اللّه و ما أنا من المشرکین».]

[(2). کافی، ج 1، ص 425، و با اختلاف اندکی در بحار، ج 9، ص 215: «عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی: «قل هذه سبیلی أدعوا إلی اللّه علی بصیرة أنا و من اتبعنی» قال: «ذاك رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و أمیر المؤمنین علیه السلام و الاوصیاء من بعدهم»؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص 105: «قال الباقر علیه السلام: «قل هذه سبیلی ادعوا إلی اللّه علی بصیرة انا و من اتبعنی. قال علی اتبعه»؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج 2، ص 270: «أبو حمزة و زرارة بن اعین ان ابا جعفر قال: «هذه سبیلی ادعوا إلی اللّه علی بصیرة انا و من اتبعنی علی بن ابی طالب، و فی روایة و آل محمد».]

[(3). السرائر، ج 3، ص 636: «و عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام، قال کیف من انتحل قول الشیعة، و أحبنا أهل البیت، فو اللّه ما شیعتنا إلا من اتقی اللّه و أطاعه، و ما کانوا یعرفون یا جابر إلا بالتواضع، و التخشع، و الإنابة، و کثرة ذکر اللّه، و الصوم، و الصلاة، و البر بالوالدین، و تعاهد الجیران من الفقراء، و ذوی المسکنة، و الغرمین، و الأیتام، و صدق الحدیث، و تلاوة القرآن، و کف الألسن عن الناس، إلا من خیر، و کانوا أمناء عشایرهم فی الأشیاء، قال جابر فضحکت عند آخر کلامه، فقلت یرحمك اللّه، یابن رسول اللّه، ما نعرف الیوم أحدا بهذه الصفة، قال یا جابر لا تذهبن بکم المذاهب، أیحسب الرجل أن یقول أحب علیا و أتولاه، ثم لا یکون مع ذلك فعالا، فلو قال إنی أحب رسول اللّه، و

رسول خیر من علی، ثم لا یتبع لسیرته، و لا یعمل بسنته، ما نفعه حبه إیاه شیئا، اتقوا اللّه و اعلموا لما عند اللّه، لیس بین اللّه و بین أحد قرابة، أحب العباد إلی اللّه، و أکرمهم علیه، أتقاهم و أعملهم بطاعته، یا جابر ما یتقرب إلی اللّه إلا بالطاعة، و ما معنا براءة من النار، و لا لنا علی اللّه حجة، من کان اللّه مطیعا فهو لنا ولی، و من کان للّه عاصیا فهو لنا عدو، و اللّه لا تنال و لا یتنا إلا بالعمل»؛ السرائر، ج 3، ص 639: «عن محمد بن عمر بن حنظلة، قال: قال أبو عبد اللّه، لیس من شیعتنا من قال بلسانه]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 424

[و خالفنا فی أعمالنا و آثارنا، و لم یعمل بأعمالنا و لکن شیعتنا من وافقنا بلسانه و قلبه، و اتبع آثارنا، و عمل بأعمالنا، أولئك شیعتنا»؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 4، ص 415: «عن حبابة الوالبیة رضی اللّه عنها قال: سمعت مولای أمیر المؤمنین، علیه السلام، یقول: «إنا أهل بیت لا نشرب المسکر، و لا نأکل الجری، و لا نمسح علی الخفین، فمن کان من شیعتنا فلیقتد بنا و لیستن بسنتنا»؛ بحار الأنوار، ج 72، ص 115:

«قال الصادق علیه السلام: «إن اللّه تبارك و تعالی أوجب علیکم حبنا و موالاتنا، و فرض علیکم طاعتنا، إلا فمن کان منا فلیقتد بنا فان من شأننا الورع و الاجتهاد، و أداء الامانة إلی البر و الفاجر، و صلة الرحم، و إقراء الضعیف و العفو عن المسیء، و من لم یقتد بنا فلیس منا، و قال علیه السلام: لا تسفهوا فان أئمتکم لیسوا بسفهاء».]

[(4). العمده، ابن بطریق، ص 15: «... و روی سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: ما نزل فی احد من کتاب اللّه ما نزل فی علی. و قال ابن عباس نزلت فی علی اکثر من ثلاث مأة آیة فی مدحه. و نکتفی فی ترجمة علی علیه السلام بکلمتین عن تلمیذیه اللذین کانا معه سرا و جهرا، و نحیل الباقی إلی الکتاب الذی بین یدیك الان: قال ابن عباس عند ما سئل عن علی فقال: رحمة اللّه علی ابی الحسن، کان و اللّه علم الهدی و کهف التقی و طود النهی و محل الحجی و غیث الندی، و منتهی العلم للوری، و نورا اسفر فی الدجی و داعیا إلی المحجة العظمی و مستمسکا بالعروة الوثقی، اتقی من تقمص وارتدی، و اکرم من شهد النجوی بعد محمد المصطفی، و صاحب القبلتین، و ابو السبطین و زوجته خیر النساء فما یفوقه احد، لم ترعیناى مثله، و لم اسمع بمثله، فعلی من ابغضه لعنة اللّه و لعنة العباد إلی یوم التناد».

- العمده، ابن بطریق، ص 349: «قال و اخبرنی الحسین بن محمد، قال: حدثنی موسی بن محمد بن علی قال: حدثنی الحسین بن علویة العطار، قال: حدثنا علی بن سبابة، قال: حدثنی محمد بن عیسی الراسبی قال: حدثنا شریك ابن ابی اسحاق، عن یزید بن رومان قال: ما نزل فی احد من القرآن ما نزل فی علی بن ابی طالب علیه السلام».

- بحار الأنوار، ج 36، ص 117: «... قال‌يرفعه بسنده عن ابن عباس‌قال: ما فی]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 425

[القرآن آية و فيها" يا أيها الذين آمنوا" إلا و على رأسها و قائدها. و روى عن على عليه السلام قال: نزل القرآن أرباعا: فربع فينا، و ربع فی عدونا، و ربع سير و أمثال و ربع فرائض و أحكام، و لنا كرائم القرآن، و عن ابن عباس: ما نزل فی أحد من كتاب اللّه ما نزل فی على عليه السلام. و عن مجاهد: نزل فی على عليه السلام سبعون آية، و عن أبی جعفر عليه السلام" و شاقوا الرسول من بعد ما تبين لهم الهدى" قال: فی أمر على عليه السلام: و عنه" و يؤت كل ذی فضل فضله" قال: على بن أبی طالب عليه السلام.

" أنا و من اتبعنی" على ابن أبی طالب و آل محمد عليهم السلام." أفمن يعلم أنما انزل إليك من ربك الحق" على ابن أبی طالب عليه السلام. و قوله تعالى:" يا أيها الذين آمنوا" عن ابن عباس: ما نزلت:" يا أيها الذين آمنوا" إلا و على أميرها و شريفها.

و عنه: ما ذكر اللّه فی القرآن" يا أيها الذين آمنوا" إلا و على شريفها و أميرها، و لقد عاتب اللّه أصحاب محمد صلى اللّه عليه و آله فی آية من القرآن و ما ذكر عليا إلا بخير، و عنه مثله، و فيه إلا كان على رأسها و أميرها، و فيه: و لقد أمرنا بالاستغفار له.

و عنه مثله، و فيه: رأسها و قائدها. و عن حذيفة: إلا كان على لبها و لبابها. و عن مجاهد:

فإن لعلى سابقة ذلك لانه سبقهم إلى الاسلام. و عن ابن عباس: إلا و على شريفها و أميرها. قوله تعالى:" فی بيوت أذن اللّه أن ترفع و يذكر" عن أنس و بريدة قالا: قرأ رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله" فی بيوت أذن اللّه أن ترفع" إلى قوله:" القلوب و الابصار" فقام رجل فقال: أى بيوت هذه يا رسول اللّه؟ قال: بيوت الانبياء، فقال أبو بكر: يا رسول هذا البيت منهالبيت على و فاطمة عليهما السلام؟ قال: نعم من أفاضلها. قوله تعالى:" يا أيها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما أحل اللّه لكم" قيل:

كان على عليه السلام فی اناس من أصحابه عزموا على تحريم الشهوات فنزلت. و عن قتادة أن عليا و جماعة من الصحابة منهم عثمان بن مظعون أرادو أن يتخلوا عن الدنيا و يتركوا النساء و يترهبوا فنزلت. و عن ابن عباس أنها نزلت فی على و أصحاب له. قوله تعالى:" و النجم إذا هوى* ما ضل صاحبكم و ما غوى* و ما ينطق عن الهوى" عن حبة العرنی: لما أمر

رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله بسد الابواب التى فى المسجد شق عليهم، قال حبة: إنى لا نظر إلى حمزة بن عبد المطلب و هو تحت قطيفة حمراء و عيناه]

[تذرفان و يقول: أخرجت عمك و أبا بكر و عمر و العباس و أسكنت ابن عمك، فقال رجل يومئذ: ما يألو فى رفع ابن عمه، فعلم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله أنه قد شق عليهم، فدعا: الصلاة جامعة، فصعد المنبر، فلم يسمع من رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله خطبة كان أبلغ منها تمجيدا و توحيدا فلما فرغ قال: يا أيها الناس ما أنا سددتها و لا أنا فتحتها و لا أنا أخرجتكم و أسكنتكم، و قرأ" و النجم إذا هوى" إلى قوله تعالى:" إن هو إلا وحى يوحى." قوله تعالى:" قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة فى القربى" عن ابن عباس قال: سئل رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله: من هؤلاء الذين يجب علينا حبهم؟ قال: على و فاطمة و ابناهماقالها ثلاث مراتو رواه سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى اللّه عنه. قوله تعالى:" و إن الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون" عن على عليه السلام قال: ناكبون عن ولايتنا. قوله تعالى:" من جاء بالحسنة فله خير منها و هم من فزع يومئذ آمنون* و من جاء بالسيئة فكبت وجوههم فى النار" قال على عليه السلام: الحسنة حبنا و السيئة بغضنا. قوله تعالى:" و نادى أصحاب الاعراف رجلا يعرفونهم بسيماهم" عن على عليه السلام قال: نحن أصحاب الاعراف، من عرفناه بسيماه أدخلناه الجنة. قوله تعالى:" هل يستوى هو و من يأمر بالعدل و هو على صراط مستقيم" قيل: هو على عليه السلام. قوله تعالى:" إنما يريد اللّه ليذهب عنكم الرجس" الآية. و قد تقدم ذكر ما أوردته ام سلمة و عائشة و غيرهما فى ذلك، و قد أورد الحافظ أبو بكر بن مردوديه ذلك من عدة طرق لعلها تزيد على المائة، فمن أرادها فقد دللته. قوله تعالى:" أفمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقيه" عن مجاهد: نزلت فى على و حمزة. قوله تعالى:" إن اللّه يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجرى من تحتها الانهار" قيل: نزلت فى على و حمزة و عبيدة بن الحارث حين بارزوا عتبة و شيبة و الوليد قرآن، فأما الكفار فنزل فيهم" هذان خصمان اختصموا فى ربهم" إلى قوله:" عذاب الحريق". و فى على أصحابه" إن اللّه يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات" الآية. قوله تعالى:" و اركعوا مع الراكعين" عن ابن عباس: نزلت فى رسول اللّه و على خاصة، و هما أول من صلى و ركع. قلت: هذا ما نقلته مما نزل فيه عليه السلام من طرق الجمهور، فإن العز المحدث كان صديقنا و كنا]

[نعرفه، و كان حنبلى المذهب، و ابن مردويه و إن كان قد جمع كتابا فى مناقبه عليه السلام اجتهد فيه و بالغ فيه أورده و لم يأل جهدا فقد أورد فيه مواضع لا تقولها الشيعة و لا يوردونها و لم أذكر نزول القرآن فيه من طرق أصحابنا دفعا للمكابرة، و استغناء بما نقلوه من مناقبه عليه الصلاة و السلام.* (شعر)* قال فيه البليغ ما قال ذو العى* فكل بفضله منطيق و كذاك العدو لم يعد إن قا* ل جميلا كما يقول الصديق أقول:

فرقت سائر ما رواه عن الحنبلى و ابن مردويه على الابواب المناسبة لها ...».

نيز ر ك: مناقب أمير المؤمنين (ع)، محمد بن سليمان كوفى؛ ج 1، ص 177، الباب التاسع عشر، باب تمام ما نزل فى على صلوات اللّه عليه من القرآن.]

[(5). نهج البلاغه، خطبه 192؛ نيز در الغدير، أمينى، ج 3، ص 240: «قد علمتم موضعى من رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله بالقرابة القريبة، و المنزلة الخصيصة، و ضعنى فى حجره و أنا وليد يضمنى إلى صدره، و يكنفنى فى فراشه، و يمسنى جسده، و يشمنى عرفه، و كان يمضغ الشيئ ثم يلقمنيه، و ما وجد لى كذبة فى قول، و لا خطلة فى فعل»؛ نهج البلاغه، نامه 45: «و أنا من رسول اللّه كالضوء من الضوء و الذراع من العضد».]

[(6). الرحمان، 19.]

[(7). خصال، شيخ صدوق، ص 65؛ نيز روضة الواعظين، فتال نيشابورى، ص 148؛ نيز مناقب، ابن شهر اشوب، ج 3، ص 101: «يحيى بن سعيد القطان قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السلام يقول فى قوله عز و جل: «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان» قال: «على و فاطمة عليهما السلام بحران من العلم، عميقان، لا يبغى أحدهما على صاحبه؛ «يخرج منهما اللؤلؤ و المرجان» الحسن و الحسين عليهما السلام».]

[(8). مسند زيد بن على، ص 455: «قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله يا على، انك قسيم النار و الجنة و انك تقرع باب الجنة فتدخلها بلا حساب»؛ نوادر المعجزات، محمد بن جرير طبرى (الشيعى)، ص 39؛ نيز عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، ص 24:

«ثم قال: أنا قسيم الجنة و النار، و شهد بذلك حبيبى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله فى مواطن كثيرة. و فيه قال عامر بن ثعلبة: «على حبه جنة* قسيم النار و الجنة/ وصى المصطفى حقا* إمام الانس و الجنة»؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج 2، ص 9: «أبو وايل]

[قال حدثنی ابن عباس قال: قال رسول اللّه: «إذا کان یوم القیامة یأمر اللّه علیا أن یقسم بین الجنة و النار فیقول للنار: «خذی ذا عدوی و ذری ذا ولیی».]

[(9). إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج 3، ص 132: «السلام علیك یا من عنده علم الکتاب، السلام علیك یا میزان یوم الحساب ...»؛ الإمام علی (ع)، أحمد رحمانی همدانی، ص 470: «جاء فی الزیارة المأثورة: «السلام علیك یا میزان الأعمال و مقلب الأحوال»؛ بحار الأنوار، ج 97، ص 374؛ المزار، شهید اول، ص 92؛ مستدرك سفینة البحار، نمازی، ج 10، ص 294: «السلام علیك یا من عنده علم الکتاب، السلام علیك یا میزان یوم الحساب».]

[(10). المسائل الصاغانیة، شیخ مفید، ص 109: «عن النبی صلی اللّه علیه و آله أنه قال:

علی أقضاکم». و قال: «علی مع الحق و الحق مع علی»؛ نیز در شرح الأخبار، نعمان مغربی، ج 2، ص 59: «عن مسروق، قال: سألتنی عائشة: من قتل الخوارج؟ قلت:

«علی بن أبی طالب علیه السلام»، قالت: «سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یقول: «هم شر الخلق و الخلیقة یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة، و أقربهم إلی اللّه وسیلة»، و قد سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یقول: علی مع الحق و الحق مع علی»؛ الفصول المختارة، شیخ مفید، ص 97: «قول النبی (ص): «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار».]

[(11). أمالی، شیخ مفید، ص 259؛ نیز امالی، طوسی، ص 24؛ الجواره السنیة، حر عاملی، ص 157؛ نیز در مستدرك الوسائل، نوری، ج 12، ص 342: «عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر، عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم:

یقول اللّه تعالی: «المعروف هدیة منی إلی عبدی المؤمن، فإن قبلها منی فبرحمتی و منی، و إن ردها علی فبذنبه حرمها، و منه لا منی، و أیما عبد خلقته فهدیته إلی الایمان، و حسنت خلقه، و لم أبتله بالبخل فإنی ارید به خیرا».]

[(12). بحار الانوار، ج 10، ص 432.]

[(13). إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج 2، ص 267: «کذلك قال النبی صلوات اللّه علیه لما برز مولانا علی إلیه: «برز الاسلام کله الی الکفر کله»؛ عوالی اللئالی، احسائی،]

[ج 4، ص 88؛ بحار الانوار، ج 39، ص 1؛ تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج 5، ص 218: «برز الایمان کله الی الکفر کله».]

[(14). مناقب أمیر المؤمنین (ع)، محمد بن سلیمان کوفی، ج 2، ص 61: «ثم انطلق حتی بلغ [سوق] أصحاب التمر فإذا هو بخادم تبکی عند تمار فقال [لها]: «ما یبکیك؟» فقال: «با عنی هذا تمرا بدرهم فرده علی مولای فأبا [البائع] أن یأخذه منی». فقال [علیه السلام للبائع]: أعطها درهمها و خذ تمرك فإنها خادم؟ لیس لها أمر! فدفعها التمار فقیل له: أتدری من هذا؟ فقال: لا. قالوا: هذا علی بن أبی طالب أمیر المؤمنین! فصب [البائع] تمره و أعطاها درهما ثم قال: یا أمیر المؤمنین ارض عنی قال [علیه السلام]: أنا ارض إن أوفیت المسلمین حقوقهم ثم قال: یا أصحاب التمر أطعموا المساکین یربو کسبکم»؛ مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص 100: «ثم مضی حتی أتی إلی التمارین فإذا جاریة تبکی علی تمار، فقال: ما لك؟ قالت: إنی أمة أرسلنی أهلی أبتاع لهم بدرهم تمرا، فلما أتیتهم به لم یرضوه، فردته، فأبی أن یقبله، فقال: یا هذا خذ منها التمر ورد علیها درهمها، فأبی، فقیل للتمار: هذا علی بن أبی طالب، فقبل التمر ورد الدرهم علی الجاریة و قال: ما عرفتك یا أمیر المؤمنین، فاغفر لی، فقال: یا معشر التجار اتقوا اللّه و أحسنوا مبایعتکم یغفر اللّه لنا و لکم».]

[(15). مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 358؛ بحار الانوار، ج 41، ص 69؛ الامام علی، رحمانی همدانی، ص 602: «روی ان علیا (ع) کان یحارب رجلا من المشرکین فقال المشرك: یابن أبی طالب هبنی سیفك، فرماه إلیه فقال المشرك: عجبا یابن أبی طالب فی مثل هذا الوقت تدفع إلی سیفك! فقال: یا هذا انك مددت ید المسألة إلی و لیس من الکرم أن یرد السائل، فرمی الکافر نفسه الی الارض و قال: هذه سیرة اهل الدین، فباس قدمه و أسلم».]

18 بصیر کیست؟

شیراز، حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

در قرآن مجید، پیامبر بزرگوار اسلام و در مرحله بعد امیر المؤمنین علی، علیه السلام، و یازده امام معصوم دیگر «بصیر» قلمداد شده‌اند. خداوند در آیه 108 سوره مبارکه یوسف می‌فرماید:

«قل هذه سبیلی ادعوا الی اللّه علی بصیرة انا و من اتبعنی». [1]

ای رسول ما، امت را بگو طریقه من و پیروانم همین است که خلق را به خدا، با بینایی و بصیرت، دعوت کنم.

در این آیه، مراد از «من اتبعنی» ائمه اطهار هستند، [2] چون پیروی و اطاعت ایشان از رسول خدا پیروی کامل و اطاعت جامع است. به همین سبب، آن بزرگواران دارای مقام عصمت‌اند و در زمره مخلصین- نه مخلصین‌به شمار می‌آیند. در این‌جایگاه، افراد به هیچ وجه گرفتار شك، تردید، وسوسه، هوای نفس، گناه، و افکار شیطانی نمی‌شوند. بنابراین، نسبت دادن مقام بصیرت به رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله، و ائمه طاهرین، علیهم السلام، کاملا بجا بوده است.

نشانه‌های افراد بصیر

از نظر قرآن مجید و روایات، فرد بصیر به همه حریم‌های حق راه پیدا کرده است. ازاین‌رو، آنچه با چشم سر و چشم دل می‌بیند حقیقت محض است؛ اگر حلال و حرام خدا را می‌بیند، همه آثار حلال و حرام‌چه آثار دنیوی و چه آثار اخروی‌را مشاهده یا لمس می‌کند. امیر مؤمنان علی، علیه السلام، در نهج البلاغه، در بخش‌های آغازین خطبه متقین، درباره این‌گونه «لمس کردن» ها می‌فرماید:

«و هم و الجنة کمن رآها و هم فیها منعّمون». [3]

نسبت آنان با بهشت چنان است که انگار آن را می‌بینند و از نعمت‌هایش بهره‌مندند.

این عبارت به ارتباط اهل تقوا با دنیا اشاره دارد و در رابطه با آخرت آنان نیست. یعنی آنان با وجود این‌که در دنیا زندگی می‌کنند، بهشت را می‌بینند و از نعمت‌های آن بهرمند می‌شوند. باری، نماز و دیگر عبادات ایشان در دنیا به منزله بهشت آخرتی آنان است، زیرا ورود به بهشت در گرو همین عبادات دنیوی است. در روز قیامت، وقتی بهشتیان پا به بهشت می‌گذراند، می‌گویند:

«هذا الذی رزقنا من قبل». [4]

این همان است که از پیش روزی ما نموده بودند.

ایشان بهشت و نعمت‌های آن را با عبادات خود در دنیا لمس و حس کرده‌اند. پیامبر گرامی اسلام، صلی اللّه علیه و آله، درباره این گروه می‌فرماید: عبادت‌های اینان عاشقانه است و ذاتا اطاعت و نماز را محبوب، و گناه را منفور می‌دانند. اینان، وقتی همه مردم دنیا از گناه لذت می‌برند، نه فقط از گناه لذت نمی‌برند، از آن به شدت نفرت دارند.

خلاصه، این دسته می‌توانند لایه‌های زیرین حقیقت را مشاهده کنند؛ برای مثال، وقتی به پیامبر می‌نگرند، وی را پیامبر می‌بینند. نگاه

آنان مانند نگاه ابو لهب نیست که از پیغمبر بیگانه باشد. او پیامبر را پیامبر نمی‌دید. در نتیجه، به آخرین فرستاده خدا اشاره می‌کرد و به مردم می‌گفت: این یتیم برادر من است، پس ضرورتی ندارد سخن او را بپذیریم. وی افراد را تحریك می‌کرد پیامبر، صلی اللّه علیه و آله، را کتك بزنند یا به قتل برسانند. [5] علت این مساله فقط می‌تواند کوری باطن او باشد؛ چراکه بصیر پیامبر را پیامبر، خدا را خدا، بت را ناتوان، شیطان را دشمن و زیان‌بار، و فرهنگ‌های غلط را باطل می‌یابد و در نهایت، قیامت را در همین دنیا جستجو می‌کند.

بصیر در این دنیا زندگی می‌کند اما در آخرت به سر می‌برد، کلیه حقایق را لمس می‌کند و مکشوف می‌یابد، و به حریم‌هایی راه پیدا می‌کند که دیگران از ورود به آن حریم‌ها بازداشته شده‌اند. حضرت امیر مؤمنان علی، علیه السلام، در کلامی تکان‌دهنده می‌فرمایند:

«لو کشف الغطاء ما از ددت یقینا». [6]

اگر همه پرده‌ها را کنار بزنند، چیزی بر یقین من اضافه نخواهد شد (چون برای من، پرده‌ای برای کنار رفتن باقی نمانده است).

در ادبیات عرب، هرچه بعد از حرف «لو» قرار می‌گیرد ممتنع است.

بنابراین، وقتی حضرت علی، علیه السلام، می‌فرمایند اگر همه پرده‌ها را کنار بزنند، یعنی پرده‌ای نیست که کنار بزنند؛ زیرا ایشان به تمام حریم‌های غیب و شهود پروردگار مهربان عالم راه پیدا کرده‌اند و هرچه می‌گویند براساس مشاهده و لمس است. پس حق ایشان است که امام کل عالم باشند و حق کل عالم است که به ایشان اقتدا کنند. [7]

وظیفه مردم در قبال بصیران

انسان عدای از یك لحظه بعد و به طور کلی از آینده جهان پیرامون خود خبر ندارد، همان‌طور که از گذشته عالم بی‌خبر است؛ البته به جز

خبرهایی که خدا، پیامبران، و ائمه به او ابلاغ کرده‌اند. در واقع، انسان معمولی خبرگیر نیست، بلکه خبرشنو است. ازاین‌رو، لازم است به خبرگیران عالم، که در صدق و عقل کامل‌ترین انسان‌ها هستند، اعتماد کند. انسان باید گفتار حق خداوند (قرآن)، پیغمبر اسلام، و ائمه را بپذیرد؛ چراکه ایشان بر انسان‌ها حجت‌اند و انسان‌ها در روز قیامت موظف به پاسخگویی به سؤال‌های ایشان هستند: چرا باور نکردید؟

چرا اطاعت نکردید؟ چه دلیلی برای باور نکردن داشتید؟ لذا باید پاسخ قانع‌کننده‌ای داشته باشند.

آیا می‌توان در قیامت مدعی شد که قرآن و گفتار انبیا و ائمه دروغ بوده است؟ به واقع، اگر قول قرآن و گفتار انبیا و امامان را دروغ پنداریم، دیگر هیچ راستی در این عالم باقی نخواهد ماند؛ چون در این جهان چیزی جز دروغ، فتنه، فساد، ظلم، جنایت و خیانت یافت نمی‌شود.

انسان‌های معمولی نامحرم‌اند؛ نماز می‌خوانند اما بهشت و نعمت‌های آن را در نماز خود احساس نمی‌کنند، زیرا نماز را باری سنگین تلقی می‌کنند. [8] اینان عاشق عبادت و خدمت نیستند، بلکه با روشنگری عالمان ربانی، زحمات پدر و مادر، و

از ترس جهنم و شوق بهشت اندك ایمانی آورده‌اند و بندگی و خدمت مختصری می‌کنند. این عبادات و خدمات کم‌تعداد انسان‌های معمولی برای رضای پروردگار صورت نمی‌گیرد.

امروز، کره زمین بیش از شش میلیارد جمعیت (یك میلیارد و چند صد میلیون مسلمان و در حدود چهار صد میلیون شیعه) دارد؛ ولی به نظر نمی‌رسد کسی غیر از امام دوازدهم بتواند، بی‌توجه به بهشت و دوزخ، پروردگار را عبادت کند و او را بزرگ بدارد:

گر بی تو بود جنت، بر کنگره ننشینم ور با تو بود دوزخ، در سلسله آویزم. [9]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 437

مردم اگر ببینند قیامتی در کار نیست، می‌گویند برای چه خودمان را به زحمت عبادت بیندازیم. بنابراین، به راحتی عبادت را ترك می‌کنند؛ زیرا نسبت به عبادت و خدمت خود بصیرت ندارند. برخلاف این گروه، عده معدودی‌همچون حضرت علی، علیه السلام توانسته اند به حریم ملکوتی نماز، عبادت، و خدمت راه یابند، خدا را عاشقانه عبادت کنند، و به بهشت و دوزخ او نیندیشند:

«الهی ما عبدتك خوفا من نارك».

خدایا، عبادت من از ترس جهنم نیست.

«و لا طمعا فی جنتك».

عبادت من به طمع بهشت هم نیست.

«بل وجدتك اهلا للعبادة». [10]

بندگی من فقط به زلف خدایی تو گره خورده است.

نماز و انفاق و جهاد علی، علیه السلام، سرشار از خدا و بی‌قیمت است؛ چراکه نمی‌توان برای خدا قیمتی تعیین کرد. آری، عبادتی که خالصانه و عاشقانه و فقط برای رضای خدا انجام گیرد در قالب ارزش‌گذاری‌های در دسترس نمی‌گنجد.

پاداش بصیرت

در قرآن کریم، مزد افراد بصیر چیزی بیش از هشت بهشت دانسته شده است:

«و لدینا مزید». [11]

و نزد ما نعمت‌های بیشتری هست.

خداوند در قرآن کلمه «مزید» را توضیح نداده، ازاین‌رو کمیّت و کیفیت حقیقی این کلمه هنوز برای هیچ‌کس روشن نشده است. [12]

گدای کوی تو از هشت بهشت مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست. [13]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 438

نکته نامعلوم و مجمل دیگر موجود در قرآن، خطاب پروردگار به این گروه از بصیران است:

«و ادخلی جنتی». [14]

و در بهشتم وارد شو.

درحالی‌که خدا درباره اهل ایمان می‌فرماید:

«یدخلون جنات تجری من تحتها الانهار». [15]

وارد بهشت‌هایی می‌شوند که از زیر درختان آن نهرها جاری است.

یادآور می‌شود، کلمه جنات نکره است و الف و لام ندارد؛ اما واژه جنت به پروردگار (یاء متلکم) اضافه شده است. با وجود این تاکنون، کسی نتوانسته منظور از عبارت «بهشت من» را به روشنی دریابد.

اولیای بصیر به دنبال پیامبران و امامان بصیر

پیروان راستین پیامبران و امامان در هر دوره‌ای، با توجه به قدرت تحمل بالای‌شان، در مقابل لذت‌های حرام و باطل جانانه مقاومت نشان داده و در عبادت حق و خدمت خلق از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند. چون آنان، برخلاف انسان‌های دیگر، خالص زیسته‌اند، توانسته‌اند تا حدودی به برخی از حریم‌های مختص انبیا و ائمه راه یابند. امام ششم شیعیان، حضرت امام صادق، علیه السلام، می‌فرماید: آنان گاه در عالم رؤیا (خواب)، و گاه در عالم بیداری به این حریم راه پیدا می‌کنند. در ضمن، تعدادشان محدود است. [16]

بصیرت یوسف (ع)

حضرت یوسف، علیه السلام، در دوران کودکی و نوجوانی خود، هنگامی که کاملا مطیع پدرش یعقوب، جدش اسحاق، و جدّ اعلایش حضرت ابراهیم به شمار می‌آمد، از طریق رؤیا به حریم آینده راه داده شد. او از خواب بیدار شد و به پدر خود گفت:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 439

«انّی رأیت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین». [17]

من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!

یوسف، علیه السلام، آینده برادرانش را ستاره روشن دید، چون توبه کردند و در نهایت نورانی شدند؛ همچنین پدر خود را به صورت خورشید، و مادر را نیز به صورت ماه دید. چهل سال بعد، وقتی این بچه از چاه درآمد و عزیز مصر شد، به پدرش گفت:

«هذا تعبیر رؤیای من قبل». [18]

این تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را تحقق داد.

بنابراین، رؤیای صادقانه به یوسف، علیه السلام، اختصاص دارد و خواب‌های ساختگی شیادان یکسره دروغ و باطل است.

این عصا را اژدها کن!

حکایت کرده‌اند که جوانی با یك چوب‌دستی صیقل داده شده به نزد حضرت عیسی مسیح، علیه السلام، آمد و از ایشان پرسید: اگر من این چوب‌دستی را به زمین بیندازم، مثل زمان حضرت موسی، علیه السلام، چوب‌دستی تبدیل به اژدها می‌شود؟. حضرت فرمود: نه. جوان گفت:

چرا؟ مسیح جواب داد: چوب‌دستی تو از چوب‌دستی موسی هم بهتر به نظر می‌رسد. اما اگر بخواهی این چوب به اژدها بدل شود، باید دستت دست موسی بن عمران باشد. مولوی در این‌باره می‌گوید:

بود انا الحق در لب منصور نور — بود انا اللّه در لب فرعون زور

شد عصا اندر کف موسی گوا — شد عصا اندر کف ساحر هبا. [19]

باری، آب دهان پیغمبر لازم است تا چاه خشك پر از آب شود، [20] نگاه حضرت سید الشهدا لازم است تا دختر چهار ساله شفا یابد، [21] و در نهایت نفس عیسی، علیه السلام، لازم است تا مرده زنده شود.

***

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 440

بصیرت اولیا

نقطه اوج آمال جوان‌های مذهبی ما می‌تواند دستیابی به مقام علامه بحر العلوم باشد. ایشان در میان عالمان شیعه بی‌همتا قلمداد می‌شوند و توانسته‌اند آغوش امام عصر را لمس کنند. [22] باید پذیرفت که با چند عبادت ناقص و یك دعای ندبه نمی‌توان آن آغوش را لمس کرد.

مرحوم آیت اللّه العظمی آقا شیخ عبد الکریم حائری برای یکی از شاگردان خود چنین نقل کرده‌اند: [23] ایامی که در نجف درس می‌خواندم، همشاگردی‌ام آیت اللّه العظمی حاج میرزا حسین نائینی بود و استادمان آیت اللّه سید محمد فشارکی. روزی، چند طلبه آمدند و به من گفتند: آقا، یك درس برای ما بگذار. گفتم: مانعی ندارد؛ اما جایش را خودتان باید تعیین بکنید. گفتند: در یکی از محله‌های قدیم نجف، مسجد خرابه‌ای قرار دارد؛ آنجا کسی درس ندارد و خالی است. اگر مشکل نیست، تشریف بیاورید آنجا به ما درس بگویید. گفتم: مانعی ندارد، می‌آیم.

یکی از خصوصیات مؤمن تواضع و فروتنی است؛ روی صندلی یا خاك بنشیند، روی تخت یا فرش بخوابد، نان خالی بخورد یا نخورد، و داشته یا نداشته باشد برایش فرقی نمی‌کند. در هر صورت، در این دنیا، خود را میهمان خدا می‌داند.

ایشان در ادامه گفتند: روز اول، وقتی وارد این مسجد خرابه شدم و به انتظار طلبه‌ها نشستم، بیرون را نگاه کردم و روبه‌روی درب ورودی مسجد، یك مغازه بسیار مخروبه دیدم. یك بزرگوار در این مغازه نشسته و مشغول پینه‌دوزی بود. وقتی طلبه‌ها آمدند و من کتاب را باز کردم، دیدم پینه‌دوز هم تخته‌های مغازه را گذاشت و آمد در درس شرکت کرد.

پیش خودم گفتم: بزرگوار، درس‌های آخوندها خیلی سخت و پیچیده است؛ به درد تو نمی‌خورد. پینه‌دوز چند روز در کلاس حاضر شد، اما

ناگهان در حضور وی در کلاس وقفه‌ای دو سه روزه ایجاد شد و سپس باز به کلاس آمد و به من گفت: آقای شیخ، شما مسلمانی؟ گفتم: لباس، قیافه، و درسم نشان می‌دهد که مسلمان هستم. گفت: اگر مسلمانی، چرا وقتی من سه روز نبودم، جستجو نکردی مرا پیدا کنی؟ مسلمان نباید از رفیق و همسایه و همشهری خود بی‌خبر باشد. گفتم: مرا ببخش، اشتباه کردم. گفت: اگر می‌خواهی ببخشمت، مرا به صرف غذا به خانه‌ات دعوت کن؛ زیرا وقتی یك لقمه از غذایت بخورم، رابطه‌مان نزدیك‌تر می‌شود، آن موقع می‌بخشمت. گفتم: فردا بیا. گفت: از بیرون چیزی تهیه نکن، همان را که داری بیاور بخورم. در نجف، فقط یك اتاق داشتم که پرده‌ای در میان آن کشیده بودم؛ همسرم پشت پرده بود و خودم

طرف دیگر آن به سر می‌بردم. اگر قرار بود غریبه‌ای بیاید، به همسرم می‌گفتم میهمان دارم؛ ولی این‌بار فراموش کردم. روز بعد، وقتی درس تمام شد، به پینه‌دوز گفتم: منتظر شما هستم. گفت: نمازم را در حرم امیر المؤمنین می‌خوانم و می‌آیم. از قضا، وقتی به خانه آمدم، همسرم گفت: غیر از یك مقدار نان خشك یزدی، هیچ‌چیز نداریم. در نتیجه، چون پنج ریال پیش من امانت بود، دو ریال آن را برداشتم و کباب کوبیده خریدم و با خود گفتم: وقتی پول برایم رسید، دو ریال را برمی‌گردانم. پینه‌دوز بعد از اقامه نماز ظهر و عصر آمد و بر سر سفره نشست. دیدم نان خشك می‌خورد، گفتم: آقا، کباب سرد می‌شود. گفت: این کباب به ازای پول امانت تهیه شده است، بنابراین، به درد من نمی‌خورد؛ شکم من جای این غذاها را ندارد.

آیا افراد معمولی می‌توانند ماهیت لقمه‌ها را تشخیص بدهند یا این‌که لقمه را در مزه آن می‌یابند: هرچه خوشمزه‌تر باشد آن را بهتر می‌خورند؟

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 442

در پایان، بی‌مناسبت نیست به داستان خاطره‌انگیزی نیز اشاره کنم:

چند سال قبل، به مناسبت روز ضربت خوردن امیر مؤمنان (نوزدهم ماه مبارك رمضان)، تصمیم گرفتم برای سخنرانی ظهر به مسجدی در تهران بروم. از دو روز پیش از سخنرانی، هرچه کتاب ورق می‌زدم و مطلب می‌دیدم، منبر روز نوزدهم آماده نمی‌شد. مصمم شدم در روز سخنرانی، در مسجد حاضر شوم و به مردم اعلام کنم: منبر امروز برایم فراهم نشد!

روز نوزدهم فرا رسید. جمعیت فراوانی در محل حاضر شده بودند. در میان نماز ظهر و عصر، که روحانی مسجد به سخنرانی پرداخته بود، باز به ذهن خودم فشار آوردم تا شاید فرجی حاصل شود. در دل عرض کردم: علی جان، من در تهیدستی و فقر کامل به سر می‌برم و درمانده‌ام.

تو به تمام حریم‌های حقیقت راه پیدا کرده‌ای، راهی بگشا! دیگر می‌خواستم ناله و گریه سردهم که ناگهان این آیه قرآن به ذهنم رسید:

«ربّ ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعلنی من لدنك سلطانا نصیرا». [24]

و بگو: پروردگارا! مرا در هر کار و شغلی به نیکی وارد کن و به نیکی بیرون آور و برایم از نزد خود نیرویی یاری‌دهنده قرار ده.

از طریق معجم المفهرس قرآن پی بردم این آیه مربوط به سوره مبارکه «اسراء» است. قرآن را باز کردم و به این سوره مراجعه کردم: موج عجیبی نسبت به امیر المؤمنین در ذهنم به وجود آمد، نمی‌دانستم آیه چه ارتباطی با امیر المؤمنین دارد! حدس زدم «و اجعلنی من لدنك سلطانا نصیرا» درباره امیر المؤمنین باشد. همین مطلب و همین امواج ذهنی را در منبر آن روز بیان کردم. بعد از سخنرانی، به تفاسیر مهم قرآن مراجعه کردم، دیدم ائمه فرموده‌اند: «و اجعلنی من لدنك سلطانا نصیرا»، درخواست پیامبر از خداست: خدایا، مرا دلیل یاری‌کننده‌ای بر نبوت عطا فرما. ازاین‌رو، خدا علی، علیه السلام، را به پیامبر داد. [25]

پی نوشت

[(1). یوسف، 108.]

[(2). تفسیر أبی حمزة الثمالی، ص 214: روی أبو حمزة، أن أبا جعفر (علیه السلام) قال:

* (هذه سبیلی أدعوا إلی اللّه علی بصیرة أنا و من اتبعنی)* علی بن أبی طالب.

- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج 2، ص 200: عن علی بن اسباط عن أبی الحسن الثانی قال: قلت: جعلت فداك انهم یقولون فی الحداثة (فی حداثة سنك) قال لیس شئ یقولون، ان اللّه تعالی یقول (قل هذه سبیلی أدعوا إلی اللّه علی بصیرة أنا و من اتبعنی) فو اللّه ما کان تبعه الا علی و هو ابن تسع سنین [و مضی أبی الا] و انا ابن تسع سنین، فما عسی أن یقولوا قال: ثم کانت امارات فیها و قبلها أقوام، الطریقان فی العاقبة سواء، الظاهر مختلف، هو رأس الیقین.

- تفسیر فرات الکوفی، فرات بن إبراهیم کوفی، ص 201: جعفر بن محمد علیه [علیهما] السلام فی هذه الآیة: (قل هذه سبیلی أدعو إلی اللّه علی بصیرة أنا و من اتبعنی) قال:

هی [هو] و اللّه ولایتنا أهل البیت لا ینکره أحد إلاضال و لا ینتقص علیا [علیه السلام] إلاضال.

- التفسير الصافى، فيض كاشانى، ج 3، ص 53: قل هذه سبيلى يعنى الدعوة إلى التوحيد و الأعداد للمعاد أدعوا إلى اللّه تفسير للسبيل على بصيرة أنا و من اتبعنى. فى الكافى عن الباقر عليه السلام ذاك رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و أمير المؤمنين و الأوصياء عليهم السلام من بعدهما. و عنه عليه السلام على اتبعه. و عن الجواد عليه السلام حين أنكروا عليه حداثة سنه قال و ما ينكرون قال اللّه لنبيه قل هذه سبيلى الاية فو اللّه ما تبعه إلا على و له تسع سنين و أنا ابن تسع سنين. والقمى و العياشى ما يقرت من هذه الروايات و سبحن اللّه و انزهه تنزيها و ما أنا من المشركين.

- تفسير نور الثقلين، شيخ حويزى، ج 2، ص 476: فى اصول الكافى محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الاحوال عن سلام بن المستنير عن ابى جعفر عليه السلام فى قوله: قل هذه سبيلى ادعوا إلى اللّه على بصيرة انا و من اتبعنى قال: ذاك رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله و امير المؤمنين عليه السلام، و الاوصياء من بعدهم.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 444

[(3). نهج البلاغه، خطبه 193؛ باكمى اختلاف در امالى، شيخ صدوق، ص 667؛ نيز با اختلاف در بحار الانوار، ج 64، ص 342؛ نيز با اختلاف در كنز الفوائد، كراجكى، ص 32.]

[(4). بقره، 25: «و بشر الذين آمنوا و عملوا الصالحات أن لهم جنات تجرى من تحتها الانهار كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذى رزقنا من قبل و أتوا به متشابها و لهم فيها أزواج مطهرة و هم فيها خالدون».]

[(5). مسترشد، محمد بن جرير طبرى (الشيعى)، ص 433: «... فاختاروا خمسة عشر رجلا فيهم أبو لهب على أن يدخلوا على رسول اللّه فيقتلونه، فأنزل اللّه سبحانه على رسوله: و إذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك و يمكرون و يمكر اللّه و اللّه خير الماكرين»؛ المهذب البارع، ابن فهد حلى، ج 5، ص 315؛ كافى، ج 8، ص 211: «و فى الحديث: أن أبا لهب اعترض على النبى، صلى اللّه عليه و آله، عند إظهاره الدعوة، فقال له أبو طالب: يا أعور، و ما أنت و هذا». (قال ابن الأعرابى: و لم يكن أبو لهب أعور، و إنما العرب تقول للذى ليس له أخ من أبيه و أمه أعور)؛ منتهى المطلب (ط. ق) علامه حلى، ج 1، ص 64: «روى أنس أن رسول اللّه، صلى اللّه عليه و آله، كان فى سوق ذى المجاز عليه جبة حمراء و هو يقول: يا أيها الناس قولوا لا إله إلا اللّه تفلحوا و رجل تبعه يرميه بالحجارة حتى أدمى عرقوبيه و كعبيه فقيل من هو فقال عمه أبو لهب دل على أن الكعب فى جانب القدم لان الرمية إذا كانت من وارء المرمى لم يصب ظهر قدمه»؛ مناقب أمير المؤمنين، محمد بن سليمان كوفى، ج 1، ص 380: «فجمع رسول اللّه، صلى اللّه عليه و آله و سلم، بنى عبد المطلب و كانوا اثنى عشر رجلا؟ و كان الرجل منهم يأكل الجذعة فى المجلس فصنع لهم رجلا من لحم ثم دعاهم فأكلوا حتى نهلوا ثم قال (لهم): «من يبايعنى منكم على أن يكون اخى و وصيى و وارثى و خليفتى و وزيرى من بعدى؟» فلم

یبایعه إلا علی بن أبیطالب فقال أبو لهب: ألهذا دعوتنا؟ تبت یداك؟! فأنزل اللّه (تبت یدا ابی لهب و تب) إلی آخر السورة».]

[(6). شرح أصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، ج 3، ص 173؛ مطلوب کل طالب رشید]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 445

[و طواط، ص 3؛ شرح مئة کلمه، ابن میثم بحرانی، ص 52: «قال أمیر المؤمنین، علیه السلام: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا».]

[(7). مرحوم امام خمینی در کتاب شرح دعای سحر خود می‌نویسد: شیخ ما، عارف کامل [جناب] شاه آبادی مدظلّه فرمود: «سالکی که با قدم معرفت به سوی خداوند سیر می‌نماید، وقتی سفر سوم خود را به پایان رساند و به هویت جمعیه‌اش، در جمیع مراتب موجودات سیر کرد، با چشم بصیرت تمام مصالح بندگان را می‌بیند، [یعنی مصالح آنان] در امور [مربوط] به مبدأ و معاد و همه آنچه که آنان را به خداوند متعال نزدیك می‌کند، و نیز این‌که راه [رسیدن] به خداوند برای هرکس، [راهی است] مخصوص به خود او؛ و سالك در این مقام می‌تواند تشریع نماید و این مقام برای مولای ما، قطب الموحدین امیر المؤمنین، و ائمة معصومین بعد از ایشان علیهم السلام حاصل شده است؛ ولی چون رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله از نظر زمان بر آن حضرات علیهم السلام تقدم داشت و صاحب آن مقام بود، لذا شریعت را آن حضرت (ص) ظاهر فرمود، و به سبب تام و تمام بودن شریعت ایشان [به هیچ روی] مجال تشریع برای کس دیگری باقی نماند. پس، اولیای بعد [از او (ص)] بالضروره، تابع وی صلوات اللّه علیه و آله شدند. و اگر فرض می‌کردیم که حضرت علی علیه السلام بر حضرت رسول صلوات اللّه علیه و آله تقدم زمانی داشت، یقینا آن حضرت علیه السلام شریعت را ظاهر می‌نمود و شأن رسالت و نبوت را متکفل می‌شد. پس، بر پیامبر صلوات اللّه علیه و آله فرض بود که اگر بعد از آن حضرت (ع) می‌آمد، از ایشان علیه السلام تعبیت فرماید؛ ولی حکمت بالغه [خداوندی] بر این تعلّق گرفت که شریعت به دست حضرت رسول صلوات اللّه علیه و آله ظاهر شود».]

[(8). بقره، 45: «و استعینوا بالصبر و الصلاة و إنها لکبیرة إلا علی الخاشعین».]

[(9). از سعدی است.]

[(10). عوالی اللئالی، أحسائی، ج 1، ص 20؛ نیز در بحار الانوار، ج 67، ص 186؛ نیز در تفسیر صافی، کاشانی، ج 3، ص 353: «أمیر المؤمنین، علیه السلام: الهی ما عبدتك]

[خوفا من نارك و لا طمعا فی جنتك بل وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك»؛ تفسیر المیزان، ج 11، ص 159: قوله، علیه السلام: «ما عبدتك خوفا من نارك و لا رغبة فی جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك».]

[(11). ق، 33- 35: «من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب* ادخلوها بسلام ذلك یوم الخلود* لهم ما یشاؤون فیها ولدینا مزید».]

[(12). شاره است به: المحلی، ابن حزم، ج 1، ص 12؛ نیز در عدة الداعی، ابن فهد حلی، ص 226؛ نیز در عوالی اللئالی، احسائی، ج 4، ص 101: «عن النبی، صلی اللّه علیه و سلم، قال: قال اللّه عز و جل: أعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».]

[(13). از حافظ است.]

[(14). فجر، 30.]

[(15). این جمله 26 مرتبه در قرآن تکرار شده است.]

[(16). در ذیل آیه 64 سوره یونس: من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 1، ص 133:

«أتی رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله، رجل من أهل البادیة له حشم و جمال فقال: یا رسول اللّه أخبرنی عن قول اللّه عز و جل:" الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة." فقال: أما قوله تعالی:" لهم البشری فی الحیوة الدنیا" فهی الرؤیا الحسنة یراها المؤمن فیبشر بها فی دنیاه، و أما قول اللّه عز و جل:" و فی الآخرة" فإنها بشارة المؤمن عند الموت یبشرها عند موته إن اللّه قد غفر لك و لمن یحملك إلی قبرك»؛ بحار الأنوار، ج 58، ص 191: «عن أبی الدرداء، عن النبی، صلی اللّه علیه و آله، فی قوله تعالی:" لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة" قال: هی الرؤیا الصالحة یراها المسلم أو تری له، فهی بشراه فی الحیاة الدنیا، و بشراه فی الآخرة الجنة».]

[(17). یوسف، 4.]

[(18). یوسف، 100: «و رفع أبویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا و قد أحسن بی إذ أخرجنی من السجن و جاء بکم]

[من البدو من بعد أن نزغ الشيطان بينی و بين إخوتی إن ربی لطيف لما يشاء إنه هو العليم الحكيم».]

[(19). مثنوی مولوی، دفتر دوم، بيت 303 و 304.]

[(20). مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 103؛ نيز بحار الانوار، ج 18، ص 41: «روی أن النّبی تفل فی بئر معطلة ففاضت حتی سقی منها بغير دلو و لا رشأ».]

[(21). در ناسخ التواريخ مجلد مربوط به امام حسين (ع) اين داستان چنين آمده است:

زنی غذای نذری به خرابه‌ای برد. از او سبب نذرش را پرسيدند. گفت: در بچگی فلج بودم. مادم مرا به در منزل علی (ع) برد. حضرت به امام حسين فرمود: او را شفا بده. امام نگاهی به من كردند و از آن پس خوب شدم. (مولف)]

[(22). رجوع شود به زندگينامه مرحوم علامه بحر العلوم.]

[(23). من اين ماجرا را از همين شاگرد، در هفتاد و پنج سالگی وی شنيده‌ام (مؤلف).]

[(24). إسراء، 80.]

[(25). ر ك: تفسير برهان، ذيل آيه مورد نظر. (مولف)]

19 عقيله بنی هاشم

شيراز، حسينيه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین وصلّی علی محمّد و آله الطاهرین.

وجود مبارك حضرت زینب کبری، علیها السلام، به منزله دختر، خواهر، مادر، عمه و خاله شهید، در همه زمینه‌ها، از جمله ایمان، اخلاق، عمل صالح، شوهرداری، مقام مادری و خواهری، و مقام عبادت که بالاترین مقام او به شمار می‌آید برای تمام زنان عالم اگو و سرمشق است.

بدین لحاظ، در روز قیامت، او حجت کبرای پروردگار بر تمام زنان پس از خود خواهد بود. خداوند متعال در روز قیامت، با استناد به برجستگی‌های معنوی حضرت زینب، علیها السلام، با وجود گذران زندگی در روزگار پرفتنه امویان، آن حضرت را معیار تربیت دینی و اخلاقی زنان قلمداد می‌فرماید و دلایل واهی زنان ناپاك را رد می‌کند.

عناصر تأثیرگذار در شخصیت حضرت زینب (ع)

غور در آیات خداوند در قرآن کریم نشان می‌دهد شکل‌گیری شخصیت انسانها براساس چهار جنبه صورت می‌پذیرد: پدر، مادر، آموزگار، و تغذیه (لقمه) [1]. ازاین‌رو، در روز قیامت، بسیاری از پدران و مادران و

آموزگاران محاکمه و، در نهایت، محکوم خواهند شد؛ چراکه فرزند یا شاگردان پاك‌سرشت خود را به نابودی کشانده و از درجه رفیع انسانیت پایین آورده‌اند. پیغمبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله، درباره این‌گونه والدین و فرزندان می‌فرماید: اگر این پدر و مادرها عقرب به دنیا می‌آوردند، به مراتب، نتیجه‌ای بهتر از به وجود آوردن انسان دوپا عایدشان می‌شد. [2]

زنان باردار، ای مرد هوشیار — اگر وقت ولادت مار زایند

از آن بهتر به نزدیك خردمند — که فرزندان ناهموار زایند. [3]

در روایتی دیگر، حضرت برای پدران مدعی دینداری دوزخ طلب می‌کند؛ زیرا آنان زمینه کفر و تباهی فرزندان خود را فراهم می‌آورند. [4]

بر این اساس، در این مقال، شخصیت والای زینب کبری با توجه به این چهار جنبه کاویده می‌شود:

الف. پدر زینب (ع)

مرحوم کلینی، در جلد دوم کتاب شریف اصول کافی، روایت مهمی از رسول خدا، صلی اللّه علیه و آله، نقل کرده است. [5] در این روایت، پیامبر عظیم الشأن اسلام از درخت طوبی نام برده‌اند. براساس این روایت و قول قرآن، جای این درخت در بهشت است؛ اما شاخه‌های آن به صورت امور معنوی در دنیا یافت می‌شوند. مانند سخاوت که یکی از امور معنوی و اخلاقی مهم است. حضرت می‌فرماید:

«السخاء شجرة فی الجنة». [6]

جود و سخاوت از درختان بهشت است.

هرکس بتواند با شاخه‌های دنیایی این درخت پیوند یابد و این پیوند را حفظ کند، وقتی بساط دنیا برچیده شود و آخرت آشکار گردد، شاخه‌های این درخت او را تا ابد به بهشت می‌فرستند. [7] همچنین در ادامه روایت آمده است:

«من کان سخیا اخذ بغصن منها».

آدم‌های کریم و سخاوتمند (به شرط ایمان) به یکی از شاخه‌های این درخت متصل هستند.

«فلم یترکه هذا الغصن حتی یدخله الجنة».

باری، وجود مبارك امیر المؤمنین، پدر بزرگوار زینب کبری، علیها السلام، با تمام شاخه‌های درخت طوبی یعنی با همه‌گونه اخلاق الهی، آداب الهی، تربیت الهی، و ارزش‌های الهی پیوند دارد. ضمن این‌که اتصال علی، علیه السلام، به سرچشمه خصایل الهی از نوع آگاهانه، عاشقانه و از همه ارزشمندتر «مخلصانه» است. از زمان حضرت آدم، علیه السلام، تاکنون، کسان بسیاری در مقابل ظلم و تجاوز دشمنان حق جهاد کرده و صاحب «اجر عظیم» الهی شده‌اند:

«فضل اللّه المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما». [8]

اما پیغمبر عظیم الشأن اسلام، رزم‌آوری امیر مؤمنان علی، علیه السلام، در جنگ خندق را می‌ستاید و می‌فرماید:

«ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین». [9]

حرکت دست اسلحه‌دار خندق در ضربه زدن به دشمن، از عبادت جن و انس ارزشمندتر است.

آنچه حرکت علی، علیه السلام، در جنگ را با جهاد بقیه جنگ‌آوران جبهه‌های تاریخ متفاوت می‌سازد اخلاص بی‌نظیر آن حضرت است.

به واقع، درك این اخلاص به آسانی امکان‌پذیر نیست. این اخلاص، حقیقتی نهانی بین امیر المؤمنین و پروردگار مهربان عالم است.

امیر مؤمنان علی، علیه السلام، با همین اخلاص توانست در شب سرنوشت‌ساز هجرت پیامبر از مکه به مدینه، در بستر پیامبر بخوابد و مشرکان را گمراه سازد. قرآن کریم درباره شجاعت مخلصانه حضرت امیر در آن شب فراموش‌ناشدنی می‌فرماید:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 454

«من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه». [10]

یك نفر از مردم (در 19 سالگی)، در شب هجرت، جان خود را فقط برای به دست آوردن رضای خدا در طبق اخلاص گذاشت. [11]

به راستی حضرت علی، علیه السلام، به پاداش این عمل می‌تواند در روز قیامت شفاعت تمام انسان‌ها را از خدا بخواهد؛ بدون این‌که از ظرف عمل خود وی چیزی کاسته شود.

حال، زینب کبری، علیها السلام، در زیر سایه چنین پدری تربیت شده است. پدری که همه ارزش‌های بی‌نهایت عالم را در خود دارد. البته، قابلیت و پذیرش خود شخص نیز بسیار مهم است و همین قابلیت و پذیرش موجبات صعود معنوی زینب کبری را فراهم ساخته است.

باری، زینب کبری به آیینه‌ای تبدیل شد که به اندازه توان وجودی خود، ارزش‌های بیکران پدر را منعکس می‌ساخت. به همین سبب، وقتی در روزگار حکومن ابن زیاد، در بازار کوفه به سخنرانی افشاگرانه‌ای درباره واقعه کربلا دست زد، آن‌ها که امیر المؤمنین را به خاطر داشتند گمان کردند علی، علیه السلام، به دنیا برگشته است. [12]

ب. مادر زینب (ع)

از شیعه و سنّی نقل شده که خداوند سوره کوثر را در شأن حضرت زهرا، علیها السلام، نازل کرده است. هم‌چنین در روایت آمده است:

«ان اللّه یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها». [13]

خدا می‌پسندد آنچه را فاطمه می‌پسندد و خشمگین می‌شود از آنچه فاطمه از آن خشمگین می‌شود.

به واقع، این مرتبه بالاترین مقام برای هر انسانی محسوب می‌شود، زیرا به مخلصین اختصاص دارد. امام باقر، علیه السلام، درباره نام زهرای مرضیه می‌فرماید:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 455

فاطمه از لغت فطم به معنای بریدن گرفته شده است. معنی فاطمه این است که مادر ما از هر نقص و شری در این عالم دور بوده و همه کمالات او را همراهی می کرده‌اند. [14]

در روایتی به نقل از ابن جوزی (یکی از علمای اهل سنّت) چنین آمده است:

یك‌بار حضرت زهرا کار خیری انجام داد. جبرئیل نازل شد و به پیامبر گفت: خدا می‌فرماید سلام مرا به زهرا برسان و به او بگو هرچه از من می‌خواهی اکنون بخواه تا برای تو مهیا سازم. زهرا به پدر خود پاسخ داد:

من چنان در لذت عبادت خدا غوطه‌ورم که جایی برای درخواست ندارم؛ اما اگر خدا می‌خواهد من از او چیزی درخواست کنم، لقای خود را در دار السلام به من عطا فرماید. [15]

زینب کبری، علیها السلام، نه ماه از جسم و جان (عبادات و کرامات) ایشان تغذیه کرده است. ضمن این‌که وقتی به دنیا آمد، دو سال از شیر علم، معرفت، و ایمان آن بزرگ‌بانو بهره برد.

ج. لقمه و تغذیه زینب

خداوند در قرآن مجید، به پیامبران الهی چنین خطاب می‌کند:

«یا ایها الرسول کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا». [16]

یعنی اول باید لقمه را پاك ساخت و بعد به عبادت خدا پرداخت.

زینب، علیها السلام، از حلال‌ترین غذای عالم تغذیه کرده است. این غذا با عرق جبین پدرش امیر المؤمنین و مادرش زهرا، علیهما السلام، به دست آمده است.

د. آموزگار زینب

حضرت زین العابدین، علیه السلام، در کنار بازار کوفه، خطاب به زینب کبری، علیها السلام، گفت:

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 456

«أنت بحمد اللّه عالمة غیر معلمة، فهمة غیر مفهمة». [17]

خدا را شکر، تو عالمی هستی که معلم بشری نداشته‌ای.

آموزگار دانش فراوان آن بزرگ‌بانو خدا بوده است. آری، دختری که پدرش علی، علیه السلام، مادرش زهرا، علیها السلام، و لقمه‌اش پاك‌ترین لقمه باشد معلمش خداست.

در عوض، آن حضرت خود معلم بوده و کلاس‌هایی چون تفسیر قرآن، اخلاق، و فقه برگزار می‌کرده است. بدبختانه، از مطالب این کلاس‌ها چیزی به دست امروزیان نرسیده است!

*** تمام لحظات حیات علی، همسر علی، فرزندان معصوم علی، و دختر امیر المؤمنین، حجت خدا بر همه مردان و زنان عالم و تاریخ است و در روز قیامت، خداوند مردان و زنان فاسق را با معیار قرار دادن این بزرگان محکوم خواهد کرد.

پی‌نوشت

[(1). عبس، 24: «فلینظر الانسان إلی طعامه»؛ لقمان، 13: «و إذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرك باللّه إن الشرك لظلم عظیم»؛ یس، 20- 21: «و جاء من أقصی المدینة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین* اتبعوا من لا یسألکم أجرا و هم مهتدون».]

[(2). در احوال آخر الزمان مطالبی در این باب آمده است که البته باید به صورت موضوعی استخراج شود. این روایات نمونه‌ای از آن‌هاست:

- بحار الأنوار، ج 6، ص 306: عن عبد اللّه بن عباس قال: حججنا مع رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله حجة الوداع فأخذ باب الکعبة ثم أقبل علینا بوجهه فقال: ألا اخبرکم بأشراط الساعة؟- و کان أدنی الناس منه یومئذ سلمان رضی اللّه عنه‌فقال: بلی یا رسول اللّه، فقال: إن من أشراط القیامة إضاعة الصلاة، و اتباع الشهوات، و المیل مع الاهواء و تعظیم المال، و بیع الدین بالدنیا، فعندها یذاب قلب المؤمن وجوفه کما یذوب الملح فی الماء مما یری من المنکر فلا یستیطیع أن یغیره. قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان إن عندها امراء جورة، و وزراء فسقة، و عرفاء ظلمة، و امناء خونة، فقال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان إن عندها یکون المنکر معروفا، و المعروف منکرا، و ائتمن الخائن و یخون الامین، و یصدق الکاذب، و یکذب الصادق، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان فعندها إمارة النساء، و مشاورة الاماء، و قعود الصبیان علی المنابر، و یکون الکذب طرفا، و الزکاة مغرما، و الفیئ مغنما، و یجفو الرجل و الدیه، و یبر صدیقه، و یطلع الکوکب المذنب، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال: أی و الذی نفسی بیده. یا سلمان و عندها تشارك المرأة زوجها فی التجارة، و یکون المطر قیظا، و یغیظ الکرام غیظا، و یحتقر الرجل المعسر، فعندها یقارب الاسواق إذا قال هذا: لم أبع شیئا و قال هذا: لم أربح شیئا فلا تری إلا ذاما للّه، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان فعندها یلیهم أقوام إن تکلموا قتلوهم، و إن سکتوا استباحوهم لیستأثروا]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 458

[بفیئهم، و لیطؤن حرمتهم، و لیسفکن دماءهم، و لتملان قلوبهم رعبا، فلا تراهم إلا و جلین خائفین مرعوبین مرهوبین، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان: إن عندها یؤتی بشئ من المشرق و شئ من المغرب یلون امتی فالویل لضعفاء امتی منهم، و الویل لهم من اللّه، لا یرحمون صغیرا، و لا یوقرون کبیرا و لا یتجاوزون عن مسئ، أخبارهم خناء، جثتهم جثة الآدمیین و قلوبهم قلوب الشیاطین، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال: إی و الذی نفسی بیده.

یا سلمان، و عندها تکتفی الرجال بالرجال، و النساء بالنساء، و یغار علی الغلمان کما یغار علی الجاریة فی بیت أهلها، و یشبه الرجال بالنساء، و النساء بالرجال، و یرکبن ذوات الفروج السروج فعلیهن من امتی لعنة اللّه، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ فقال صلی اللّه علیه و اله: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان إن عندها تزخرف المساجد کما تزخرف البیع و الکنائس، و یحلی المصاحف، و تطول المنارات، و تکثر الصفوف بقلوب متباغضة و ألسن مختلفة، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟

قال صلی اللّه علیه و اله: إی و الذی نفسی بیده. و عندها تحلی ذکور امتی بالذهب، و یلبسون الحریر و الدیباج، و یتخذون جلود النمور صفافا، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال صلی اللّه علیه و اله: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان و عندها یظهر الربا، و یتعاملون بالغیبة و الرشاء، و یوضع الدین، و ترفع الدنیا، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ فقال صلی اللّه علیه و اله: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان و عندها یکثر الطلاق، فلا یقام للّه حد، و لن یضر اللّه شیئا، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال صلی اللّه علیه و آله: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان و عندها تظهر القینات و المعازف، و یلیهم أشرار امتی، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال صلی اللّه علیه و اله: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان و عندها تحج أغنیاء امتی للنزهة، و تحج أوساطها للتجارة، و تحج فقراؤهم للریاء و السمعة، فعندها یکون أقوام یتعلمون القرآن لغیر اللّه، و یتخذونه مزامیر، و یکون أقوام یتفقهون لغیر اللّه، و یکثر أولاد الزنا، و یتغنون بالقرآن، و یتهافتون بالدنیا، قال سلمان: و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟ قال صلی اللّه علیه و اله: إی و الذی نفسی بیده. یا سلمان ذاک إذا انتهک المحارم، و اکتسبت المآثم،]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 459

[و سلط الاشرار علی الاخیار، و یفشو الکذب، و تظهر اللجاجة، و نفشو الحاجة، و یتباهون فی اللباس و یمطرون فی غیر أوان المطر، و یستحسنون الکوبة و المعازف، و ینکرون الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، حتی یکون المؤمن فی ذلک الزمان

أذل من الامة و يظهر قراؤهم و عبادهم فيما بينهم التلاوم، فاولئك يدعون فى ملكوت السماوات: الارجاس و الانجاس، قال سلمان: و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟ فقال صلى اللّه عليه و اله: إى و الذى نفسى بيده. يا سلمان فعندها لا يخشى الغنى إلا الفقر حتى أن السائل ليسأل فيما بين الجمعتين لا يصيب أحدا يضع فى يده شيئا، قال سلمان:

و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟ قال صلى اللّه عليه و اله، إى و الذى نفسى بيده. يا سلمان عندها يتكلم الرويبضة، فقال: و ما الرويبضة يا رسول اللّه فداك أبى و امى؟ قال صلى اللّه عليه و اله: يتكلم فى أمر العامة من لم يكن يتكلم، فلم يلبثوا إلا قليلا حتى تخور الارض خورة، فلا يظن كل قوم إلا أنها خارت فى ناحيتهم فيمكثون ما شاء اللّه ثم ينكتون فى مكثهم فتلقى لهم الارض أفلاذ كبدهاقال: ذهب و فضةثم أومأ بيده إلى الاساطين فقال: مثل هذا، فيومئذ لا ينفع ذهب و لا فضة، فهذا معنى قوله:" فقد جاء أشراطها". بيان: قوله صلى اللّه عليه و اله: و يكون الكذب طرفا أى يستطرفه الناس و يعجبهم، و الكوكب المذنب: ذو الذنب. و قال الجزرى: يوم قائظ: شديد الحر، و منه حديث أشراط الساعة: يكون الولد غيظا، و المطر قيظا، لان المطر إنما يراد للنبات و برد الهواء، و القيظ ضد ذلك انتهى. و يقال: استبحهم أى استأصلهم. قوله صلى اللّه عليه و اله: يلون امتى من اللون أى يتلونون و يتزينون بألوان مختلفة مما يؤتى إليهم من المشرق و المغرب. قوله صلى اللّه عليه و اله: و يتخذون جلود النمور صفاقا أى يرققونها و يلبسونها، و الثوب الصفيق: ضد السخيف، أو يعملونها للدف و العود و سائر آلات اللهو يقال: صفق العود أى حرك أوتاه، و الصفق: الضرب يسمع له صوت. و القينة: الامة المغنية: و المعازف: الملاهى كالعود و الطنبور. قوله صلى اللّه عليه و اله: يتخذونه مزامير أى يتغنون به، قال الجزرى: فى حديث أبى موسى: سمعه النبى صلى اللّه عليه و اله يقرأ فقال: لقد أعطيت مزمارا من مزامير آل داود: شبه حسن صوته و حلاوة نغمته بصوت المزمار انتهى. و التهافت: التساقط، و الكوبة بالضم: النرد]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 460

[و الشطرنج و الطبل الصغير المخصر و البربط. و قال الجزرى: فى حديث أشراط الساعة أن ينطق الرويبضة فى أمر العامة، قيل: و ما الرويبضه يا رسول اللّه؟ قال: الرجل التافه يتكلم فى أمر العامة، و الرويبضة تصغير الرابضة و هو العاجز الذى ربض عن معالى الامور و قعد عن طلبها، و زيادة التاء للمبالغة، و التافة: الحقير الخسيس. و قال صلى اللّه عليه و اله فى أشراط الساعة: تقئ الارض أفلاذ كبدها أى تخرج كنوزها المدفونة فيها، و هو استعارة، و الافلاذ جمع فلذ، و الفلذ جمع فلذة، و هى القطعة المقطوعة طولا، و مثله قوله تعالى:" و أخرت الارض أثقالها" انتهى. و خار الثور: صاح. و قال السيد المرتضى رضى اللّه عنه فى كتاب الغرر: روى أبو هريرة عن النبى صلى اللّه عليه و آله أنه قال: تقئ الارض أفلاذ كبدها مثل الاسطوان من الذهب و الفضة، فيجئ القاتل فيقول: فى مثل هذا قتلت، و يجئ القاطع للرحم فيقول: فى مثل هذا قطعت

رحمی، و یجئ السارق فیقول: فی هذا قطعت یدی، ثم یترکونه و لا یأخذون منه شیئا. معنی تقئ أی تخرج ما فیها من الذهب و الفضة، و ذلك من علامات قرب الساعة، و قوله:

تقئ تشبیه و استعارة من حیث کان إخراجا و إظهارا، و کذلك تسمیة ما فی الارض من الکنوز کبدا تشبیها بالکبد التی فی بطن البعیر و غیره، و للعرب فی هذا مذهب معروف، و اختلف أهل اللغة فی الافلاذ فقال یعقوب بن السکیت: الفلذ لا یکون إلا للبعیر، و هو قطعة من کبده، و لا یقال فلذ الشاة، و لا فلذ البقر إلی آخر ما ذکره رحمه اللّه و نقله.

- بحار الأنوار، ج 22، ص 453: قال رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): یأتی علی الناس زمان وجوههم وجوه الآدمیین، و قلوبهم قلوب الشیاطین، کأمثال الذئاب الضواری، سفاکون للدماء لا یتناهون عن منکر فعلوه، إن تابعتهم ارتابوك، و إن حدثتهم کذبوك، و إن تواریت عنهم اغتابوك، السنة فیهم بدعة، و البدعة فیهم سنة، و الحلیم بینهم غادر و الغادر بینهم حلیم، المؤمن فیما بینهم مستضعف، و الفاسق فیما بینهم مشرف، صبیانهم عارم، و نساؤهم شاطر، و شیخهم لا یأمر بالمعروف، و لا ینهی عن المنکر، و الالتجاء إلیهم خزی، و الاعتداد بهم ذل، و طلب ما فی أیدیهم فقر، فعند ذلك یحرمهم اللّه قطر السماء فی أوانه، و ینزله فی غیر أوانه، و یسلط علیهم شرارهم، فیسومونهم سوء العذاب، یذبحون أبناءهم و یستحیون نساءهم فیدعو خیارهم فلا یستجاب لهم.]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 461

[قال رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم و نساؤهم قبلتهم، و دنانیرهم دینهم، و شرفهم متاعهم، لا یبقی من الایمان إلا اسمه، و لا من الاسلام إلا رسمه، و لا من القرآن إلا درسه، مساجدهم معمورة من البناء، و قلوبهم خراب عن الهدی، علماؤهم شر خلق اللّه علی وجه الارض، حینئذ ابتلاهم اللّه فی هذا الزمان بأربع خصال: جور من السلطان، و قحط من الزمان، و ظلم من الولاة و الحکام فتعجبت الصحابة فقالوا: یا رسول اللّه أیعبدون الاصنام؟ قال: نعم، کل درهم عندهم صنم.

و قال النبی (صلی اللّه علیه و آله): یأتی فی آخر الزمان ناس من امتی یأتون المساجد یقعدون فیها حلقا، ذکرهم الدنیا و حبهم الدنیا لا تجالسون فلیس للّه بهم حاجة.

و قال رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله): سیأتی زمان علی الناس یفرون من العلماء کما یفر الغنم من الذئب، ابتلاهم اللّه بثلاثة أشیاء: الاول یرفع البرکة من أموالهم و الثانی سلط اللّه علیهم سلطانا جائرا، و الثالث یخرجون من الدنیا بلا إیمان.

عن أنس عن النبی (صلی اللّه علیه و آله) أنه قال: یأتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمرة. و قال (صلی اللّه علیه و آله) یأتی علی امتی زمان امراؤهم یکونون علی الجور، و علماؤهم علی الطمع، و عبادهم علی الریاء، و تجارهم علی أکل الربا، و نساؤهم علی زینة الدنیا، و غلمانهم فی التزویج، فعند ذلك کساد امتی ککساد الاسواق و لیس فیها مستقیم، الاموات آیسون فی قبورهم من خیرهم، و لا یعیشون الاخیار فیهم، فعند ذلك الهرب خیر من القیام.

قال النبی (صلی اللّه علیه و آله): سیأتی زمان علی امتی لا یعرفون العلماء إلا بثوب حین و لا یعرفون القرآن إلا بصوت حسن، و لا یعبدون اللّه إلا فی شهر رمضان، فإذا کان کذلك سلط اللّه علیهم سلطانا لا علم له و لا حلم له و لا رحم له: توضیح: العارم:

الخبیث الشریر و السیئ الخلق. و الشاطر: من أعیا أهله خبثا. أقول: سیأتی کثیر من الاخبار فی ذلك فی باب أشراط الساعة، و باب علامات ظهور القائم (علیه السلام).]

[(3). گلستان سعدی، چاپ غلامحسین یوسفی، ص 158.]

[(4). ر ك: روایات موجود در انتهای کتاب منظومه ملا هادی سبزواری. (مولف)]

[(5). بحار الأنوار، ج 8، ص 120: «عن أبی عبد اللّه، علیه السلام، قال: طوبی شجرة فی الجنة فی دار أمیر المؤمنین، صلوات اللّه علیه، و لیس أحد من شیعته إلا و فی داره غصن من أغصانها، و ورقة من ورقها یستظل تحتها امة من الامم»؛ روضة الواعظین، فتال نیسابوری، ص 504: «قال أمیر المؤمنین، علیه السلام: طوبی شجرة فی الجنة اصلها فی دار رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله، فلیس مؤمن إلا و فی داره غصن من اغصانها لا ینوی فی قلبه شیئا إلا اتاه ذلك الغصن به و لو ان راکبا مجدا سار فی ظلها مائة عام لم یخرج منها و لو ان غرابا طار من اصلها ما بلغ اعلاها حتی یبیض هرما»؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص 102: «و عن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله و سلم، قال: ان طوبی شجرة غرسها اللّه تعالی بیده و نفخ فیها من روحه تنبت الحلی و الحلل و ان اغصانها لترى من وراء سور الجنة اصلها فی داری فقیل یا رسول اللّه سألناك عنها فقلت شجرة فی الجنة اصلها فی دار علی ثم سألناك عنها فقلت شجرة فی الجنة اصلها فی داری فقال، صلی اللّه علیه و آله: «داری و دار علی غدا واحدة فی مکان واحد»؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 70: «فقیل له: یا رسول اللّه سألناك عنها فقلت: شجرة فی الجنة أصلها فی دار علی علی، علیه السلام، و فرعها علی أهل الجنة، ثم سألناك عنها فقلت: شجرة فی الجنة أصلها فی داری و فرعها علی أهل الجنة؟! فقال: لان داری و دار علی غدا واحدة فی مکان واحد».]

[(6). فقه الرضا، على بن بابويه، ص 362: أروى عن العالم عليه السلام أنه قال: السخاء شجرة فى الجنة، أغصانها فى الدنيا، فمن تعلق بغصن منها أدته إلى الجنة، و البخل شجرة فى النار أغصانها فى الدنيا، فمن تعلق بغصن من أغصانها أدته إلى النار، أعاذنا اللّه و إياكم من النار.

و نروى أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله قال لعدى بن حاتم:" رفع عن أبيك العذاب الشديد بسخاوة نفسه". و روى أن جماعة من الأسارى جاؤا بهم إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله، فأمر أمير المؤمنين عليه السلام بضرب أعناقهم، ثم أمر بإفراد واحد لا يقتله، فقال الرجل: لم أفردتنى من أصحابى، و الجناية واحدة؟ فقال له:" إن اللّه تبارك و تعالى أوحى إلى أنك سخى قومك و لا أقتلك"، فقال الرجل: إنى أشهد أن لا إله]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 463

[إلا اللّه و أنك محمد رسول اللّه، فقاده سخاؤه إلى الجنة.

- زبدة البيان، محقق أردبيلى، ص 324: ورد فى الاخبار الكثيرة مدح السخا و ذم البخل قال فى مجمع البيان أول ما عدد اللّه سبحانه من أخلاق أهل الجنة السخا و مما يؤيد ذلك من الاخبار ما رواه أنس بن مالك عن النبى صلى اللّه عليه و آله أنه قال: السخا شجرة فى الجنة، أغصانها فى الدنيا من تعلق بغصن من أغصانها قادته إلى الجنة و البخل شجرة فى النار، أغصانها فى الدنيا، فمن تعلق بغصن من أغصانها قادته إلى النار، و قال على عليه السلام: الجنة دار الاسخياء، و قال: السخى قريب من اللّه قريب من الجنة و قريب من الناس بعيد من النار، و البخيل بعيد من اللّه بعيد من الجنة بعيد من الناس قريب من النار و مثلها فى الكافى عن أبى عبد اللّه عليه السلام. و ورد أخبار كثيرة فى ذلك فى الكافى مثل أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله قال: السخى محبب فى السموات محبب فى الارض خلق من طينة عذبة، و خلق ماء عينيه من ماء الكوثر و البخيل مبغض فى السموات مبغض فى الارض خلق من طينة سبخة و خلق ماء عينيه من ماء العوسج.]

[(7). منظور «خالدين فيها ابدا» هاى قرآن است.]

[(8). نساء، 95: «لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير أولى الضرر و المجاهدون فى سبيل اللّه بأموالهم و أنفسهم فضل اللّه المجاهدين بأموالهم و أنفسهم على القادين درجة و كلا وعد اللّه الحسنى و فضل اللّه المجاهدين على القادين أجرا عظيما»؛ توبه، 20: «الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا فى سبيل اللّه بأموالهم و أنفسهم أعظم درجة عند اللّه و أولئك هم الفائزون».]

[(9). مجمع الفائده، محقق اردبیلی، ج 3، ص 216؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج 1، ص 412؛ مواقف الشیعه، احمدی میانجی، ج 3، ص 123.]

[(10). بقره، 207.]

[(11). تفسیر المیزان، ج 2، ص 99: «فی امالی الشیخ عن علی بن الحسین، علیهما السلام:

فی قوله تعالی:" و من الناس من یشری نفسه ..." الآیة، قال: نزلت فی علی، علیه السلام، حین بات علی فراش رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله و سلم. اقول: و قد]

[تکاثرت الروایات من طرق الفریقین انها نزلت فی شأن لیلة الفراش».]

[(12). امالی، شیخ مفید، ص 321؛ امالی، طوسی، ص 92؛ اللهوف، سید بن طاووس، ص 86: «عن إسماعیل بن راشد، عن حذلم بن ستیر قال: قدمت الکوفة فی المحرم سنة إحدی و ستین [عند] منصرف علی بن الحسین، علیهما السلام، بالنسوة من کربلاء و معهم الاجناد محیطون بهم و قد خرج الناس للنظر إلیهم ... رأیت زینب بنت علی، علیهما السلام، و لم أر خفرة قط أنطق منها کأنها تفرغ عن لسان أمیر المؤمنین، علیه السلام».]

[(13). الغدیر، علامه امینی، ج 7، ص 191؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج 11، ص 44: «أبو سعید النیسابوری فی" الشرف" عن علی، رضی اللّه تعالی عنه أن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و سلم قال لفاطمة: إن اللّه تعالی یغضب لغضبك و یرضی لرضاك.»؛

مسند زید بن علی، ص 459؛ عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج 1، ص 51؛ بحار الانوار، ج 21، ص 279؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج 2، ص 56: «قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله: ان اللّه یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها».]

[(14). ر ك: زهرا از مهد تا گور، سید کاظم قزوینی. (مولف)- نیز این روایات:

علل الشرائع، شیخ صدوق، ج 1، ص 178؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص 64: «عن أبی هریرة قال: إنما سمیت فاطمة فاطمة لان اللّه تعالی فطم من أحبها من النار»؛ عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج 1، ص 78: «قال ابن عباس

لمعاوية: أتدرى لم سميت فاطمة فاطمة؟ قال: لا. قال: لانها فطمت هى و شيعتها من النار، سمعت رسول اللّه، صلى اللّه عليه و آله، يقوله».؛ علل الشرائع، شيخ صدوق، ج 1، ص 179: «عن جعفر بن محمد بن على، عن أبيه، عليهما السلام، قال: قال رسول اللّه، صلى اللّه عليه و آله، يا فاطمة أتدرين لم سميت فاطمة؟ فقال على، عليه السلام: يا رسول اللّه لم سميت؟ قال: لانها فطمت هى و شيعتها من النار.»؛ امالى، صدوق، ص 688:

«قال الصادق، عليه السلام: تدرى لاى شئ سميت فاطمة؟ قلت: أخبرنى يا سيدى، قال: فطمت من الشر»؛ دلائل الامامة، محمد بن جرير طبرى (الشيعى)، ص 148:

«عن على بن أبى طالب، عليه السلام، قال: سمعت رسول اللّه، صلى اللّه عليه و آله، يقول:]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 465

[إنما سميت فاطمة فاطمة لانها فطمت هى و شيعتها و ذريتها من النار».]

[(15). ر ك: زهرا از مهد تا گور، سيد كاظم قزوينى. (مولف)

روايت ديگر در مقام آن حضرت:

الثاقب فى المناقب، ابن حمزه طوسى، ص 297: عن عاصم بن الاحول، عن زر بن حبيش، عن سلمان الفارسى رضى اللّه عنه، قال: خرجت من منزلى يوما بعد وفاة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله فلقينى على بن أبى طالب عليه السلام، فقال لى: يا سلمان، جفوتنا بعد وفاة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله؟ فقلت: حبيبى يا أمير المؤمنين، مثلك لا يخفى عليه، غير أن حزنى على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله هو الذى منعنى من زيارتكم. فقال لى: يا سلمان، ائت منزل فاطمة فإنها إليك مشتاقة، و تريد أن تتحفك بتحفة قد أتحفت بها من الجنة. قال سلمان: قلت: يا أمير المؤمنين أتحفت بتحفة من الجنة بعد وفاة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله؟! قال: نعم يا سلمان.

قال: فهرولت هرولة إلى منزل فاطمة عليها السلام، و قرعت الباب، فخرجت إلى فضة فأذنت لى، فدخلت و إذا فاطمة جالسة، و عليها عباءة قد اعترجت بها و استترت، فلما رأتنى قالت: يا سلمان، اجلس و اعقل و اعلم أنى كنت جالسة بالامس مفكرة فى وفاة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله، و الحزن يتردد فى صدرى، و قد كنت رددت باب حجرتى بيدى، فانفتح من غير أن يفتحه أحد، و إذا أنا بأربع جوارى، فدخلن على، لم ير الراؤن بحسنهن و نظارة و جوههن، فلما دخلن قمت إليهن مستنكرة لهن، فقلت:

أنتن من أهل المدينة أم من أهل مكة؟ فقلن: لامن أهل المدينة، و لا من أهل مكة، و لا من أهل الارض، نحن من الحور العين، أرسلنا إليك رب العالمين يا ابنة رسول اللّه لنعزيك بوفاة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله. قالت فاطمة عليها السلام: فقلت لاحداهن: ما اسمك؟ قالت: ذرة. قلت: حبيبتى لم سميت ذرة؟ قالت: سميت ذرة لابى ذر الغفارى، صاحب أبيك رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله. فقلت للاخرى: و أنت ما اسمك؟ قالت: أنا سلمى. فقلت: لم سميت سلمى؟ قالت: لانى لسلمان الفارسى، صاحب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله. و قلت للاخرى: ما اسمك؟ قالت: مقدودة.

فقلت: حبيبتى، و لم سميت مقدودة؟ قالت: لانى للمقداد بن الاسود الكندى، صاحب]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 466

[رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله. فقلت للاخرى: ما اسمك؟ قلت: عمارة. قلت: و لم سميت عمارة؟ قالت: لانى لعمار بن ياسر، صاحب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله.

فأهدين إلى هدية، أخبأت لك منها ثم أخرجت لى طبقا أبيض، فيه رطب أكبر من الخشكنانج، أبيض من الثلج، و أذكى من المسك، و أعطتنى منها عشر رطبات، عجزت عن حملها، فقالت:" كلهن عند إفطارك، وعد إلى بعجمهن. قال سلمان: فخرجت من عندها أريد منزلى، فما مررت بأحد و لا بجمع من أصحاب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله إلا قالوا: يا سلمان، رائحة المسك الاذفر معك. قال سلمان: كتمت أن معى شيئا حتى أتيت منزلى، فلما كان وقت الافطار أفطرت عليهن، فلم أجد لهن عجما فغدوت إلى فاطمة، و قرعت الباب عليها، فأذنت لى بالدخول، فدخلت و قلت: يا بنت رسول اللّه، أمرتنى أن آتيك بعجمته، و أنا لم أجد لها عجما! فتبسمت، و لم تكن ضحكت عليها السلام. ثم قالت: يا سلمان، هى من نخيل غرسها اللّه تعالى لى فى دار السلام بدعاء علمنيه أبى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله كنت أقول غدوة و عشية قلت:

علمينى الكلام سيدتى. قالت: إن سرك أن تلقى اللّه تعالى و هو عنك راض غير غضبان، و لا تضرك وسوسة الشيطان ما دمت حيا، فواظب عليه. و فى رواية أخرى:

إن سرك أن لا تمسك الحمى ما عشت فى دار الدنيا، فواظب عليه، فقال سلمان:

فقلت: علمينى. قالت عليها السلام: بسم اللّه الرحمن الرحيم، بسم اللّه النور، بسم اللّه نور النور، بسم اللّه نور على نور، بسم اللّه الذى هو مدبر الامور، بسم اللّه الذى خلق النور من النور، الحمد اللّه الذى خلق النور من النور، و أنزل النور على الطور، فى كتاب مسطور، فى رق منشور، و البيت المعمور و السقف المرفوع و البحر المسجور بقدر مقدور على نبى

محبور، الحمد اللّه الذى هو بالعز مذكور، و بالخير مشهور، و على السراء و الضراء مشكور. قال سلمان: فتعلمته، و قد لقنت أكثر من ألف نفس من أهل المدينة و مكة ممن بهم علل الحمى، و كلهم برئوا بإذن اللّه تعالى. و فى رواية أخرى: فى شكوى و وسوسة الشيطان، و قد نزل عليها السلام الرزق من السماء، و كثيرا ما تدور الرحى فى بيتها و هى نائمة أو مشتغلة بأمر آخر، و الرواية فيها متظافرة.

- الثاقب فى المناقب، ص 301: عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قد استقرض من]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 467

[يهودى، شيئا، فاسترهنه فدفع إليه ملاءة فاطمة عليها السلام، و كانت من الصوف، فأدخلها اليهودى داره، فوضعها فى بيت، فلما كان الليل دخلت زوجته البيت الذى فيه الملاءة لشغل، فرأت نورا ساطعا فى البيت فانصرفت إلى زوجها فأخبرته بما رأت فى ذلك البيت، فتعجب زوجها، و قد نسى أن فى بيته ملاءة فاطمة عليها السلام، فنهض مسرعا، فدخل البيت فإذا ضياء الملاءة، منتشرة و شعاعها، كأنها تشتعل من بدر منير، يلمع من قريب، فتعجب من ذلك فأمعن النظر فى موضع الملاءة، فعلم أن النور من ملاءة فاطمة عليها السلام، فخرج اليهودى إلى قرابته، و زوجته إلى قرابتها، و استحضرهم الدار، فاجتمع ثمانون من اليهود، فرأوا ذلك فأسلموا.]

[(16). مؤمنون، 51.]

[(17). امالى، شيخ مفيد، ص 323؛ احتجاج، طبرسى، ج 2، ص 31؛ بحار الانوار، ج 45، ص 164: «أن السجاد، عليه السلام، قال لها: يا عمة اسكتى، ففى الباقى من الماضى اعتبار، و أنت بحمد للّه عالمة غير معلمة، فهمة غير مفهمة، ان البكاء و الحنين لا يردان من قد أباده الدهر، فسكتت».]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 469

20 عقل، اميد، توكل

شيراز، حسينيه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 471

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

همه اولیای پروردگار سعی داشته‌اند در تمام لحظات زندگانی پربرکت خود امید داشته باشند و توکل‌شان را به خداوند از دست ندهند. با این اعتقاد که پروردگار مهربان عالم برای رسیدن افراد به رشد و کمال شایسته انسانی و مقامات الهی، به منظور اتصال به فیض‌های ربانی، همه امکانات لازم [1] را در دسترس آنان قرار داده است. [2]

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند کس به میدان درنمی‌آید، سواران را چه شد؟ [3]

به‌علاوه، خداوند بزرگ امر فرموده است برای دستیابی به این مراتب، بندگان با دلگرمی و شوق قدم در راه بگذارند و از امکانات موجود خود استفاده کنند و مطمئن باشند یا در دنیا یا در آخرت به آنچه شایسته آنند می‌رسند. [4] براساس تعالیم قرآن، با وجود امکانات لازم برای رسیدن انسان به سعادت، دلسردی و ناامیدی برابر با کفر است. [5] در نتیجه، امیدواری نوعی ایمان باطنی و ناامیدی کفر باطنی محسوب می‌شود.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 472

شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای قدر این مرتبه نشناخته‌ای، یعنی چه؟ [6]

امید یعقوب به بازگشت یوسف (ع)

پس از گذشت قریب به چهل سال از زمانی که یوسف با دسیسه برادرانش به چاه افکنده شد، حضرت یعقوب، علیه السلام، همچنان به دیدار دوباره یوسف امیدوار بود. چون نه از طرف پروردگار به یعقوب خبر رسیده بود که فرزند عزیزش نابود شده و نه قلب الهی و بیدار آن حضرت به مرگ یوسف گواهی می‌داد. بنابراین، چون دلیلی برای اثبات مرگ یوسف نمی‌یافت، امید به یافتن و دیدن یوسف داشت و این امید دریاوار در قلب مبارك آن حضرت موج می‌زد.

در مقابل ایشان، فرزندان ناآگاهش قرار داشتند که گمان می کردند یوسف نابود شده است. قرآن مجید می‌فرماید: هر وقت یعقوب سخن از یوسف به میان می‌آورد یا اظهار امیدواری می کرد فرزندش پیدا شود، فرزندان یعقوب به پدرشان تهمت سبك‌مغزی می‌زدند. [7] با وجود این، وقتی این فرزندان برای بارسوم به مصر سفر می کردند، یعقوب، علیه السلام، به آنان فرمود:

«یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و أخیه و لا تیأسوا من روح اللّه إنه لا ییأس من روح اللّه إلا القوم الکافرون». [8]

ای پسرانم! بروید یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نباشید؛ زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند.

در این آیه، خداوند از کلمه «تجسس» استفاده نکرده، بلکه کلمه «تحسس» را به کار گرفته است. شایان ذکر است، تحسس عملی مثبت، و تجسس اقدامی منفی است. پروردگار عالم، در سوره مبارکه حجرات، [9] حتی به یك نفر اجازه تجسس در امور شخصی دیگران و پرونده

گذشته آنان را نداده و مساله تجسس را حرام و گناه شمرده است؛ چرا که تجسس به آبروی مردم لطمه می‌زند و کرامت آنان را از بین می‌برد.

لذا یعقوب به برادران یوسف امر به تحسس کرد و خاطرنشان ساخت:

«فتحسسوا من یوسف و أخیه و لا تیأسوا من روح اللّه».

مواظب باشید در فضای خطرناك و متوقف‌کننده ناامیدی و دلسردی قرار نگیرید؛ زیرا:

«إنه لا ییأس من روح اللّه إلا القوم الکافرون».

جز کافر، کسی از رحمت و کارسازی خدا ناامید نمی‌شود.

آری، یعقوب، علیه السلام، سرانجام یوسف را بر تخت کشور مصر یافت و به همه انسان‌ها در طول تاریخ اثبات کرد که خداوند مهربان امید مخلصان درگاه خود را به هیچ‌وجه ناامید نمی کند.

توکل و امید در زندگی بزرگان

الف. مرحوم کلینی (ره)

در گذشته، در منطقه ری، چند روستای معروف از جمله قریه «کلین) وجود داشت که پایین‌تر از بارگاه حضرت عبد العظیم حسنی واقع بود.

کلینی، صاحب کتاب ارجمند و شریف اصول کافی، در همین ده به دنیا آمد. او از طریق تربیت‌های پدر خود و عالمان ربانی دیگر امیدوار بود بتواند با استفاده از امکانات خدادادی‌اش‌مانند عقل و بدن سالم‌به عالم بزرگی در جهان اسلام تبدیل شود. بنابراین، هیچ وقت به خود این‌گونه تلقین نکرد که من روستایی‌زاده‌ای بیش نیستم، زندگی مادی بسیار معمولی‌ای دارم، و روزگارم به سختی سپری می‌شود.

قرآن مجید انسان را از تلقین منفی و ناامیدی برحذر می‌دارد و می‌فرماید: این حرف‌ها باعث دلسردی وی یاس می‌شود و انسان را تا مرز کفر به پروردگار پیش می‌برد.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 474

این بچه روستایی از کلین عازم بغداد شد و در محضر علما زانو زد، استقامت ورزید، مشکلات را تحمل کرد، و امید داشت امکانات خود را در راه تحصیل علم به کار بگیرد تا به مقامات عالی دست یابد.

گوهر معرفت آموز که با خود ببری که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم. [10]

در نهایت نیز، پس از سال‌ها، تبدیل به وجود مبارك کلینی صاحب ده جلد کتاب کم‌نظیر اصول کافی (حاوی نزدیك به هفده هزار روایت معتبر از پیغمبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام) شد.

ب. مرحوم مدرس (ره)

یکی دیگر از این بزرگان به شهر قمشه، در هفتاد کیلومتری اصفهان، تعلق دارد. پدر تهیدست وی، برای کمك به مخارج خانواده، این بزرگوار را در دوران نوجوانی در مغازه بقالی به شاگردی گمارده بود.

روزی، مردی متمکن و موقّر که برای خرید جنس به محل کار وی مراجعه کرده بود، با دقت به حرکات بزرگ‌منشانه و لباس‌های کهنه این شاگرد نگاه کرد. ایشان ابتدا صورت اقلام را خیلی تمیز و مرتب آماده کرد و سپس به خریدار گفت: اجناس شما حاضر است. خودتان آن‌ها را به منزل می‌برید یا من بیاورم خدمت شما؟

(گاهی پروردگار چه توفیقات خاصی نصیب انسان می‌کند. البته، توفیق به معنای ارشاد و به معنای هدایت!)

مرد متمکن به صاحب مغازه رو کرد و گفت: من می‌توانم با شاگردتان کمی حرف بزنم؟ مغازه‌دار گفت: اختیار با شماست. مرد ثروتمند رو به این بچه ده دوازده ساله کرد و گفت: اسم شما چیست؟

- حسن.

- اهل کجایید؟

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 475

- اصالتا اهل زواره، ولی به سبب فقر اقتصادی، به یکی از روستاهای نزدیك نقل مکان کرده‌ایم.

- اسم پدرتان چیست؟

- میر عبد الباقی.

مرد متمکن، پس از خداحافظی از او به ده آمد و به میر عبد الباقی گفت:

شما اجازه می‌دهید فرزندتان برای تحصیل علم برود؟

پدر گفت: من اجازه می‌دهم، ولی خرجش را نمی‌توانم بدهم.

- شما فقط اجازه بفرمایید، خرجش را من می‌دهم.

این مرد امیدوار بود خرج تحصیل این نوجوان باهوش و عاقل را بدهد، بلکه او به مقامات عالی برسد. به راستی، اگر این پیشنهاد را نمی‌کرد یا از ظاهر ناآراسته بچه ناامید و دلسرد می‌شد، کشور ما یك منبع فیض بسیار عظیم را تا ابد از دست می‌داد. پدر به فرزندش اجازه تحصیل داد و این پسر سه سال در قمشه تحصیل کرد، آن هم در مدارس قدیم که هیچ امکانات مادی‌ای نداشت: وضعیت بد معاش و حجره‌های تنگ و تاریك. یکی از طلبه‌های تهران درباره حجره‌های طلبگی گفته است:

حجره‌ای داده به من روزگار کز سیهی طعنه به قنبر زند.

در گذشته، استقامت طالبان علم چقدر بالا بود که در این حجره‌ها به سر می‌بردند و مرجع تقلید می‌شدند.

مرد متمکن بیدارل و امیدوار به این نوجوان گفت: شما قمشه را ترك کن و به حوزه علمیه اصفهان برو!

در آن روزگار، این حوزه سه محور بسیار باعظمت داشت: مرحوم آیت العظمی آقا سید محمد باقر درچه‌ای، مرحوم آخوند ملا محمد کاشانی، و مرحوم جهانگیر خان قشقایی. [11] این نوجوان نزد این سه معلم

زانو زد و به تحصیل پرداخت. پس از چندی نیز به مرد متمکّن نوشت:

دیگر به جهت خرج تحصیل برای من پول نفرستید. چون پنج‌شنبه و جمعه کارگری می‌کنم: خانه‌سازی و برداشت گندم و جو و ...

پس از 10 سال، او از اصفهان پیاده به طرف نجف اشرف حرکت کرد.

در نجف در محضر دو مرجع بسیار بزرگ آن روزگار، مرحوم آخوند خراسانی و ملا محمد کاظم یزدی، توانست به مقام اجتهاد برسد و به اصفهان بازگردد. بعد از مدت کوتاهی، مراجع بزرگ شیعه وی را به عنوان رئیس شورای نگهبان قانون اساسی در زمان مجلس اول مشروطه انتخاب کردند. وقتی به تهران آمد، استعدادهای خود را نشان داد و آیت اللّه سید حسن مدرّس معروف شد.

ج. مرحوم مامقانی (ره)

در حوالی مامقان در استان آذربایجان شرقی، چوپان بی‌سوادی در سن ده دوازده سالگی به نزد پدر آمد و گفت: دیگر دوست ندارم در صحرا دنبال گوسفندان بروم! پدر عاقل صبر کرد و خیلی نرم از وی سؤال کرد:

عزیزم، چرا دلت نمی‌خواهد چوپانی کنی؟ گفت: برای این‌که پی برده‌ام خدا مرا برای چوپانی و دنبال گوسفندان راه افتادن نساخته است.

صحرا منطقه‌ای پاك و بی‌انتهاست و اندیشه و تفکر در آن به خوبی شکوفا می‌شود. در غوغای شهرها و در طوفان فسادها و معرکه‌ها، به راستی نمی‌توان درست فکر کرد و تصمیم گرفت.

پدر پرسید: اگر خداوند تو را برای چوپانی نیافریده، برای چه آفریده؟

- برای تحصیل معرفت.

- برای کسب معرفت، می‌خواهی کجا بروی؟

- به مدرسه.

- با کمال میل حاضرم بروی و معرفت بیاموزی!

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 477

او به تحصیل مشغول شد و بعد از چندی، با اجازه پدر، به نجف رفت تا تحصیلات خود را تکمیل کند. سی سال نگذشته بود که این چوپان اطراف مامقان شخصیت بسیار باعظمتی پیدا کرد و به آیت اللّه العظمی آقا شیخ محمد حسن مامقانی مشهور شد.

شرح حال این بزرگوار در کتاب‌های رجال موجود و بسیار خواندنی است. همین بس که از میان پنجاه شاگرد فارغ التحصیل شده در درس او چهل نفر مرجع تقلید شده‌اند.

با این‌که ایشان خود دریای علم بودند، در مجالس تبلیغی نجف شرکت می‌کردند و می‌گفتند: من نیاز دارم مسائل اخلاقی و حلال و حرام الهی را با گوشم بشنوم. در این شرایط، وقتی واعظ می‌دید بزرگ‌ترین مرجع زمان در میان مردم نشسته است، براساس وظیفه اخلاقی‌اش، تصمیم می‌گرفت از این مرد الهی تجلیل کند. هنگامی که واعظ می‌خواست بگوید جلسه امروز یا امشب ما منور به وجود مبارك حضرت آیت اللّه العظمی آقا شیخ محمد حسن مامقانی است، هنوز به اسم ایشان نرسیده بود، اطرافیان می‌دیدند آن بزرگوار عبایشان را روی صورتشان می‌کشند تا پیدا نباشند و مثل این است که زیر عبا با دقت به چیزی نگاه می‌کنند، اما پیدا نیست آن شئ چیست. یکبار، مصرّانه از ایشان سؤال کردند: در مجالس مختلف، وقتی گوینده می‌خواهد از مقام علمی شما تجلیل کند، عبا به سر می‌کشید و در اندیشه و فکر فرومی‌روید، چرا؟ در پاسخ، ایشان از جیبشان یك کلاه نمدی کهنه درآوردند و فرمودند: این کلاه نمدی در دوازده سالگی روی سر من بود. در روزگاری که گوسفندها را به صحرا می‌بردم. من این کلاه را همیشه همراهم دارم و هر وقت از من تمجید می‌کنند، فورا کلاه را بیرون می‌آورم و با خود می‌گویم: از تو، چوپان کلاه‌نمدی به سر بی‌سواد دهی. اگر شدی مامقانی، کار خودت نبوده، کار خدا بوده. بنابراین، تو هیچ‌کس‌نیستی.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 478

پی‌نوشت

[(1). منظور از امکانات، جسم و روح سالم، عقل، فطرت، و ... است. (مولف)]

[(2). آیه «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» ناظر به همین معناست.]

[(3). دیوان غزلیات حافظ.]

[(4). این مطلب را خدا در قرآن، انبیا در فرمایش‌های خود، امیر المؤمنان در نهج البلاغه، امامان طاهرین در روایاتشان، و بزرگان دین در افعال خود یادآور شده‌اند (مؤلف).]

[(5). یوسف 87: «یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و أخیه و لا تیأسوا من روح اللّه إنه لا ییأس من روح اللّه إلا القوم الکافرون»؛ زمر، 53: «قل یا عبادی الذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمة اللّه إن اللّه یغفر الذنوب جمیعا إنه

هو الغفور الرحيم»؛ حجر، 53- 55 (ملائكه با ابراهيم): «قالوا لا توجل إنا نبشرك بغلام عليم* قال أبشر تمونى على أن مسنى الكبر فبم تبشرون* قالوا بشرناك بالحق فلا تكن من القانطين»؛ مريم، 7- 9: «يا زكريا إنا نبشرك بغلام اسمه يحيى لم نجعل له من قبل سميا* قال رب أنى يكون لى غلام و كانت امرأتى عاقرا و قد بلغت من الكبر عتيا* قال كذلك قال ربك هو على هين و قد خلقتك من قبل و لم تك شيئا»؛ ذخيرة المعاد، محقق سبزوارى، ج 2، ص 304: «مسعدة بن صدقة قال سمعت ابا عبد اللّه، عليه السلام، يقول: الكبائر: القنوط من رحمة اللّه و الاياس من روح اللّه عز و جل ...».]

[(6). ديوان غزليات حافظ.]

[(7). منظور اين آيات است: «لقد كان فى يوسف و إخوته آيات للسائلين* إذ قالوا ليوسف و أخوه أحب إلى أبينا منا و نحن عصبة إن أبانا لفى ضلال مبين [يوسف، 7 و 8] ...* و تولى عنهم و قال يا أسفى على يوسف و ابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم* قالوا تاللّه تفتؤا تذكر يوسف حتى تكون حرضا أو تكون من الهالكين* قال إنما أشكو بثى و حزنى إلى اللّه و أعلم من اللّه ما لا تعلمون [يوسف، 54- 85- 86] ...* و لما فصلت العير قال أبوهم، إنى لاجد ريح يوسف لولا أن تفندون* قالوا تاللّه إنك لفى ضلالك القديم [يوسف، 94- 95]».]

[(8). يوسف، 87.]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 479

[(9). حجرات، 12: «يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم و لا تجسسوا و لا يغتب بعضكم بعضا أيحب أحدكم أن يأكل لحم أخيه ميتا فكرهتموه و اتقوا اللّه إن اللّه تواب رحيم».]

[(10). ديوان غزليات حافظ.]

[(11). جهانگير خان قشقايى در چهل سالگى، در كمال بى‌سوادى، در حوزه علميه اصفهان مشغول به تحصيل شد و بعد از بيست سال، از بزرگ‌ترين مراجع و فلاسفه و فقهاى شيعه گرديد. (مؤلف)]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 481

شیراز، حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 483

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

مساله جبر و اختیار از موضوعاتی است که همواره انسان را به تأمل واداشته است. بسیاری از مردم تصور می کنند خداوند از پیش سعادت و شقاوت انسانها را مقدر ساخته و کوشش آنان در این مسیر بی‌فایده است. [1] اما اگر درست بیندیشیم، پی‌می‌بریم این مساله نمی‌تواند با عدل الهی و بسیاری از آیات قرآن سازگاری داشته باشد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«و ان لیس للانسان الا ما سعی. و ان سعیه سوف یری». [2]

و این‌که برای انسان جز آنچه تلاش کرده هیچ نصیب و بهره‌ای نیست، و این‌که تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

آنچه در دنیا و آخرت نصیب انسان می‌شود، از عمل و کوشش خود انسان نشات می گیرد.

آری، خداوند مهربان عالم انتساب امور به قضا و قدر الهی را نمی‌پذیرد و آن را غلط و باطل اعلام می کند. خداوند می‌فرماید پرونده از پیش تعیین شده‌ای در این رابطه وجود ندارد.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 484

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت، جان برادر، که کار کرد. [3]

هیچ گنجی بی‌زحمت نصیب کسی نمی‌شود. بنابراین، رضایت و بهشت پروردگار نیز در قیامت بی کوشش به کسی تخصیص نمی‌یابد یا از پیش به نام او نوشته نمی‌شود. در دعاهای ماه مبارك رمضان هست که ائمه ما به پروردگار مهربان عالم عرض می کنند:

اگر نام ما در دفتر سعاتمندان نیست، در این ماه رمضان نام ما را به دفتر سعادتمندان منتقل نما! [4]

بدین ترتیب، مشخص می‌شود پرونده از پیش تعیین شده‌ای برای انسان‌ها وجود ندارد تا لازم باشد براساس آن، یك گروه بدبخت و گروه دیگر خوشبخت شوند. در حقیقت، الزامی در کار نیست و انسان با حرکات، اعمال و اندیشه‌های خود خوشبختی یا بدبختی‌اش را رقم می‌زند.

زاری ما شد دلیل اختیار — خجلت ما شد دلیل اضطرار

گر نبودی اختیار، این شرم چیست — این دریغ و خجلت و آزرم چیست؟

جبر بودی، کی پشیمانی بدی؟ — ظلم بودی، کی نگهبانی بدی؟ [5]

علم پیشین حضرت حق و اختیار انسان

حال، سوال این است که علم حضرت حق در مسیر حرکت کائنات چه جایگاه و تأثیری دارد؟ پاسخ این است که علم پروردگار فراگیر بوده و بر همه هستی‌در همه زمان‌هااحاطه دارد، اما این علم سبب سعادت و شقاوت انسان‌ها نیست. برای مثال، وقتی معمار چیره‌دست و کارکشته‌ای از کنار دیواری عبور می کند و درباره مقاومت و پایداری آن دیوار نظر می‌دهد و می گوید دیوار تا چند روز آینده خراب می‌شود و آن دیوار خراب شد، علت خرابی دیوار علم معمار نیست، بلکه بنیان سست و مشکلاتی از این دست است.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 485

بدین ترتیب، خداوند از ازل می‌دانسته شمر امام حسین، علیه السلام، را به شهادت می‌رساند، اما علم پروردگار سبب‌ساز قتل امام حسین، علیه السلام، نبوده است. عمل خود شمر علت شهادت امام است، در حالی که خدا وقوع این اتفاق را از قبل می‌دانسته است.

ممارست و تحمل، راز موفقیت

در طول تاریخ، زنان و مردان بسیاری از طریق انس با عبادت رب و خدمت خلق توانسته‌اند قدرت تحملشان را به طرز تحسین‌برانگیزی افزایش دهند و به مطلوب خویش در دنیا و آخرت دست یابند. از طرف دیگر، افراد زیادی در انجام اعمال ناشایست ممارست کرده و توانسته‌اند به راحتی دست به این‌گونه اعمال بزنند: هیتلر دوازده میلیون نفر را کشت، همچنین فرعون نوزدان را سر برید، زنها را به بیگاری گرفت و به تمام افراد جامعه ظلم کرد. هیچ‌یك از آنان نیز از ارتکاب این اعمال ناراحت نشدند.

در مجموع، وقتی تمرین و تکرار زیاد می‌شود، تحمل قبول حرکت فزونی می‌یابد. طوری که ویژگی بی‌صبری در انسان نابود می‌شود. حال اگر این ممارست در زمینه عبادت حق و خدمت خلق باشد، هرچند در ابتدا بسیار سخت و دشوار به نظر می‌رسد، به تدریج عبادت حق و خدمت خلق در انسان نهادینه می‌شود و، در نهایت، سعادت ابدی او را تضمین خواهد کرد. نمونه‌هایی دراین‌باره:

الف. حضرت مریم (س) و عشق به عبادت

حضرت مریم، علیهاالسلام، به گونه‌ای با اعمال عبادی خود انس گرفته بود که پس از مرگ، وقتی حضرت عیسی، علیه السلام، در رؤیا از وی خواست آرزویی بکند، با این‌که در بهشت برین جای داشت، آرزو کرد بتواند به دنیا بازگردد تا به عبادت‌های بی‌بدیل خود ادامه دهد. [6]

ب. نواده امام حسن مجتبی (ع)

یکی از نوادگان حضرت امام حسن مجتبی، علیه السلام، بانوی باکرامتی به نام «نفیسه» است که یکی از بانوان نمونه اسلام در عبادت حق و خدمت خلق به شمار می‌آید. از برادرزاده ایشان نقل شده است که نفیسه خاتون در خانه خودکه

اکنون بارگاه باعظمت اوست‌قبری حفر کرده بود که در آن می‌نشست و با توجه و تأمل فراوان قرآن می‌خواند. نفیسه خاتون در این قبر، شش هزاربار قرآن مجید را ختم کرد.

ج. صفوان بن يحيى

یکی از صحابه حضرت رضا، علیه السلام، صفوان بن يحيى است. او در گرمای مسجد الحرام، در شبانه‌روز بیش از 150 رکعت نماز خالصانه به جا می‌آورد. فردی از ایشان پرسید: چرا این‌قدر نماز می‌خوانید؟ صفوان پاسخ داد: ما سه نفر بودیم: من، عبد اللّه بن جندب، و علی بن نعمان.

روزی در کوفه با همدیگر قرار گذاشتیم هروقت یك یا دو تن از ما از دنیا رفت، نفر یا نفرهای زنده به اندازه کل عمر رفیق یا رفیق‌های خود نماز بخوانند و روزه بگیرند. حال، آن‌دو نفر دارفانی را وداع گفته و من زنده مانده‌ام. لذا، به قول خود وفا کرده نمازهای آن‌ها را می‌خوانم. [7]

د. مرحوم آیت اللّه خوانساری (ره)

یکی از مراجع بزرگ معاصر، مرحوم آیت اللّه العظمی آقا سید احمد خوانساری بود که 98 سال عمر کرد. ایشان از پنج سالگی، هم نمازهایش را خواند و هم روزه‌هایش را گرفت. بنابراین، حدود نود سال نماز و روزه به جا آورد. با این حال، ایشان به عبادات خود بسنده نکرد و نود سال دیگر هم نماز خواند تا اگر نود سال اول در قیامت پذیرفته نشد، بتواند به نود سال دوم امیدوار باشد. پس از آن، نود سال دیگر هم نماز خواند تا مطمئن‌تر از دنیا برود.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 487

هـ. یکی از روحانیون تهران

اوایل طلبگی‌ام در قم، درحالی‌که حدود نوزده یا بیست سال داشتم، روحانی جوانی را دیدم. ایشان در آن زمان تقریبا سی و چهار سال داشت. به طور اتفاقی با ایشان آشنا شدم و با او شروع به صحبت کردم.

او در تهران سکونت داشت و برای انجام کاری به قم آمده بود. هنگام خداحافظی، نشانی خانه خود در تهران را به من داد تا به او سری بزنم.

به محض این‌که چند روز تعطیلی پیش‌آمد، به تهران رفتم و به منزل این دوست نیز مراجعه کردم. او اصالتا بچه خانی‌آباد تهران بود و در حد خود آخوند باسوادی بود. آن روز ایشان به من گفت: چون اوایل طلبگی شماست می‌خواهم سه تجربه زندگی‌ام را در اختیارات بگذارم، شاید بتوانی از این سه تجربه استفاده کنی. در حقیقت، همین باعث شد تو را به این‌جا دعوت کنم. گفتم: خدواند فرموده برای رشد کردن لازم است از تجربه‌ها و هنرهای دیگران استفاده کنیم.

او گفت: زمانی به خط علاقه وافری پیدا کردم. در مدرسه خط خیلی بدی داشتم، اما تصمیم گرفتم خط یاد بگیرم. بعد، بلند شد و مقداری کاغذ با خود آورد و نشانم داد و گفت: این سی و دو نوع خط است که همه را خودم نوشته‌ام: نسخ، نستعلیق، ثلث، شکسته، کوفی و ... سپس، تابلویی نشانم داد و گفت: این آیات، روی پرده کعبه نوشته شده بود. من مرکّب و قلم را با خود به مسجد الحرام بردم و روبه‌روی کعبه نشستم و شب هنگام، عین خط پرده کعبه را روی این تابلو نوشتم. [8]

او ادامه داد: وقتی در هنر خط تکامل لازم را در خود احساس کردم، تصمیم گرفتم نقاشی یاد بگیرم. با خود گفتم: درست است عبا و عمامه دارم، اما باید یك نقاش حرفه‌ای بشوم. ازاین‌رو، وسایل لازم برای نقاشی را فراهم کرده شروع به نقاشی کردم: درخت کشیدم، گل کشیدم،

پرنده کشیدم، رودخانه کشیدم، و ...، اما نمی‌توانستم آن‌ها را به کسی نشان بدهم، ازبس که نازیبا بود. با وجود این، به تلاش خود ادامه دادم.

ایشان پدر خود را نیز به من معرفی کرد. او را می‌شناختم. از عالمان ورزیده تهران به شمار می‌آمد که بر علوم غریبه تسلط داشت و عکسشان را در کتاب‌ها دیده بودم. روحانی جوان سپس تابلویی را به من نشان داد و گفت: این چاپ است یا خط است؟ گفتم: نمی‌دانم! گفت: پس از مدتی، یك روز پدرم را به خانه آوردم و روی صندلی نشاندم. نگاهش کردم و

عکسش را کشیدم. بعد عکس چاپی پدر خود در کتاب را آورد و گفت: آیا این عکس با این عکس فرق می کند؟ گفتم: نه!

او افزود: زمانی دیدم دلم می‌خواهد شعر بگویم، درحالی‌که یك خط شعر هم بلد نبودم. شروع کردم به کلمات را کنار هم گذاشتن، ولی خودم از شعرهایم خنده‌ام می گرفت، با این حال ناامید نشدم. این بود تا فرصتی پیش آمد با دوستان به بندر انزلی سفر کنم. در آن سفر، تا صبح در کنار امواج خروشان و نوای گوش‌نواز دریا، درحالی‌که ستارگان آسمان به زیبایی چشمك می‌زدند به سر بردم و سرانجام شاعر شدم.

یکی از شعرهای دوران پختگی او در شاعری که درباره حضرت سید الشهدا، علیه السلام، و در بارگاه آن حضرت سروده این است:

آه شب‌گیر کند فاش چو روزی رازم — همچو منصور سر دار فنا سر بازم

مرغکی خسته‌دلم در قفس عشق اسیر — سوی کوی تو به ناچار بود پروازم

شده‌ام غنچه صفت تنگدل و غرقه خون — بس که با خار غم هجر تو من می‌سازم

من و شمع شب و پروانه، سه عاشق بودیم — سوختند آن دو شبی من به غمت می‌سازم

می‌دهم جان به هوای رخت ای طلعت عشق — به امیدی که بیایی و ببینی بازم

از ازل عبد تو مصباحم و دارای جهان — تا ابد من به چنین سلطنتی می‌نازم.

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که نابغه کسی است که قدرت تحمل را در خود پرورش داده است. بر این اساس، هرکسی می‌تواند نابغه

باشد، زیرا کسی نابغه آفریده نشده است. افراد با افزایش قدرت تحمل خود از طریق تمرین و تکرار اعمال شایسته‌مانند مطالعه و تحصیل علم، نماز گزاردن، روزه گرفتن، و اعتکاف کم کم نابغه و منحصر به فرد می‌شوند و به سعادت انسانی و ابدی‌شان در دنیا و آخرت دست می‌یابند.

پی‌نوشت

[(1). این پندار از آن‌جا نشات می‌گیرد که عده‌ای با استناد به بعض آیات قرآن و روایات سعی بر نهادینه کردن مفهوم جبر دارند. مثلا، در روایتی از رسول خدا می‌خوانیم: «السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه». اگر این روایت را کنار این آیه قرآن قرار دهیم که می‌فرماید: «کل یعمل علی شاکلته»، معلوم می‌شود که سخن حضرت مربوط به سیطره جبر در عالم نیست، بلکه ناظر به اهمیت تربیت در سعات و شقاوت آدمی است. در حقیقت، حضرت خواسته‌اند اهمیت تربیت را در این سخن نشان دهند و به مردم بفهمانند که سرنوشت هر انسانی حتی پیش از تولد او قابل پیش‌بینی است.]

[(2). نجم، 39.]

[(3). از سعدی است.]

[(4). إقبال الأعمال، سید بن طاووس، ج 1، ص 101؛ بحار الانوار، ج 94، ص 374 (از اعمال مخصوص شب بیست و سوم): «الهم ان کنت عندك من الاشقیاء، فامنحنی من الاشقیاء و اکتبنی من السعداء، فانك تمحو ما تشاء و تثبت و عندك ام الکتاب».]

[(5). مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول.]

[(6). مستدرك الوسائل، ميرزا نورى، ج 6، ص 338؛ منازل الاخرة و المطالب الفاخرة، شيخ عباس قمى، ص 130: «و فيه مرسلا فى حديث: ان عيسى، عليه السلام، نادى أمه مريم بعد وفاتها، فقال: يا أماه كلميني، هل تريدين أن ترجعى إلى الدنيا؟ قالت: نعم لاصلى للّه فى ليلة شديدة البرد، و أصوم يوما شديد الحر، يا بنى فإن الطريق مخوف».]

[(7). رجال نجاشى، ص 197: صفوان بن يحيى أبو محمد البجلى بياع السابرى، كوفى، ثقة ثقة، عين. روى أبوه عن أبى عبد اللّه عليه السلام، و روى هو عن الرضا عليه السلام، و كانت له عنده منزلة شريفة. ذكره الكشى فى رجال أبى الحسن موسى عليه السلام، و قد توكل للرضا و أبى جعفر عليهما السلام، و سلم مذهبه من الوقف، و كانت له منزلة من الزهد و العبادة، و كان جماعة الواقفة بذلوا له مالا كثيرا، و كان شريكا لعبد اللّه بن جندب و على بن النعمان. و روى أنهم تعاقدوا فى بيت اللّه الحرام أنه من مات منهم صلى من بقى صلاته و صام عنه صيامه و زكى عنه زكاته. فماتا و بقى صفوان، فكان يصلى فى كل يوم مائة و خمسين ركعة، و يصوم فى السنة ثلاثة أشهر و يزكى زكاته ثلاث دفعات، و كل ما يتبرع به عن نفسه مما عدا ما ذكرناه يتبرع (تبرع) عنهما مثله. و حكى أصحابنا أن إنسانا كلفه حمل دينارين إلى أهله إلى]

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 491

[الكوفة فقال: إن جمالى مكرية و أنا أستأذن الاجراء. و كان من الورع و العبادة على ما لم يكن عليه أحد من طبقته رحمه اللّه. و صنف ثلاثين كتابا، كما ذكر أصحابنا. يعرف منها الان: كتاب الوضوء، كتاب الصلاة، كتاب الصوم، كتاب الحج، كتاب الزكاة، كتاب النكاح، كتاب الطلاق، كتاب الفرائض، كتاب الوصايا، كتاب الشراء (الشرى) و البيع، كتاب العتق و التدبير، كتاب البشارات نوادر. أخبرنا على بن أحمد قال: حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا محمد بن الحسن عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب الزيات، عن صفوان بسائر كتبه. مات صفوان بن يحيى رحمه اللّه سنة عشر و مائتين.]

(8). ايشان بعدها به يك قرآن و يك مفاتيح هم به خط خوش نوشت كه چاپ شد و كتيبه خيلى از مسجدهاى ايران به خط اوست. (مولف)

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 492

شیراز، حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب 1385

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 493

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

هیچ ساختمان و بنایی در عالم، حتی عالم ملکوت، با ارزش‌تر، قیمتی‌تر و مفیدتر از بنای انسانیت نیست. وجود مبارك پیامبر عظیم الشأن اسلام، صلی اللّه علیه و آله، این بنا را به پروردگار عالم نسبت می‌دهند، زیرا همه مصالح این بنای معنوی را پروردگار مهربان عالم تأمین کرده است:

«الانسان بنیان اللّه». [1]

پیامبر، صلی اللّه علیه و آله، در این روایت از کلمه «بشر» استفاده نکرده‌اند، چراکه کلمه بشر در ارتباط با ساختمان جسمی و خاکی آدمی است. [2] در آیات قرآن کریم نیز، خداوند از لغت «بشر» برای اشاره به جسم و بدن، و از کلمه «انسان» برای تأکید بر جنبه معنوی آدمیزاد استفاده کرده است:

«یا أیها الانسان إنك کادح إلی ربك کدحا فملاقیه». [3]

ای انسان! یقینا تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی، پس او را درحالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد، دیدار می کنی.

«یا ایها الانسان ما غرّك بربّك الکریم». [4]

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 494

ای انسان! چه چیزی تو را به پروردگار بزرگوارت مغرور کرده است؟

آری، پیامبر عظیم الشأن اسلام جنبه معنوی انسان را کاملا وابسته به پروردگار قلمداد می کند. درست است که آفرینش جسم انسان نیز در پیوند با خداست، اما مصالح ساختمان پیکر بشر از عالم طبیعت گرفته شده است؛ یعنی عناصر عالم هستی به واسطه اراده، حکمت، و علم خدا در نطفه پدر و مادر جمع و ترکیب شده و جسم را به وجود آورده‌اند.

یادآور می‌شود، عناصر ساختمان انسانیت را عنایت مستقیم پروردگار مهربان عالم تشکیل می‌دهد و این عناصر از طریق انبیا و به وسیله کتب آسمانی به افراد بشر منتقل می‌شوند.

کمال انسان

انسان موجودی با ابعاد مختلف است. ازاین‌رو، کمال او در گرو آن است که تمام ابعاد وجودی‌اش، در کنار هم و به صورت هماهنگ رشد کنند و همه استعدادها و قابلیت‌هایش، چه در ساحت روحانی و چه در حوزه جسمانی، به گونه‌ای مطلوب به فعلیت درآیند.

هریك از مکاتب بشری، در ترسیم چهره انسان کامل، تنها بر یك یا چند بعد خاص تکیه می کنند: پاره‌ای از فیلسوفان کمال انسانی را به کمال قوّه عاقله می‌دانند؛ برخی از اهل عرفان آن را در دوری از طبیعت، عزلت‌گزینی، گوشه‌نشینی، زهد و ریاضت می‌جویند؛ و گروهی تسخیر هرچه بیشتر طبیعت و بهره‌کشی از آن را معیاری برای کمال انسان می‌دانند. از دیدگاه اسلام، کمال انسان جز در سایه پرورش هماهنگ همه استعدادهای او فراهم نمی‌آید؛ به گونه‌ای که همه قوای او در راه عبودیت و تقرّب به خداوند به کار گرفته می‌شود.

گناه: ویرانگر بنای انسانیت

انسان یگانه موجودی است که جامعیت وجودی دارد؛ زیرا در او هم

جنبه‌های ملکوتی و هم جنبه‌های حیوانی وجود دارد. انسانی که غرایز و شهوات بر وجودش حاکمیت داشته و عقل و خرد را به خدمت شهوات و تمایلات حیوانی گماشته باشد حریص، بخیل، ناسپاس، طغیانگر، ستم‌پیشه، و ... خواهد بود. پیامبر اعظم، صلی اللّه علیه و آله، در ادامه روایت پیش گفته می‌فرماید:

«من هدم بنیانه فهو ملعون».

هرکس در خراب کردن این ساختمان (انسانیت) سعی ورزد ملعون و از رحمت خدا به دور است.

حال، سوال این است که این ساختمان چگونه تخریب می‌شود؟

بنابر آیات قرآن و روایات، گناه و معصیت می‌تواند به راحتی این بنیان را براندازد. قرآن مجید گناهکار را «طاغوت» خطاب می‌کند.

طاغوت کسی است که در درون خود طوفان سهمگینی از گناه به‌پا کرده و به وسیله آن جنبه معنوی خود را از بین برده است. [5]

قرآن مجید، گاه نیز از گناه به «آتش» تعبیر کرده است:

- «إن الذین یکتمون ما أنزل اللّه من الکتاب و یشترون به ثمنا قلیلا أولئك ما یأکلون فی بطونهم إلا النار و لا یکلمهم اللّه یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب ألیم». [6]

قطعا کسانی که آنچه را خدا از کتاب (تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام) نازل کرده به سود خود، از بی‌سوادان یهود و نصاری پنهان می‌کنند، و در برابر این پنهان‌کاری بهای اندکی به دست می‌آورند، جز آتش به شکم‌های خود نمی‌ریزند. و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و از گناهان و زشتی‌ها پاکشان نمی‌کند، و برای آنان عذابی دردناك است.

- «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا». [7]

بی‌تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، فقط در شکم‌های خود آتش می‌خورند، و به زودی در آتش فروزان درآیند.

باری، آتش گناه ممکن است ساختمان انسانیت را بسوزاند و مرد و زن گناهکار را از چارچوب انسانیت خارج کند و در زمره فاسقان [8] قرار دهد. خداوند در قرآن کریم درباره گناهکاران می‌فرماید:

«و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها أولئك کالانعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون». [9]

و مسلما بسیاری از جنیّان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن معارف الهی را در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن حقایق و نشانه‌های حق را نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن سخن خدا و پیامبران را نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل از معارف و آیات خدایند.

گناهکاران چشم دارند، ولی بصیرت ندارند و حقیقت‌بین نیستند:

اجسام، رنگ‌ها، و ظواهر را می‌بینند، اما نمی‌توانند حقایق را مشاهده کنند. ابو جهل و ابو لهب، در طول 35 سال زندگی نزدیك با پیامبر، صلی اللّه علیه و آله، نتوانستد پیامبر را پیامبر ببینند. بنابراین، ایشان را «یتیم» خطاب می کردند و به آزار ایشان می‌پرداختند و بدین ترتیب می‌خواستند او را خوار کنند. در مقابل آنان سلمان فارسی بود که در اولین برخورد با پیامبر به او ایمان آورد.

قرآن کریم می‌فرماید:

«و لهم آذان لا یسمعون بها».

ابو طالب و ابو لهب هر دو عموی پیامبر بودند و هر دو سال‌ها آیات قرآن را از زبان پیامبر، صلی اللّه علیه و آله، شنیدند، ولی یکی گوش کرد و دیگری گوش نکرد. شنیدن حرف حق با پذیرفتن آن متفاوت است؛ یعنی ممکن است کسی سخن حق را بشنود، اما آن حرف را گوش

ندهد. آن‌که چشمش خارج از ساختمان انسانیت کار می کند تنها صورت اجسام را می‌بیند: نان و پنیر، شیرینی و کیك، دیوار و آشپزخانه، و حیوان و آدم. همچنین، کسی که گوشش خارج از ساختمان انسانیت است کثیف‌ترین صداها را گوش می‌دهد، اما پاك‌ترین صداها به گوشش می‌خورد و آن را نمی‌پذیرد. به همین جهت است که پروردگار می‌فرماید:

«اولئك کالانعام».

یعنی اینان در پیشگاه خدا انسان محسوب نمی‌شوند، بلکه چهارپا هستند. البته، پروردگار در ادامه می‌فرماید: چهارپایان ارزش بیشتری از این افراد دارند، زیرا این‌ها اصلا ارزش ندارند.

خداوند در آیه دیگری از قرآن کریم می‌فرماید:

«مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات اللّه و اللّه لایهدی القوم الظالمین». [10]

وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن‌گاه به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی را که هیچ آگاهی به محتویات آن‌ها ندارد حمل می‌کند. چه بد است سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند. و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

این افراد بیشتر به خودشان ظلم می‌کنند؛ ساختمان انسانیت خود را نابود می‌کنند و روز قیامت با توشه‌ای کم‌ارزش در آستان حق تعالی حضور می‌یابند. خداوند متعال در قرآن مجید تأکید می‌کند که فقط خریدار انسان‌ها و اعمال قیمتی است:

«إن اللّه اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل اللّه فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوراة و الانجیل و القرآن و من أوفی بعهده من اللّه فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلك هو الفوز العظیم». [11]

یقینا خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آن‌که بهشت برای آنان

باشد خریده؛ همان کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند، پس دشمن را می‌کشند و خود در راه خدا کشته می‌شوند. خدا آنان را بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن وعده بهشت داده است. وعده‌ای حق؛ و چه کسی به عهد و پیمانش از خدا وفادارتر است؟ پس ای مؤمنان! به این داد و ستدی که انجام داده‌اید، خوشحال و شاد باشید؛ و این است کامیابی بزرگ.

مؤمن باارزش است، جان و مال حلال مؤمن ارزش دارد؛ بنابراین خدا خریدار مؤمن است. خدا حاضر است در این معامله، بهشت را به مؤمن ارزانی کند و البته، رضایت پروردگار از همه چیز بالاتر است.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت. [12]

پی‌نوشت

[(1). ر ك: تفسير روح البيان. (مولف)- نيز: غريب الحديث، ابن قتيبة، ج 2، ص 370؛ لسان العرب، ابن منظور، ج 12، ص 603: «جاء فی الحديث، أن سليمان النبی، صلوات اللّه عليه، قال من هدم بنيان ربه فهو ملعون بين يديه. يعنی من قتل النفس، لأن الجسم بنيان اللّه و تركيبه، فإذا أبطله فقد هدم بنيان ربه»؛ مجمع البحرين، طريحی، ج 1، ص 254 (با كمی اختلاف در تاج العروس، زبيدی، ج 9، ص 99): «و فی الحديث:" من هدم بنيان ربه فهو ملعون." ای من قتل نفسا بغير حق، لان الجسم بنيان اللّه تعالی».]

[(2). اشاره است به اين آيات: «قال ربك للملائكة إنی خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون». حجر، 28؛ «و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و كان ربك قديرا». فرقان، 54؛ «قال ربك للملائكة إنی خالق بشرا من طين* فإذا سويته و نفخت فيه من روحی فقعوا له ساجدين». ص، 71- 72.]

[(3). انشقاق، 6.]

[(4). انفطار، 6.]

[(5). شخصيت‌های منفی موجود در قرآن طاغوت به شمار می‌آيند: قارون، بلعم باعورا، نمرود، فرعون و ... تنها شيوه طغيان آنان با هم تفاوت دارد. در سوره طه خداوند به حضرت موسی (ع) دستور می‌دهد: «اذهب الی فرعون انه طغی».]

[(6). بقره، 174.]

[(7). نساء، 10.]

[(8). قبل از اسلام و نزول قرآن، در مناطق گرم و خرماخيز، اعراب وقتی می‌ديدند خرما از غلافش بيرون آمده است می‌گفتند: عمل فسق انجام گرفته است. پس از نزول قرآن، پروردگار در آيات اين كتاب آسمانی از كلمه فسق برای كسانی استفاده كرد كه از حريم پاكی بيرون می‌آمدند. (مؤلف)]

[(9). اعراف، 179.]

[(10). جمعه، 5.]

[(11). توبه، 111.]

[(12). از سعدی است.]

کتابنامه و فهرست‌ها

کتابنامه

- قرآن مجید، ترجمه استاد حسین انصاریان، اسوه، تهران، 1386 ش.

- ابن ابی الحدید (م 656 ق). شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة، قم، بی‌تا.

- ابن أبی جمهور الاحسائی (حدود 840 ق). عوالی اللئالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة، تحقیق شهاب الدین مرعشی نجفی و مجتبی العراقی، بی‌نا، چ 1، قم، 1403 ق.

- ابن ادریس حلی، ابی جعفر محمد بن منصور بن احمد (م 598 ق). السرائر، تحقیق گروهی از محققین، جامعه مدرسین، قم، 1410 ق.

- ابن بابویه قمی، ابو الحسن علی بن حسین بن موسی (م 329 ق). فقه الرضا، تحقیق موسسه آل البیت (قم)، موسسه امام رضا، چ 1، مشهد، 1406 ق.

- ابن بابویه رازی، منتجب الدین علی بن عبید اللّه (م حدود 585 ش). الاربعون حدیثا، تحقیق و نشر موسسه امام مهدی (ع)، چ 1، قم، 1408 ش.- ابن بطریق اسدی حلی (م حدود 600 ق). العمدة، تحقیق جامعه مدرسین، موسسه نشر اسلامی، چ 1، قم، 1407 ق.

- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید (م 456 ق). المحلی، تحقیق أحمد محمد شاکر، دار الفکر، بیروت، بی‌تا.

- ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی (م 588 ق). مناقب آل أبی طالب، تحقیق جمعی از اساتید نجف، مکتبة الحیدریة، نجف، 1376 ق.

- ابن عساکر (م 571 ق). تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، دار الفکر، بیروت، 1415 ق.

- ابن فهد حلی، احمد (م 841 ق). المهذب البارع، تحقیق مجتبی عراقی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، 1411 ق.

- ابن فهد حلی، احمد (م 841 ق). عدة الداعی و نجاح الساعی، تحقیق احمد موحدی قمی، نشر وجدانی، قم، بی‌تا.

- ابن قتیبه دینوری، عبد اللّه بن مسلم (م 276 ق). غریب الحدیث، محقق عبد اللّه الجبوری، دار الکتب العلمیة، چ 1، بیروت، 1408 ق.

- ابن منظور (م 711 ق). لسان العرب، نشر ادب حوزه، چ 1، بی‌جا، 1405 ق.

- أحمد بن حنبل (م 241 ق). مسند أحمد، دار صادر، بیروت، بی‌تا.

- احمد بن علی بن المثنی التمیمی (م 307 ق). مسند أبو یعلی الموصلی، تحقیق حسین سلیم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق، بی‌تا.

- احمدی میانجی، علی بن حسینعلی (معاصر). مواقف الشیعة، موسسه نشر اسلامی، چ 1، قم، 1416 ق.

- اسکافی، محمد بن همام (م 336 ق). التمحیص، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی، قم، بی‌تا.

- الشریف المرتضی (م 436 ق). الرسائل المرتضی، تحقیق سید احمد حسینی، دار القرآن، قم، چ 1، 1410 ق.

- امین عاملی، سید محسن (م 1371 ق). لواعج الاشجان فی مقتل الحسین، نشر بصیرتی، قم.

- امینی، عبد الحسین (م 1392 ق). الغدیر، دار الکتاب العربی، بیروت، 1379 ق.

- بحرانی، سید هاشم (م 1107 ق). مدینة المعاجز، تحقیق عزت اللّه مولایی همدانی، موسسه معارف اسلامی، چ 1، 1413 ق.

- بحرانی، شیخ عبد اللّه (م 1130 ق). العوالم الامام الحسین (ع)، تحقیق مدرسه امام مهدی، امیر، چ 1، قم، 1407 ق.

- بحرانی، کمال الدین میثم بن علی میثم (م قرن 6). شرح مئة کلمة، تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی محدث، جامعه مدرسین، قم، بی‌تا.

- بغدادی، أحمد بن علی بن ثابت (م 463 ق). الرحلة فی طلب الحدیث، تحقیق نور الدین عتر، دار الکتب العلمیة، چ 1، بیروت، 1395 ق.

- بکری دمیاطی (م 1310 ق). اعانة الطالبین، دار الفکر، چ 1، بیروت، 1418 ق.

- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد (م 363 ق). شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، موسسه نشر اسلامی، قم، بی‌تا.

- ثمالی، ابو حمزه (م 148- ق). تفسیر القرآن الکریم، جمع‌آوری عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین، دفتر نشر الهادی، چ 1، قم، 1420 ق.

- حر عاملی، محمد بن حسن بن علی (م 1104 ق). الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة، نشر مفید، قم، بی‌تا.

- حر عاملی، محمد بن حسن بن علی (م 1104 ق). الفصول المهمة فی أصول الأئمة، تحقیق محمد بن محمد حسین القائینی، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا، قم، چ 1، 1418 ق.

- حر عاملی، محمد بن حسن بن علی (م 1104 ق). وسائل الشیعة (آل البیت)، تحقیق و نشر موسسه آل البیت الاحیاء التراث، چ 2، قم، 1414 ق.

- حرانی، ابن شعبه (م قرن 4 ق). تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی اکبر غفاری، موسسه نشر اسلامی، چ 2، قم، 1363 ش.

- حسین بن عبد الوهاب (م قرن 5). عیون المعجزات، المطبعة الحیدریه (ناشر محمد کاظم الشیخ صادق الکتبی)، نجف، 1369 ق.

- حلی، حسن بن سلیمان (م قرن 9). المحتضر، منشورات المطبعة الحیدریة، نجف، 1370 ق.

- حلی، حسن بن سلیمان حلی. مختصر بصائر الدرجات، المطبعة الحیدریة، نجف، 1370 ق.

- خوئی، سید ابو القاسم موسوی (م 1413 ق). معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، تحقیق گروهی از محققین، بی‌نا، بی‌جا، چ 5، 1413 ق.

- خوئی. مصباح الفقاهة، نشر وجدانی، چ 3، قم، 1371 ش.

- دهخدا، علی اکبر (م 1334 ش). امثال و حکم، امیر کبیر، تهران، چ 10، 1377 ش.

- راوندی، قطب الدین (م 573 ق). الخرائج و الجرائح، تحقیق و نشر مؤسسه امام مهدی، قم.

- راوندی، قطب الدین. الدعوات، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی، چ 1، قم، 1407 ق.

- رحمانی همدانی، احمد (معاصر). الامام علی (ع)، منیر، چ 1، تهران، 1417 ق.

- زبیدی، محمد مرتضی (م 1205 ق). تاج العروس من جواهر القاموس، المکتبة الحیاة، بیروت، بی‌تا.

- زید بن علی (م 122 ق). مسند زید بن علی، تحقیق یکی از علمای زیدی، دار الحیاة، بیروت، بی‌جا، بی‌تا.

- سبزواری، حاج ملا هادی (م 1300 ق). شرح الاسماء الحسنی، بصیرتی، قم، بی‌تا.

- سیستانی، سید علی حسینی (معاصر). الفتاوی و المیسرة، مکتب آیة اللّه العظمی السید علی الحسینی السیستانی، چ 3، قم، 1417 ق.

- سید بن طاووس، سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (م 664 ق). اقبال الاعمال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، 1414 ق.

- سید بن طاووس. اللهوف فی قتلی الطفوف، دار الاضواء، چ 1، بیروت، 1417 ق.

- سید رضی، أبو الحسن محمد بن الحسین بن موسی موسوی بغدادی (م 406 ق). نهج البلاغه، تحقیق شیخ محمد عبده، دار المعرفه، بیروت، بی‌تا.

- سید رضی. خصائص الائمة، تحقیق محمد هادی امینی، مرکز تحقیقات اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1406 ق.

- شاذان بن جبرئیل قمی (م حدود 660 ق). الفضائل، المکتبة الحیدریة، نجف، 1381 ق.

- شروانی، ملا حیدر علی بن محمد (م 1200 ق). ما روته العامة من مناقب اهل البیت، تحقیق شیخ محمد الحسون، منشورات اسلامی، بی‌جا، 1414 ق.

- شهید اول، محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی (م 786 ق). الذکری (ط. ق)، چاپ سنگی، بی‌نا، 1272 ق.

- شیخ جعفر کاشف الغطاء (م 1228 ق). کشف الغطاء، مهدوی، اصفهان، بی‌تا.

- شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی (م 381 ق). خصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی‌تا.

- شیخ صدوق. امالی، تحقیق و نشر موسسه بعثت، چ 1، قم، ق 1413.

- شیخ صدوق. کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی اکبر غفاری، موسسه نشر اسلامی، قم 1405 ق.

- شیخ صدوق. معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، قم، 1361 ش.

- شیخ صدوق. من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ 2، قم، 1404 ق.

- شیخ صدوق، علل الشرایع، مکتبة الحیدریة، نجف 1386 ق.

- شیخ صدوق. عیون أخبار الرضا، تحقیق حسین اعلمی، موسسه الاعلمی، چ 1، بیروت 1404.

- شیخ طبرسی، احمد بن علی (م 560 ق). الاحتجاج، تحقیق محمد باقر الخرسان، دار النعمان، نجف، 1386 ق.

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 508

- شیخ طبرسی، أبی علی فضل بن حسن (حدود 560 ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق گروهی از محققین، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، چ 1، بیروت، 1415 ق.

- شیخ طبرسی، أبی الفضل علی (م قرن 7 ق). مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، با مقدمه صالح جعفری، مکتبة الحیدریة، چ 2، نجف، 1385 ق.

- شیخ طبرسی، أبی نصر الحسن بن الفضل (م 548 ق). مکارم الاخلاق، انتشارات شریف رضی، چ 6، قم، 1392 ق.

- شیخ طوسی (م 460 ق). تهذیب الاحکام، تحقیق سید حسن خراسان، تصحیح محمد آخوندی، دار الکتب الاسلامیة، چ 4، بی‌جا، 1365 ش.

- شیخ طوسی، أبی جعفر محمد بن الحسن (م 460 ق). الأمالی، تحقیق موسسه بعثت، دار الثقافة، چ 1، قم، 1414 ق.

شیخ طوسی. اختیار معرفة الرجال، تحقیق میر داماد، محمد باقر حسینی، مهدی رجائی، مؤسسه آل البیت، قم، بی‌تا.

شیخ طوسی. التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، مکتب الاعلام الاسلامی، چ 1، بی‌جا، 1409 ق.

- شیخ طوسی. الأمالی، تحقیق موسسه بعثت، دار الثقافة، چ 1، قم، 1414 ق.

- شیخ کلینی، محمد بن یعقوب (م 329 ق). الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، قم 1388 ق.

- شیخ مفید، ابو عبد اللّه محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام (م 413 ق). کتاب الأمالی، تحقیق حسین استاد ولی و دیگران، جامعه مدرسین، قم، 1403 ق.

- شیخ مفید (م 413 ق). الفصول المختارة، تحقیق میر علی شریفی، دار المفید، چ 2، بیروت، 1414 ق.

- شیخ مفید (م 413 ق). المسائل الصاغانیة، تحقیق سید محمد قاضی، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، چ 1، قم، 1413 ق.

- شیخ مفید، المقنعة، تحقیق و نشر جامعه مدرسین، قم، 1410 ق.

- شیخ مفید. تصحیح اعتقادات الامامیة، تحقیق حسین درگاهی، دار المفید، چ 2، بیروت، 1414 ق.

- شیخ مفید. الارشاد فی معرفة حجج اللّه علی عباد، تحقیق موسسه ال البیت لتحقیق التراث، دار المفید، قم، بی‌تا.

- صالحی شامی، محمد بن یوسف (م 942 ق). سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، تحقیق شیخ عادل احمد عبد الموجود، دار الکتب العلمیة، چ 1، بیروت، 1414 ق.

- طباطبایی، سید محمد حسین (م 1402 ق). المیزان فی تفسیر القرآن، موسسه نشر اسلامی، قم.

- طباطبایی، سید محمد حسین (م 1402 ق). سنن النبی، تحقیق و الحاق محمد هادی فقهی، موسسه نشر اسلامی، قم، 1416 ق.

- طبرانی، سلیمان بن أحمد بن أیوب لخمی (م 360 ق). المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبد المجید السلفی، مکتبه ابن تیمیه، قاهره، چ 2، بی‌تا.

- طبری امامی، محمد بن جریر بن رستم (م اوایل قرن 4). المسترشد فی امامة امیر المؤمنین (ع)، تحقیق

شیخ احمد محمودی، مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانبور، قم، بی‌تا.

- طبری امامی. نوادر المعجزات فی مناقب الائمة الهداة، تحقیق و نشر موسسه امام مهدی، چ 1، قم، 1410 ق.

- طبری، ابن جریر (م 310 ق). تاریخ الامم و الملوك. تحقیق عده‌ای از علما، موسسه اعلمی، بیروت، بی‌تا.

- طوسی، ابن حمزة (م 560 ق). الثاقب فی المناقب، تحقیق نبیل رضا علوان، موسسه انصاریان، چ 2، قم، 1412 ق.

- عاملی، شیخ امین (معاصر). ثلاثیات الکلینی، مؤسسة دار الحدیث الثقافیة، چ 1، قم، 1417 ق.

- عروسی حویزی، شیخ عبد العلی بن جمعه (م 1112 ق). تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، موسسه اسماعیلیان، چ 4، قم، 1412 ق.

- علاء الدین علی بن بلبان الفارسی (م 739 ق) و محمد بن حبان بن أحمد (م 354 ق). صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان. تحقیق شعیب الارنؤوط، موسسه رسالت، چ 2، 1414 ق.

- علامه حلی، (م 726 ق). منتهی المطلب (ط. ق)، مقابله حسن پیشنماز، ناشر حاج احمد، تبریز، 1333 ق.

- علی بن ابراهیم قمی (م 329 ق). تفسیر القمی، تصحیح سید طیب جزایری، مؤسسه دار الکتاب، چ 3، قم، 1404 ق.

- فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن الحسن بن محمد الاصفهانی (م 1137 ق). کشف اللثام (ط. ق)، کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی، قم، 1405 ق.

- فتال نیشابوری (م 508 ق). روضة الواعظین، تحقیق السید محمد مهدی السید حسن الخرسان، انتشارات رضی، قم، بی‌تا.

- فیض کاشانی، ملا محسن محمد بن مرتضی (م 1091 ق). التحفة السنیة، شارح سید نعمت اللّه جزایری، مخطوط (میکرو فیلم)، کتابخانه آستان مقدس.

- فیض کاشانی، ملا محسن. تفسیر الصافی، تحقیق شیخ حسین أعلمی، نشر صدر، چ 2، تهران، 1416 ق.

- قرطبی، ابی عبد اللّه محمد بن احمد الانصاری (م 671 ق). الجامع لاحکام القرآن، موسسه تاریخ عربی، بیروت، 1405 ق.

- قزوینی، محمد بن یزید (م 275 ق). سنن ابن ماجة، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، دار الفکر، بیروت، بی‌تا.

- قمی شیرازی، محمد طاهر (م 1098 ق). الاربعین فی إمامة الائمة الطاهرین، تحقیق سید مهدی الرجائی، محقق، چ 1، بی‌جا، 1418 ق.

- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم (م 1294 ق). ینابیع المودة لذوی القربی، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دار الاسوه، چ 1، قم، 1416 ق.

- کراجکی، ابن الفتح محمد بن علی (م 449 ق). کنز الفوائد، مکتبة المصطفوی، چ 2، قم، 1410 ق.

- کوفی اهوازی، حسین بن سعید (م قبل 300 ق). الزهد، تحقیق میرزا غلامرضا عرفانیان، علمیه، قم، 1399 ق.

- کوفی اهوازی. کتاب المؤمن، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی، چ 1، قم، 1404 ق.

- کوفی قاضی، محمد بن سلیمان (م 300 ق). مناقب الامام أمیر المؤمنین (ع)، تحقیق محمد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، چ 1، 1412 ق.

- کوفی، ابراهیم بن محمد ثقفی (م 283 ق). الغارات، تحقیق جلال الدین محدث، قم، بی‌نا.

- کوفی، ابو القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات (م 352 ق). تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد الکاظم، زیر نظر وزارت فرهنگ و راشاد اسلامی، چ 1، 1410 ق.

- مازندرانی، ملا محمد صالح (م 1081 ق). شرح أصول الکافی، بی‌نا، بی‌جا بی‌تا.

- متقی هندی، علی بن حسام الدین هندی (م 975 ق). کنز العمال، تحقیق بکری حیانی، صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بیروت، 1409 ق.

- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م 1111 ق). بحار الانوار، موسسة الوفاء، بیروت، 1403 ق.

- محقق اردبیلی (م 993 ق). زبدة البیان فی احکام القرآن، تحقیق محمد باقر بهبودی، مکتبة المرتضویة لاحیاء الاثار الجعفریة، بی‌تا.

- محقق اردبیلی (م 993 ق). مجمع الفائدة و البرهان، تحقیق إشتهاردی و دیگران، جامعه مدرسین، قم، 1403 ق.

- محقق سبزواری (م 1090 ق). ذخیرة المعاد، موسسه آل البیت، قم، بی‌تا.

- محقق نوری، میرزا حسین بن محمد تقی طبرسی (م 1320 ق). مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، چ 2، قم، 1408 ق.

- محمدیان، محمد (معاصر). حیاة أمیر المؤمنین (ع)، موسسه نشر اسلامی، چ 1، قم، 1417 ق.

- محمدی ری‌شهری، محمد. میزان الحکمة، دار الحدیث، قم، 1375 ش.

- محمودی، محمد باقر. نهج السعادة فی مستدرك نهج البلاغة، دار التعارف للمطبوعات، چ 1، بیروت، 1385 ق.

- موسوی بجنوردی، محمد کاظم. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چ 5، تهران، 1383 ش.

- نجاشی، ابو العباس أحمد بن علی اسدی کوفی (م 450 ق). رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، موسسه نشر اسلامی، چ 5، قم، 1416 ق.

- نجفی، شیخ محمد حسن (م 1266 ق). جواهر الکلام، تحقیق شیخ عباس قوچانی، دار الکتب الاسلامیة، چ 2، قم، 1365 ش.

- نمازی شاهرودی، علی (م 1405 ق). مستدرك سفینة البحار، تحقیق حسن نمازی، موسسه نشر اسلامی، قم، 1419 ق.

- هیثمی، نور الدین (م 807 ق). مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دار الکتب العلمیة، بیروت، 1408.

نمایه اعلام، جای‌ها و رویدادها

ائمه (اهل بیت): 121، 255، 321، 327، 360، 363، 390، 413، 414، 433، 442، 474، 484

ابن جوزی: 455

ابن زیاد: 329، 454

ابن ملجم: 419

ابو الاسود دوئلی: 46

ابو بکر: 218

ابو جهل: 68، 498

ابوذر غفاری: 238، 239

ابو رافع: 98

ابو طالب: 498

ابو عبیده جراح: 218

ابو لهب: 117، 498

آخوند خراسانی: 51

آخوند ملا محمد کاشانی: 475

آذربایجان شوروی: 217

آذربایجان: 245

آذربایجان شرقی: 476

اربعین: 32

اردن: 192

ارنگه: 244

اروپا: 83، 119، 129، 215

اسرائیل: 192، 328

اسکندر مقدونی: 285

آسیه: 161

اصحاب اخدود: 165

اصفهان: 51، 129، 396، 474، 476

آقا شیخ محمد حسن مامقانی: 477

ام ایمن: 196

ام سلمه: 131

امام جواد: 325، 326، 351

امام حسن (امام مجتبی): 32، 120، 121، 486

امام حسین (سید الشهدا): 6، 32، 54، 66، 120، 121، 131، 196، 260، 329، 386، 387، 391، 397، 439، 485، 488

امام دوازدهم (امام عصر): 436، 440

امام رضا: 321، 364، 394، 486

امام زین العابدین (امام سجاد): 185، 195، 197، 327، 455

امام صادق: 4، 29، 31، 82، 120، 121، 165، 188، 193، 194، 358، 359، 391، 438

امام موسی بن جعفر (امام کاظم): 9، 19، 25، 41، 44، 54، 55، 237، 321

امام هادی: 323

آمریکا: 83، 119، 129، 215

امیر المؤمنین: 4، 8، 31، 42، 43، 44، 45، 46، 47، 69، 81، 86، 98، 120، 130، 186، 194، 218، 257، 259، 262، 265، 321، 323، 324، 325، 329، 384، 387، 388، 389، 391، 413، 414، 415، 417، 419، 421، 421، 433، 434، 435، 437، 441، 442، 453، 455، 456

انتین دینه: 129

انگلستان (انگلیس): 52، 83، 256

ایران: 52، 130، 210، 214، 216، 420

ایوب: 69

بازار کوفه: 454، 455

برامکه: 260

بروجردی (آیت اللّه العظمی): 80، 244

بصره: 46، 387

بغداد: 260، 474

بلال حبشی: 238

بندر انزلی: 488

بندر عباس: 263

بهارستان: 52

بیت المقدس: 26، 192

پاریس: 129، 391

پینگ فلوید: 218

تاسوعا: 66

تل آویو: 391

تهران: 23، 51، 52، 129، 186، 244، 393، 418، 442، 475، 476، 487

جبرئیل: 31، 196، 389، 392، 455

جنگ جمل: 83

جنگ خندق: 453

جهانگیر خان قشقایی: 475

حجر بن عدی: 44، 45

حرّ بن یزید: 329

حضرت ابراهیم: 79، 118، 192، 324، 326، 438

حضرت آدم: 42، 43، 48، 49، 121، 187، 453

حضرت اسحاق: 438

حضرت حوا: 42، 43، 48، 49

حضرت زکریا: 28

حضرت زینب: 32، 33، 66، 451، 453، 454، 455

حضرت شعیب: 236

حضرت عبد العظیم حسنی: 473

حضرت عیسی (مسیح): 163، 192، 240، 280، 328، 439، 485

حضرت فاطمه زهرا: 31، 32، 69، 98، 120، 121، 128، 196، 218، 243، 265، 329، 391، 416، 421، 454، 455

حضرت لوط: 54

حضرت مریم: 25، 27، 28، 485

حضرت موسی: 67، 163، 280، 439

حضرت نوح: 79

حضرت یعقوب: 7، 66، 438، 472، 473

حضرت یوسف: 7، 66، 161، 242، 438، 472، 473

حضرت یونس: 118

حمزه سید الشهدا: 98

حوزه علمیه اصفهان: 475

خانی آباد: 487

خاورمیانه: 328

خراسان: 50

خرمشهر: 263

الخلیل (شهر): 192

خولی: 165

دانشگاه آکسفورد: 256، 268

دجله: 246

دمشق: 45

ذو القرنین: 285- 290

ذونواس: 163

رسول خدا (پیغمبر، پیامبر): 4، 5، 7، 31، 32، 41، 45، 64، 68، 78، 79، 80، 81، 97، 99، 115، 120، 127، 128، 155، 255، 265، 279، 321، 322، 323، 324، 325، 326، 329، 360، 389، 392، 395، 413، 414، 415، 421، 433، 434، 436، 439، 442، 452، 453، 474، 495، 496، 497، 498

رضا خان: 51، 52

روس: 52

ری: 473

زلیخا: 161

سالم: 130

ساواك: 162

ساوه: 166

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 513

سعد آباد: 53

سعدی: 210

سلمان فارسی: 98، 498

سمیه: 98

سن پترزبورگ: 215

سنایی غزنوی: 363

سید احمد خوانساری (آیت اللّه): 486

سید محمد باقر درچه‌ای (آیت اللّه العظمی): 475

سید محمد فشارکی (آیت اللّه): 440

شام: 32، 44، 46، 165

شامات: 420

شاه: 161، 162، 168

شعیب: 67، 236

شل‌سیلوستراین: 218

شمر: 485

شورای نگهبان: 51

شوروی: 217

شیخ جمال ساوه‌ای: 166، 167، 169

شیخ فضل اللّه نوری: 51

شیراز: 129

شیطان: ابلیس: 27، 42، 48، 121، 169، 262، 395

شیخ عبد الکریم حائری (آیت اللّه العظمی): 440

صفوان بن یحیی: 486

عاشورا: 32، 54

عایشه: 82

عباسیان: 260

عبد اللّه بن جندب: 486

عرفات: 387

علامه بحر العلوم: 322، 440

علی بن نعمان: 486

عمار: 98

عمر بن خطاب: 218

عمر سعد: 165

عمران: 25

عمرو بن عبدود: 420

فتح مکه: 83

فرات: 246

فرعون: 161، 355، 485

فلسطین: 420

فیض کاشانی: 265

قارون: 352

قاجاریه: 396

قم: 186، 418، 487

قمر بنی هاشم: 66

قمشه: 474، 475

قنبر: 475

کارلایل: 83

کاشمر: 50، 52، 53

کربلا: 54، 165، 192، 246، 397، 454

کرج: 129، 244

کشورهای جهان سوم: 119

کعبه: 322

کلین: 473، 474

کمونیسم: 217

کوروش هخامنشی: 285

کوفه: 32، 44، 262، 263، 387، 486

لندن: 215، 391

لنینگراد: 215

مامقان: 476

مجلس اول مشروطه: 476

مجلس شورا: 52

مجلس شورای ملی: 51

محمد حسن مامقانی (آیت اللّه): 476، 477

مدین: 67، 236

مدینه: 32، 64، 69، 131، 165، 262، 265، 358، 359، 387، 453

مرج عذراء: 45

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 514

مرحوم کلینی (ثقة الاسلام): 452، 473

مرحوم مدرس (آیت اللّه): 50، 51، 52، 474، 476

مروان حکم: 82

مسجد مدینه: 323

مسجد الحرام: 486

مسکو: 129

مشهد: 192

مصر: 67، 242، 352، 420، 472

معاویه: 44، 45، 46، 47، 422

مغیرة بن شعبه: 218

مقداد: 98

دس اردبیلی: 246

مکه: 7، 47، 66، 97، 131، 192، 280، 358، 359، 364، 387، 453

ملا محمد کاظم یزدی: 51

ملّا مهدی نراقی: 322

ملك الموت: 239

منصور دوانیقی: 260

منی: 387 موزه لندن (بریتیش موزیوم): 215

میثم تمار: 130، 131

میرزا حسین نائینی (آیت اللّه العظمی): 440

میر عبد الباقی: 475

نائین: 396

نجران: 164

نجف: 51، 246، 440، 441، 476، 477

نفیسه خاتون: 486

نیل (رود): 355

نیویورك: 391

هشام بن حکم: 9، 19، 120، 121

همسر عمران: 25، 27

هیتلر: 485

یاسر: 98

یزید: 6، 33، 55، 165، 329

یمن: 420

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 515

فهست آیات متن

«أبی و استکبر»، 122

«ادعوا لی اللّه انا و من اتبعنی علی بصیرة»، 413

«إذ قالت امرأة عمران رب إنی نذرت لك ما فی بطنی محررا فتقبل منی إنك أنت السمیع العلیم. فلما وضعتها قالت رب إنی وضعتها أنثی و اللّه أعلم بما وضعت و لیس الذکر کالانثی و إنی سمیتها مریم و إنی أعیذها بك و ذریتها من الشیطان الرجیم»، 25

«اذا قلتم فاعدلوا»، 86

«أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلك منکم إلا خزی فی الحیاة الدنیا و یوم القیامة یردون إلی أشد العذاب و ما اللّه بغافل عما تعملون* أولئك الذین اشتروا الحیاة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون»، 259

«أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب اقفالها»، 116، 124

«أفلا ينظرون إلى الابل كيف خلقت* و إلى السماء كيف رفعت* و إلى الجبال كيف نصبت* و إلى الارض كيف سطحت»، 213

«أفمن يعلم أنما انزل اليك من ربك الحق كمن هو أعمى انما يتذكر اولو الالباب»، 63- 78- 84- 268

«ألا و إنه لا فقر بعد الجنة، ألا و إنه لا غنى بعد النار، لا يفك أسيرها و لا يبرأ ضريرها»، 384

«الذين قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكه الا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التى كنتم توعدون»، 360

«الذين يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التوراة و الانجيل يأمرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم إصرهم و الاغلال التى كانت عليهم فالذين آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذى أنزل معه أولئك هم المفلحون* قل يا أيها الناس إنى رسول اللّه إليكم جميعا الذى له ملك السماوات و الارض لا إله إلا هو يحيي و يميت فآمنوا باللّه و رسوله النبى الامى الذى يؤمن باللّه و كلماته و اتبعوه لعلكم تهتدون»، 279

«الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون»، 160

«الذين ينفقون اموالهم فى سبيل اللّه كمثل حبة انبتت سبع سنابل فى كلّ سنبلة مئة حبّة و اللّه يضاعف لمن يشاء و اللّه واسع عليم»، 360

«الشيطان يعدكم الفقر و يأمركم بالفحشاء و اللّه يعدكم مغفرة منه و فضلا و اللّه واسع عليم»، 262

«النار ذات الوقود»، 164

«أم كان ذامال و بنين»، 117

«أم يحسدون الناس على ما آتاهم اللّه من فضله»، 120

«آمن الرسول بما انزل اليهم من ربه و المؤمنون كل آمن باللّه و ملائكته و كتبه و رسله لا نفرق بين احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا»، 395

«إن الذين آمنوا أشدّ حبّا للّه»، 390

«إن الذين قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التى كنتم توعدون* نحن أولياءكم فى الحياة الدنيا و فى الآخرة و لكم فيها ما تشتهى أنفسكم و لكم فيها ما تدعون»، 196

«إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون فى بطونهم نارا و سيصلون سعيرا»، 497

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 516

«إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون فى بطونهم نارا».، 126- 393

«إن الذين يكتمون ما أنزل اللّه من الكتاب و يشترون به ثمنا قليلا أولئك ما يأكلون فى بطونهم إلا النار و لا يكلمهم اللّه يوم القيامة و لا يزكيهم و لهم عذاب أليم»، 497

«إن الشيطان كان للانسان عدوا مبينا»، 43

«إن اللّه اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون فى سبيل اللّه فيقتلون و يقتلون وعدا عليه حقا فى التوراة و الانجيل و القرآن و من أوفى بعهده من اللّه فاستبشروا ببيعكم الذى بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم»، 7- 499

«إن اللّه لا يحب المسرفين»، 386

«إن اللّه يأمر بالعدل و الاحسان و إيتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون* و أوفوا بعهد اللّه إذا عاهدتم تنقضوا الايمان بعد توكيدها و قد جعلتم اللّه عليكم كفيلا إن اللّه يعلم ما تفعلون»، 84- 88- 284 ،328 -327

«إن اللّه يرزق من يشاء بغير حساب»، 28

«إن المبذّرين كانوا إخوان الشياطين»، 386

«إنّ اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه»، 80

«إنّ رحمة اللّه قريب من المحسنين»، 354

«إن فی خلق السماوات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلك التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما أنزل اللّه من السماء من ماء فأحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون»، 212

«ان کیدکن عظیم»، 167

«انّ من شیعته لابراهیم»، 79

«انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین»، 122

«إنما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر ...»،

281

«إنه لا ییأس من روح اللّه إلا القوم الکافرون»، 473

«انّی جاعلك للناس اماما»، 81

«انی لکما لمن الناصحین»، 49

«انّی رأیت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین»، 439

«اوفوا الکیل و المیزان بالقسط»، 88

«أوفوا الکیل و لا تکونوا من المخسرین* و زنوا بالقسطاس المستقیم* و لا تبخسوا الناس أشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین»، 236

«اولئك کالانعام»، 499

«اولئك هم الصادقون»، 326

«اولئك هم المؤمنون حقّا»، 326

«اولئك هم الوارثون»، 160

«و السماء ذات البروج* و اليوم الموعود* و شاهد و مشهود* قتل أصحاب الاخدود* النار ذات الوقود* إذ هم عليها قعود* و هم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود* و ما نقموا منهم إلا أن يؤمنوا باللّه العزيز الحميد»، 163

«بل يريد الانسان ليفجر أمامه»، 51

«تسقى من عين آنية»، 159

«تعاونوا على البر و التقوى و لا تعاونوا على الاثم و العدوان»، 289

«ثم تتفكروا ما بصاحبكم من جنّة»، 115

«جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها و مساكن طيبة فى جنات عدن»، 359

«جنات عدن يدخلونها و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذرياتهم و الملائكة يدخلون عليهم من كل باب»، 10

«ربّ ادخلنى مدخل صدق و اخرجنى مخرج صدق و اجعلنى من لدنك سلطانا نصيرا»، 442

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 517

«ربنا هب لنا من ازواجنا و ذرياتنا قرة اعين و اجعلنا للمتقين اماما»، 29

«سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق أو لم يكف بربك أنه على كل شئ شهيد»، 211

«سيصلون سعيرا»، 126

«طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى»، 266

«فإذا جاءت الصاخة* يوم يفر المرء من أخيه* و أمه و أبيه* و صاحبته و بنيه* لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه»، 238

«فالذين آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذى أنزل معه أولئك هم المفلحون»، 292

«فالنار مثوى لهم»، 78

«فأما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير و شهيق* خالدين فيها ما دامت السماوات و الارض إلا ما شاء ربك إن ربك فعال لما يريد* و أما الذين سعدوا ففى الجنة خالدين فيها ما دامت السماوات و الارض إلا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ»، 189

«فتحسسوا من يوسف و أخيه و لا تيأسوا من روح اللّه»، 473

«فتقبل منى»، 26- 27

«فتقبلها ربها بقبول حسن و أنبتها نباتا حسنا و كفلها زكريا»، 27- 28

«فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم»، 50

«فضل اللّه المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما»، 453

«فطرة اللّه التى فطر الناس عليها»، 355

«فلما دخلوا عليه قالوا يا أيها العزيز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل و تصدق علينا إن اللّه يجزى المتصدقين»، 242

«فلما وضعتها قالت رب إنى وضعتها أنثى»، 26

«فلولا اذا بلغت الحلقوم. و انتم حينئذ تنظرون. و نحن اقرب اليه منكم و لكن لا تبصرون. فلولا ان كنتم غير مدينين ترجعونها ان كنتم صادقين»، 118

«فوسوس لهما الشيطان ليبدى لهما ما و ورى عنهما من سوآتهما و قال ما نهاكما ربكما عن هذه الشجرة إلا أن تكونا ملكين أو تكونا من الخالدين»، 49

«فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون الذين هم يراؤون و يمنعون الماعون»، 353

«قال يا مريم أنى لك هذا؟»، 28

«قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لما يدخل الايمان فى قلوبكم و إن تطيعوا اللّه و رسوله لا يلتكم من أعمالكم شيئا إن اللّه غفور رحيم* إنما المؤمنون الذين آمنوا باللّه و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فى سبيل اللّه أولئك هم الصادقون»، 258

«قالت رب إنى وضعتها أنثى و اللّه أعلم بما وضعت و ليس الذكر كالانثى»، 26

«قالت هو من عند اللّه إن اللّه يرزق من يشاء بغير حساب»، 29

«قالت هو من عند اللّه»، 28

«قتل اصحاب الاخدود. النار ذات الوقود»، 163

«قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى أنما إلهكم إله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه أحدا»، 5

«قل تعالوا أتل ما حرم ربكم عليكم ألا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و لا تقتلوا أولادكم من إملاق نحن نرزقكم و إياهم و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التى حرم اللّه إلا بالحق ذلكم وصاكم به لعلكم تعقلون* و لا تقربوا مال اليتيم إلا بالتى هى أحسن حتى يبلغ أشده و أوفوا الكيل و الميزان بالقسط لا نكلف نفسا إلا وسعها و إذا

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 518

قلتم فاعدلوا و لو كان ذا قربى و بعهد اللّه أوفوا ذلكم وصاكم به لعلكم تذكرون»، 97

«قل تعالوا أتل ما حرم ربكم عليكم ألا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و لا تقتلوا أولادكم من إملاق نحن نرزقكم و إياهم و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التى حرم اللّه إلا بالحق ذلكم وصاكم به لعلكم تعقلون»، 124

«قل تعالوا أتل ما حرم ربكم عليكم ألا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و لا تقتلوا أولادكم من إملاق نحن نرزقكم و إياهم و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التى حرم اللّه إلا بالحق ذلكم وصاكم به لعلكم

تعقلون. و لا تقربوا مال اليتيم إلا بالتى هى أحسن حتى يبلغ أشده و أوفوا الكيل و الميزان بالقسط لا نكلف نفسا إلا وسعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو كان ذا قربى و بعهد اللّه أوفوا ذلكم وصاكم به لعلكم تذكرون»، 283

«قل لا أجد فى ما أوحى إلى محرما على طاعم يطعمه إلا أن يكون ميتة أو دما مسفوحا أو لحم خنزير فإنه رجس أو فسقا ...»، 281

«قل من حرم زينة اللّه التى أخرج لعباده و الطيبات من الرزق»، 67

«قل هذه سبيلى ادعوا الى اللّه على بصيرة انا و من اتبعنى»، 433

«قل هذه سبيلى»، 413

«قلوبنا غلف»، 116

«كل نفس بما كسبت رهينة»، 356

«كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا»، 28

«كلوا و اشربوا و لا تسرفوا»، 65

«كمثل حبّة أنبتت سبع سنابل فى كلّ سنبلة مئة حبّة»، 156

«لا تجعل مع اللّه إلها آخر فتقعد مذموما مخذولا* و قضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه و بالوالدين إحسانا إما يبلغن عندك الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف و لا تنهرهما و قل لهما قولا كريما* و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما كما ربيانى صغيرا»، 284

«لا يسمن و لا يغنى من جوع»، 158

«لهم قلوب لا يفقهون بها»، 119

«ليس البر أن تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من آمن باللّه و اليوم الآخر و الملائكة و الكتاب و النبيين و آتى المال على حبه ذوى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السبيل و السائلين و فى الرقاب و أقام الصلاة و آتى الزكاة و الموفون بعهدهم إذا عاهدوا و الصابرين فى البأساء و الضراء و حين البأس أولئك الذين صدقوا و أولئك هم المتقون»، 282

«لیس لهم طعام الّا من ضریع»، 158

«ما أغنی عنه ماله و ما کسب»، 117

«ما تقدّموا لأنفسکم من خیر تجدوه عند اللّه»، 358

«ما نقموا منهم إلا أن یؤمنوا باللّه العزیز الحمید»، 164

«ما ننسخ من آیة ننسها نأت بخیر منها أو مثلها ألم تعلم أن اللّه علی کل شئ قدیر»، 31

«مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات اللّه و اللّه لا یهدی القوم الظالمین»، 499

«مرج البحرین یلتقیان»، 416

«من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه»، 454

«من عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة و لنجزینهم أجرهم بأحسن

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 519

ما کانوا یعلمون»، 159

«نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم أنی شئتم و قدموا لانفسکم و اتقوا اللّه و اعلموا أنکم ملاقوه و بشر المؤمنین»، 20

«نساؤکم حرث لکم»، 21

«هب لنا من أزواجنا»، 10

«هذا الذی رزقنا من قبل»، 434

«هذا تعبیر رؤیای من قبل»، 439

«هل جزاء الاحسان الا الاحسان»، 101

«هو الذی أنزل من السماء ماء لکم منه شراب و منه شجر فیه تسیمون* ینبت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات إن فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون* و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره إن فی ذلک لآیات لقوم یعقلون* و ما ذرأ لکم فی الارض مختلفا ألوانه إن فی ذلک لآیة لقوم یذکرون* و هو الذی سخر البحر لتأکلوا منه لحما طریا و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها و تری الفلک مواخر فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون* و ألقی فی الارض رواسی أن تمید بکم و أنهارا و سبلا لعلکم تهتدون* و علامات و بالنجم هم یهتدون* أفمن یخلق کمن لا یخلق أفلا تذکرون* و إن تعدوا نعمة اللّه لا تحصوها إن اللّه لغفور رحیم»، 212

«هو الذی خلقکم من طین ثم قضی أجلا و أجل مسمی عنده ثم أنتم تمترون»، 239

«و لیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال تبت الان»، 354

«و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود»، 164

«و اتبع ما یوحی الیک»، 78

«و اجعلنا للمتقین اماما»، 29

«و ادخلی جنتی»، 438

«و إذ أخذنا میثاق بنی إسرائیل لا تعبدون إلا اللّه و بالوالدین إحسانا و ذی القربی و الیتامی و المساکین و قولوا للناس حسنا و أقیموا الصلاة و آتوا الزکاة ثم تولیتم إلا قلیلا منکم و أنتم معرضون»، 282

«و إذا سمعوا ما أنزل إلی الرسول تری أعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین»، 255 -264

«و إذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و اللّه أمرنا بها قل إن اللّه لا یأمر بالفحشاء أتقولون علی اللّه ما لا تعلمون* قل أمر ربی بالقسط و أقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین کما بدأکم تعودون»، 283

«و إذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل اللّه قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أو لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون»، 124

«و اعبدوا اللّه و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین إحسانا و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت أیمانکم إن اللّه لا یحب من کان مختالا فخورا»، 283

«و البلد الطيب يخرج نباته بإذن ربه و الذى خبث لا يخرج إلا نكدا كذلك نصرف الآيات لقوم يشكرون»، 21

«و البلد الطيب يخرج نباته بإذن ربه و الذى خبث لا يخرج إلا نكدا»، 22- 156- 157

«و الذين فى اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم»، 258

«و الذين يقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذرياتنا قرة أعين و اجعلنا للمتقين إماما»، 9- 19

«و الذين يكنزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها فى سبيل اللّه فبشرهم بعذاب أليم»، 363

«و العاديات ضبحا. و الموريات قدحا. فالمغيرات صبحا. فأثرن به نقعا. فوسطن به جمعا. إن الانسان لربّه لكنود. و إنّه على ذلك لشهيد. و إنّه

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 520

لحبّ الخير لشديد»، 356

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض»، 288

«و إلى مدين أخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا اللّه ما لكم من إله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم فأوفوا الكيل و الميزان و لا تبخسوا الناس أشياءهم و لا تفسدوا فى الارض بعد إصلاحها ذلكم خير لكم إن كنتم مؤمنين»، 235

«و إلى مدين أخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا اللّه ما لكم من إله غيره و لا تنقصوا المكيال و الميزان إنى أراكم بخير و إنى أخاف عليكم عذاب يوم محيط* و يا قوم أوفوا المكيال و الميزان بالقسط و لا تبخسوا الناس أشياءهم و لا تعثوا فى الارض مفسدين»، 236

«و ان ليس للانسان الا ما سعى. و ان سعيه سوف يرى»، 483

«و أنبتها نباتا حسنا»، 28

«و إنى أعيذها بك و ذريتها من الشيطان الرجيم»، 27

«و إنى سميتها مريم»، 27

«و أوفوا الكيل و الميزان بالقسط لا يكلف نفسا الا وسعها»، 219

«و أوفوا لنا الكيل»، 242

«و ايتاء ذى القربى»، 89- 328

«و جاوزنا ببنى إسرائيل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغيا وعدوا حتى إذا أدركه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذى آمنت به بنو إسرائيل و أنا من المسلمين»، 355

«و عنده مفاتح الغيب لا يعلمها إلا هو»، 9

«و قاسمهما إنى لكما لمن الناصحين»، 42

«و كذلك أوحينا إليك قرآنا عربيا لتنذر أم القرى و من حولها و تنذر يوم الجمع لا ريب فيه فريق فى الجنة و فريق فى السعير»، 189

«و لا تقتلوا أنفسكم»، 23

«و لا تقربوا مال اليتيم إلا بالتى هى أحسن حتى يبلغ أشده و أوفوا الكيل و الميزان بالقسط لا نكلف نفسا إلا وسعها و إذا قلتم فاعدلوا و لو كان ذا قربى و بعهد اللّه أوفوا ذلكم وصاكم به لعلكم تذكرون»، 125

«و لا يحسبنّ الذين يبخلون بما آتاهم اللّه من فضله هو خير لهم بل هو شرّ لهم سيتوقّون ما بخلوا به يوم القيامة»، 363

«و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن»، 104

«و لدينا مزيد»، 437

«و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الانس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم أعين لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالانعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون»، 498

«و لهم آذان لا يسمعون بها»، 498

«و ما يتذكّروا الّا اولو الالباب»، 103

«و من یعمل مثقال ذرّة شرّا یره»، 246

«و هذا النبی و الذین آمنوا»، 80

«و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود و ما نقموا منهم الّا أن یؤمنوا باللّه العزیز الحمید»، 163

«و یضع عنهم إصرهم و الاغلال التی کانت علیهم»، 291

«ویل للمطفّفین»، 220

«و ینهاهم عن المنکر ... و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم إصرهم و الاغلال التی کانت علیهم»، 280

«و ینهی عن الفحشا و المنکر و البغی»، 85

«و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی»، 328

«یا أیها الانسان إنک کادح إلی ربک کدحا فملاقیه»، 495

«یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین للّه شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی و اتقوا اللّه إن اللّه خبیر بما تعملون»، 283

«یا أیها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 521

و من یتبع خطوات الشیطان فإنه یأمر بالفحشاء و المنکر و لولا فضل اللّه علیکم و رحمته ما زکی منکم من أحد أبدا و لکن اللّه یزکی من یشاء و اللّه سمیع علیم»، 284

«یا أیها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر اللّه و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا و إذا حللتم فاصطادوا و لا یجرمنکم شنآن قوم أن صدوکم عن المسجد الحرام أن تعتدوا و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتقوا اللّه إن اللّه شدید العقاب»، 283

«یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و أخیه و لا تیأسوا من روح اللّه إنه لا ییأس من روح اللّه إلا القوم الکافرون»، 472

«یا عبادی الذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمة اللّه إن اللّه یغفر الذنوب جمیعا»، 384

«یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی»، 85

«یأمرهم بالمعروف ... و یحل لهم الطیبات»، 280

«یجاهدون فی سبیل اللّه و لا یخافون لومة لائم»، 46

«یجدون مکتوبا فی التوراة و الانجیل»، 280

«یرفع اللّه الذین آمنوا منکم و الذین اوتو العلم درجات»، 321

«یعظکم لعلّکم تذکّرون»، 85

«یعظکم لعلّکم تذکرون»، 89

«یمحو اللّه ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب»، 240

«ینهی عن الفحشا»، 89

«یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لا نفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون»، 364

«یوم یکشف عن ساق و یدعون إلی السجود فلا یستطیعون»، 191

«یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین للّه شهداء بالقسط و لا یجر منکم شنآن قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی و اتقوا اللّه إن اللّه خبیر بما تعملون* وعد اللّه الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و أجر عظیم»، 88

«یا ایها الانسان ما غرّك بربّك الکریم»، 495

«یا ایها الرسول کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا»، 455

«یدخلون جنات تجری من تحتها الانهار»، 438

فهرست روایات متن

- عن على بن عندليب بن موسى، عن اسماعيل بن سليمان، عن أنس بن مالك قال: قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله: «ان فى جهنم لواديا يستغيث منه أهل النار، كل يوم سبعين ألف مرة و فى ذلك الوادى بيت من نار، و فى ذلك البيت جب من النار و فى ذلك الجب تابوت من النار، و فى ذلك التابوت حية لها ألف رأس، فى كل رأس الف فم، فى كل فم عشرة آلاف ناب، و كل ناب ألف ذارع، قال أنس: قلت:

يا رسول اللّه، لمن يكون هذا العذاب؟ قال:

لشارب الخمر من حملة القرآن»، 267

- و قال صلى اللّه عليه و آله لاهل الشام: «و اللّه الذى يعثنى بالحق، من كان فى قلبه آية من القرآن، ثم صب عليه الخمر، يأتى كل حرف يوم القيامة فيخاصمه بين يدى اللّه عز و جل، و من كل له القرآن خصما، كان اللّه له خصما، و من كان اللّه له خصما، كان هو فى النار»، 267

«و أن يقصر أمله»، 398

«... يحذو حذو الرسول صلى اللّه عليه و آله»، 81

«أبشهد المزعفر يابن هند»؟، 48

«ادّوها الى اللّه تؤدّكم الى الجنة»، 190

«ارحنا يا بلال»، 99

«الانسان بنيان اللّه»، 495

«البخيل فى النار»، 326

«الحسد»، 121

«الدنيا مزرعة الاخرة»، 156

«الدنيا مسجد أحباء اللّه»،، 388

«السخاء شجرة فى الجنة»، 452

«السلام عليك يا ميزان الاعمال»، 417

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»، 269

«العقل ما عبد به الرحمن»، 4

«الفرائض الفرائض»، 190

«الكاسب حبيب اللّه»، 7

«اللهم بحّق على إغفر لعلى»، 325

«المعروف هدية الى عبدى المؤمن فان قبلها فبرحمتى و منّى و ان ردّها حرمها بذنبه منه لا منى»، 417

«المعروف هدية الى عبدى المؤمن»، 415

«الناس عبيد الدنيا»،، 387

«الهى ما عبدتك خوفا من نارك»، 437

«أما بعد، فإن اللّه سبحانه و تعالى خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم، آمنا من معصيتهم، لانه لا تضره معصية من عصاه و لا تنفعه طاعة من أطاعه»، 187

«أمن العدل يابت الطلقاء»، 33

«ان اللّه یغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها»، 454

«ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل أهله و ولده و انه لاکرم علی اللّه من ملك مقرب»، 321

«ان هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض»، 194

«أنت بحمد اللّه عالمة غیر معلمة، فهمة غیر مفهمة»، 456

«أنت سعید فی الدنیا و الاخرة»، 329

«أنّی قد جئتکم بخیر الدنیا و الاخرة»، 97

«ایما عبد خلقته فهدیته الی الایمان و حسّنت خلقه و لن ابطله بالبخل فانّی ارید به خیرا»، 418

«بالعدل قامت السماوات و الارض»، 85

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 523

«برز الایمان کلّه علی الکفر کلّه»، 420

«بل وجدتك اهلا للعبادة»، 437

«تخلّقوا بأخلاق اللّه»، 362

«حب الشیء یعمی و یصمّ»، 387

«شرّ العمی عمی القلب»، 78

«ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین»، 453

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة»، 217

«عبده و رسوله»، 79

«عن عبد اللّه بن سليمان قال: قلت لابی عبد اللّه (عليه السلام) إن الناس يروون أن عليا قتل أهل البصرة و ترك أموالهم، فقال: إن دار الشرك يحل ما فيها، و إن دار الاسلام لا يحل ما فيها، فقال: إن عليا (عليه السلام) إنما من عليهم كما من رسول اللّه (صلى اللّه عليه و آله) على أهل مكة، و إنما ترك على لانه كان يعلم أنه سيكون له شيعة، و إن دولة الباطل ستظهر عليهم، فأراد أن يقتدى به فی شيعته، و قد رأيتم آثار ذلك، هو ذا يسار فی الناس بسيرة على (عليه السلام)، و لو قتل على أهل البصرة جميعا و اتخذ أموالهم لكان ذلك له حلالا، لكنه من عليهم ليمن على شيعته من بعده»، 82

«عن مروان بن الحكم قال: لما هزمنا على (عليه السلام) بالبصرة ردّ على الناس أموالهم، من أقام بينة أعطاه، و من لم يقم بينة أحلفه، قال: فقال له قائل: يا أمير المؤمنين اقسم الفئ بيننا و السبی، قال: فلما أكثروا عليه قال: أيكم يأخذ أم المؤمنين فی سهمه؟ فكفوا»، 82

«فاغتسل فی الماء البارد»، 69

«فإنّ المؤمن أعظم حرمة من الكعبه»، 323

«فان قبلها فبرحمتی و منّی»، 415

«فأين رحمة اللّه؟»، 354

فلم يتركه هذا الغصن حتى يدخله الجنة»، 453

«قبول لمن ينصح»، 329

«قلب المؤمن حرم اللّه»، 10

«قلت: يا جبرئيل فما تفسير الزهد؟ قال: الزاهد يحب من يحب خالقه و يبغض من يبغض خالقه، و يتحرج من حلال الدنيا و لا يلتفت إلى حرامها؛ فإن حلالها حساب و حرامها عقاب، و يرحم جميع المسلمين كما يرحم نفسه، و يتحرج من الكلام كما يتحرج من الميتة التی قد اشتد نتنها، و يتحرج عن حطام الدنيا و زينتها كما يتجنب النار أن تغشاه، و أن يقصر أمله، و كان بين عينيه أجله ...»، 389

«كان اللّه و لم يكن معه شيئا»، 188

«لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا»، 435

«ليس منا من غشّ مسلما»، 161

«ما عبدناك حقّ عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك»، 122

«ما عرفك الا اللّه و انا»، 325

«مثلى لا يبايع مثله»، 6

«من كان سخيا اخذ بغصن منها»، 453

«من هدم بنيانه فهو ملعون»، 497

«نبيع اليك إسلاما و دينا»، 48

«و واعظ من نفسه»، 329

«و يرحم جميع المسلمين كما يرحم نفسه»، 397

«و اللّه اللّه فى القرآن لا يسبقكم بالعمل به غيركم»، 214

«و حرامها عقاب»، 393

«و خيرهم معمولة»، 264

«و كان بين عينيه أجله»، 398

«و لا فقر اشد من الجهل»، 8

«و لا تضرّه معصية من عصاه»، 191

«و لا طمعا فى جنتك»، 437

«و هم و الجنة كمن رآها و هم فيها منعّمون»، 434

«و يتحرج عن حطام الدنيا و زينتها كما يتجنب النار أن تغشاه»، 398

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 524

«و يتحرج من الكلام كما يتحرج من الميتة التى قد اشتدنتنها»، 397

«يا دنيا يا دنيا أبى تعرضت؟ أم إلى تشوقت؟

هيهات هيهات غرى غيرى لا حان حينك قد أبتك ثلاثا عمرك قصير و خيرك حقير و خطرك غير كبير آه آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطريق»، 265

«يا على، لا مال اعود من العقل»، 4

«يحبّ من يحبّ خالقه»، 390

«يحبّ من يحبّ خالقه»، 390

انّ فى الجنّة نهرا من لبن/ لعلى و حسين و حسن، 196

قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله: رب تال للقرآن و القرآن يلعنه»، 266

عقل: محرم راز ملكوت، ص: 525

فهرست اشعار متن

آب در شير گاو كرد آن كرد، 221

أبا لشهد المزعفر يا ابن هند، 47

آتش از سنگ جست و ريشش سوخت، 221

آخر آدم‌زاده‌ای ای ناخلف، 194

از «اشهد» فصیح به است «اسهد» بلال، 99

از ازل عبد تو مصباحم و دارای جهان، 488

از آن بهتر به نزدیك خردمند، 452

از آن نماز که خود هیچ از آن نمی‌فهمی، 193

اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست، 437

آشنا داند زبان آشنا، 100

اگر وقت ولادت مار زایند، 452

آمد آن آب و ماده گاو ببرد، 221

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد، 210

آنچه هست از نظر لطف تو پنهانی نیست، 269

آن که با سنگ کم متاع فروخت، 221

آه شب گیر کند فاش چو روزی رازم، 488

ای سایه، ز خورشید جدا چون گردی، 123

این فتح بی‌شکستگی پر نمی‌شود، 244

این که مسکین است اگر قادر بود، 210

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست، 269

این دریغ و خجلت و آزرم چیست، 484

با مشت باز می‌روم آخر به زیر خاك، 286

با مشت بسته آمده‌ام من به این جهان، 286

بال شکسته است کلید در قفس، 244

بتوان زجگر برید پیوند، 3

بخیل بوی خدا نشنود، برو حافظ، 353

بس جنایتها کزو صادر شود، 210

بس که با خار غم هجر تو من می‌سازم، 488

بسوزند چوب درختان بی‌بر، 157

بقا بقای خدایست و ملك ملك خدا، 119

بگذار تا بیفتد و بیند جزای خویش، 264

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت، 500

به امیدی که بیایی و ببینی بازم، 488

به بازوان توانا و قدرت سر دست، 126

بود انا الحق در لب منصور نور، 439

بود انا اللّه در لب فرعون زور، 439

بود در راه دائم قاصد راز، 395

بود قدر تو افزون از ملائك، 131

بیگانه سرشتی آشنا چون گردی، 123

پیاله گیر و کرم ورز و الضمان علیّ، 353

تا ابد من به چنین سلطنتی می‌نازم، 488

تا با خودی، ای خواجه، خدا چون گردی، 123

تا قیامت قطع استبداد کرد، 268

تخم گنجشك از هوا برداشتی، 210

تفاخری نبود مر خدای عالم را، 193

تو خود بنگر کزین خشخاش چیندی، 193

تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل، 131

جان من بادا فدای آشنا، 100

جبر بودی، کی پشیمانی بدی، 484

جداگانه زمین و آسمانی است، 194

جز سایه خویشتن نمی‌بینی تو، 123

جهان با این فراخی تنگت آیو، 104

چند پنداری تو پستی را شرف، 194

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت، 257

چو خیشخیاشی بیود بر روی دریا، 193

چو فردا نامه‌خوانان نامه خوانند، 104

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد، 119

چو نام خود ببینی ننگت آیو، 104

چون بمیرد چو سگ ذلیل بود، 364

حاجی احرام دگر بند و ببین یار کجاست، 323

حجره‌ای داده به من روزگار، 475

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 526

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست، 269

خانه پر گندم و یك جو نفرستاده به گور، 269

خجلت ما شد دلیل اضطرار، 484

خدا چه فایده و بهره اکتساب کند، 193

خرد آن است که چون هدیه فرستاد به تو، 4

خرد دست گیرد به هر دو سرای، 6

خرد راهنمای و خرد دلگشای، 6

خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست، 126

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر، 269

در قیل‌وقالند این همه، بیدار کو بیدار کو، 245

دری از آشنایی هست مفتوح، 395

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل، 131

دیدن نتوان خراش فرزند، 30

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند، 500

روی اگر چند پریچهر و زیبا باشد، 269

ز راه نسبت هر روح با روح، 395

ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده، 126

زاری ما شد دلیل اختیار، 484

زمین در جنب این نه سقف مینا، 193

زنان باردار، ای مرد هشیار، 452

زو خداوند جهان با تو سخن گفت به راز، 4

سزا خود همین است مر بی بری را، 157

سزد تا بر بروت خود بخندی، 193

سوختند آن دو شبی من به غمت می‌سازم، 488

سوی کوی تو به ناچار بود پروازم، 488

شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای، 472

شد عصا اندر کف ساحر هبا، 439

شده‌ام غنچه صفت تنگدل و غرقهٔ خون، 488

شنیدستم که هر کوکب جهانی است، 194

صدها چراغ دارد و بیراهه می‌رود، 264

ظلم بودی، کی نگهبانی بدی، 484

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند، 269

غم مرگت چو غم برگ زمستانی نیست، 269

فلا و اللّه لیس یکون هذا، 47

قدر این مرتبه نشناخته‌ای، یعنی چه، 472

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست، 422

کز سیهی طعنه به قنبر زند، 475

کس به میدان درنمی‌آید، سواران را چه شد، 471

کعبه یك سنگ نشانی است که ره گم نشود، 323

کم‌فروشی خلاف فرمان است، 221

که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری، 422

که ترازوی حق به میزان است، 221

که چون تو ابلهی او را خدا حساب کند، 193

که فرزندان ناهموار زایند، 452

که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم، 474

گدای کوی تو از هشت بهشت مستغنی‌ست، 437

گر بی تو بود جنت، بر کنگره ننشینم، 436

گر توانا بین ار کوتاه‌دست، 210

گر نبودی اختیار، این شرم چیست، 484

گربه محروم اگر پر داشتی، 210

گوهر معرفت آموز که با خود ببری، 474

گویند: مگو سعدی چندین سخن از عشقش، 166

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند، 471

مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست، 269

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست، 269

مرغکی خسته دلم در قفس عشق اسیر، 488

مزد آن گرفت، جان برادر، که کار کرد، 484

مستند ذرات جهان، هشیار کو هشیار کو، 245

مطیع نفس و شیطانی چه حاصل، 131

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه، 323

مکن کاری که پا بر سنگت آیو، 104

من و شمع شب و پروانه، سه عاشق بودیم، 488

موج خون او چمن ایجاد کرد، 268

میان آن دو دل کاین در بود باز، 395

می گویم و، بعد از من، گویند به دوران‌ها، 166

می‌دهم جان به هوای رخت ای طلعت عشق، 488

عقل: محرم راز ملکوت، ص: 527

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود، 484

نبیع إلیك إسلاما و دینا، 47

نتوان دید در آئینه که نورانی نیست، 269

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر، 329

نفس سرکش ملك تن را می‌دهد آخر به باد حاکم ظالم دیار خویش ویران می کند، 261

نه چندان بخور کز دهانت برآید، 67

نه چندان که از ضعف جانت درآید، 67

هرآنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر، 329

هرکسی را هرچه لایق بود داد، 210

هرکه در زندگی بخیل بود، 364

هرکه را بینی چنان باید که هست، 210

همچو منصور سر دار فنا سر بازم، 488

ور با تو بود دوزخ، در سلسله آویزم، 436

و گر تو می‌ندهی داد، روز دادی هست، 126

و مولانا أمیر المؤمنینا، 47

یا رب از نیست به هست آمده لطف توئیم، 269

یعنی ببین که می‌روم و دست خالیم، 286

یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم، 286